مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

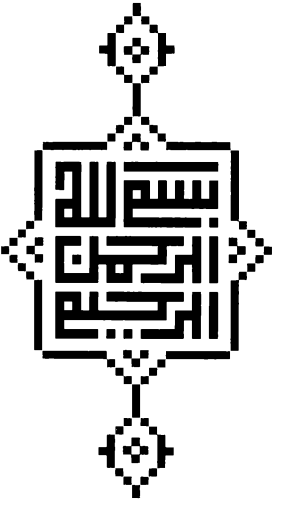
تنبيه الأمة وتنزيه الملة

تأليف
علامه محقق ميرزا نائيني

تصحيح وتعليق
جواد ورعي نائيني

الناشر: الإدارة العليا للحوزات العلمية / قم المقدسة

١١
موسوعة الإمام الخميني



شبكة الفكر
alfeker.net

سرشناسه: نائيني، محمدحسين، ۱۲۷۶-۱۳۵۵ق.
عنوان و نام پديدآور: موسوعة العلّامة المحقّق النائيني / تأليف: ميرزا محمدحسين الغرويّ النائيني.
مشخصات نشر: قم: مركز مديريت حوزهٔ علميهٔ قم، ۱٤٤٦ق.= ۱٤۰۳ -.
مشخصات ظاهری: ج.
ISBN:
978-622-358-167-0 :3 ج / 978-622-358-166-3 :2 ج / 978-622-358-165-6 :1 ج
978-622-358-170-0 : 6 ج / 978-622-358-169-4 : 5 ج / 978-622-358-168-7 :4 ج
978-622-358-173-1 : 9 ج / 978-622-358-172-4 : 8 ج / 978-622-358-171-7 : 7 ج
978-622-358-176-2 : 12 ج / 978-622-358-175-5 : 11 ج / 978-622-358-174-8 : 10 ج
978-622-358-179-3 : 15 ج / 978-622-358-178-6 : 14 ج / 978-622-358-177-9 : 13 ج
978-622-358-182-3 : 18 ج / 978-622-358-181-6 : 17 ج / 978-622-358-180-9 : 16 ج
978-622-358-185-4 : 21 ج / 978-622-358-184-7 : 20 ج / 978-622-358-183-0 : 19 ج
978-622-358-188-5 : 24 ج / 978-622-358-187-8 : 23 ج / 978-622-358-186-1 : 22 ج
978-622-358-191-5 : 27 ج / 978-622-358-190-8 : 26 ج / 978-622-358-189-2 : 25 ج
978-622-358-194-6 : 30 ج / 978-622-358-193-9 : 29 ج / 978-622-358-192-2 : 28 ج
978-622-358-197-7 : 33 ج / 978-622-358-196-0 : 32 ج / 978-622-358-195-3 : 31 ج
978-622-358-200-4 : 36 ج / 978-622-358-199-1 : 35 ج / 978-622-358-198-4 : 34 ج
978-622-358-203-5 : 39 ج / 978-622-358-202-8 : 38 ج / 978-622-358-201-1 : 37 ج
978-622-358-204-2 : 40 ج
وضعيت فهرست نويسی: فيپا
يادداشت: زبان: عربی.
مندرجات: ج: ۱. الصلاة في المشكوك. ج: ۲. وسيلة النجاة. ج: ۳. رسالة لا ضرر. ج: ٤-۷. الفتاوى ج: ۸. استفتائات فارسی. ج: ۹. كتاب الحج و أحكام العبادات و المعاملات. ج: ۱۰. حاشية العروة الوثقى ج: ۱۱. تنبيه الأمّة و تنزيه المِلّة. ج: ۱۲ - ۱۵. أجود التقريرات. ج: ۱٦ - ۲۰. فوائد الأُصول ج: ۲۱ - ۲٦. التقريرات الأصولية. ج: ۲۷-۳٤: الصلاة. ج: ۳۵- ۳۷. منية الطالب في شرح المكاسب ج: ۳۸ - ۳۹. المكاسب والبيع. ج: ٤۰. رسائل فقهيه
موضوع: نائينی، محمدحسين، ۱۲۷٦-۱۳۵۵ق. -- كتابشناسی
موضوع: مجتهدان و علما -- ايران -- كتابشناسی
ULAMA -- IRAN -- BIBLIOGRAPHY
شناسه افزوده: حوزهٔ علميهٔ قم. مركز مديريت
شناسه افزوده: ناشر همكار (مشارك): دار العتبة الحسينية للطباعة والنشر.
رده بندی كنگره: Z ۸۸٤۹ / ٤
رده بندی ديويی: ۲۹۷۹۸٤ / ۰۱٦
شماره كتابشناسی ملی: ۱۰۰۰۸۰۳۹









(١٢٧٦ - ١٣٥٥ق)

(١١)

تنبيه الأمة وتنزيه المِلّة

تأليف

علامة محقق ميرزا نائيني

تصحيح وتعليق

جواد ورعي تائيني

الناشر: الإدارة العليا للحوزات العلمية / قم المقدسة



مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

موسوعة العلامة المحقق النائيني

رقم المجلّد ■ ..... ■ الحادي عشر
عنوان الجزء ■ ..... ■ تنبه الأمّة و تنزيه المِلّة
تأليف ■ ..... ■ علامه محقق میرزای نائینی
تصحيح و تعليق ■ ..... ■ جواد غرويّ نائيني
الناشر ■ ..... ■ الإدارة العليا للحوزات العلمية
الناشر المشارك ■ ..... ■ دار العتبة الحسينية للطباعة والنشر
الطبعة ■ ..... ■ الأُولى / قم المقدّسة
سنة الطبع ■ ..... ■ ١٤٤٦ هـ.ق
عدد النسخ ■ ..... ■ ٥٠٠ نسخه
شابك الدورة ■ ..... ■ ٢-١٦٣-٣٥٨-٦٢٢-٩٧٨
شابك الجزء ■ ..... ■ ٥-١٧٥-٣٥٨-٦٢٢-٩٧٨

إيران ■ قم المقدّسة ■ شارع معلّم
جنب بيت الإمام الخميني ﷺ

(98+) (25) 37 74 84 73

www.nashrehowzeh.ir

nashrehowzeh@gmail.com

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين و أفضل الصلوات و أكمل التحيّات على أشرف الكائنات محمّدٍ و آله آل الله سيّما بقيّة الله، واللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پیش‌گفتار

نهضت مشروطیت ایران، زمینه‌ای گردید تا مکتب أهل بیت عصمت وطهارت ﷺ قدرت و توانایی‌های خود را نشان داده و به اثبات رساند که اسلام راستین ازگردونهٔ زندگی بشر بیرون نیست و دوران آن به سر نیامده، و در هر زمان و مکان و بین هر قوم و قبیله و ملّیتی، با هر دید و آرمان انسانی، دست بالا را دارد و می‌تواند به بهترین وجه نقش آفرینی و پرتو افشانی نموده، زندگی سراسر سعادت و بهروزی را برای بشریت به ارمغان آورده، و افسردگی و تنبلی را از تنِ قلب‌ها ستانده، انسان را برای حرکتی شکوهمندانه به سوی تعالي و مجد أبدي آماده و رهرو سازد.

عالمان طلایه دار و رائدان دقیق و تیزنگر، زمان را شناختند و فرصت طلایی دوران خود را درک کرده به حرکت درآمدند و با قد افرازی قدرتمندانه، گوشه‌ها

وجلوه‌هایی از مبانی فکری اسلام را - درباب حکومت وکشورداری، و ادارهٔ جامعه بر میزان عدل و قسط، ونمایاندن نقش مردم درهرنظام، دربرابرتفکّرحکومتی غرب، بسیارپرهیمنه و با شکوه - به اجراء گذاشتند.

متفکران غربی، که اندیشه و دموکراسی پرزرق و برق و چشم پرکن خود را اوج اندیشه و خِرَد ورزی انسان جدید می‌پنداشتند، با مشاهده چنین قد افرازی فکری و مبنایی و بنیادی - که شکوهمندانه و پرتوان با اعتماد به نفس و یقین به آینده‌ای روشن، اندیشه‌های او را به چالش کشانده است - سخت به هراس افتاده و به چاره‌اندیشی پرداختند، که نشانه‌های این هراس شیطانی را می‌توان در آثاری که به دست خود و آیادیشان در روزنامه‌ها ومجله‌های وابسته‌شان آورده‌اند مشاهده نمود.

از جمله عالمانی که با شکوه و توانمندانه درآوردگاه اندیشه قد برافراشت و نظریهٔ حکومتی اسلام را نمایاند، زوایای آن را روشن ساخت و اعلام کرد دراین دوران، این نوع حکومت اسلامی قدرمقدوراست و رشحه‌ها وتراوش‌هایی از آن اقیانوس بزرگ، علّامهٔ فقیه و محقّق والا مقام، مجاهد نستوه زمان، آیة الله العظمی میرزا محمد حسین غروی نائینی بود.

میرزای نائینی، فقه را از مدرسه به متن جامعه آورد و در غوغای مشروطیت و میدان داری غرب زدگان، مشعلی برافروخت که آن به آن چشم‌ها را روشنایی بخشیده، غبار اندوه و یأس و درماندگی را از چهره‌ها زدوده، و قلب‌ها را لبالب از شادی می‌کرد، و در مزرعهٔ دل انسان مسلمان، این باور را می‌رویاند که اسلام، اگر از سرچشمه‌اش گرفته شود و از دریچهٔ نگاه أهل بیت و مکتب علوی به آن نگریسته شود، سخن به فراخور درک مردم هر زمان دارد و راه بیرون رفت از بن بست‌ها

را نشـان می‌دهـد، و برنامه‌هـا و طرح‌هایـی بـرای بنیانگـذاری جامعـهٔ نمونـه وایـده‌آل، ورسـاندن انسـان‌ها به کوثـر زلال معنویت ارائه می‌دهد، و جویندگان درست اندیـش و روشـن بیـن را بـه فردایـی روشـن رهنمـون می‌شـود.

میرزای نائینی درخانهٔ بزرگ پدرش شیخ الاسلام نائین که خانه‌ای مذهبی وسیاسی بود نشـو و نما یافت، می‌بیند سـخن از هـر دری می‌رود: از اوضاع نابسـامان، زورگویی به رعیت، تجاوزبه حقوق دیگران، بگیر و ببندها، حق‌کشی‌ها، نامردمی‌ها، مظلوم‌کشی‌ها، دیکتاتـوری بـی حـدّ و حصـر خانـدان قاجـار، ویرانـی کشـور و ناامنـی راه‌هـا و غیـره.

وی در چنیـن فضایـی تنفـس می‌کنـد و تیـز بـه پیرامـون می‌نگـرد، رخدادهـای وحشـت انگیـز بی‌قانونی‌هـا، قلـب او را مـی‌آزارد و در روح او غوغـا می‌آفرینـد.

پـس از فراگیـری دانش‌هـای لازم و مقدماتـی در زادگاهـش، بـه اصفهـان رخـت می‌کشـد و درآن شـهر زخـم دیـده از سـتم قاجاریـان، بـاز در محافـل و مجالـس عالمـان بـزرگ شـهر، که او بـه خاطـر هـوش و اسـتعداد سرشـار، و جلـب توجه‌هـا و وابسـتگی بـه خاندانـی بـزرگ بـه آنهـا راه می‌یابـد، سـخن از بیـداد هاسـت و نـا مردمی‌هـا و تاخـت وتـاز بیگانـگان. او در محافـل و مجالـس، افـزون بـر افـزون بـر دامنـهٔ آگاهی‌هـای خـود، بـا کنکاش‌هـا و تدبیرهـا و فرجـام اندیشـی‌های عالمـان، بـرای چگونگـی رو در رویـی بـا ستمکاران لجـام گسـیخته و یافتن راه رهایـی از دسـت دولـت بیـداد، آشـنا می‌شـود و در صفحـهٔ دل خویـش، ایـن همـه را می‌نـگارد.

دریچه‌هـای اندیشـهٔ سیاسـی، یکـی پـس از دیگـری بـر طلبـهٔ جـوان و پـر تکاپـوی نائینـی، گشـوده می‌شـود.

اسـتادان او و علمـای بـزرگ اصفهـان از گذشـته‌ها می‌گوینـد، از مقاومـت عالمـان و ظلمـی که بـر این آب و خـاک و مـردم مسـتضعف رفتـه و از دشـنه‌هایی که بـر پشـت و پهلـوی

همه طبقات و آزاد مردان عشایر غیور این مرز و بوم، به نا جوانمردی فرو رفته است.

او از پرواز باز نمی‌ایستد، اوج می‌گیرد، از دیار خود هجرت می‌کند و به حوزهٔ با عظمت سامراء رخت می‌کشد که آن را استادی پخته و همه سونگر و درد آشنا و سیاست مداری ژرف‌اندیش، رهبری می‌کند.

به دریا می‌پیوندد، دریایی بس بی‌کران و ژرف و پر از غوغا. در اینجاست که آگاهی‌های او، بیش از پیش عمق می‌یابد و با ریزه کاری‌ها و ظرافت‌ها و تدبیرهای سیاسی آشنا می‌شود و به گونه‌ای ژرف درمی‌یابد رهبری مسلمانان در این دنیای پر هیاهو، تدبیری خاص و راه و روشی دیگر می‌خواهد. سیاست لایه‌های گوناگون دارد، هزاران پیچ و خم و گردنه و راه‌های ناهموار و اُفق‌های ناپیدا.

سیاست اسلامی، بس دشوارتر و هراس انگیزتر و پرگردنه‌تر و باریکتر و حساستر از دیگر سیاست‌ها و روشهاست. در اینجا باید مهار سیاست را محکم گرفت تا انحراف و کژی پیش نیاید. آلوده نگردد و در غوغای هوس‌ها و آزها و قدرت طلبی‌ها گم نشود. خواسته‌های شخصی رنگ دین نگیرد و به نام دین مردم رنگ نشوند. همه چیز رنگ دین بگیرد و همه حرکت‌ها بر اساس آن تنظیم شود و برای هواها و هوس‌ها و دوستی‌ها و سستی‌ها و تنبلی‌ها، در این حصار سترگ جایی و راهی نباشد.

در این سیاست، مردم نقشی مهم دارند و آگاهی آنان شرط راه است. باید آنان در همه صحنه‌ها آگاهانه و از روی باور دینی حضور داشته باشند. هیچ چیز نباید از آنان پنهان بماند و دور از چشم آنان تصمیم گرفته شود.

در این سیاست، همراهی دولتمندان و دولت‌ها و رئیسان قبیله‌ها و طایفه‌ها و رهبران حکومت‌ها نیستند که نقش می‌آفرینند، همراهی و همگامی مردم است که نقش می‌آفریند. همه نیرو و توان باید در راه آگاهاندن مردم به کار بسته شود تا ثمر دهد.

درسامراء به کانون رهبری با عظمت نهضت تنباکو راه می‌یابد، از آن کانون گرما می‌گیرد و نور و در پرتو آن، به آرزوهای خود دست می‌یابد.

چشم میرزای بزرگ می‌شود، چشم تیزنگر، پر درخشش و أمین، ویکی از اعضای أهل حلّ وعقد و مشورت مقام عظمای مرجعیت شیعه.

هر چیزی را که می‌بیند و می‌فهمد و درک می‌کند، بی دریغ در اختیار رهبری می‌گذارد و آگاهی‌های گسترده و شمّ قوی سیاسی خود را در راه شکوفایی نهضت، به کار می‌بندد.

میرزای بزرگ، این چشم تیزبین را عزیز می‌دارد و بر جایگاه بلندی قرارش می‌دهد، دیده‌بانی و مشورت کانون رهبری.

میرزای بزرگ، از قوّت نگارش نائینی، سود می‌گیرد و از اندیشه و درک سیاسی‌اش به جا و به موقع بهره می‌گیرد. و از این روزنه‌ها و دیگر روزنه‌های أمین، أُفق‌ها را می‌نگرد، تاریکی‌ها را می‌کاود، و توفیق می‌یابد، سنگ زیرین حرکت‌های بزرگ اصلاحی و انقلاب‌های مردمی را بر پایه اسلام، پی بریزد و سامراء را برای همیشه سر لوحه نهضت‌ها قرار دهد.

دیری نمی‌پاید، شعله‌ای دیگر سر می‌کشد و نهضت مشروطه، با الهام‌گیری از نهضت تنباکو، پا می‌گیرد. آخوند خراسانی، شاگرد بزرگ و برجستهٔ میرزای بزرگ، جلودار می‌شود. شاگردان مکتب سامراء، با همان همدلی‌ها و هم رأیی‌ها، دور هم جمع می‌شوند و خیمه و خرگاهی به همان روش سامراء، در دلِ نجف برپا می‌دارند. آخوند خراسانی محور و دیگر شاگردان میرزای بزرگ بر گرد این محور به هدایت و رهبری مردمان به پا خواستهٔ ایران می‌پردازند.

میرزای نائینی در کانون رهبری نجف، در سِمَت ایده‌پرداز و هدایتگر و مُرشد

بزرگ این حرکت عظیم قرارگرفته، به نگارش بیانیه‌های بیدارگرانه و پرشور و حماسی خویش از سوی مراجع بزرگ سه گانه نجف، میرزا حسین تهرانی و آخوند خراسانی و مازندرانی می‌پردازد.

پس از چندی، وقتی می‌بیند دشمن به زانو درآمده و عقب رانده شده، دربارهٔ أصل مشروطیت وأُصول آن: آزادی، مساوات و... به شبهه افکنی پرداخته و این أُصول را ناسازگار با اسلام وا می‌نماید، چاره در این می‌بیند برای دفاع از مشروطیت و روشنگری موضع علمای مشروطه خواه، و تنبیه نمودن ملت به ضروریات شریعت مقدّسه، مطالبی را بنگارد و نشر دهد. با همّت و پشت کار داری موفّق می‌شود این کار سترگ را به سامان برساند و کتابی به نام: «***تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة***» بنگارد که در آن، أُصول مشروطه را عالمانه و با روش و أُسلوب فقهی، با کتاب و سنت تطبیق می‌دهد و به شبهه‌ها، دقیق پاسخ می‌دهد و برای همیشه جلوی سخنان ناشایست و خُرده گیری‌های نابجا را می‌گیرد.

او، در این اثر فهماند که آنچه غرب زدگان می‌گویند و درپی آن هستند، هدف علماء نیست.

آزادی، نه بی‌بند و باری و رهایی از هر قید و بندی.

مساوات، نه همسانی همه آیین‌ها و قانون‌های الهی و بَشَری.

قانونگذاری، نه نوآوری در دین و آوردن قوانین ناسازگار با دین.

او در این اثر حکومت دینی را براساس آیات و روایات به زیبایی ترسیم کرد و فهماند علمای دین، حرکتی را که آغاز کرده‌اند، براساس تفکر نشأت گرفته از کتاب و سنت بوده، نه به پیروی از این و آن و اثر پذیرفتن از اندیشه‌ها و مکتب‌های آن سوی مرزها.

اگر از آزادی می‌گویند، هدف آنان آزادی که در مغرب زمین مطرح و اجراء شده

نیست و یا اگر از مساوات می‌گویند فاصلهٔ بسیار است با آن مساواتی که غربیان در پی آنند و....

این دفاع دقیق و عالمانه از مشروطه، بسیاری از شبهه‌ها را زدود و جهادی بود عظیم در آن روزگار که تفسیرهای گوناگونی از مشروطه ارائه می‌شد و هر گروه و دسته تازه از گرد راه رسیده‌ای تلاش می‌ورزید برابر ایده و دیدگاه خود، آن را تفسیر کند و نهضت را به سویی ببرد که دلخواه اوست.

«***تنبیه الأُمّة***» ثابت کرد که دین در ادارهٔ جامعه ناتوان نیست و به درستی و با اصول متین و خردمندانه، می‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای مردمان تأمین کند و به دور از استبداد و با تکیه بر آراء و مجلس قانون گذاری چرخ‌های جامعه را بچرخاند و امور مردم را سامان دهد.

میرزای نائینی در «***تنبیه الأُمّة***»، با شناخت ژرفی که از دین داشت و آشنایی همه سویه‌ای از مسائل سیاسی، توانست به خوبی و زیبایی فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی اسلام را پی بریزد.

شهید مطهری می‌گوید: «انصاف این است که تفسیر دقیق از توحید عملی، اجتماعی و سیاسی اسلام را هیچ کس به خوبی علامهٔ بزرگ و مجتهد سترگ مرحوم میرزا محمد حسین نائینی﵀، توأم با استدلال‌ها و استشهادهای مُتقَن از قرآن و نهج البلاغه، در کتاب ذی قیمت تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة بیان نکرده است».[۱]

و به عبارتی جامع آنکه ایشان در این کتاب - با تسلطی که بر فهم مفاهیم قرآنی و بر قواعد فقهی و اُصولی و اطلاع از تاریخ سیاسی اسلام و ملل جهان داشت - استوارترین متن دینی و سیاسی را در مشروعیت نظام مشروطه به رشته تحریر در آورد.

---

۱. نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، شهید مرتضی مطهری.

این کتاب، به گفتهٔ سید محمود حسینی امام جمعه زنجان و از شاگردان میرزا ایشان: «از کرامات مکتب أئمه هدی علیهم السلام، و یکی از آیات علم و دلیل ملّایی و عظمت علمی ایشان می‌باشد»[1].

جان کلام آنکه، تکلیف مدار بود و وظیفه بان. آگاه بود و دانای به زمان. معنویت، فقاهت و سیاست را به هم درآمیخته بود و تندیسی از عالم ربّانی و فقیهی مرزبان و مسؤولیت شناس را نمایاند.

سیاست او، از زلال معنویت و گوارای رازها و نیازها و نیایش‌های او شادابی می‌گرفت.

عبودیت او، از بینش روشن و شناخت ژرف و گستردهٔ او مایه ور می‌شد.

بر قلّهٔ فقاهت، نه برای رساله‌نویسی برآمد که بهروزی بشر را در آن می‌جُست.

سیرت سیاسی، معنا و مفهوم موضع گیری‌های اجتماعی سیاسی وی را با کالبد شکافی و بررسی دقیق نهضت‌ها و حرکت‌های بزرگ سدهٔ اخیر، تنباکو، مشروطیت، و انقلاب عراق، می‌شود فهمید.

شخصیت نائینی را نمی‌توان با نگاهی تک ساحتی شناخت و به راز و رمز حرکت‌های او پی برد و از چهره و زوایای نیم قرن تکاپو و تلاش سیاسی و فکری وی پرده برداشت.

او، مرد سیاست بود. سیاست دینی، با جان او عجین شده بود. سیاست را جدای از دیانت نمی‌دانست. دینی که او شناخته بود بدون حکومت، معنا نداشت و نمی‌توانست گِرهی از کار بستهٔ مردم بگشاید و آنان را به سعادت دنیوی و اُخروی برساند.

او هیچ‌گاه از سیاست دوری نگزید. کناره‌گیری او از مشروطه به انحراف کشیده

---

۱. به نقل از فرزند ایشان آیة الله سید عزّ الدین زنجانی، در مصاحبه با مجلهٔ حوزه، شماره ۳۲، به تاریخ خرداد و تیر ۱۳۶۸، و سید محمود طالقانی در مقدمه‌اش بر کتاب تنبیه الأُمّة، صفحه ۱۷.

شده، به معنای کناره‌گیری او از سیاست نیست که برخی بر این پندار بودند و بر این پندار جاهلانه پای می‌فشردند.

اینان در پی این بودند که نگذارند نائینی برای حوزه‌ها و مسلمانان الگو شود و چنین نمایاندند که نائینی، با آن همه شور و هیجان و با آن پختگی بی نظیر، عاقبت از کار خود پشیمان شد و درس و بحث و مدرسه و مسجد را بهترین کار روحانی تشخیص داد و به آنها مشغول شد و اینک مسلمانان و روحانیان، باید از این تجربهٔ تلخ درس بگیرند و به مسائل سیاسی نپردازند که پشیمانی به بار می‌آورد.

این همه، برای آن بود که حوزه‌ها و مردم را از اندیشه‌های ناب سیاسی نائینی و مکتب او، دور کنند و وی را در انزوای کامل سیاسی قرار دهند، تا این اندیشه برای همیشه از گردونه خارج شود و سدّ راه استعمار نباشد.

پس از انحراف مشروطه از مسیر اصلی خود، به دار آویخته شدن شیخ فضل الله نوری، ترور بهبهانی و به انزوا کشیده شدن طباطبایی، و مرگ مشکوک آخوند خراسانی، نشر نشریه‌ها و کتاب‌های گمراه کننده و مخالف اسلام و روحانیت و... میرزای نائینی از همراهی مشروطه خودداری کرد، که این، یعنی یک حرکت سیاسی حساب شده و با برنامه.

با این حرکت، مردم به عمق جریان پی بردند و از مشروطه خواهان، روی بر گرداندند، که این را می‌شود از حرکت‌های بعدی مردمان فهمید.

نائینی بر خلاف پندارگرایان و غرب زدگان، از سیاست کناره نگرفت و انزوا پیشه نکرد، بلکه قدرتمندانه در حرکت‌های ضدّ استعماری پس از مشروطه نیز نقش ایفا کرد، در انقلاب مردم عراق علیه انگلیس، تحریم انتخابات عراق، مبارزه با کشف حجاب رضا خانی در ایران، وغیر آنها.

نائینی با عمل خویش نقشه‌ها و ترفندهای استعمار را پس از مشروطه خُنثی

کرد و به همگان فهماند مرد دین، نمی‌تواند از سیاست به دور باشد و هم‌دردی و همدلی با مردمان و مبارزه علیه بیداد نداشته باشد و به سامان دادن اوضاع نابسامان مسلمانان نپردازد.

جزتکلیف نمی‌شناخت، و برسرتکلیف استواربود و نستوه، و درانجام وظائف عبادی و اجتماعی سخت کوش و مقاوم.

روح حاکم برسیرت و رفتاراو سربلندی اسلام بود، چه آنگاه که درمقام دبیری میرزای بزرگ بود و چه آنگاه که مشروطه به او نیازداشت و سخنگو و هدایتگر مشروطه بود و چه روزی که برمسند تدریس نشست و شاگردان و حوزویان را سرمست افکارو انظارژرف خویش می‌کرد و چه زمانی که یارو پشتیبان میرزای دوم درنهضت مردم عراق علیه انگلیس بود.[1]

والسلام علیه یوم وُلِدَ ویوم مات ویوم یُبعَثُ حیّاً. روحشان شاد و راهشان پررهرو باد.

علت تجدید چاپ و مشخصات رساله

به مناسبت برگزاری کنگرهٔ بین‌المللی آیة الله العظمی میرزای نائینی ﷺ که با تصمیم و برنامه‌ریزی ریاست محترم حوزه‌های علمیّه و مسؤولین آن - مقارن با یکصدمین سالگرد مهاجرت میرزای نائینی و عدّه‌ای از أعاظم مجتهدین و علمای حوزهٔ علمیّهٔ نجف أشرف به قم، دراعتراض به انتخابات فرمایشی اشغالگران استعمارگر انگلیس درعراق درسال ۱۳۴۲ قمری و ۱۳۰۲ شمسی - انجام می‌گیرد، تصمیم به تجدید چاپ و احیای مجدّد این رسالهٔ شریفه همچون سایرتألیفات مبارک و تقریرات درسی معظّم‌له و قراردادن آن جزء موسوعهٔ علّامهٔ محقّق نائینی گرفته شد.

این رسالهٔ شریفه برگرفته ازنسخهٔ خطّی دیگری است که مؤلّف معظّم پس از

---

۱. برگرفته از مقدمهٔ کتاب «علّامهٔ نائینی، فقیه نظریه‌پرداز»، تهیهٔ جمعی از نویسندگان مجله حوزه.

چاپ و نشر نسخهٔ اوّل، در آن تجدید نظر فرموده تغییرات و اصلاحاتی بر آن انجام داده‌اند، ولی فرصت برای چاپ آن فراهم نبود، نگارنده این نسخه را مدّ نظر قرار داده و متن کامل آن را - با ذکر موارد اختلاف آن با نسخهٔ اوّل در پاورقی - تقدیم کنگره نمود تا ضمن موسوعهٔ شریفه به چاپ رسد، ان شاء الله تعالی.

نامه‌های مشروطیت میرزای نائینی

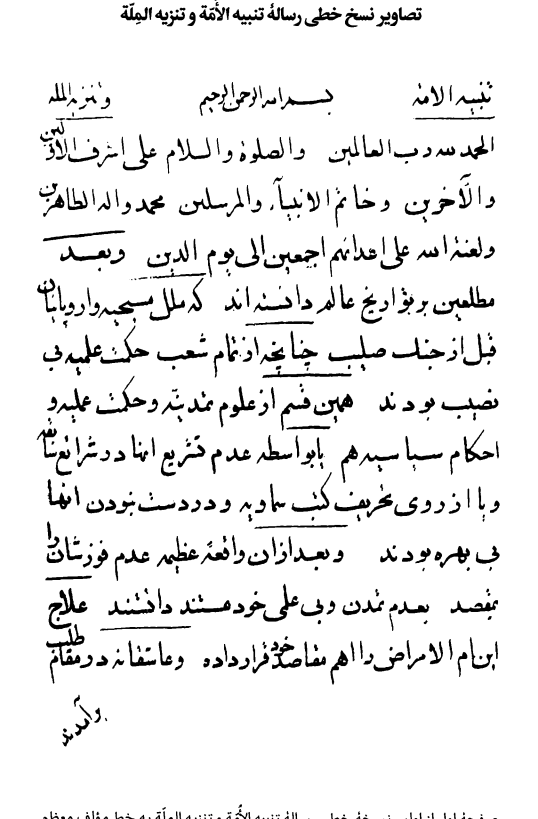
نگارندهٔ این سطور ضمن مراجعه و مطالعهٔ اسناد تاریخی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی و روزنامه‌ها و کتابهای مربوط به انقلاب مشروطیت، به تعدادی از نامه‌هایی که دستخط مبارک ایشان است و دربارهٔ مشروطیت نگاشته‌اند دست یافتم، همچنین به بسیاری از نامه‌ها و اعلامیه‌ها و تلگرافهایی که در کتابها و روزنامه‌ها و اسناد مشروطیت است برخورد نمودم که قلم و انشاء آنها با تعبیرات و بیانات ایشان در تنبیه الأُمّة و سایر اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های دستخطی‌شان مطابقت دارد و آنها یا خطاب به شاه است یا به دولتمردان و یا به اعضای مجلس و علمای بلاد و نیروهای مسلّح و ایلات و عشایر و غیر آنها؛ لذا جهت استفادهٔ علاقه‌مندان نامه‌های دستخط ایشان و نیز أهمّ تلگرافها و نامه‌های چاپ شده ایشان دربارهٔ مشروطیت را انتخاب نموده و در آخر رساله درج نمودم.

والحمد لله ربّ العالمین والصلاة علی محمّد وآله الطاهرین.

۱۳ رجب ۱۴۴۴ ق — حوزهٔ علمیهٔ قم

۱۵ / ۱۱ / ۱۴۰۱ ش — جواد غروی نائینی

تصاوير نسخ خطى رسالهٔ تنبيه الأُمّة و تنزيه المِلّة



تنبيه الامة بسم الله الرحمن الرحيم وتنزيه الملة

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين والآخرين وخاتم الانبياء والمرسلين محمد واله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين وبعد مطلعين بر تواريخ عالم دانسته اند كه ملل مسيحيه واروپائيان قبل از جنك صليبي چنانچه از تمام شعب حكمت علميه بي نصيب بودند همين قسم از علوم مدنيه وحكمت عمليه و احكام سياسيه هم بواسطه عدم تشريع انها در شرايع سابقه وبا از روى تحريف كتب سماويه و در دست نبودن انها بي بهره بودند وبعد ازان واقعهٔ عظيمه عدم فوز شان را بمقصد بعدم تمدن وبي علمي خود مستند دانستند علاج اين تمام الامراض را اهم مقاصد خود قرار داده وعاشقانه در مقام طلب

والتدبر

ص۱

بوآمدند اصول تمدن و سیاسات اسلامیه را از
کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت
علیه افضل الصلوة و السلام و عترها احذ و در توضیح
سابقهٔ خود منصفانه بیان اعتراف و قصور عقل نوع
بشر را از وصول بآن اصول و استناد تأثرات فوق العاده
حاصله در کثیر از نصف قرن اول را بمتابعت و پیروی آن
اقرار کردند لکن حسن ممارست و مزاولت وجودت
استنباط و استخراج آنان و بالعکس سوء قهقرائی و
کرفاری اسلامیان بذل دقت و اساءت طوائف امت
و معرضین از کتاب و سنت مآل امر طرفین را باین
نتیجه مشهوده و حالت حالیه منتهی ساخت وحتی
مبادی نادرهٔ سابقه هم ندرةً بالمرة فراموش و تمکین
نفوس آبیهٔ مسلمین را از چنین اساءت و وقت وحشتاً
از لوازم اسلامیت پنداشتند احکامش را با تمدن و
عدالت که سرچشمهٔ ترقیات منافی و با ضرورت

از فطرت انسانی نصیب و بهره او وطن وقوع خواهی
عرفی دارند و جز انواع قوی و سلب غالبت بالکلیه
هوس تعالی وحسن ناسده علاج دیگری متصور نیست
وخوب است بهبه‌ها دو وبای سابق مرحوم اسدالله آقای حاجی میرزا حسین
طهرانی را که متعلق بهمین رساله است ذکر و رساله بدان ختم کنم

قدس سره

اول شروع در نوشتن این رساله علاوه و بهمین وصول
حمد و فصل دیگر هم در اثبات بیان فقهاء عدول
عصر غیبت در اقامه وظائف راجعه بسیاست امور امت
وفروع مربوطه وجوه وکیفیات آن مرتب ومجموع فصول
رساله هفت فصل بود در همان دو وبای سابق بعد
از انجام تا قبل شد از تنبیه شر وطبیت بستن دست
کبر سیاه از لسان مبارک حضرت ولی عصر اروحنا
فداه حقیر سؤال کردم که رساله که مشغولش هستم
حضور حضرت مطبوعست یا نه فرمودند بلی مطبوع
است مکرر در موضع و بفرمان معلوم شد که مراد شان

از ذکر

ازان دو موضع همان دو فصل بود و مباحث
علیه که دوازدهٔ عرض شده بود با این رساله که
باید عوام هم منتفع شوند بی مناسبت بود لهذا
هر دو فصل را اسقاط و بفصول خمسه اقتصار
کردیم و ختم بید مصنفه الفقیر الحاف
محمد حسین الغروی النائینی فی الواد المقدس الغری
فی شهر ربیع الاول سنة ۱۳۲۷ الف و ثلثماه و سبع
و عشرین من الهجرة المقدسة علی مشرفها افضل الصلوة و السلام

صفحهٔ آخر از اولین نسخهٔ خطی رسالهٔ تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة به خط مؤلف معظم

۲

تنبيه الامة وتنزيه الملة بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الاولين والآخرين وخاتم الانبياء والمرسلين محمد واله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

وبعد مطلعين بر تواريخ عالم دانسته اند كه ملل واديان قبل از جنك صليبي چنانچه از نام شعب حكك عليه بن نصيب بودند همين قسم از علوم تمدنيه وحكك عليه واحكام سياسيه هم بواسطه عدم تشريح انها در شرايع سابقه وبا از روى تعريف كتب سماويه وردست بودن انها قب بهره بودند وبعد ازان واضعه عظيمه عدم فوزشان را بمقصد بعدم تمدن وبى علمى خود مستند دانستند علاج ابن ام الامراض را اهم مقاصد خود قرار داده وعاشقانه در مقام طلب

مسجيه م

مللو اديان بودن از ديانات بعدم تمدن وسياست

لاندرى

۳

برآمدند اصول تمدن و سیاسات اسلامیه را از
کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه رسالت
علیه افضل الصلوة و السلام و غیرها اخذ و در توابع
سابقهٔ خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع
بشر را از وصول بدان اصول و استنباط دقایق فوق العاده
حاصله در کمتر از نصف قرن اول را متابعت و پیروی آن
اقرار کردند لکن حسن ممارست و مزاولت وجودت
استنباط و استخراج آنان و بالعکس سوء قهقرائی و
کرفتاری اسلامیان بذل رقبت و اسارت طوائف امت
و معرضین از کتاب و سنت ما آل امر طرفین را باین
نتیجه مشهوده و حالت حالیه منتهی ساخت و حتی
مبادی نادیخته سابقه هم ندریجا فراموش و تمکین
نفوس آبیه مسلمین را از چنین اسارت و رقبت و حشیانه
از لوازم اسلامیت پنداشتند[۲] احکامش را با تمدن و
عدالت که سرچشمه ترقیات متناقی و با ضرورت

و از این رو

١٧٨

بود ومباحث علميه كرد دانها عرض شده بود
با اين رسالهٔ كرباب عوام هم منتفع شوند بي مناسب
بود ولهذا امر دوضل را اسقاط ونفصول نخبه
انتظار كرديم وفدختم بيد مصنفها الفقير الجاني
محمد حسين النوري النائيني في الواد الفقد
الغري على مشرفها افضل الصلوة
والسلام في شهر ربيع الاول
سنة ١٣٢٧ الف وثلثماه
وسبع وعشرين
من الهجرة المقدسة على هاجرها واله افضل الصلوة والسلام

صفحهٔ آخر از دومين نسخهٔ خطى رسالهٔ تنبيه الأُمّة و تنزيه المِلّة

فهرست کامل خطّی رساله

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مندرجات رساله تنبیه الامه و تنزیه الملة تصنیف احقر خدام شرع انور محمد حسین النائینی رؤس مطالب دیباچه کتاب از صفحه الی صفحه ابتداء تنبیه و بیان اجمالی بر اقسام سیاسیه و تملکیه و حکمت علمیه و عملیه سپس مقدمه ای و کلیاتی در اسلامیان بذل اسارت و رفیت طواعیت امت فراموش کردن مسجیان مبادی ناهیه الهیه و از لوازم اسلامیت شمردن شان علمای اسلامیان باین رفیت ملعونه و لسان طعن بدین اسلام گشودن از اینجهت انتهاء سپس مقدمه ای مسلمین بعونه تعالی باخرین نقطه و پی بردن شان باز ادی از این رفیت منحوسه بحسب دلالت پیشوایان روحانی دامت برکاتهم انقطاع لسان عیب جوئی مسجیان از طعن بدین مبین اسلام بواسطه اتفاق روساء روحانی شیعه و سنی بر ازادی مسلمین از این رفیت خبیثه

نشب کرکان ادی خواه ایران در ابقاء شجره خبیثه استبداد و استعباد رقاب امت ملت ببره ملعونه فرعونیه که انی اخاف ان یبدل دینکم کلمت وشم بود شان در بدل دین بایشان الفاء وجوب انتصاب بنوت خمسه صلوات الله علیهم در دفع این ضیم و ظلم بین و لزوم علاج واجب و بیان ساحت مقدسه شرع انور از این احکام جوریه و تصدی تصنیف رساله

فهرست مندرجات مقدمه و رؤس مطالب ان از صفحه الی صفحه بیان علت حاجت باصل سلطنت و سیاست در حفظ نظام عالم و نوع بحفظ شخص و امتها نه هر قومی چه دینی باشد یا وطنی یا مادیت نوع خود شاه

تمام

٢

انقسام نفس سلطنت بالاغماض از اهليت وعدم اهليت متصدّى بملكيه وولايه
واحضارش عقلاً دراين دو قسم وسوّمى ثالث نداشتن

بيان حقيقت سلطنت ملكيه وتوضيح استبداديه واستبدادية وخلاف واختلاف
بودن ان وحال امّتى كه كرفتار اويند

شرح مراتب ودرجات اين قسم از سلطنت كه اخرانها ادعاى الوهيت وربوبيت
اصول ومقوماتش

كشف حقيقت سلطنت ولايتيه چه بحسب صدرى شود يا باعتبار بيان محدوده ومسئوليت
ومشروطيت ومقيده ومسئوليت بودن ان وحال ملتى كه باين شئون متشئم اند

توضيح حفظ ولايتيه بودن سلطنت ومنع از تبدلش بملكيه بحسب ومراتبه ومسئوليت
كامله دراين بودن

توضيح انكه بالاترين وسيله كه براى حفظ اين حقيقت ومنع از تبدلش مقرر شده
بود همان عصمتى است كه اساس مذهب اماميه شيعه را آنست

تشريح انكه بادست بهم نبودن بآن واماندن مبارك اقرب وسيله كه بعد روحه
تشريح خصوصاً با منصوبيت بنوّاب اين حقيقت وانحفاظ محمود بترتيب مسئولياتى عليه
بيان انكه اساس ملكيه واستبداديه بودن سلطنت فباستبداد وغلبه ملت فقد اذلّ سلطنت
وعدم مشاركت ومساوات مبغضى وعدم مسئوليت از فروع آنست

تشريح انكه اساس ولايتيه بودن سلطنت باتّحادى ملت از اين حقيقت عالية
ومشاركت ومساواتشان باسلطان مبغض ومسئوليت از فروع ان است

بیان وجه استحکام این دو اصل مبارک و فروع متریه بر آنها در صدر
اسلام و تبدل و انقلاب همه باستیلاء معویه و بنی العاص
ذکر آیات و اخبار وارده در بیان همین عبودیت و ارادی از این قبیل
و فوائد مستخرجه از آنها بر وجه اوفی
انقسام استبداد و استعباد ببیانی و دینی و بیان حقیقت هر یک
و منقوم و امتیاز بهم بودن هر دو شعبه
توضیح انکه تمکین از این رقیت ملعونه بصریح آیات و اخبار مذکوره از
مراتب شرک بذات احدیت و مخالص از آن از مراتب و لوازم توحید است
بیان انکه استنقاذ حریت مغصوبه امم از این رقیت ملعونه بنص آیات و اخبار و اجماع
از اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده و اشاره بشعبه بیتوا الذین یعصر دراین
اشاره بثمنه از اهتمامات شارع مقدس در استحکام اساس مساوات
بینهم و تمام امت و حیث امتیاز در هیچ باب رعایت نفرمودن
بیان انکه تمام فتن حادثه در عصر خلافت شاه ولایت علیه السلام از آثار
مساوات بینهم امت مستند بوده
علت خلوه دادن اعوان ظلمه این دو اصل سعادت و ضروری
دین اسلام را بصورت بیمهر دیگر و اشاره اجمالیه بآنها
فهرست فصول پنجگانه و مقاصد آنها و ختم مقدمه
مند رجات فصل اول و دو مقام آن از صفحه الی صفحه

۴

مقام اوّل در اثبات ولایتیه و محدوده بودن سلطنت در دین اسلام و بیان
ادلّه آن چه مجوّز تصدی بود یا غصاب

توضیح آنکه تحویل سلطنت از ولایتیه تملیکیه مدّعا و حدیثیّا مستند مطعون فراغنه
و طواغیت اعصار است

تعیین مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از ولایتیه تملیکیه و استبداد به مقتضای
نص نبوی متواتر بین الامه که اذا بلغ بنو العاص الخ

مقام ثانی در تعیین درجه محدودیت و توضیح آنکه بنا بر اصول امامیه مجانی
منتهی است که لا ینبغی له عقل البشر

بیان آنکه بنا بر اصول اهل سنت درجه محدودیت بهمان عدم مجانی و ذات عدّه
و ارتکابات دل بخواهانه نداشتن مقصود است

تحقیق آنکه ابن درجه محدودیت مبتنی علی المذهبین و متفق علیه فریقین
و ضروری دین اسلام است

تنبیه آنکه لزوم حفظ این درجه ضروریه متفق علیها با اغماض از اهلیت و عدم
اهلیت مقدّسی از ضروریات دین اسلام است ای صحیحه

مقدّمات فصل دوّم در اثبات وجوب تحویل سلطنت غاصبه از نحوه اولی بنا به
توضیح آنکه در باب نهی از منکر عدم مفسدت نهی از اصل ارتکاب
ظلم و غصب موجب سقوط آنچه مفسدت نباشد

بیان آنکه بنا بر فقها عدول بمصرفیت در سیاست امور امت علی کل تقدیر
از مظلمات مذهبی است و توضیح عدم جواز اهمال امور مذکوره در این عصر

۵

تحقیق انکه با منصوب بث مقام تولی و تصدی امور ولایه لزوم ضبط و تحدید تصرفات
غاصب تصرف و ممکن باشد از ضروریات است

توضیح انکه وجوب تحویل سلطنت جائره غاصبه از ملکه استبداد به ولایه و
دستور به تحدید و تولزوم تحدید تصرفات غاصب همان مقدار از ضروریات است
شرح رؤیای مرحوم آیة الله آقای حاجی میرزا حبیب قدس سره تحویل مرحوم حاجی میرزا خلیل
و آنچه از لسان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در این باب نقل فرمودند

توضیح انکه تحویل سلطنت از استبداد به دستور فعلا حفظ جنبه اسلام
بیان موقف و لهذا از اهم واجبات است

از صفحه الی صفحه

مقدمات فصل سیم اثبات مطلوب بودن همین مشروطه [illegible]

امر اول اثبات انکه اساس سلطنت اسلامیه منصوص کتاب و سنت و سیره
مقدسه نبویه و سیره عمومیه مبنی است

امر دوم بیان انکه حفظ حدود و ثغور سلطنت اسلامیه با منصوب
مقام با ضروره واجب و جز بکاشتن هیئت نظامی ممکن و میسور نباشد

امر سیم تحقیق انکه تحدید تصرفات غاصب و منع از تجاوز و تاثیر جز بتشکیل دستور ملی
غیر ممکن و لهذا واجب خواهد بود

توضیح انکه مجلس شورای ملی در مملکت بجای قوه علمیه و مملکه تقویه و
عدالت لازمه در سیاست امور امت و دین و ملت و مفید و موجد و از جهاتی عین عصمت است

تحقیق انکه جانشینی مجلس ملی از قوای مذکوره در سیاست امور دین و دنیا عین عصمت و جزء
قوای ملت و در بعض جهات قوی تر بوده و منضما و ضابط قوه اجرائیه بودن و تا آخر

فهرست کامل خطّی رساله

ع

اشاره بجودت استنباط وحسن استخراج اول حکمی که این معانی را مصحح استفاده وعلوم ما نوشت وبرهیچ اطراد ومناسبت مرتب نبود

کشف حقیقت منافی اسلامیت وقرآن شمردن اعوان ظلم این تألیفات مصحح مأخوذه از نصوص وآیات اسلامیه ما وختم این فصل (از صفحه الی صفحه)

مبنی وجهات فصل چهارم در دفع معالطات مفروضانه

عند وازنعرض اقاویل مفروضانه ودفع انها با انکه نظر بوضوح غرضانیت قابل تعرض واعتنا نباشد

بیان انکه چون اساس ولایتیه وعادلة بودن سلطنت جور ومساوات مبنی وخلاف ان بر ذهب دستور اساسی وعلمی ملی است لهذا دفع معالطات راجع بان داخل میدان ودر رکن مقوم اکثار وسائر هفوات تعرض ندارد

اول مغلطه راجعه باصل مبارکه حرب وتوضیح استنادان بکمال غرضانیت وکشف درجه مغلطه کاری

دوم معالطات راجعه باصل طاغیانه مساوات وکشف درجه مغلطه کاری

سیم وسوسه راجعه بمذهب دستور اساسی وماخوذ بودن آن از علم اجانب بلکه ترجمه رسائل علیه نوشتن فقهاء عصر غیبت همین نعمتها را سرودند

چهارم معالطات راجعه باظهار مجلس ملی وانتخاب ملت وطول بالکذب اداء وشبهه منتخبین ملت بوکلاء وغیرذلک ودفع آنها

نقل کلام شفاهی حضرت مشیخه اسلامیه اسلامبول در لزوم ابراء ذمت اسلامی برای حفظ اسلام وضدیت نامه ان با هفوات ظالم پرستان ایران

۷

کیفیت مراتب و درجات این ظالم پرستی و جهل مردم ما صبه که باعث مخالفت اعمال و اخلاق مقتضیات اوقات هر دو زده بزرگی بکار برده اند

مندرجات فصل پنجم وکلام در آن در دو مقام است از صفحه لا الی صفحه

مقام اول در شرایط معتبره در مشروعیت مداخله مجوزان ملت در سیاسات امورات و اوصاف لازمه در منتخبین و وظیفهٔ و کیفیت انتخاب صحیح

مقام دوم در بیان وظائف عملیه مجوزان ملت و اصول انتهاسه امراست

اول و اهم همه ضبط و تعدیل و تصحیح امر خراج و بیان کیفیت صحیحهٔ آن و تطبیقش

بسیرهٔ معدسه نبویه صلی الله علیه و آله در صدر اسلام

نقل خطبهٔ غرا که حضرت سید اوصیاء علیه السلام در وقوف و الی در عهد برهدکر

و مأخوذ بودن عامل وقوف از اشتمالهای این خطبه مبارکه و اشباه آن

دوم از آن اصول وظائف دستور کلی برای وضع قوانین و تمهید سیاسات منصوصهٔ

شرعیه از غیر منصوص شرعی و فروع نجگانه آن

اول از فروع مذکوره توضیح آنکه مراد از تطبیق دستورات موضوعه بر قوانین

شرعیه بقسم اول منصوص و در ثانی موضوعش منتفی است

دوم آنکه شوروی ثابته بنص کتاب و سنت بقسم دوم مخصوص در قسم اول مخالف ندارد

سیم موکول بودن قسم ثانی در عصر غیبت بنظر و ترجیحات نواب عام و مأذونین

از جانب امام و منع بودن ترجیحات شان در آن باب و لزوم بودن آن

چهارم آنکه با توقف حفظ نظام و ضبط و تدارک مفسدهٔ بآن بلد و بین قسم

ثانی بطور فاتوقف برهین وجه متعین و مقتضی بودن عبارت از آن است

پنجم انکه نظر بتبعیت [illegible] باین باختلاف مصالح ومقتضیات اعصار البته
فرایض راجعه باین قسم در معرض نسخ وتغییر خواهد بود
ستم از اصول وظائف مذکوره بتجزیه قوای مملکت ونقل فرمان مبارک حضرت
سید اوصیاء علیه السلام در باب

خاتمه مشتمل بر دو مقصد است از صفحه الی صفحه

مقصد اول در ذکر قوای ملعونه استبداد است

اول از انها که اصل در روح تمام قوای ملعونه ومنشاء تمام مزایها است همان قوه دیانی
ملک است بوظائف سلطنت وازادی وحقوق ملیه ومساوات با سلطان در تمام قوای
دوم از انها شعبه استبداد دینی ومنقوم بود نش شعبه استبداد سیاسی و
بیان انکه اختراع این قوه در اسلام از بدیع معهود بوده وانقسام این بدو قسم
سیم از انها تفویض دادن بشاه پرستی در مملک ومرجعیت امور لشکری وکشوری
را تابع ان قرار دادن ودر شعبه علم ودانش را برانداختن
چهارم از انها تعریف کلمه علمیه وبیان [illegible] تمام استبدادات از این قوه خبیثه ماخوذه
از وعوض بعض ایام مبارکه
نقل فرمانات حضرت سید اوصیاء علیه السلام در استناد شرف واضمحلال وجوب
هریک باتحاد وتعرف کلمه خود شان
پنجم از انها قوه ارهاب وتخویف ومذهب دعاة حرب اسد بانواع عذابهای
وارده بانبیاء واولیاء علیهم السلام است

ششم ازانها اوتکان استیداد واستبعاد وقاب ضعفا. وزبردستان است در جلت
و فطرت نوع انسان و طبیعی شدن زور گوئی در ملکات واذهان اهالی بطبقاتهم
فهم ازانها اغتصاب قوای ملیه من المالیه والعسکریه وغیرها وصعوبت امتنا در
سرکوبی خودشان وبیان انکه انقلاب سرداران لشکر ازاجانب هم برای تحمیل این قوه است

مقصد دوم در بیان طرق علاج قوای ملعونه مذکوره

اول واهم همه علاج جهالت ونادانی است وبیان سهولتش بنسبت بجهل مرکب و صعوبتش بنسبت بجهل مرکب وترتیب مقدمات امکان علاجش

بیان انکه دعوت بحریت بخواهان واخیار سابقه از عرایب وشئون دعوت بزهد
واوراد وظائف وشئون انبیاء واولیاء علیهم السلام آورده باید بآن سیره مقدسه وقاید
بیان وخلفاء اوباب جوانمرد واهل منبر وناطقین وسایر قاصدین این مقصد اقصی ایجاد
دوم که ازهمه اشکل واصعب ومدرحد وداهیتر است علاج استبداد واستعباد دینی
وبیان دستور العمل مفرد در شرع انور وبرای این امر

بیان علاج بقیه قوای ملعونه هریک علیحده

تذکره رویای مرحوم ابن اسد آقای حاجی قدس سره متعلق بهمین رساله وفرمائشی
که از لسان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نقل فرمودند وامثال ان وختم رساله

بعون الله سبحانه وتعالی وحسن تاییده

فی شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

من الهجرة المقدسه

تقريظ حضرت آية الله آقاى آخوند خراسانى بر رسالهٔ تنبيه الأُمّة

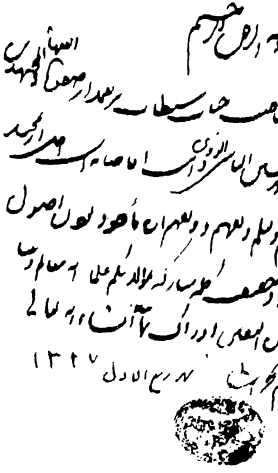
بسم الله الرّحمن الرّحيم

رسالهٔ شريفهٔ ***تنبيه الأُمّة و تنزيه المِلّة*** كه ازإفاضت جناب مستطاب شريعتمدار صفوة الفقهاء و المجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين العالم العامل آقا ميرزا محمد حسين النائيني الغروي دامت إفاضاته است أجلّ ازتمجيد و سزاواراست كه إن شاء الله تعالى به تعليم و تعلّم و تفهيم و تفهّم آن مأخوذ بودن أُصول مشروطيت را از شريعت حقّه استفاده و حقيقت كلمهٔ مباركه (بموالاتكم علّمنا الله معالم ديننا و أصلح ما كان قد فسد من دنيانا) را به عين اليقين إدراک نمايند إن شاء الله تعالى.

حرّره الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

شهر ربيع الاول ١٣٢٧

(محل مُهر مبارک)



دستخط تقریظ آیة الله آخوند خراسانی بر رسالهٔ تنبیه الأمّة و تنزیه المِلّة

تقريظ حضرت آية الله آقاى شيخ عبد الله مازندرانى بر رسالهٔ تنبيه الأُمّة

بسم الله تعالى شأنه

بحمد الله تعالى و حسن تأييده رساله شريفه ***تنبيه الأُمّة و تنزيه المِلّة*** چنانكه مرقوم فرمودند أجلّ از تمجيد و براى تكميل عقايد و تصديق وجدانى مسلمين به مأخوذ بودن تمام أُصول و مبانى سياسيّه از دين قويم اسلام كافى و فوق مأمول است، فللّه درّ مصنّفه المحقّق و جزاه عن الاسلام و أهله خيراً، وكثّر في الفقهاء و المجتهدين أمثاله بمحمّدٍ و آله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

حرّره الأحقر عبد الله المازندراني

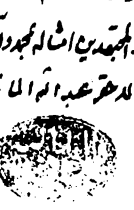
شهر ربيع الاول ١٣٢٧

(محل مُهر مبارک)

بسم الله تعالی شأنه

بعد از تحمید و تصلیه رساله شریفه منبهه الامة و منزهه الملة چنانکه مرقوم فرمودند اجداً از تجوید و بر اکثر عقاید و تصدیق وجداً از مسلمین بأخذ بودن تمام اصول و مبانی سیاسیه از دین قویم اسلام کاملاً و فوق مأمول است فقده در مصنفه الحق و جزاه عن الاسلام و اهله خیراً و کثر فی العلماء و المجتهدین امثاله محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

حرره الاحقر عبد الله المازندرانی ۱۳۲۷ شهر ربیع الاول




تنبيه الأُمّة و تنزيه المِلّة

[دیباچه کتاب]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصلاة و السلام علی أشرف الأوّلین و الآخرین و خاتم الأنبیاء و المرسَلین محمّدٍ و آله الطاهرین، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین.

[پیشرفت تمدن اروپاییان بر اثر أخذ به فرامین قرآن و سنّت]

و بَعد، مطّلعین بر تواریخ عالم دانسته‌اند که ملل مسیحیّه و اروپاییان قبل از جنگ صلیب چنانچه از تمام شُعَب حکمت علمیّه بی‌نصیب بودند، همین قسم از علوم تمدّنیه و حکمت عملیّه و أحکام سیاسیّه هم، - یا به واسطهٔ عدم تشریع آنها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب سماویّه و در دست نبودن آنها - بی‌بهره بودند، و بعد از آن واقعهٔ عظیمه[1] عدم فوزشان را به مقصد به عدم تمدّن و بی‌علمی خود

---

۱. جنگهای صلیبی: لشکرکشی‌ها و یورشهایی است که به دعوت پاپ و کلیسای کاتولیک در اروپا برای تسلّط بر سرزمین‌های مقدس در فلسطین که ساکنان آن اسلام اختیار کرده بودند، بالأخص زادگاه حضرت مسیح علیه السلام در أورشلیم، در بین سالهای ۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱ میلادی، ٤٨٨ تا ٦٩٠ هجری قمری واقع شده است. این یورشها سبب آشنایی اروپاییان به علوم و تمدّن اسلامی و در نتیجه پیشرفتهای علمی و صنعتی‌شان گردید. رجوع شود به کتاب «تمدّن اسلام و عرب»، تألیف: دکتر گوستاولوبون فرانسوی، ترجمهٔ: «حضارة العرب»، به قلم: آقای سید هاشم حسینی، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.

مستند دانستند، علاج اين أُمّ الأمراض را أهمّ مقاصد خود قرارداده و عاشقانه درمقام طلب برآمدند، اُصول تمدّن و سياسات اسلاميّه را ازكتاب و سنّت و فرامينِ صادره از حضرت شاه ولايت - عليه أفضل الصّلاة و السّلام - و غيرها أخذ، و درتواريخ سابقهٔ خود منصفانه بدان اعتراف، و قصورعقلِ نوع بشررا ازوصول به آن اصول، و استناد تمام ترقّياتِ فوق العادهٔ حاصلهٔ درکمترازنصف قرنِ اوّل را به متابعت و پيروی آن إقرارکردند.

[علت انحطاط مسلمين پس از نيم قرن اول اسلام]

لکن حُسن ممارست و مزاولت وجودت استنباط و استخراج آنان، و بالعکس سيرقهقرايی و گرفتاری اسلاميان به ذلّ رقّيت و إسارت طواغيت اُمّت و مُعرضين ازکتاب و سنّت، مآل أمرطرفين را به اين نتيجهٔ مشهوده و حالت حاليّه منتهي ساخت، و حتّیٰ مبادي تاريخيّهٔ سابقه هم تدريجاً فراموش، و تمکين نفوس أبيّهٔ مسلمين را ازچنين اسارت و رقّيت وحشيانه ازلوازم اسلاميّت پنداشتند، و ازاين رو أحکامش را با تمدّن و عدالت - که سرچشمهٔ ترقّيات است - منافی، و با ضرورت عقلِ مستقلّ مخالف، و مسلمانی را أساس خرابيها شمردند.

[بيداری مسلمانان درعصراخير]

تا دراين جزء زمان که - بحمد الله تعالی و حسن تأييده - دورهٔ سيرقهقرايیّهٔ مسلمين به آخرين نقطه منتهي، و اسارت درتحتِ ارادات شهوانيّهٔ جائرين را نوبت منقضی، و رقّيتِ منحوسهٔ ملعونه را عمربه پايان رسيد، عموم اسلاميان - به حسن دلالت و هدايت پيشوايان روحانی - ازمقتضيات دين و آيين خود با خبر، و آزادی خدادادی خود را ازذلّ رقّيّت فراعنهٔ اُمّت برخورده، به حقوق مشروعهٔ ملّيّه و مشارکت و مساواتشان درجميع اُمورباجائرين پی بردند، و درخلعِ طوقِ بندگیِ

جبابره و استنقاذ حقوق مغصوبهٔ خود سمندروار[۱] از دریاهای آتش نیندیشیده، ریختنِ خونهای طیّبهٔ خود را در طریق این مقصد از أعظم موجباتِ سعادت و حیات ملّیه دانستند، و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه‌السلام که فرمود: «نُفوسٌ أبِيَّةٌ مِن أن تُؤثِرَ طاعَةَ اللِئامِ عَلى مَصارِعِ الكِرامِ»[۲] اقتباس کردند.

[فتوای مراجع اسلام بر وجوب تشکیل حکومت مشروطه]

صدور أحکام حجج اسلام نجف أشرف که رؤسای شیعهٔ جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدّس، و تعقّب آن به فتوای مشیخهٔ اسلامیّهٔ اسلامبول که مرجع أهل سنّتند برای برائت ساحت مقدّسهٔ دین اسلام از چنین أحکام جوریّهٔ مخالفهٔ با ضرورت عقل مستقل، حجّتی شد ظاهر، و لسان عیب جویان را مقطوع ساخت.

لکن دستهٔ گرگان آدمی خوارِ ایران چون برای ابقای شجرهٔ خبیثهٔ ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب و أموال مسلمین، وسیله و دست آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند، لهذا باز هم از این اسم بی مسمّا[۳] و لفظ خالی از مَعنا رفع ید نکرده بافراعنهٔ ایران همدست، و کردند آنچه کردند، شنایع عهد ضحّاک و چنگیز را تجدید و دینداریش خواندند، و سلبِ فعّالیّت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید و عدم مسؤولیّت عمّا یفعل - و نحو ذلك از صفات خاصّهٔ إلهیّه عزّاسمه - را از جائرین با اسلامیّت

---

۱. سمندر: جانوری است شبیه به چلپاسه که در آب و خشکی هر دو زندگی می‌کند و هرگاه به آتش برسد ماده‌ای از خود افراز می‌کند که آتش را خاموش می‌سازد و از این رو گفته‌اند جانوری است که در آتش نمی‌سوزد (فرهنگ عمید، ص ۶۳۱).

۲. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹، به نقل از مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام و کتاب اللهوف في قتلی الطفوف، ص ۸۶.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: لهذا به سنّت ملعونهٔ فرعونیّه که (أخاف أن یبدّل دینکم) گفت از این اسم بی مسمّا.

منافی شمردند، و ازآلوده ساختن شرعِ قویم به چنین لکّهٔ ننگ و عارِعظیم هیچ پروا نکرده درمجمع مسیحیانِ عیب جو بدان اعلان، و چنین ظلمی را به ساحتِ مقدّسهٔ نبوّت ختمیّه -صلوات الله علیها-، و بلکه ذات أقدس أحدیّت - تعالی شأنه - هم مستبدّانه روا داشتند، درجهٔ ظلم و استبداد را به این مقام منتهي، و ظلم به خالق را وسیلهٔ ظلم به مخلوق قراردادند، صَدَق الله العظیم وکذلك یقول: ﴿ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤا السُّواأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ﴾.[1]

[سبب تألیف و تسمیهٔ رساله]

و چون به مقتضای حدیث صحیح: «إذا ظَهَرت البِدَع فَعَلی العالِمِ أن يُظهِرَ عِلمَه وإلّا فَعَلَيهِ لَعنةُ الله»[2]، سکوت از چنین زندقه و إلحاد و لعب به دین مبین و عدم انتصارِشریعت مقدّسه دردفع این ضَیم و ظلم بیّن، خلاف تکلیف و بلکه مساعدت و اعانتی دراین ظلم است، لهذا این أقلّ خدّام شرع أنوردرمقام أداء این تکلیف و قیام به این خدمت برآمده، لازم دانست مخالفت این زندقه و إلحاد را با ضرورت دین اسلام آشکارسازد، امید که - بعون الله تعالی و حسن تأییده - به درجهٔ قبول فایز، و موجب سقوط ازسایرین گردد، «وما توفیقي إلّا بالله علیه توکّلت و إلیه أُنیب»[3].[4]

و چون وضع رساله برای تنبیه اُمّت به ضروریّات شریعت و تنزیه ملّت ازاین زندقه و إلحاد و بدعت است لهذا نامش را (**تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة**)، و مقاصدش را درطیّ یک مقدّمه و رسم پنج فصل و خاتمه ایراد می‌نماییم:

---

۱. سوره روم (۳۰)، آیه (۱۰).

۲. أصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، چاپ دار الکتب الاسلامیة، (باب البدع و الرأی و المقاییس)، حدیث ۲، عن رسول الله صلی الله علیه و آله.

۳. سورهٔ هود (۱۱)، آیه (۸۸).

۴. در نسخهٔ اول رساله این اضافه بوده است: و هو المسدّد للصواب.

[مقدّمه]

أمّا مقدّمه: در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیّت دولت، و تحقیق قانون أساسی، و مجلس شورای ملّی، و توضیح معنای حرّیّت و مساوات است.

[توقف نظام عالم بر سلطنت، و حفظ استقلال هر قومی به امارت خودشان]

بدان که این معنا نزد جمیع امم مسلَّم و تمام عقلای عالم بر آن متّفقند که چنانچه استقامتِ نظامِ عالم و تعیّش نوع بشر متوقّف به سلطنت و سیاستی است خواه قائم به شخص واحد باشد یا به هیأت جمعیّه، و چه آنکه تصدّیِ آن به حقّ باشد یا اغتصاب، به قهر باشد یا به وراثت و یا به انتخاب، همینطور بالضّرورة معلوم است که حفظ شرف استقلال و قومیّتِ هر قومی هم چه آنکه راجع به امتیازات دینیّه باشد یا وطنیّه، منوط به قیام إمارتشان است به نوع خودشان، و الّا جهاتِ امتیازیّه و ناموسِ أعظم دین و مذهب و شرف استقلال وطن و قومیّتشان بکلّی نیست و نابود خواهد بود، هر چند به أعلا مدارج ثروت و مکنت و آبادانی و ترقّی مملکت نایل شوند. و از این جهت است که در شریعت مطهّره حفظ بیضهٔ اسلام را

أهمّ جميع تكاليف، و سلطنتِ اسلاميّه را ازوظائف و شؤون امامت مقرّرفموده‌اند. و تفصيل مطلب موكول به مباحث امامت و خارج ازاين مبحث است.

[توقف احكام سياسيه بر دو اصل: حفظ نظام داخلي و منع مداخلهٔ أجانب]

و واضح است كه تمام جهات راجعه به توقّفِ نظامِ عالم به أصل سلطنت و توقّف حفظ شرف و قوميّت هرقومي به امارت نوع خودشان، منتهي به دو أصل است:

اوّل: حفظ نظامات داخليّهٔ مملكت و تربيت نوع أهالي و رسانيدن هرذي حقّي به حقّ خود و منع ازتعدّي و تطاول آحاد ملّت بعضهم على بعض، إلىٰ غيرذلك از وظائف نوعيّهٔ راجعه به مصالح داخليّه مملكت و ملّت.

دوّم: تحفّظ ازمداخلهٔ أجانب و تَحذّرازحِيَلِ معمولهٔ دراين باب و تهيّهٔ قوّهٔ دفاعيّه و استعدادات حربيّه و غيرذلك، و اين معنا را درلسان متشرّعين «حفظ بيضهٔ اسلام»، و سايرملل «حفظ وطنش» خوانند، و احكامي كه درشريعت مطهّره براى اقامهٔ اين دو وظيفه مقرّراست «احكام سياسيّه و تمدّنيّه» و جزء دوم از حكمت عمليّه‌اش[1] دانند.

شدّت اهتمام عُظَماى [عظمايي] ازسلاطين متقدّمين فُرس وروم درانتخاب حكماى كاملين درعلم وعمل براى وزارت، وتصدّى وقبول آنان هم باكمال تورّع ازترفّع[2] ازاين جهت بوده، وبلكه ابتداى جعلِ سلطنت ووضع خراج وترتيب سايرقواى نوعيّه چه ازأنبياء عليهم السلام بوده و يا ازحكماء، همه براى اقامهٔ اين وظائف و تمشيت اين أُمورتأسيس[3]، و در شريعت مطهّره هم با تكميل نواقص و شرايط[4] و قيود آن برهمين وجه مقرّرفموده‌اند.

---

١. رجوع شود به كتاب اخلاق ناصرى، خواجه نصير الدين طوسى، ص ١١.

٢. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: ترفّع قاهرانه.

٣. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: و تمشيت اين امور بوده.

٤. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: و بيان شرايط.

[تقسیم سلطنت به تملّکیه و ولایتیه]

وکیفیّت استیلاء و تصرّف سلطان درمملکت به اعتبارانحصارآن درتملّکیّه یا ولایتیّه بودن و عقلاً شقّ ثالث نداشتن، بریکی ازدو وجه متصوّرتواند بود:

[تعریف سلطنت تملّکیه و أسامی و درجات آن]

اوّل: آنکه مانند آحاد مالکین نسبت به أموال شخصیّهٔ خود با مملکت و أهلش معامله فرماید، مملکت را - بما فیها - مال خود انگارد و أهلش را مانند عبید و اِماء و بلکه أغنام و أحشام برای مُرادات و درک شهواتش مسخّر و مخلوق پندارد، هرکه را به این غرض وافی و درمقام تحصیلش فانی دید مقرّبش کند، و هرکه را منافی یافت ازمملکت که مِلک شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید و یا اِعدام و قطعه قطعه به خورد سگانش دهد، و یا گرگان خونخواره را به ریختن خونش تهریش و به نهب و غارت أموالش وادارشان، و هرمالی راکه خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاولچیان أطرافیش بخشد، و هرحقّی راکه خواهد اِحقاق و اگرخواهد پایمالش کند، درتمام مملکت به هرتصرّفی مختار، و خراج را هم از قبیلِ مال الاجاره و حقّ الأرض مِلک شخصی خود اِستیفاء و درمصالح و أغراض شخصیّهٔ خود مصروف دارد، و اهتمامش درنظم و حفظ مملکت مثل سایرمالکین نسبت به مزارع و مستغلّاتشان منوط به اراده و میلِ خودش باشد، اگرخواهد نگهداری و اگرخواهد به أندک چاپلوسی به حریف ببخشد، و یا برای تهیّهٔ مصارف أسفارلهویّه و خوش گذرانی بفروشد و یا رهن گذارد، و حتّیٰ دست درازی به ناموس را هم اگرخواهد ترخیص و بی ناموسی خود را برملاء سازد، و بازهم به أقدسیّت و نحوها ازصفات أحدیّت -عزّاسمه- خود را تقدیس و أعوانش مساعدتش کنند،

تمام قوای مملکت را قوای قهر و إستیلاء و شهوت و غضبش داند و بر طبق آن برانگیزانند، ﴿لا يُسأَلُ عمّا يَفعَلُ وهُم يُسأَلون﴾[1].

و این قسم از سلطنت را چون دل بخواهانه است **استبدادیّه** گویند[2]، و **استعبادیّه**[3] و **اعتسافیّه** و **تسلّطیّه** و **تملّکیّه**[4] و **تحکّمیّه** هم خوانند، و جهت تسمیه و مناسبت أسماء مذکوره هم با مسمّا ظاهر است. و صاحب این چنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم بأمره و مالك رقاب و ظالم و قهّار و أمثال ذلك نامند، و ملّتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهوریه این ذلّت باشند أسراء و أذِلّاء و أرِقّاء گویند، و هم به ملاحظهٔ آنکه حالشان حال أیتام و صغاریِ است بی خبر از داراییهای مغصوبهٔ خود لهذا مُستَصغَرین - که به معنی صِغار و أیتام شمرده شدگان است - هم خوانند، وبلکه به مناسبت آنکه حظّ این ملّت مسخّره و فانیه در تحت إرادات[5] سلطانشان از حیات و هستیِ خود از قبیل بهره و حظّ نباتات است که فقط برای قضای حاجت دیگران مخلوق و حظّ استقلالی از وجود خود ندارند، لهذا این چنین ملّت مظلومهٔ جاهلهٔ به حقوق و ظالمهٔ به نفس خود را مُستَنبَتین - که به معنی گیاههای صحرایی شناخته شدگان است - هم خوانند. درجات تحکّمیهٔ این قسم از سلطنت به اعتبار اختلاف ملکات نفسانیّه، و عقول و ادراکات سلاطین و أعوانشان، و اختلافِ ادراکات و علم و جهل أهل مملکت به وظائف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحّد یا مشرک بودنشان در فاعلیّت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید و عدم مسؤولیّت عمّا یفعل

---

١. سورهٔ أنبیاء (٢١)، آیه (٢٣).

٢. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: دل بخواهانه و از باب تصرّف آحاد مالکین در املاک شخصیهٔ خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است لهذا تملّکیه و استبدادیه گویند.

٣. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: و هم استعبادیه.

٤. در نسخهٔ اول رساله (و تملّکیّه) حذف شده است.

٥. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: در ارادات.

و مالکیّت رقاب الی غیر ذلك از أسماء و صفات خاصّهٔ إلهیّه، و بلکه ذات أحدیّت تعالیٰ شأنه مختلف، و آخرین درجهٔ آن ادّعای اُلوهیّت است، و تا هر درجه که قوّهٔ علمیّه أهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند به همان حد واقف و الّا به آخرین درجه هم - چنانچه از فراعنهٔ سابقین به ظهور پیوست - منتهي خواهد بود. و به مقتضای «النّاس علیٰ دین ملوکهم»[1] معاملهٔ نوع أهل مملکت هم با زیر دستان خود - بِطَبَقاتِهِم - همان معاملهٔ اعتسافیّهٔ سلطان است با همه، و أصل این شجرهٔ خبیثه فقط همان بی علمی ملّت است به وظائف سلطنت و حقوق مشترکهٔ نوعیّه، و قوام آن به عدم مسؤولیّت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه در میانه نبودن است.

[تعریف سلطنت ولایتیه]

دوّم: آنکه مقام مالکیّت و قاهریّت و فاعلیّت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید اصلاً در بین نباشد، أساس سلطنت فقط بر اقامهٔ همان وظائف و مصالح نوعیّهٔ متوقّفه بر وجود سلطنت مبتني، و استیلای سلطان به همان اندازه محدود، و تصرّفش به عدم تجاوز از آن حد مقیّد و مشروط باشد.

[وجه تمایز بین دو قسم سلطنت]

و این دو قسم از سلطنت هم به حسب حاقّ حقیقت متباین و هم در لوازم و آثار متمایزند.

چه مبنای قسم اول - به جمیع مراتب و درجاتش - بر قهر و تسخیر مملکت و أهلش در تحت إرادات دل بخواهانهٔ سلطان و صرف قوای نوع از مالیّه و غیرها در نیل مرادات خود و مسؤول نبودن در ارتکابات مبتني و متقوّم است، هر چه نکرد باید ممنون

---

۱. در تحف العقول صفحه ۲۰۸، از مولای متقیان علی ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «الناس بأمرائهم أشبه منهم بآبائهم».

بود اگرکُشت و مُثله نکرد و یا قطعه قطعه به خورد سگان نداد و یا به نهب أموال قناعت و متعرّض ناموس نشد باید تشکّرنمود، نسبت تمام أهالی به سلطان نسبت عبید و اِماء و بلکه أذلّ ازآن و به منزلهٔ أحشام و أغنام و حتّیٰ ازآن هم پست‌تر و به منزلهٔ نباتات است که فقط فایدهٔ وجودیّهٔ آنها رفع حاجت غیر، و خود بهره و حظّی ازوجود خود ندارند. **و بالجمله**، حقیقت این قسم از سلطنت - به اختلاف درجاتش - عبارت از خداوندی مملکت و أهلش - که درجات آن خداوندی هم مختلف است - خواهد بود.

به خلاف قسم دوّم، چه حقیقت[1] و لبّ آن عبارت است ازولایت برإقامهٔ وظائف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیّت، و أمانتی است نوعیّه درصرف قوای مملکت که قوای نوع است دراین مصارف نه درشهوات خود، و ازاین جهت أندازهٔ استیلای سلطان به همان مقداری که ولایت برامورمذکوره مقتضی است[2] محدود، و تصرّفش[3] به عدم تجاوزازآن حد مشروط خواهد بود، آحاد ملّت با شخص سلطان درمالیّه و غیرها ازقوای نوعیّه شریک، و نسبت همه به آنها متساوی و یکسان، و متصدّیان امورهمگی أمین و أجیرنوعند نه مالک و مخدوم، و مانند سایرأمناء و أُجَراء درقیام به وظیفهٔ أمانت داری خود مسؤول ملّت و به اندک تجاوز مأخوذ خواهند بود، و تمام أفراد أهل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان درقوا و حقوق برمؤاخذه و سؤال و اعتراض قادرو ایمن، و دراظهاراعتراض خود آزاد، و طوق مسخّریّت و مقهوریّت درتحت ارادات شخصیّهٔ سلطان و سایرمتصدّیان را درگردن نخواهند داشت؛ و این قسم از سلطنت را **مقیّده** و **محدوده** و **عادله** و **مشروطه** و **مسؤوله** و **دستوریّه** نامند، و وجه تسمیه به هریک هم ظاهراست، و

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: حقیقت واقعیه.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: اندازهٔ استیلای سلطان به مقدار ولایت بر امور مذکوره محدود.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: و تصرّفش چه به حق باشد یا به اغتصاب.

قائم به چنین سلطنت را حافظ و حارس و قائم به قسط و مسؤول و عادل، و ملّتی را که متنعّم به این نعمت و مقیم چنین[۱] سلطنت باشند مُحتَسِبین و اُباة و اَحرار و اَحیاء خوانند، و مناسبت هریک از أسماء مذکوره هم معلوم است.

[مقام عصمت بالاترین وسیلهٔ حافظ سلطنت ولایتیه است]

و چون حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه دانستی از باب ولایت و أمانت و مانند سایر أقسام ولایات و أمانات به عدم تعدّی و تفریط متقوّم و محدود است، پس لا محاله حافظ این حقیقت و مانع از تبدّلش به مالکیّت مطلقه و رادع از تعدّی و تفریط در آن - مانند سایر أقسام ولایات و أمانات - به همان محاسبه و مراقبه و مسؤولیّت کامله منحصر، و بالاترین وسیله که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدّل و أداء این أمانت و جلوگیری از اندک ارتکاب[۲] شهوانی و أعمال شائبهٔ استبداد و استیثار متصوّر تواند بود، همان عصمتی است که أُصول مذهب ما طایفهٔ امامیّه بر اعتبارش در ولیّ نوعی مبتنی است؛ چه بالضّرورة معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علوم لدنّیه و انخلاع از شهوات بهیمیّه و اجتماع سایر صفات لازمهٔ آن مقام أعلا - که احاطهٔ تفصیلیّه به آنها خارج از أندازهٔ عقول و ادراکات نوع است - مرحلهٔ اصابهٔ واقع و عدم وقوع در منافیات صلاح، حتّیٰ از روی خطا و اشتباه، و همچنین درجهٔ محدودیّت و محاسبه و مراقبهٔ إلهیّه -عزّ اسمه- و مسؤولیّت و ایثار والی تمام اُمّت را برخود -الی غیر ذلك من الوظائف - به جایی منتهی است که لایصل الی ادراك حقیقته أحد[۳] و لاینال کُنهَه عقل البشر.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: و دارای چنین.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: ارتکابات.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: لا یصل إلیٰ ادراک حقیقته الفکر.

وبا دسترسی نبودن به آن دامان مبارک، اگرچه به ندرت تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند أنوشیروان[۱] مستجمع کمالات، و هم از أمثال أبوذرجمهر[۲] قوّهٔ علمیّه و هیأت مسدّده و رادعه[۳] انتخاب نموده برخود گمارد و أساس مراقبه و محاسبه و مسؤولیّت را برپای دارد، لکن علاوه برآنکه[۴] بازهم به مشارکت و مساوات ملّت با سلطان و سدّ أبواب استیثارات درمالیّه و غیرها و همچنین به آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیروافی و از مقولهٔ تفضّل است نه از باب استحقاق، ناپاب‌تر از عنقاء و کبریت أحمر، و رسمیّت و اطّرادش هم از ممتنعات است[۵].

---

۱. خسرو انوشیروان، مشهور به دادگر و عادل، مشهورترین پادشاه ساسانی، پس از فوت پدرش قباد در سال ۵۳۱ میلادی، ۴۸ سال بر سرزمین ایران حکمرانی کرد، و در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و نظامی به اصلاحات اساسی پرداخت، از جمله: اصلاح نظام مالیاتی کشور و کاستن از فشار مالیاتی بر مردم، سازماندهی نیروهای نظامی کشور و قراردادن پسران شاه در صف اول سواره نظام خدمت. توجّه خاص او به گسترش فرهنگ موجب شد که دربارش محل اجتماع دانشمندان و ادیبان و شاعران گردد، و زمینه‌های مساعد برای نهضت ترجمهٔ آثار علمی و ادبی فراهم شود که ترجمهٔ «کلیله و دمنه» به فارسی پهلوی از جملهٔ آنها است. وی در متون ادب پارسی مقامی بس ارجمند دارد. در شاهنامه، انوشیروان و بزرگمهر حکیم مانند دو نماد برتر حکمت و عدالت معرفی شده‌اند. (تلخیص از: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۲۲، صفحات ۳۵۷ به بعد).

۲. بزرگمهر: حکیمی بزرگ و دانایی روشندل و بسیار دان بود. شخصیتی که گفتارهای بلند و اندیشه‌های تابناکش سبب جاودانگی او گشت. تبحّر وی در همهٔ دانشهای زمان خود از جمله پزشکی و ستاره‌شناسی و علم احکام موجب شد که بیشتر مؤرّخان و تذکره‌نویسان و دانشمندان علوم اخلاقی و اجتماعی از او نام برده و حکایاتی یا گزیده‌هایی از سخنان بلندش را در اثر خویش ثبت کنند. کهن‌ترین و زیباترین مجموعهٔ حاوی پند و اندرز و أمثال و حِکَم، از وی بجای مانده به نام «یادگار وُزُرگ مهر» که آن را به فرمان انوشیروان نوشته تا وزیران و کارگزاران حکومت در هر دوره و زمان بخوانند و آیین خدمت‌گزاری به شاه و مردم را دریابند. (برگرفته از کتاب دانای بزرگ، بزرگمهر، نگارش: اقبال یغمایی).

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: رادعه نظّاری.

۴. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: لکن گذشته از آنکه.

۵. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: نه از باب استحقاق، علاوه بر همهٔ اینها مصداقش منحصر و نا یاب‌تر از عنقاء و از کبریت أحمر أند، و رسمیت و اطرادش از ممتنعات است.

[وضع قانون اساسی و نظارت مبعوثان ملت جایگزین قوهٔ عصمت]

و غایت آنچه به حسب قوّهٔ بشریّه جامع این جهات، و اقامه‌اش با اطّراد و رسمیّت به جای آن قوّهٔ عاصمهٔ عصمت و حتّیٰ با مغصوبیّت مقام هم ممکن، و مجازی ازآن حقیقت، و سایه و صورتی ازآن معنا و قامت تواند بود موقوف بر دو أمراست:

اوّل: مرتّب داشتن دستوری که به تحدید مذکور و تمییز مصالح نوعیّه لازمهٔ الاقامه ازآنچه درآن حقّ مداخله و تعرّض نیست کاملاً وافی، و کیفیّت اقامهٔ آن وظائف، و درجهٔ استیلای سلطان، و آزادی ملّت، و تشخیص کلّیّهٔ حقوق طبقات أهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمیّت متضمّن، و خروج ازوظیفهٔ نگهبانی و أمانت داری به هریک ازطرفین افراط و تفریط چون خیانت به نوع است - مانند خیانت درسایر أمانات - رسماً موجب انعزال أبدی و سایر عقوبات مترتّبهٔ برخیانت باشد.

و چون دستورمذکوردرأبواب سیاسیّه و نظامات نوعیّه به منزلهٔ رسائل عملیّهٔ تقلیدیّه درأبواب عبادات و معاملات و نحوهما، و أساس حفظ محدودیّت مبتنی بر عدم تخطّی ازآن است لهذا «نظامنامه» و «قانون أساسیش» خوانند.

و درصحّت و مشروعیّت آن - بعد ازاشتمال برتمام جهات راجعه به تحدید مذکور و استقصای جمیع مصالح لازمهٔ نوعیّه - جزعدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیّه شرط دیگری معتبرنخواهد بود. و مزید توضیح این أمر و جهاتی که رعایتش درتمامیّت این اساس لازم است بعد ازاین خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

دوّم: استوارداشتن أساس مراقبه و محاسبه و مسؤولیّت کامله به گماشتن هیأت مسدّده و رادعهٔ نُظّاری ازعقلاء و دانایان مملکت و خیرخواهان ملّت که به حقوق مشترکهٔ بین‌الملل هم خبیر، و به وظائف و مقتضیات سیاسیّهٔ عصرهم آگاه

باشند برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامهٔ وظائف لازمه[۱]، و جلوگیری از هرگونه تعدّی و تفریط، و مبعوثان ملّت و قوّهٔ علمیّهٔ مملکت عبارت از آنان، و «مجلس شورای ملّی» مجمع رسمی ایشان است.

و محاسبه و مسؤولیّت کامله در صورتی متحقّق و حافظ محدودیّت و مانع از تبدّل ولایت به مالکیّت تواند بود که قاطبهٔ متصدّیان که قوّهٔ اجرائیّه‌اند در تحت نظارت و مسؤول هیأت مبعوثان، و آنان هم در تحت مراقبه و مسؤول آحاد ملّت باشند، و فتوردر هریک از این دو مسؤولیّت موجب بطلان محدودیّت و تبدّل حقیقت ولایت و أمانت به همان تحکّم و استبداد متصدّیان خواهد بود در صورت انتفاء مسؤولیّت اولیٰ، و یا به تحکّم و استبداد هیأت مبعوثان در صورت انتفاء مسؤولیّت ثانیه.

[مشروعیت نظارت نمایندگان مجلس]

و مشروعیّت نظارت هیأت منتخبهٔ مبعوثان بنا بر اصول أهل سنّت و جماعت که اختیارات أهل حلّ و عقد أُمّت را در این امور متّبع دانسته‌اند به نفس انتخاب ملّت متحقّق، و متوقف بر أمر دیگری نخواهد بود.

و امّا بنا بر اصول ما طایفهٔ امامیّه که اینگونه امور نوعیّه[۲] را از وظائف نوّاب عامّ عصر غیبت - علی مغیّبه السلام - می‌دانیم اشتمال هیأت منتخَبه بر عدّه‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قِبَل مجتهدی، و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیّتش کافی است. و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد -إن شاء الله تعالی-.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: لازمهٔ نوعیه.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: امور نوعیه و سیاست امور أُمّت را.

و ازآنچه بیان نمودیم ظاهرشد که پایه و أساس قسم اوّل ازسلطنت - که دانستی عبارت ازمالکیّت مطلقه و فاعلیّت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید است - برمسخّریّت و مقهوریّت رقاب ملّت درتحت اِرادات سلطنت، و عدم مشارکت فضلاً ازمساواتشان با سلطان درقوا و سایرنوعیات مملکت، و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان، و موکول بودن تمام اِجراءات به ارادهٔ شخصیهٔ او مبتني[1]، و عدم مسؤولیّت درارتکابات هم ازفروع این دو أصل، و تمام ویرانیهای ایران و شنایع مملکت ویرانه سازو خانمان ملّت براندازآن سامان که روزگاردین و دولت و ملّت را چنین تباه نموده و برهیچ حدهم واقف نیست همه ازاین باب است، ولا بَیان بَعدَ العَیان ولا أَشَرَبَعدَ عَین.

و أساس قسم دوم - که دانستی عبارت ازولایت براقامهٔ مصالح نوعیّه و به همان أندازه محدود است - به عکس آن برآزادی رقاب ملّت ازاین اسارت و رقّیت منحوسهٔ ملعونه و مشارکت و مساواتشان با همدیگرو با شخص سلطان درجمیع نوعیّات مملکت - ازمالیّه و غیرها - مبتني، و حقّ محاسبه و مراقبه داشتن ملّت و مسؤولیّت متصدّیان هم ازفروع این دو أصل است.

[استحکام دو اصل آزادی و مساوات در صدر اسلام]

و درصدراسلام استحکام این دو أصل و مسؤولیّت مترتّبه برآنها به جایی منتهی بوده که حتّی خلیفهٔ ثانی با آن اُبّهت و هیبت به واسطهٔ یک پیراهنی که ازحُلّه یمانیّه برتن پوشیده بود چون قسمت آحاد مسلمین ازآن حُلّه‌ها بدان اندازه نبود درفراز منبرازآن مسؤول[2]، و به اثبات آنکه پسرش عبد الله قسمت خود را به پدربخشیده

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: به ارادهٔ او مبتنی.
۲. در نسخهٔ اول رساله اضافه شده است: و در جواب أمر به جهاد لا سمعاً و لا طاعة شنود.

و آن پیراهن از این دو حصّه ترتیب یافته است اعتراض ملّت را مندفع ساخت[1][2].

[سیر قهقرایی مسلمانان با از دست دادن دو أصل مذکور]

و مادامی که این دو أصل و فروع مترتّبه - کما جَعَله الشارع - محفوظ، و سلطنت اسلامیّه از نحوهٔ ثانیه به نحوهٔ اولیٰ تحویل نیافته بود سرعتِ سیرِ ترقّی و نفوذ اسلام محیّر عقول عالم، و پس از استیلای معاویه[3] و انقلاب و تبدّل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیّت سلطنت اسلامیّه به أضداد آنها، مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت بودند بازهم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود، و بعد از پی بردن آنان به مبادی طبیعیّهٔ آنچنان ترقّی، و فراگرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور، وقهقرا برگردانیدن طواغیت امّت مسلمانان بی‌صاحب را به حالتِ جاهلیّتِ قبل از اسلام و ورطهٔ رقّیّت بهمیّه و نشئهٔ خسیسهٔ نباتیّه بعد از فوز به عالم انسانیت، نتیجه را چنین منعکس ساخت ﴿إِنَّ اللّٰهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَومٍ حتّىٰ يُغَيِّروا ما بِأَنفُسِهِم﴾[4].

و بالجمله، چنانچه أساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملّت در تحت ارادات خودسرانه، و عدم مشارکت فضلاً از مساواتشان با سلطان مبتني، و عدم مسؤولیّت هم متفرّع بر آن است، أساس قسم دوّم هم بر آزادی از این عبودیّت، و مشارکت و مساوات آحاد ملّت با[5] شخص ولیّ نوعی در جمیع نوعیّات مبتني، و مسؤولیّت هم از فروع آن است.

---

١. در نسخهٔ اول رساله اضافه شده است: و هم در موقع دیگر در جواب کلمهٔ امتحانیه که از او صادر شده بود لنقوّمنّك بالسیف، استماع و به چه اندازه از این درجه استقامت أمّت اظهار بشاشت نمود.

٢. کتاب الفخري في الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، ص ٢٤، چاپ مطبعة المعارف و مکتبتها بمصر.

٣. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: معاویه و بني العاص.

٤. سوره رعد (١٣)، آیه (١١).

٥. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: ملّت حتّی با.

[در بیان أصل أوّل: آزادی از رقّیت جائرین]

[تعبیر آیات قرآن از رقّیت جائرین به عبودیت]

و در کلام مجید إلهی - عزّ اسمه- و فرمایشات صادرهٔ از معصومین -صلوات الله علیهم- در مواقع عدیده همین مقهوریّت در تحت حکومت جائرین[1] را به عبودیّت - که نقطهٔ مقابل این حرّیت است - تعبیر، و پیروان دین اسلام را به تخلیص رقابشان از این ذلّت هدایت فرموده‌اند. چنانچه در کیفیّت استیلای فرعون بر بنی‌إسرائیل با اینکه هرگز او را مانند قبطیان به اُلوهیّت پرستش ننموده و از این جهت در مصر معذَّب و محبوس و از رفتن به بیت المقدس[2] ممنوع بودند، مع هذا در سورهٔ مبارکهٔ شعراء از لِسان حضرت کلیم - علی نبیّنا و آله و علیه السلام - به فرعون می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرائِيلَ﴾[3] و در آیهٔ مبارکهٔ دیگر از لِسان قوم فرعون می‌فرماید: ﴿وَقَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ﴾[4] و از آیهٔ مبارکهٔ دیگر که هم از لسان آنان می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ﴾[5] ظاهر است که عبودیّتِ اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریّتی است که بدان گرفتار بودند.

[کلام اشرف کائنات ﷺ که بنوالعاص دین را متبدّل و بندگان را عبید خود می‌انگارند]

و حضرت أشرف کائنات ﷺ در نبوی متواتر بین الأُمّه که متضمّن إخبار به

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: حکومتِ خودسرانه جائرین.
۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: به أرض مقدّسه.
۳. سورهٔ شعراء (۲۶)، آیه (۲۲).
۴. سورهٔ مؤمنون (۲۳)، آیه (۴۷).
۵. سورهٔ أعراف (۷)، آیه (۱۲۷).

غیب و از دلایل نبوّت است می‌فرماید[۱]: «إِذاً بَلَغَ بنوالعاص ثلاثين رَجُلاً اتَّخذوا دينَ اللهِ دُوَلاً وَعِبادَ اللهِ خَوَلاً»[۲] کلمهٔ مبارکهٔ (خَوَل) را در (مَجْمَع)[۳] به (عَبید) تفسیر نموده، و در (قاموس) به (مواشي) و (نَعَم) هم تعمیم داده، آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَتَرَكْتُم ما خَوَّلْناكُم وَراءَ ظُهورِكُم﴾[۴] مُعیّن تعمیم[۵] و حاصل مفاد حدیث مقدّس اِخبار به آن است که بنوالعاص بعد از اکمال این عدد میشوم، دین خدا را به (دُوَل) که اصلاً به معنی (نوبت) است مقلب و بندگان خدا را عبید و اِماء و حشم و نَعَم خود قرار دهند. و این حدیث مبارک تعیین مبدء تحویل سلطنت اسلامیّه را به استعبادیّه هم متضمّن است[۶].

[اسارت و عبودیّت بنی اسرائیل به دست فراعنه درکلام مولای متّقیان ﷺ]

و حضرت سید أوصیاء - علیه و آله أفضل الصلاة و السلام - هم درخطبهٔ مبارکهٔ قاصعه درنهج البلاغه درشرح همین محنت و ابتلای بنی‌اسرائیل[۷] می‌فرماید: ﴿إِتَّخَذَتْهُمُ القَراعِنَةُ عَبيداً﴾[۸] و [در] تفسیر این عبودیّت چنین فرموده: «فَساموهم

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و هم أشرف کائنات ﷺ در روایت متواتره بین الأُمّه در مقام اِخبار به استیلای شجرهٔ ملعونهٔ أمویّه و دولت خبیثهٔ مروانیه می‌فرماید.

۲. بحارالأنوار، جلد - ۱۸، باب ۱۱، روایت ۳۶، صفحه ۱۲۶، و جلد ۲۲، باب ۱۲، روایت ٤، صفحه ۳۹۸.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: مجمع البحرین.

٤. سورهٔ أنعام (٦)، آیه (۹٤).

۵. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: هم دلیل تعمیم.

٦. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و حاصل مفاد حدیث مقدّس نبوی که متضمّن اِخبار به غیب است آنکه بعد از بلوغ عدد شجرهٔ ملعونه به سی نفر دین را به دولت تبدیل و بندگان خدا را عَبید و اِماء و مواشي خود قرار خواهند داد. مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از نحوهٔ وِلایتیّه به تملّکیه و اغتصاب رقاب مسلمین را در این حدیث مبارک که از دلایل نبوت است تعیین و به اکمال عدد میشوم منوط فرموده‌اند صلّی الله علیه و آله الطاهرین.

۷. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: در شرح محنت و ابتلای بنی اسرائیل به اسارت و عذاب.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

سُوءَ العذاب، و جَرَعوهُمُ المُرار، فَلَمَ تَبرَح الحالُ بِهِم في ذُلِّ الهَلكةِ وقَهرِ الغَلَبةِ، لا يَجِدونَ حيلةً في امتناع، ولا سبيلاً الى دِفاع»[1]؛ و هم در همان خطبهٔ مبارکه در بیان استیلای أکاسره و قیاصره بر بنی‌اسماعیل و بنی‌اسرائیل با اینکه نه از ادّعای خدایی اسمی و نه از داستان پرستش رسمی و جزطرد و تبعیدشان از مساکن دلگشای شامات و أطراف دجله و فرات به صحراهای درمنه زاربی آب و علف - چنانچه سیرهٔ جائرین أعصار است - قهر به أمر دیگر نداشتند مع ذلك آن حضرت -صلوات الله علیه- همین محنت را عبودیّت مقهورین و ربوبیّت قاهرین دانسته، و می‌فرماید: «كانَتِ الأكاسرَةِ والقياصِرَةِ أرباباً لَهُم، يَحتازونَهُم عَن ريفِ الآفاقِ وَبَحرِ العِراق وخُضرةِ الدنيا الى مَنابِتِ الشيح... الخ»[2].

[إخبار مولای متّقیان ﷺ به إسارت مردم منافق عراق به دست بنی‌أُمیة]

و هم در خطبهٔ مبارکهٔ دیگر پس از اظهار شمّه‌ای از ملالتهای قلب مبارکش از نفاق و عصیان أهل عراق و إخبارشان به آنکه به مکافات این عمل از چنان نعمت عُظمیٰ محروم و در تحت حکم بنی‌أُمیّه أسیر و مقهور خواهید شد و ﴿يَسومونكُم سوءَ العَذاب﴾[3]، بعد از آن فرمایشات چنین می‌فرماید: «وَايمُ اللهِ لَتَجِدُنّ بني أُميَّة لكم أربابَ سوءٍ بَعدي»[4]، عدول در تعبیر از (ولاة) به (أرباب) برای افادهٔ همین معنا[5] است.

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳. سوره بقره (۲)، آیه (۴۹).

۴. نهج البلاغه خطبه (۹۳).

۵. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: همین معنا و با نبوی سابق متواتر بین الأمّه متحد المفاد است.

[تعبير سيد الشهداء ﷺ از اطاعت لئيمان به ذلّت و عبوديت]

وَهَم سرور مظلومان - عليه أفضل الصّلاة و السّلام - تمكين از حكم دَعيّ بني‌أُميّه را ذلّت عبوديّتش می‌شمارد، و در جواب أرجاس و أرذال أهل كوفه كه «إنزِل على حُكم بني عَمّكَ»[1] به حضرتش عرضه داشتند چنين می‌فرمايد «لا أُعطيكُم بِيَدي إعطاءَ الذليل ولا أُقِرُّ لكُم إقرارَ العَبيد»[2] و هم می‌فرمايد: «وَهيهاتَ مِنّا الذلّة أبَى اللهُ ذلكَ لَنا وَرَسولُهُ وَالمؤمِنونَ وَجُدود طابَت وحُجورٌ طَهُرَت وأُنوفٌ حَميّة ونفوسٌ أبيَّة مِن أن تؤثِرَ طاعةَ اللّئام على مَصارِعِ الكِرام»[3] طاعت فَجَره و تن در دادن به حكم لئيمان را عبوديّتشان دانست، و چنانچه سيّد حلّي[4] - عليه الرحمة - فرموده:

كَيفَ يَلوي على الدَّنيّة جيداً لِسِوَى اللهِ ما لواه الخضوع

نَفْس قدسيّهٔ حضرتش از آن إباء فرمود، و از برای حفظ حرّيت خود و توحيد پروردگارش تمام هستی و دارايی خود را فداء[5] و اين سنّت كريمانه را برای أحرار أُمّت استوار، و از شوائب عَصَبيّت مذمومه تنزيهش فرمود. و از اين جهت است كه در تواريخ اسلاميّه صاحبان نفوس أبيّه را - كه به اين سنّت مباركه رفتار و چنين فداكاريها نمودند - أُباة الضَّيم و أحرارشان ناميده، همه را خوشه چين آن خرمن و از قطرات آن درياى إباء و حرّيت شمردند، و خود حضرتش - صلوات الله عليه و على المستشهَدين بين يديه - هم حُرّ بن يزيد رياحی را بعد از خلع طوق رقّيت و خروج

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، باب ۳۷، ص ۷، به نقل از «الارشاد» شيخ مفيد ﷺ.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، باب ۳۷، ص ۷، به نقل از «الارشاد» شيخ مفيد ﷺ.

۳. اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۱۳۲، با ترجمهٔ عقيقی بخشايشی.

۴. سيد حيدر بن سليمان حلّي، (۱۲۴۶-۱۳۰۴ ق)، شاعر و مرثيه سرای شيعه أهل حلّه در عراق، و اين بيت شعر در جلد اول ديوان او در صفحه (۸۷) كه در مراثی أهل بيت ﷺ است آمده است.

۵. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: و دارايی را فداء.

ازریقهٔ عبودیّت آل أبی سفیان و ادراک شرف حرّیّت و فوزبه فناء و شهادت درآن رکاب مبارک به منقبت علیای حرّیتش ستود، و به خلعت والای: «أنتَ الحُرّ کما سَمَّتكَ أُمّك أنت الحُرّ في الدنیا وأنتَ الحُرّ في الآخرة»[1] سرافرازش فرمود.

[منزّه بودن حضرت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از مقهوریت به بیعت و طاعت طواغیت]

وَهَم به مقتضای أحادیث وارده درتفسیرآیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنوا مِنكُم وَعَمِلوا الصّالحات لَیَستَخلِفَنَّهُم في الأرض كَما استَخلَفَ الَّذینَ مِن قَبلِهِم - الی قوله تعالی - یَعبُدونَني لا یُشرِكونَ بي شَیئاً﴾[2]، و انطباق فقرات آخر دعای افتتاح[3] بر مندرجاتش، موعود به این کرامت حضرت إمام ثانی عشر و مهدی منتظَر- أرواحنا فداه - و مراد از این شرک به ذات أحدیّت - تقدّست أسماؤه - که در این آیهٔ مبارکه ولیّش -صلواته علیه- را ازآن تنزیه فرموده همین مقهوریّت به بیعت و طاعت طواغیت اُمّت است که شخص حضرتش - چنانچه خودش فرموده: «وَلَیسَ في عُنُقي بیعةُ طاغیةِ زماني»[4] - به عدم مقهوریّتِ بدان ممتاز است.

[انقسام استبداد و استعباد به سیاسی و دینی و پیوستگی هر دو با هم]

و بلکه از اَخبار واردهٔ درتفسیرآیهٔ مبارکهٔ: ﴿اتَّخذوا أحبارَهُم ورُهبانَهُم أرباباً من

---

۱. اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۳۰، با ترجمهٔ عقیقی بخشایشی، و بحار الانوار، جلد (۴۵)، صفحه (۱۴).
۲. سوره نور (۲۴)، آیه (۵۵).
۳. یعنی فقرات: (اللهم اجعله الداعي إلى كتابك و القائم بدينك استخلفته في الأرض كما استخلفتَ الذين من قبله مَكِّن له دينه الذي ارتضيته له أبدِلهُ من بعد خوفه أمناً يعبدك لا يشرك بِكَ شيئاً، سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۴۱.
۴. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۴۵. و رجوع شود به روایات وارده در این باره از أئمهٔ هدی علیهم‌السلام به بحار الأنوار ج ۵۱، ص ۳۹ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۵۲، و غیر آنها.

دونِ اللهِ وَالمَسيحَ بنَ مَريَم﴾[١] که خدای خود قراردادن نصارا أحبار و رهبانشان را به همین تمکین و طاعت ازپاپان و پادریان تفسیرفرموده‌اند، ظاهراست که چنانچه گردن نهادن به ارادات دل بخواهانهٔ سلاطین جوردرسیاسات ملکیّه عبودیّت آنان است، همینطورگردن نهادن به تحکّمات خودسرانهٔ رؤسای مذاهب وملل هم که به عنوان دیانت ارائه می‌دهند عبودیّت آنان است[٢]، لکن استعباد قسم اوّل به قهرو تغلّب مستند و درثانی به خدعه و تدلیس مبتني، و اختلاف تعبیرآیات و أخبارکه درقسم اوّل: ﴿عَبَّدتَ بَني إسرائيل﴾[٣]، و «اِتَّخَذتُمُ الفَراعِنَةُ عَبيداً»[٤]، و درقسم دوّم ﴿اِتَّخَذوا أحبارَهُم وَرُهبانَهُم أرباباً﴾[٥] فرموده‌اند ناظربه این معنا[٦] است.

و ازاینجا ظاهرشد جودت استنباط و صحّت مقالهٔ بعض علمای فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هردو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگرو با هم توأم دانسته‌اند، وَهَم معلوم شد که قلع این شجرهٔ خبیثه وتخلّص ازاین رقّیّت خسیسه - که وسیلهٔ آن فقط به التفات وتَنَبّه ملّت منحصراست - درقسم اوّل أسهل، و در قسم دوم درغایت صعوبت، و بالتّبع موجب صعوبت علاج قسم اوّل هم خواهد بود.

روزگارسیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوّم همدیگربودن این دو شعبهٔ استبداد و استعباد را عیاناً مشهود ساخت، وکشف حقیقت این به هم آمیختگی و متقوّم به یکدیگربودن این دوشعبه، و جهت صعوبت علاج شعبهٔ ثانیه

---

١. سوره توبه (٩)، آیه (٣١).

٢. در نسخهٔ اول رساله این اضافه بوده است: روایت شریفهٔ مرویه در (احتجاج) که متضمن ذمّ تقلید از علمای سوء و هوا پرستان ریاست و دنیا طلبان است هم مفید همین معنا است.

٣. سوره شعراء (٢٦)، آیه (٢٢).

٤. نهج البلاغه، خطبه (١٩٢)، خطبه قاصعه.

٥. سوره توبه (٩)، آیه (٣١).

٦. در نسخهٔ اول رساله این اضافه بوده است: و في الحقيقة منشأ استعباد قسم دوم تملک قلوب.

و سرایتش به شعبهٔ أولیٰ، بعد از این در خاتمه در طیّ شرح قوای استبداد و طریق تخلّص از آن خواهد آمد - ان شاء الله تعالی -.

[تصریح آیات و روایات بر شرک بودن اطاعت از طواغیت و عین توحید بودن آزادی از آن]

و بالجمله، تمکین از تحکّمات خودسرانهٔ طواغیت اُمّت و راه زنان ملّت نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از أعظم مواهب إلهیّه -عزّاسمه- بلکه به نصّ کلام مجید إلهی - تعالی شأنه - و فرمایشات مقدّسهٔ معصومین -صلوات الله علیهم- عبودیّت آنان، و از مراتب شرک به ذات أحدیّت - تقدّست أسماؤه - است در مالکیّت و حاکمیّت ما یرید و فاعلیّت ما یشاء و عدم مسؤولیّت عمّا یفعل، الی غیر ذلك از أسماء و صفات خاصّهٔ إلهیّه -جلّ جلاله-، و غاصب این مقام هم نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدّسهٔ مذکوره غاصب ردای کبریائی و ظالم به ساحت أحدیّت - عزّت کبریاؤه - هم خواهد بود، و بالعکس آزادی از این رقّیت خبیثهٔ خسیسه هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشئهٔ نباتیّت و ورطهٔ بهیمیّت است به عالم شَرف و مجد اِنسانیّت، از مراتب و شؤون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیّت در مقام اسماء و صفات خاصّه هم مندرج است.

[آزادی ملتها از بندگی طواغیت از أهمّ مقاصد أنبیاء و اولیاء علیهم‌السلام بوده]

و از این جهت است که استنقاذ حرّیت مغصوبهٔ امم و تخلیص رقابشان از این رقّیت منحوسه و متمتّع فرمودنشان به آزادی خدادادی از أهمّ مقاصد أنبیاء علیهم‌السلام بوده، حضرت کلیم و هارون - علی نبیّنا و آله و علیهما السلام - به نصّ آیهٔ مبارکهٔ ﴿فَأَرسِل مَعَنا بَني اسرائيلَ وَلا تُعَذِّبهُم﴾[1] فقط تخلیص رقاب بنی‌اسرائیل را از اسارت

---

۱. سوره طه (۲۰)، آیه (۴۷).

و عذاب فرعونيان و با خود آزادانه به بيت‌المقدس بردنشان را[1] خواستار بودند، و بقاى ملک و دوام عزّتش را - چنانچه درهمان خطبهٔ مبارکهٔ قاصعه تصريح فرموده - التزام نمودند[2] و عدم اجابت و تعاقب فرعونيان براى ارجاعشان أسيرانه به مصر، به غرق آنان و آزادى اسرائيليان مؤدّي گرديد.

وَهَم درهمان خطبهٔ مبارکهٔ قاصعه - بعد ازآن فرمايشى که سابقاً نقل کرديم[3] - تخلّص بنى‌اسماعيل و بنى‌اسرائيل از ذلّ رقّيّت أکاسره و قياصره را ازفوايد بعثت حضرت خاتم النبيّين -صلّى الله عليه و آله الطاهرين - احصآء فرموده‌اند[4] الى غير ذلك ازآنچه درتواريخ ثبت و ازأخبار مستفاد است.

[در بيان أصل دوم: مساوات ملّت با والي]

[نمونه‌هايى از سيرهٔ مقدّسهٔ نبويّه ﷺ در مساوات ملت با والى در حقوق و احكام]

و امّا مساواتِ تمامِ افرادِ ملّت با شخص والى درجميع حقوق و أحكام.

شدّت اهتمام حضرت ختمى مرتبت -صلواته عليه و آله - را دراستحكام اين أساس سعادت أُمّت، ازسيرهٔ مقدّسهٔ حضرتش توان فهميد.

و خوب است ازهربابى نمونه‌اى ذكرشود:

اوّل: مساوات درحقوق را ازداستان فرستادن دخترش زينب حُليّ و زيورموروثهٔ ازمادرش خديجه -سلام الله عليهما- براى فكاك[5] شوهرش أبي العاص ازأسر

---

١. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده است: و آزادانه با خود بردنشان به أرض مقدّسه را.

٢. مولاى متّقيان صلوات الله عليه در خطبهٔ (١٩٢) نهج‌البلاغه مى‌فرمايد: «و لقد دَخَلَ موسى بن عمران و معه أخوه هارون عليهما السلام على فرعون... فشرطا له -إن أسلَمَ- بقاء مُلكه و دوام عزّه (سلطانه).»

٣. در صفحات ٥٦ و ٥٧.

٤. متن بيانات آن حضرت -صلوات الله عليه- در خاتمهٔ رساله، صفحه ١٣٤ خواهد آمد.

٥. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده است: سلام الله عليهما را به مدينهٔ منوّره براى فكاک.

مسلمین، و گریستن آن حضرت به مشاهدهٔ آنها، و بخشیدن و ارجاع تمام مسلمین حقوقشان را به آن معظّمه[۱] باید استفاده نمود که به چه دقّت مقرّر فرموده‌اند.

دوم: مساوات در أحکام را از أمر به تسویه فیما بین عمّش عباس و پسر عمّش عقیل - با اینکه بالمجبوریّه ایشان را به جنگ آورده بودند[۲] - با سایر اُسرای قریش حتّیٰ در کیفیّت بستن دستها[۳] و بازوهایشان، باید سر مشق گرفت که اصلاً جهت فارقه و مائزه در کار نیست.

سیّم: درجهٔ مساوات در مقاصّه و مجازات را از برهنه فرمودن دو کتف مبارک بر فراز منبر در همان قُربِ ارتحال با اشتداد مرض و حاضر فرمودن تازیانه یا عصای ممشوق برای مقاصّه نمودن (سواده) به محض ادّعای آنکه در بعض اَسفار هنگامی که برهنه بوده تازیانه یا عصای مزبور از ناقه تجاوز و به کتفش رسیده، و بالأخره قناعت او به بوسیدن خاتم نبوّت که در کتف مبارک بود[۴][۵]، باید استنباط نمود که تا به کجا منتهي[۶] و تا چه أندازه برای اُمّتش آزادی در مطالبهٔ حقوق را مقرّر فرموده‌اند.

[حدوث فتنه‌ها در عصر خلافت علوی ؑ به سبب اجرای مساوات بین اُمّت]

و از برای اِحیای همین سنّت و سیرهٔ مبارکه و محو بدعت تفضیل در عطاء، و

---

۱. بحار الأنوار ج ۱۹، باب ۱۰، غزوة بدر الکبری، حدیث ۸۳، ص ۳۴۹. و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. مناقب آل أبي طالب ؑ، ج ٤، ص ٤٠٤، تحقیق: أشرف الحسیني، قم، مکتبة الحیدریة، ۱۴۳۱ق، و بحار الأنوار، ج۱۹، ص۲٤۰.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده است: حتّیٰ در بستن دستها.

٤. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای استحکام این اساس مبارک محالی را فرض و فرمود: اگر از صدیقه طاهره سیدة النساء فاطمه زهراء -صلوات الله علیها- سرقت سر زند دست مبارکش را قطع خواهم نمود.

۵. مناقب آل أبي طالب ؑ، جلد اول، صفحه (۲۳۵)، و بحار الأنوار جلد (۲۲)، باب ۲: وفاته وغسله والصلاة - علیه صلّی الله علیه وآله، حدیث ۹، صفحه (۵۰۸).

٦. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: که به کجا منتهی.

استرداد قطائع و تيولات[1] بود كه درعصر خلافت حضرت شاه ولايت - عليه أفضل الصلاة والسلام - آن همه فِتَن و حوادث برپا، و حتّىٰ بزرگان أصحابش مانند عبد الله عباس و مالك أشتر و غيرهما برای اطفاء نوائر فِتَن فی الجمله رفتار به سيرهٔ مُحدِثهٔ سابقين را درعطاء و قسمت و تفضيل سابقين بدريّين و مهاجرين أوّلين و أُمّهات مؤمنين را برلاحقين[2] و ايرانيان تازه مسلمان از حضرتش استدعاء نموده و آنچنان جوابهای سخت شنودند[3].

داستان حديدهٔ مُحماة درجواب يک صاع گندم خواستن برادرش عقيل[4] و عتابهای مكمّلهٔ مقام عصمت به فرزندش سيد الشهداء ﷺ برای استقراض يک مُدّ عسل از بيت المال[5] - كه معاويه با آن عداوت از شنيدن آنها گريست و گفت آنچه گفت - و عاريهٔ مضمونه خواستن يكی از بنات طاهرات گردنبندی از بيت المال و آن فرمايشات صخرهٔ صَمّاء شكاف[6] الى غير ذلك از آنچه درکتب سِيَر مسطور و موجب سربه زيری تمام مدّعيان بسط عدالت و مساوات است، همه برای حفظ اين ركن أعظم و خروج از عهدهٔ مسؤوليّت مترتّبهٔ برآن است.

---

١. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و تيولات و بر پا داشتن اساس مساوات بود.

٢. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: لاحقين تابعين.

٣. از جمله عتابهای آن مقام عصمت ﷺ از مساوات در بخشش، كلام آن حضرت در خطبهٔ (١٢٦) نهج البلاغه است.

٤. نهج البلاغه، خطبه ٢٢٤، و شرح آن از إبن أبي الحديد مدائنی، ج ٣، ص ٨٣، چاپ دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٩ق.

٥. شرح نهج البلاغه، إبن أبي الحديد، ج ٣، ص ٨٢.

٦. شيخ طوسی ﷺ، تهذيب الأحكام، ج ١٠، كتاب الديات، باب ١١، صفحه ١٥١، و إبن اثير جزري در - الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٢٦٣، در حوادث سال ٤٠ هجری.

[پیروی فقهای مذهب جعفری ﷺ در این عصر از آن سیرهٔ مبارکه]

و از برای پیروی و متابعت همین سنّت و سیرهٔ مأخوذهٔ از انبیاء و أولیاء - علیهم أفضل الصلاة و السلام - است که در این عصر فرخنده - که عصر سعادت و یقظت و انقضای دورهٔ اسارت و انتهای سیر قهقرایی اسلامیانش بعونه تعالی باید شمرد - ربّانیّین فقهاء و روحانیّین رؤسای مذهب جعفری - علی مشیّدِهِ أفضل الصلاة و التسام - هم در استنقاذ حرّیت و حقوق مغصوبهٔ مسلمین و تخلیص رقابشان از ذلّ رقّیت و اسارت جائرین همان همّت مجدّانه را مطابقِ همان سیرهٔ مقدّسهٔ مبارکه مبذول، و بر طبق دستور مقرّر در شریعت مطهّره که «ما لا یُدرَك کُلُّه لا یُترَك کُلُّه»[1] در تحویل سلطنت جائرهٔ غاصبه از نحوهٔ أُولیٰ - که علاوه بر تمام خرابیهای عیانیّه أصل دولت اسلامیّه را هم به انقراض عاجل مُشرِف نموده است - به نحوهٔ ثانیه که حاسم اکثر موادّ فساد و مانع استیلای کَفَره بر بلاد است بذل مُهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضهٔ اسلام را مصروف فرموده و می‌فرمایند.

[شمّه‌ای از مغالطات شعبهٔ استبداد دینی بر دو أصل آزادی و مساوات و ردّ آن]

و چون بدیهی است تنبّه غیرتمندان اسلام به آزادی رقابشان از رقّیت جائرین، و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیّات مملکت با غاصبین، و پی بردن به خطرات مترتّبهٔ بر استبداد و فعّال ما یشاء بودن ظالمین برای جِدّشان در طلب و شوقشان به مطلب أعظم وسیله و أقوا سبب است، لهذا همان شعبهٔ استبداد دینی به اقتضای همان وظیفهٔ مقامیّه[2] - که حفظ شجرهٔ خبیثهٔ استبداد را به اسم حفظ دین قدیماً و

---

١. إبن أبي جمهور، عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٥٧، ح ٢٠٧. از این روایت برای اثبات قاعدهٔ فقهی «میسور» استفاده شده است.

٢. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: مقامیهٔ خود.

حديثاً متكفّل بوده وهست - خطاب مستطاب: (وَلا تَلبِسُوا الحَقَّ بِالباطل وَتَكتُموا الحَقَّ وَأنتُم تَعلَمون)[1] را مانند مخاطَبين اوّلين پس پشت أنداخت، واين دو أصل سعادت وسرمايهٔ حيات أُمّت را - كه دانستى حفظ حقوق ملّيه ومسؤوليّت ولاة وغيرها همه مترتّب برآنها است - محض تنفّر وصرف قلوب وپى نبردن ملّت به مطلوب به صورتهاى زشت قبيح ديگرجلوه‌گرساخت.

امّا حرّيت مظلومهٔ مغصوبهٔ ملّت ازذلّ رقّيّت جائرين را - كه دانستى ازأعظم مواهب إلهيّه -عزّاسمه- براين نوع[2] و- اِستنقاذش ازغاصبين ازأهمّ مقاصد أنبياء وأولياء عليهم السلام بوده است - به موهومش خواندن قناعت نشد[3] وبه صورت بى مانعى فَسَقه وملحدين دراجهاربه منكرات واشاعهٔ كُفريّات وتجرّي مبدعين دراظهاربِدَع وزندقه واِلحادش جلوه دادند، وحتّىٰ بى حجاب بيرون آمدن زنان ونحو ذلك ازآنچه به داستان استبداد ومشروطيّت دولت ازبحرأخضربى ربط تراست - ومسيحيان به واسطهٔ منع مذهبى نداشتن ازآن، چه دولتشان مثل روس مستبدّه باشد ويا مثل فرانسه وانگليس وآلمان شورويّه، علىٰ كلّ تقدير[4] در ارتكابش بلا مانعند - را هم ازمقتضياتش شمردند.

وامّا مساوات درقوا وحقوق وسايرنوعيّات راكه شنيدى أشرف كائنات صلى الله عليه وآله وسلم محض استحكام اين أساس سعادت أُمّت كتفهاى مبارك را درچنان حال شدت مرض براى استيفاى قصاص ادّعايى گشود، وحضرت شاه ولايت -عليه أفضل الصلاة والسلام- هم براى رفع يد نفرمودن ازآن وتسويه فيما بين سابقين بدرّيين

---

١. سوره بقره (٢)، آيه (٤٢).

٢. در نسخهٔ اول رساله اين اضافه بوده است: واغتصابش در اسلام از بدع شجرهٔ ملعونه بني العاص.

٣. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: قناعت نكرده.

٤. در نسخهٔ اول رساله چنين بوده: يا مثل فرانسه وانگليس شورويّه علىٰ أيّ حال.

با ایرانیان تازه مسلمان آن همه محنتها کشید تا عاقبت درمحراب عبادت شربت شهادت نوشید، به صورت مساوات مسلمین با أهل ذمّه درأبواب توارث و تناکح و قصاص و دیاتش درآوردند، و بلکه مساوات أصناف مکلّفین مانند بالغ و نا بالغ و صحیح[1] و مریض و مختار و مضطر و موسر و معسر و قادر و عاجز - الی غیر ذلك از آنچه اختلاف آنها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و به داستان مشروطیّت و استبداد ازفلک أطلس أبعد است - را هم ازمقتضیات آن به خرج داده‌اند[2].

و بالجمله، چون سرمایهٔ سعادت و حیات ملّی و محدودیّت سلطنت و مسؤولیّت مقوّمهٔ آن و حفظ حقوق ملّیّه همه منتهي به این دو أصل است، لهذا این دو موهبت عظمای إلهیّه - عزّاسمه - را به چنین صُوَرقبیحه درآوردند، غافل ازآنکه آفتاب را به گِل اندودن محال و دهنهٔ دریای نیل را به بیل مسدود خواستن از أبلهی است.

ملّت ایران هرچند چشم وگوش بسته و ازمقتضیات دین و ضروریّات مذهب به واسطهٔ کتمان ماها بی خبر، و به حقوق ملّیّه و آزادی ازاین رقّیّت ملعونه و مساوات با غاصبین حرّیت و حقوقشان پی نبرده، و جزمسخّربودن[3] برای خوشگذرانی و چپاول مفتخوران معمّم وکلاهی رتبه و مقامی برای خود تصوّرنکرده، و حتّیٰ بی ربط بودن این اُمورراً به أساس مشروطیّت و تحدید استیلای جائرین هم برنخورده باشند، مع هذا کلّه این مقدارراً خوب می‌فهمند که این همه جانبازیهای عقلاء و دانایان و غیرتمندان مملکت بطبقاتهم - من العلماء و الأخیار و التّجار و غیرهم - در استنقاذ حرّیت و مساواتشان، برای فرستادن نوامیس خود بی حجاب به بازار و

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: و نا بالغ و عاقل و مجنون و صحیح.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: را هم از مقتضیاتش شمردند.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مسخّریت.

مواصلت با يهود و نصارا و تسويه فيما بين أمثال حاضرو مسافرو نحو ذلك در فرايض[1]، و بى مانعى فَسَقه و مُبدِعين دراجهاربه منكرات و اشاعهٔ كفريّات و اَشباه ذلك نخواهد بود، و رؤساء و پيشوايان مذهب هم جز برآنچه حفظ بيضهٔ اسلام و حراست ممالک اسلاميّه برآن متوقف باشد چنين أحكام أكيده و تصريحات به آنكه مخالفت به منزلهٔ محاربه با امام زمان - أرواحنا فداه - است نخواهند فرمود؛ وَهَم اين دستهٔ جبابره و طواغيت اُمّت و ماحيان أحكام شريعت و رواج دهندگان أنحاء فسوق و فجور درمملكت را هم خوب شناخته و مى دانند كه دراين ارتكابات شنيعهٔ چنگيزيّه جز حفظ مقام مالكيّت رقاب و فاعليّت ما يشاء و حاكميّت ما يريد و عدم مسؤوليّت عمّا يفعل، مقصد و همّ ديگرى اصلاً به خاطرشان نرسيده و در نظرندارند، و همچنين اتّصاف ما دستهٔ ظالم پرستان عصرو حاملان شعبهٔ استبداد دينى را هم به تمام أوصافى كه درروايت (احتجاج) براى علماى سوء و راه زنان دين مبين و گمراه كنندگان ضعفاى مسلمين تعداد فرموده، درآخرهمه مى فرمايد: «أُولئك [وهم] أضرّعلى ضُعَفاء شيعَتنا مِن جيشِ يزيد على الحسين عليه السلام»[2] كما ينبغي فهميده و مى دانند كه ازاين درجهٔ همدستى با ظالمين دردمان چه و مقصدمان چيست؟! خود را درعنوان آيهٔ مباركهٔ: ﴿وَإِذ اَخَذَ اللّهُ ميثاقَ الّذين أوتوا الكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّه للنّاسِ و لا تَكتُمونَه فَنَبَذوهُ وَراءَ ظُهورِهِم وَاشتَرَوا بِهِ ثمناً قليلاً فَبِئسَ ما يَشتَرونَ﴾[3] مندرج ساختيم، وبالأخره جزافتضاح أبدى و خِزي دارَين و عذابِ أليم إلهى سودى نخواهيم برد، ﴿سُنَّةَ اللّهِ فِى الّذين خَلَوا مِن قَبلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبديلاً﴾[4].

---

١. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و تسوية فيما بين امثال بالغ و نا بالغ و نحو ذلك در تكاليف.

٢. الاحتجاج، طبرسى، ج (٢)، ص (٥١٢). روايت از امام حسن عسكرى عليه السلام است.

٣. سوره آل عمران (٣)، آيه (١٨٧).

٤. سوره أحزاب (٣٣)، آيه (٦٢).

[اجمالی از فهرست مندرجات فصول پنجگانهٔ رساله]

و خوب است عنان قلم را از شرح این فضیحت که تبعاتش هرچه باشد باز هم عاید به نوع است گرفته[1]، به فهرست مندرجات فصول پنجگانه مقدّمه را ختم کنیم، و اجمال آن بدین ترتیب است:

اوّل: آنکه حقیقت سلطنت مجعوله در دین اسلام و سایر شرایع و أدیان و بلکه نزد حکماء و عقلای غیرِ متدیّنین عالَم قدیماً و حدیثاً همه بروجه ثانی مجعول، و تحویلش به وجه اوّل مطلقا از بدع ظالمانهٔ طواغیت اُمم و أعصار است.

دوّم: آنکه در این عصر غیبت که دست اُمّت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نوّابِ عام در اقامهٔ وظائف مذکوره هم مغصوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوهٔ اُولیٰ که ظلم زائد و غصب أندر غصب است به نحوهٔ ثانیه و تحدید استیلای جَوری به قدر ممکن واجب است، و یا آنکه مغصوبیّت مقام موجب سقوط این تکلیف است؟

سیّم: آنکه بر تقدیر لزوم تحدید مذکور، آیا همین مشروطیّت رسمیّه که دانستی رکن مقوّمش دو أمر و وسیلهٔ تحدید منحصر در آن است متعیّن و خالی از محذور است یا نه؟

چهارم: در ذکر بعض وساوس و مغالطات إلقائیّه و دفع آنها.

پنجم: در بیان شرایط صحّت و مشروعیّت مداخلهٔ مبعوثان ملّت در این باب، و وظیفهٔ عملیّهٔ آنان بروجه اجمال.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این اضافه برده است: کشف حقیقت این مغالطات را به موقع خود إحاله.

فصل اول

[در ولایتیّه بودن حکومت در جمیع أدیان و نزد قاطبهٔ عقلاء]

در توضیح أمر اوّل، وکلام در آن در دو مقام است:

اوّل: در بیان أصل محدودیّت استیلاء و سلطنت مجعوله در جمیع شرایع و أدیان به اقامهٔ همان وظائف و مصالح لازمهٔ نوعیّه.

دوّم: در کشف درجهٔ این محدودیّت و حقیقت آن.

[وظیفهٔ حکومت امانت‌داری نوع و حفظ و نظم مملکت است]

امّا أمر اوّل: از آنچه در مقدّمه گذشت ظاهر و هویدا است، چه بعد از آنکه دانستی أصل تأسیس سلطنت و ترتیب قوا و وضع خراج و غیر ذلك همه برای حفظ و نظم مملکت و شبانی گلّه و تربیت نوع و رعایت رعیّت است، نه از برای قضای شهوات و درک مرادات گرگان آدمی خوار و تسخیر و استعباد رقاب ملّت در تحت ارادات خودسرانه.

پس لا محاله سلطنت مجعوله در هر شریعت و بلکه نزد هر عاقل - چه به حق تصدّی شود یا به اغتصاب - عبارت از (أمانت داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ

و اقامهٔ سایروظائف راجعه به نگهبانی) خواهد بود، نه ازباب قاهریّت و مالکیّت و دل بخواهانه حکمرانی دربلاد و فیما بین عباد، و في الحقیقه ازقبیل تولیت بعض موقوف علیهم درنظم و حفظ موقوفهٔ مشترکه و تسویه فیما بین أرباب حقوق و ایصال هرذی حقّی به حقّ خود است، نه ازباب تملّک و دل بخواهانه تصرّف شخص متصدّي، وازاین جهت است که درلسان أئمّه علیهم السلام و علمای اسلام سلطان را به (ولیّ) و (والي) و (راعي) و ملّت را به (رعیّت) تعبیرفرموده‌اند، و هم ازروی همین مبنا و أساس آنکه حقیقت سلطنت عبارت ازولایت برحفظ و نظم و به منزلهٔ شبانی گلّه است، لهذا به نصب إلهی - عزّاسمه - که مالک حقیقی و ولیّ بالذّات و معطيِ ولایات است موقوف، وتفصیل مطلب به مباحث امامت موکول است.

[درشورویه بودن حکومتهای اُمم سابقه و دولتهای مسیحی با ملّتهای خودشان]

و چونکه دانستی قهرو تسخیررقاب ملّت درتحت تحکّمات خود سرانه - علاوه برآنکه ازأشنع أنحاء ظلم و طغیان و علوّ درأرض است - اغتصاب ردای کبریائی و با أهمّ مقاصد أنبیاء - علیهم السلام- هم منافی است، پس اهمال و سکوت ازقلع چنین شجرهٔ خبیثه درهیچ یک ازأدیان سابقه هم اصلاً محتمل نخواهد بود؛ و بلکه ازآیهٔ مبارکهٔ: ﴿قالَت یا أَیُّهَا الملأُ أفتونی في أمري ما کُنتُ قاطِعَةً اَمراً حَتّی تَشهَدون﴾[1] - که ازلسان ملکهٔ سبأ حکایت فرموده‌اند - ظاهراست که با اینکه قومش آفتاب پرست بوده‌اند معهذا ادارهٔ حکومتشان شورویه عمومیّه بوده نه استبدادیه، وحتّی ازآیهٔ مبارکهٔ: ﴿فَتنازَعُوا أَمرَهُم بَینَهُم وَأَسَرّوا النّجوی﴾[2] - که

---

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه (۳۲).

۲. سوره طه (۲۰)، آیه (۶۲).

داستان مشورت فرعونیان در أمر حضرت کلیم و هارون علی نبیّنا و آله و علیهما السلام و منتهی شدن مذاکرهٔ علنیّهٔ ایشان را در این باب به مذاکرهٔ سرّیّه حکایت فرموده‌اند - استفاده توان کرد که چنانچه رفتار دولت انگلیس فعلاً مبغض و نسبت به ملّت انگلیسیّه چون کاملاً بیدارند مسؤوله و شورویّه و نسبت به اسراء و أذلّاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیّه - که به واسطهٔ بی حسّی و خواب گران گرفتار چنین اسارت و بازهم در خوابند - استعبادیّه و استبدادیّه است، همینطور رفتار دولت فرعونیّه هم با وجود ادّعای اُلوهیّت معهذا مُبَغَّض و نسبت به قبطیان که قومش بودند شورویّه و نسبت به أسباط بنی‌اسرائیل استعبادیّه بوده، و آیهٔ مبارکهٔ: ﴿يَستَضعِفُ طائِفَةً مِنهُم﴾[1] هم مفید همین معنا است.

[استناد تبدیل حکومت از ولایتیه به تملّکیه در طول تاریخ به طغیان طواغیت]

و علی کلّ حال رجوع حقیقت سلطنت اسلامیّه - و بلکه در جمیع شرایع و أدیان - به باب أمانت و ولایت أحد مشترکین در حقوق مشترکهٔ نوعیّه بدون هیچ مزیّت برای شخص متصدّی، و محدودیّت آن به مستبدّانه تحکّم و دل بخواهانه قهر و ارتکاب نداشتن از أظهر ضروریات دین اسلام، و بلکه تمام شرایع و أدیان است، و هم استناد تمام تجاوزات و دل بخواهانه حکمرانیها قدیماً و حدیثاً به تغلّب و طغیان فراعنه و طواغیت اُمم از واضحات است.

[حکومت استبدادی در اسلام میراث تسلّط بني العاص بوده]

و به موجب نصّ نبوی متواتر بین الأُمّة: «إذا بَلَغَ بَنو العاص ثَلاثين رَجلاً أتّخذوا

---

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه (٤).

دینَ اللهِ دُوَلاً وعِبادَ اللهِ خَوَلاً» - که سابقاً مفاد آن بیان وإخبار به غیب و ازدلائل نبوّت بودن آن اشاره شد - مبدء تحویل سلطنت اسلامیّه از ولایتیّه محدوده به تملّکیهٔ استبدادیّه همان إکمال عدد میشوم بنی‌العاص بوده و سلطنت استبدادیّه در اسلام از آنان موروث است[1].

[محدود بودن حاکم در تصرّفاتش از ضروریات دین و متّفق علیه اُمّت است]

و أمّا مرحله ثانیه هم، از آنچه سابقاً گذشت اجمالاً مبیّن شد، و دانستی که به مقتضای آنچه اساس مذهب ما طایفهٔ امامیّه برآن مبتنی وکلمهٔ إلهیّهٔ عصمت را در ولایت بر سیاست اُمور اُمّت معتبر دانستیم، درجهٔ این محدودیّت نه فقط بر همان خود سرانه تحکّم و مستبدّانه ارتکاب نداشتن واقف و به همین أندازه مقصور است، بلکه اجمالاً دانستی که تا به کجا منتهي است.

و أمّا بنا بر اصول أهل سنّت که نه عصمت و نه نصب إلهی - عزّاسمه - هیچ یک را لازم ندانسته بیعت أهل حلّ و عقد اُمّت را موجب انعقادش دانستند - هر چند درجهٔ محدودیّت به جایی که مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد - لکن عدم تخطّی ازکتاب و سنّت و سیرهٔ مقدّسهٔ نبویّه ﷺ را در نفس عقد بیعت شرط لازم الذّکر، و أندک تخلّف و دل بخواهانه ارتکاب و حکمرانی را منافی مقام و منصب دانسته، در لزوم جلوگیری متّفق شدند. و علی هذا محدودیّت سلطنت اسلامیّه به همان درجهٔ اولیٰ که عبارت از خودسرانه ارتکاب و استیثار نداشتن است - با اغماض از مرحلهٔ أهلیّت متصدّي و هم اغماض از آنچه لازمهٔ مقام عصمت و خاصّهٔ

---

۱. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده است: و به موجب حدیث نبوی متواتر بین الأُمّة و اتفاق تواریخ اسلامیه بر وقوع همان اخبار غیبی نبوّت مبیّن شد که مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از نحوهٔ ثانیه به اولیٰ استیلای معاویه و بلوغ أغصان الشجرة الملعونة فی القرآن به عدد میشوم سی نفر بوده و سلطنت میشومه استبدادیه از آنان موروث است.

مذهب ما است - قدر مسلّم بين الفَريقَين و مُتيقَّن عَلَى المَذهَبَين و متّفق عليه اُمّت و از ضروريّات دين اسلام است.

و چون كه حفظ اين درجهٔ مسلّمه بين الأُمّة به حسب قوّهٔ بشريه عادةً ممكن، و مانند ساير درجات آن - كه به مذهب ما مخصوص، و جزقوّهٔ عاصمهٔ عصمت حافظش نتواند بود - متعذّر نيست، لهذا لزوم حفظش را به هر وسيله كه ممكن شود[1] هيچ مسلمان مُظهِر شهادتين نتواند انكار نمايد، الاّ أن يَخرج مِن مِلّتنا و يَستَدين بِغَير ديننا.

١. در نسخهٔ اول رساله اين زياده دراينجا بوده: خصوصاً با تصدّى غاصب.

فصل دویّم

[در اثبات وجوب تحویل سلطنت غاصبه از استبدادیه به ولایتیه و دستوریه]

درتنقیح أمردویّم است، و باید سه مطلب - من باب المقدّمه- بیان شود:

[وجوب نهی از منکرات به مقدار ممکن]

اوّل: آنکه درباب نهی ازمنکربالضرورة من الدین معلوم است که چنانچه شخص واحد فرضاً درآنِ واحد منکرات عدیده را مرتکب شود ردعش ازهریک از آنها تکلیفی است مستقل و غیرمرتبط به تمکّن ازردع ومنع ازسایرآنچه که مرتکب است.

[ولایت فقهای عصرغیبت برحفظ و نظم ممالک اسلامیه ازقطعیات مذهب است]

دویّم: آنکه ازجمله قطعیّات مذهب ما طایفهٔ امامیّه این است که دراین عصرغیبت - علی مُغَیِّبه السلام - آنچه ازولایات نوعیّه راکه عدم رضای شارع مقدّس به اهمال آن - حتّیٰ دراین زمینه هم - معلوم باشد «وظائف حِسبیّه» نامیده، نیابت فقهای عصرغیبت را درآن قدرمتیقّن وثابت دانستیم حتّیٰ با عدم

ثبوت نيابت عامّه درجميع مناصب. و چون عدم رضای شارع مقدّس به اختلال نظام و ذهاب بيضهٔ اسلام و بلكه أهمّيت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلاميّه ازتمام اُمورحِسبيّه أوضح قطعيّات است لهذا ثبوت نيابت فقهاء و نوّاب عام عصرغيبت دراقامهٔ وظائف مذكوره ازقطعيّات مذهب خواهد بود.

[وجوب تحديد تصرفات غاصب به مقدار ممكن از قطعيات است]

سيّم: آنكه درأبواب ولايات برأمثال أوقاف عامّه و خاصّه و غيرها ازآنچه راجع به باب ولايات است اين معنا نزد تمام علمای اسلام مسلّم و ازقطعيّات است كه چنانچه غاصبی عدواناً وضعِ يد نمايد و رفع يدش رأساً ممكن نباشد ولكن به ترتيبات عمليّه وگماشتن هيأت نظّاری توانِ تصرّفش را تحديد و موقوفهٔ مغصوبه را -مثلاً- ازحيف و ميل و صرف درشهواتش - كُلّاً أم بعضاً - صيانت نمود البتّه وجوب آن بديهی و خلاف درآن - نه تنها ازعلمای متشرّعين بلكه ازعقلای دهريّين هم - هيچ متصوّر و محتمل نخواهد بود.

و چون اين سه مطلب مبيَّن شد، مجال شبهه و تشكيک دروجوب تحويل سلطنت جائرهٔ غاصبه ازنحوه أُولیٰ به نحوهٔ ثانيه با عدم مقدوريّت أزيد ازآن باقی نخواهد بود، چه بعد ازآنكه دانستی كه نحوهٔ أُولیٰ هم اغتصاب ردای كبريائی - عزّاسمه - و ظلم به ساحت أقدس أحديّت است، و هم اغتصاب مقام ولايت و ظلم به ناحيهٔ مقدّسهٔ امامت -صلوات الله عليها- و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم دربارهٔ عباد است، به خلاف نحوهٔ ثانيه كه ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدّس امامت راجع و ازآن دو ظلم و غصب ديگرخالی است.

پس حقيقت تحويل و تبديل سلطنت جائره عبارت ازقصروتحديد استيلای

جَوری و ردع از آن دو ظلم و غصب زائد خواهد بود، نه از باب رفع یک فرد از ظلم و وضع فرد مباین دیگر أخفّ از اول.

و به عبارت أوضح آنکه: تصرّفات نحوهٔ ثانیه فقط به همان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصود، و تصرّفات نحوهٔ أولیٰ زیاده و أضعاف آن است و بر هیچ حدّ هم واقف و مقصور نیست، و تبدیل نحوهٔ سلطنت عبارت است از منع و ردع از این زیادتیها[1].

و به تقریب و بیان دیگر آنکه: تصرّفات نحوهٔ ثانیه همان تصرّفات ولایتیّه است که ولایت در آنها - چنانچه بیان نمودیم - برای أهلش شرعاً ثابت، و با عدم أهلیّت متصدّی هم از قبیل مداخلهٔ غیر متولّی شرعی است در أمر موقوفه که به وسیلهٔ نظارت[2] از حیف و میل صیانت شود، و با صدور إذن - عَمّن لَه وِلایة الإذن - لباس مشروعیّت هم تواند پوشید، و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیلهٔ إذن مذکور خارج تواند شد، و مانند متنجّس بالعَرَض است که به وسیلهٔ همین إذن قابل تطهیر تواند بود، و تصرّفات نحوهٔ اولیٰ به عکس مذکور، و ظلمی است قبیح بالذّات، و غیر لایق برای لباس مشروعیّت و صدور إذن در آن اصلاً، و از قبیل تملّک غاصب نفس عین موقوفه را و إبطال رسم وقفیّت آن، و مانند نفسِ أعیان نجاسات است که تا درمحل باقی است أصلاً قابل طهارت نتواند بود الّا بعد از - إزاله؛ و تبدیل و تحویل نحوهٔ سلطنت - بعینه - همان داستان گماشتن نظّار است برای صیانت موقوفهٔ مغصوبه و تحدید تصرّفات غاصب بر موجبات صلاح آن و رفع نحوهٔ ید تملّکیهٔ او که غصبی است زائد و إلزامش به مقتضای وقف و منعش از حیف و میل و صرف در شهوات خود، و از قبیل إزالهٔ عین نجاست است از محل متنجّس.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: زیادتها.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: نظارت نظّار.

[رؤیای صادقه مؤلّف و تعریف مشروطیت از لسان حضرت حجّت أرواحنا فداه]

و چقدر مناسب است رؤیای صادقه‌ای که خود این أقلّ خدّام شرع أنور در همین خلال دیده و متضمّن همین تشبیه است ضمناً درج شود:

چند شب قبل از این در عالَم رؤیا خدمت مرحوم آیة الله آقای حاجی میرزا حسین طهرانی ﷺ نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل - طاب رمسه - مشرّف، و پس از التفات به رحلت ایشان و گرفتن طرفینِ ردای مبارکشان برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب مسائل راجعه به عالم موت و نشئهٔ برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسائل دیگر، سؤالاتی عرض شد و از لسان مبارک حضرت ولیّ عصر - أرواحنا فداه - نقل جواب فرمودند، بعد از ختم آنها عرض کردم: اهتمامات شما را در خصوص مشروطیّت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود: حضرت فرمودند: «مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است»[1]، حضرت فرمودند: «مشروطه مثل آن است که کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد به شستن دست وادارش نمایند»، انتهی.

چقدر این مثال مبارک تمام و منطبق است بر مطلب، و سهل ممتنعی است که به هیچ خاطری نرسیده. و بر صحّت رؤیا - علاوه بر قراین قطعیّهٔ دیگر - امارهٔ واضحی است: سیاهی کنیز اشاره است به غصبیّت أصل تصدّی، وآلودگی دست اشاره به همان غصبِ زائد، و مشروطیّت چون مُزیل آن است لهذا به شستن ید غاصبانهٔ متصدّی تشبیهش فرموده‌اند.

و بالجمله، حفظ همان درجهٔ مسلّمه از محدودیّت سلطنت اسلامیّه - که

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این اضافه بوده است: مثالی که متضمّن تشبیه به آب که شرحش در نظرم نماند ذکر فرمود، بعد به این عبارت گفتند.

دانستی متّفق علیه اُمّت و از ضروریات اسلام است - علاوه برآنکه فی نفسه از أهمّ تکالیف نوع مسلمین و از أعظم نوامیس دین مبین است - درصورت مغصوبیّت مقام و تصدّي و تعدّي غاصب - چنانچه نسبت به حالت حالیّهٔ ایران ضروری مذهبمان است، ازجهات عدیدهٔ دیگر- که اجمالاً اشاره شد - درعنوان أمربه معروف و نهی ازمنکر و حفظ نفوس و أعراض و أموال مسلمین و دفع تطاول ظالمین هم مندرج است.

و با إغماض ازتمام مذکورات، تمام سیاسیّین و مطّلعین براوضاع عالم - من الاسلامیّین و غیرهم - براین معنا متّفقند که: همچنانکه مبدء طبیعی آن چنان ترقّی و نفوذ اسلام درصدراوّل - که درکمترازنصف قرن به چه سرعت سیربه کجا منتهی شد - همین عادله و شوروّیه بودن سلطنت اسلامیّه و آزادی و مساوات آحاد مسلمین با أشخاص خلفاء و بطانهٔ ایشان درحقوق و أحکام بوده، همینطور مبدء طبیعیِ این چنین تنزّل مسلمین و تفوّق ملل مسیحیّه برآنان هم - که مُعظَم ممالکشان را بردند و هیچ نمانده که این أقلّ قلیل باقیمانده را هم ببرند - همین إسارت و رقّیت مسلمین درتحت حکومت استبدادیّهٔ موروثهٔ ازمعاویه، و فوزآنان است به حکومت مسؤولهٔ مأخوذهٔ ازشرع مسلمین، و چنانچه بازهم مسلمانان از این سکرت و غفلت به خود نیایند وکما فی السابق درذلّت عبودیّت فراعنهٔ اُمّت و چپاولچیان مملکت باقی بمانند چیزی نخواهد گذشت که - العیاذ بالله تعالی - مانند مسلمین معظم آفریقا و أغلب ممالک آسیا و غیرذلك نعمت و شرف استقلال قومیّت و سلطنت اسلامیّه را ازدست داده و درتحت حکومت نصارا أسیر، و دو دوره نخواهد گشت که مانند أهالی أندلس و غیرها اسلامیّتشان به تنصّر و مساجدشان کنیسه و أذانشان به ناقوس و شعایراسلامیّه به زنّار و بلکه أصل لسانشان هم به

مانند آنان مبدّل و روضهٔ منوّرهٔ امام هشتمشان -صلوات الله علیه- هم پایمال نصارا خواهد گشت، وقی الله المسلمین عنه و لا أرانا الله ذلك.

وگذشته ازکمالِ بداهت و وضوح این أمر، و حصول تمام مبادي و مقدّمات قریبهٔ به مطلب و حتّیٰ پرداختن همسایگان جنوبی و شمالی به نقشهٔ قسمت مملکت فیما بین خودشان، وکثرت مشاهدهٔ نظایر و أشباه آن، فلا أقلّ من لزوم التّحذّر[1].

و علی هذا بدیهی است که تحویل سلطنت جائرهٔ غاصبه ازنحوهٔ ظالمهٔ اولیٰ به نحوهٔ عادلهٔ ثانیه - علاوه برتمام مذکورات - موجب حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت حوزهٔ مسلمین است ازاستیلای کفّار، وازاین جهت ازأهمّ فرایض خواهد بود. جمع الله تعالی علی الهُدیٰ کَلِمَتنا وَ عَلی التُّقیٰ شملنا، وَلا جَعَلنا مِنَ الَّذین ﴿یَجعلونَ أصابِعَهم فِي آذانِهِم مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَالموتِ﴾[2]، بِمحمّدٍ و آله الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین.

---

۱. رجوع شود به نامه‌های میرزای نائینی به تاریخ‌های ۷ ربیع الاول و ۲ رجب ۱۳۲۶ قمری و نیز لایحهٔ ارسالی به شاه در تاریخ ۱۱ محرم ۱۳۲۷ قمری به شماره‌های ۵ و ۷ و ۱۱ که آنها را در بخش نامه‌ها و تلگراف‌های مشروطیت ذکر نمودیم.

۲. سوره بقره (۲)، آیه (۱۹).

فصل سیّم

[ابتنای أساس حکومت اسلامی بر مشورت با عقلای اُمّت]

درتحقیق أمرسیّم، و توضیح آن موقوف به بیان سه أمراست:

اوّل آنکه: چنانکه دانستی حقیقتِ سلطنت اسلامیّه عبارت از ولایت بر سیاست اُمورِاُمّت و به چه أندازه هم محدود است، همینطورابتنای أساسش هم برمشورت[1] با عقلای اُمّت که عبارت ازهمین شورای عمومی ملّی است - نه تنها با خصوص بطانه و خواصّ شخص والی که شورای دریاریش خوانند - به نصّ کلام مجید إلهی - عزّاسمه - و سیرهٔ مقدّسهٔ نبویه ﷺ - که تا زمان استیلای معاویه محفوظ بود - ازمسلّمات اسلامیّه [است].

[آیات دالّه بر رجحان مشورت حاکم اسلامی با اُمّت دراُمور سیاسی]

و دلالت آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَشاوِرهُم فِي الأَمر﴾[2] که عقل کُلّ و نفس عصمت را بدان مخاطَب و به مشورت با اُمّت[3] مکلّف فرموده‌اند براین مطلب درکمالِ بداهت و

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه (۱۵۹).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مشورت با عقلای اُمّت.

ظهوراست، چه بالضّرورة معلوم است مرجع ضمیرجمعْ نوع اُمّت و قاطبهٔ مهاجرین و أنصاراست نه أشخاص خاصّه، و تخصیص آن به خصوص عقلاء و أرباب حَلّ و عقد ازروی مناسبت حُکمیّه و قرینهٔ مقامیّه خواهد بود نه ازباب صراحت لفظیّه؛ و دلالت کلمهٔ مبارکهٔ ﴿فِي الأَمر﴾ که مفرد محلّی و مفید عموم اطلاقی است براینکه متعلّق مشورت مقرّره درشریعت مطهّره کلّیهٔ اُمورسیاسیّه است هم درغایت وضوح؛ و خروج أحکام إلهیّه - عزّاسمه - ازاین عموم ازباب تخصّص است نه تخصیص؛ و آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَأَمْرُهُم شورىٰ بَيْنَهُم﴾[1] هم اگرچه في نفسه برزیاده ازرجحان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش برآنکه وضع اُمورنوعیّه برآن است که به مشورت نوع برگزارشود درکمال ظهوراست.

[سیرهٔ مقدسه نبویّه و علویّه و خلفای اولین درمشورت با أصحاب]

سیرهٔ مقدسهٔ نبویّه صلی الله علیه و آله درمشورت با أصحاب، و «أشیروا عَلَيّ أصحابي» فرمودن درحوادث راکتب سِیَرمشروحاً متضمّن[2]، و موافقتش با آراء اکثرهم به جایی منتهي بود که حتّی درغزوهٔ اُحد با اینکه رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی ازأصحاب برعدم خروج ازمدینهٔ مشرّفه بود[3] - و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود - مع هذا چون أکثریّت آراء برخروج مستقربود ازاین رو با آنان موافقت و آن همه مصائب جلیله را تحمّل فرمود.

عدم تخطّی خلفای اوّلین ازاین سیرهٔ مقدّسه، و ترقّیات فوق العادهٔ مترتبهٔ بر آن هم ازوقایع صدراوّل تفصیلاً معلوم؛ و حضرت شاه ولایت - علیه أفضل الصّلاة

---

۱. سوره الشوری (۴۲)، آیه (۳۸).

۲. ابن هشام، سیرهٔ نبویّه، ج ۲، ص ۶۳ و بحارالأنوار ج ۱۹، ص ۲۱۸ و ۲۴۷ و ج ۲۰، ص ۱۲۴.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: از أصحاب عدم خروج از مدینهٔ مشرّفه را ترجیح فرمود.

و السلام - هم درطیّ خطبهٔ مبارکه - که دربیان حقوق والی بررعیّت و حقوق رعیّت بروالی - درصقّین انشاء فرموده، به قاطبهٔ حاضرین - که عددشان را از پنجاه هزار نفرکمترنگفته‌اند - می‌فرماید: «فلا تُكلِّموني بِما تُكَلَّمُ بِهِ الجَبابِرَة، وَلا تَتَحفّظوا مِنّي بِما يُتَحَفَّظُ بِهِ عِندَ اهلِ البادِرَة، وَلا تُخالِطوني بالمَصانَعَة، ولا تَظُنّوا بي استِثقالاً فی حَقٍّ قيلَ لي، وَلَاالتِماسَ اِعظامٍ لِنَفسي، فَاِنَّه مَن استَثقَلَ الحقَّ اَن يُقالَ لَه اَوِالعَدلَ اَن يُعرَضَ عَلَيهِ كانَ العَمَلُ بِهِما أثقَلَ عَلَيه، فَلاتكُفُّوا عَن مَقالَةٍ بِحَقٍّ اَو مَشوَرَة بِعَدلٍ»[1]. چقدرسزاواراست ما مدّعیان مقام والای تشیّع أندکی درسراپای این کلام مبارک تأمّل کنیم، و ازروی واقع و حقیقت رسی و إلغای أغراض نفسانیه[2] این مطلب را بفهمیم که این درجه اهتمام حضرتش دررفع اُتّهت و هَیبت مقام خلافت ازقلوب اُمّت، وتکمیل أعلا درجهٔ[3] آزادی آنان، وترغیب وتحریصشان برعرض هرگونه اعتراض و مشورت، و درعداد حقوق والی بررعیّت و یا حقوق رعیّت بر والی شمردن آن، و همچنین: «أشيروا عَلَيَّ أصحابي» فرمودنهای أشرف کائنات ﷺ برطبق أمر- إلهی - عزّاسمه - برای چه مطلب بوده؟ اگربا وجود مقام والای عصمت و استغنای ازتمام عالَم دراصابهٔ واقع معهذا به رعایت تحفّظ ازخطآء و اشتباه چنین اهتمام فرموده‌اند - و حاشاهم عن ذلك -، پس البتّه لازم[4] است که لا أقلّ برای منع ازتجاوزات عمدیّه این أساس سعادت را اُستوارداریم.

و اگرازبرای تنزیه سلطنت حقّهٔ ولایتیّه ازمجرّد تشبّه صوری به سلطنتهای استبدادیّه فزاعنه و طواغیت[5] و حفظ أساس مسؤولیّت و شورویّت آن، و تحفّظ بر

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ (۲۱۶).

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: اغراض نفسیه.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: أعلا درجات.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: پس لازم.

۵. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: طواغیت اُمم.

آن دو أصل طيّب و طاهر (حرّيت) و (مساوات) آحاد اُمّت با مقام والای خلافت بوده - کما هو الظّاهر بل المتيقّن - پس البتّه لازم است نحوهٔ سلطنت اسلامیّه را - اگرچه متصدّي مغتصِب باشد - به قدرقوّه تحفّظ کنیم، و اگرمحض تعلیم امّت و ازبرای سرمشق ولات و قضات و عمّال و به غرض التزام آنان به رفتاربراین نهج و عدم تخلّف ازاین دستورالعمل بوده پس لازم است تعلّم کنیم، صلوات الله علیه وَ عَلی الأَطائِبِ مِن وُلدِهِ القائِمین مِن بَعدِه.

و علی کلّ حال، زهی أسف و حسرت، که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبهٔ استبداد دینی چقدرازمدالیل کتاب و سنّت[1] و سیرهٔ پیغمبروامام خود بی خبریم، به جای آنکه شورای عمومی ملّی را ﴿هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّت اِلَینا﴾[2] بگوییم با اسلامیّت مخالفش می شماریم، و حتّیٰ آیهٔ واضح الدّلالهٔ سابقه را هم گویا درکتاب مجید إلهی - عزّاسمه - هرگزنخوانده و یا به مفادش برنخورده، و یا آنکه به واسطهٔ منافاتش با شهوات و شعبهٔ استبداد و استعباد خودمان داستان ﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذينَ أُوتوا الكِتابَ كِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِم كَأَنَّهُم لا يَعلَمونَ﴾[3] را تجدید نمودیم.

[وجوب گماشتن هیأت نظّار برای صیانت حکومت اسلامی]

دوّم آنکه: دراین زمینه که دستمان نه تنها ازدامان عصمت بلکه ازملکهٔ تقوا و عدالت و علم متصدّیان هم کوتاه و به ضدّ حقیقی و نقطهٔ مقابل آنها گرفتاریم، همچنانکه بالضّروره معلوم است حفظ همان درجهٔ مسلّمه ازمحدودیّت سلطنت اسلامیّه - که دانستی متّفق علیه اُمّت و ازضروریّات دین اسلام است - و همچنین

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و سنت و أحکام شریعت.
۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه (٦٥).
۳. سوره بقره (۲)، آیه (۱۰۱).

صیانت این أساس شورویّتی که به نصّ کتاب و سنّت و سیرهٔ مقدّسه دانستی که ثابت و از قطعیّات است جز به گماشتن مسدِّد و رادع خارجی که به قدر قوّهٔ بشریّه به جای آن قوّهٔ عاصمهٔ إلهیّه - عزّاسمه - و لا أقلّ جانشین قوّهٔ علمیّه و ملکهٔ عدالت و تقوا تواند بود غیرممکن، و به صرافت طبعِ این نوع متصدّیان عادةً از محالات، و مانند حراستِ گوسفند را به گرگ واگذاشتن، و چشم تبرید به آتش داشتن، و از این رو وجوبِ گماشتن هیأت مذکوره - چنانچه سابقاً هم گذشت - بدیهی و غیرقابل انکار است؛

همینطور بالضّروره معلوم است که قوّهٔ مسدِّده و رادعهٔ خارجیه وقتی مؤثّر و مفید و جانشین قوای نفسیّه تواند بود که برهمان وجهی که ارادات نفسیّه در تحت ملکات و ادراکات و منبعث از آنها است، همانطور طبقاتِ متصدّیان هم فقط عبارت از قوّهٔ اجرائیهٔ مملکت و در تحت ترجیحات قوّهٔ مسدّده و علمیّه و منبعث از آن باشند؛

وَهَم در صورتی اطّراد پذیر و غیرقابل ازبرای تخلّف تواند بود که أصل و أساس دولت و وضع سلطنت - به طور رسمیّت و قانونیّت - برهمین وجه مبتنی، و به وسیلهٔ بیداری و هشیاری و حکمت عملیّهٔ عقلای ملّت جمیع قوای استبدادیّه - که شرحش در خاتمه خواهد آمد - مسلوب، و أبواب تخلّص و چاره مسدود باشد، و الّا قوای ملعونهٔ استبدادیّه حتماً متحرّک، و نائرهٔ طاغوتیه - حکماً - زبانیه خواهد کشید، و مآل أمر لا محاله به حال ما ایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد بود.

[لزوم تدوین قانون اساسی برای مراقبت رفتار متصدیان]

سیّم آنکه: بعد از آنکه به موجب همین تشریح مبیّن شد و دانستی که گماشتن قوّه و هیأت مسدّده بنا بر اصول مذهب ما - طایفهٔ امامیّه - قدر مقدور از جانشین [جانشینی] قوّهٔ عاصمهٔ عصمت است، و بنا بر مبانی أهل سنّت به جای قوّهٔ علمیّه

وملكهٔ تقوا وعدالت، وحفظ نحوهٔ سلطنت اسلامیه ازتبدّل ومراقبت درعدم تجاوز ازحدود متوقّف برآن ومنحصردرآن است، پس البته رکن أعظم این تحفّظ وأصل أهمّ این مراقبت مرتّب داشتن دستورمحدّد است که - به همان ترتیبی که اجمالاً درمقدّمه گذشت - به تمییزوظائف نوعیهٔ لازمه ازآنچه درآن حقّ مداخله نیست کاملاً وافی، وتفصیل حدود مذکوره را بروفق مقتضیات مذهب به طورقانونیّت و بروجه رسمیّت متضمّن باشد، والّا بدون دستورمذکورالبتّه مراقبت ومحافظتِ متصدّیان مانند محمولِ بلا موضوع وازقبیل سربی صاحب تراشیدن خواهد بود.

و بالجمله، چنانکه ضبط أعمال مقلّدین - درأبواب عبادات ومعاملات - بدون آنکه رسائل عملیّه دردست وأعمال شبانه روزی خود را برآن منطبق کنند ازممتنعات است، همینطوردرامورسیاسیّه هم[1] ضبط رفتارمتصدّیان ودرتحت مراقبت ومسؤولیّت بودنشان بدون ترتیب دستورمذکورازممتنعات، وفي الحقيقه پایه وأساس حفظ محدودیّت ومسؤولیّت مبتنی برآن، وأصل أصیل دراین باب، ومقدّمهٔ منحصرهٔ مطلب، وازاین جهت واجب است.

[مجلس شورای ملّی قدرمقدوراز جانشین عصمت درسیاست اُمورأمّت]

وچون این سه مطلب - کما هو حَقُّه - مبیّن شد، ودانستی که حفظ نحوهٔ سلطنت اسلامیّه ازتبدّل وتحفّظ برمحدودیّت ومسؤولیّت وشورویّت وسایر مقوّمات ولایتیّه بودن آن جزبه ترتیب دستورمحدّد وگماشتن هیأت مسدّده عادةً ازممتنعات است؛ وهم دانستی که گماشتن هیأت مسدّده دراین باب نه تنها برای واداری به اقامهٔ وظائف لازمه ومنع ازتجاوزات وفقط ازباب گماشتن نظّار[2] است برای حفظ أمثال موقوفهٔ مغصوبه ازتطاول وچپاول غاصِب بلکه خیلی أدقّ

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: سیاسیّه و نوعیات مملکت هم.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: گماشتن هیأت نظّار.

و ألطف و بالاتر از آن، و بنابر اصول مذهب ما قَدرِ مقدور از جانشین [جانشینی] قوّهٔ عاصمهٔ عصمت، و بنابر مبانی أهل سنّت به جای قوّهٔ علمیه و ملکهٔ تقوا و عدالت است، و هم دانستی که این جانشینی وقتی متحقّق و کاملاً صورت پذیر گردد که بر همان وجهی که ارادات نفسیّه منبعث از ملکات و ادراکات است هیأت مسدّده هم در مملکت دارای این مرتبه و منشأ همین اثر باشد.

بعد از تنبّه و التفات به این معانی و مبانی، تمامیّت این ترتیب، و متقوّم بودن حفظ نحوهٔ سلطنت اسلامیه به این دو رکن مقوّم، و مسؤولیّت مترتّبهٔ بر آن دو أصل مبارک (حرّیت و مساوات)، و متوقف بودن این جانشینی به همین تجزیهٔ قوای مملکت، و مأخوذ بودنِ تمام این مبانی - پس از ردّ هریک از فروع به أصل خودش - از شرع قویم اسلام و خاصّه از مقتضیات مذهب ما - طایفهٔ امامیّه - چقدر بدیهی، و عدم انطباق تحدید استیلای جوری - که وجوبش در فصل سابق از جهات عدیده مبیّن شد - جز بر این ترتیب چقدر ضروری است.

[جودت استنباط اول حکیمی که این معانی را استفاده و قانونی و رسمی نمود]

و الحقّ، جودت استنباط و حسن استخراج اوّل حکیمی که به این معانی برخورد، و مسؤوله و شورویّه و مقیّده و مشروطه و محدوده بودن نحوهٔ سلطنت عادلهٔ ولایتیّه و ابتنای أساسش را بر آن دو أصل مبارک (حرّیت و مساوات) و مسؤولیت مترتّبه بر آنها، و متوقّف بودن حفظ مقوّماتش را به این دو رکن مقوّم - از آنچه بیان نمودیم - استفاده و استنباط نمود، و به طور قانونیّت و بروجه اطّراد و رسمیّت هم به چنین تمامیّت مرتّبش ساخت، و هم امکان اقامهٔ قوّهٔ مسدّده و رادعهٔ خارجیه را به جای قوّهٔ عاصمهٔ عصمت - و لا أقلّ ملکهٔ تقوا و علم و عدالت - از کیفیّت انبعاث ارادات نفسیّه از ملکات و ادراکات استخراج نمود، و به وسیلهٔ تجزیهٔ قوای مملکت و

قصرِ شغلِ متصدّيان به فقط قوّهٔ اجرائيّه و درتحت آراء قوّهٔ مسدّده و مسؤول آن و آنان هم مسؤول آحاد ملّت بودن وجود خارجيش داد زهی مايهٔ شرف و افتخارش.

[اعوان ظَلَمه این ترتیبات صحیحه ضروریه اسلامی را منافی اسلام شمردند]

و بسی موجب سر به زیری و غبطهٔ ما مردم است که با اینکه - بحمد الله تعالیٰ و حسن تأییده - ازمثل یک کلمهٔ مبارکهٔ «لا تَنقُض اليقينَ بِالشّك»[1] آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم ازمقتضیات مبانی و اُصول مذهب و مایهٔ امتیازمان ازسایرفِرق چنین غافل، و ابتلای به اسارت و رقّیّت طواغیت اُمّت را الی زمان الفرج -عجّل الله تعالیٰ أيّامه- به کلّی بی علاج پنداشته أصلاً دراین وادی داخل نشدیم، و دیگران درپی بردن به مقتضیات آن مبانی و تخلیص رقابشان ازاین اسارت منحوسه گوی سبقت ربودند، مبدء طبیعی آن چنان ترقّی و نفوذ را ازسیاسات اسلامیّه أخذ، و به وسیلهٔ جودت استنباط و حسن تفریع این چنین فروع صحیحه برآن مرتّب و به همان نتایج فائقه نایل شدند، و ما مسلمانان به قهقرا برگشتیم، حال هم که بعد اللَّتيّا وَالّتي أندک تنبّهی حاصل و مقتضیات أحکام دین و اُصول مذهبمان را با کمال سر به زیری از دیگران أخذ و مصداق ﴿هذِهِ بِضَاعَتُنا رُدَّت اِلَينا﴾[2] شد بازهم جَهَله و ظالم پرستان عصر و حاملان شعبهٔ استبداد دینی درجهٔ همدستی

---

۱. وسائل الشيعة، ج ۱، كتاب الطهارة، ص ۱۷٤، - ٤- ابواب نواقض الوضوء، باب ۱، حديث ۱، از امام صادق عليه السلام (چاپ دار احياء التراث العربي، بيروت). از اين روايت و روايات ديگر به همين مضمون كه در ابواب ديگر فقه وارد شده، فقهای إمامیه رضوان الله عليهم أصل استصحاب را كه يكی از اُصول عمليه است استخراج نموده و در بسياری از موارد مبتلا به در شكّيات در صورتی كه يقين سابق بوده باشد جاری می‌كنند، و در قانون مدنی ايران نيز وارد شده است. فقهاء برای اين أصل شرايط و اركان و اقسامی را تعريف كرده‌اند كه در كتب اُصوليه به تفصيل بحث شده است.

۲. سوره يوسف (۱۲)، آيه (٦٥).

با ظالمین را به آخرین نقطه منتهی، و سلب فعّالیت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید و مالکیّت رقاب و عدم مسؤولیّت عمّا یفعل از جائرین را با اسلامیّت و قرآن منافی شمردند، همانا برطبق ارادهٔ استبدادیهٔ خود و محض همدستی با جائرین شریعت و دین تازه[1] اختراع نموده اسمش را اسلام، و أساسش را برتشریک طواغیت اُمّت با ذات أحدیّت - تقدّست أسماؤه - درصفات مذکوره مبتنی ساختند، وکتاب جور و استبدادی هم که به مقتضای ﴿إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحونَ إِلى أَولِيائِهِم﴾[2] از کفرستان روسیه برایشان نازل و متضمّن این دستورالعملهای جوریّه و مبنی برهمین مبانی است قرآن آسمانیش خواندند، و به همدستی با طواغیت اُمّت مستظهر و دربلد اسلام به چنین خلافِ ضروری واضح إجهار و چنین نغمه‌ها سرودند، و داستان ﴿أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيءٌ عُجاب﴾[3] ﴿ما سَمِعنا بِهذا فِي المِلَّةِ الآخِرَةِ إِن هذا إِلّا اختِلاق﴾[4] را تجدید نمودند. عَصَمنا الله تعالی مِن غَلَبَة الهَوی و ایثار العاجِلة و مُعاوَنةِ الظَّلَمَة وسُوءِ الخاتمة بمحمّد و آله الطاهرین -صلوات الله علیهم أجمعین-.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: دین و مذهبی تازه.

۲. سوره انعام (٦)، آیه (۱۲۱).

۳. سوره ص (۳۸)، آیه (۵).

٤. سوره ص (۳۸)، آیه (۷).

فصل چهارم
در ذکر جمله‌ای از وساوس و شبهات إلقاییّه، و دفع آنها

و هرچند با وضوح آنکه أساس این وساوس به همدستی با جبابره و طواغیت مبتنی و ناشی از همان شعبهٔ استبداد دینی و به غرض حفظ شجرهٔ خبیثهٔ استبداد و محض استرقاق و استعباد رقاب عباد است لهذا مستغنی از تعرّض و جواب، و اعتنای به آن خروج از وظیفه و بعید از صواب است، ولکن به ملاحظهٔ آنکه مبادا ملل أجنبیّه و غیرمطّلعین به أحکام شرعیّه این أباطیل مستبدّانهٔ مغرضانه را در عِداد أقوال علمای اسلام شمارند و چنین واضحات ضروریّه را هم در شریعت مطهّره قابل اختلاف و در نزد متشرّعین محلّ خلاف پندارند[1] لهذا عجالتاً در این مختصر به دفع وساوس راجعهٔ به أُصول و مقوّمات این أساس سعادت اکتفاء، و استقصاء، و دفع بقیهٔ أباطیل را - با اینکه أوقات أشرف از آن است - به مقالهٔ علیحده موکول میداریم.

و چون دانستی که أساس ولایتیّه و عادله بودن نحوهٔ سلطنت - چه آنکه به حق تصدّی شود یا به اغتصاب - به آن دو أصل طیّب و طاهر (حرّیت) و (مساوات)

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده است: محلّ خلاف پنداشته لسان طعن بدین مبین گشایند.

مبتنی، و حفظ شورویّت و محدودیّت و سایر مقوّماتش هم به ترتیب دستور أساسی و عقد مجلس شورای ملّی متوقف است، لهذا مغالطات راجعهٔ به هریک از آن دو أصل مبارک و این دو رکن مقوّم را علیحده مذکور و به دفعش می‌پردازیم:

[مغلطهٔ راجع به أصل آزادی]

اوّل: مغلطهٔ راجعهٔ به أصل مبارک (حرّیت) است، که ألحقّ، از شاه مغلطه کاری‌های عالم و کشف حقیقتش هم از همه أهمّ و ألزم است؛ چه، بعد از آنکه در مقدّمه مبیّن شد و دانستی که حقیقت سلطنت تملّکیه عبارت از اغتصاب رقاب ملّت است در تحت تحکّمات خودسرانه[1]، و أساس ولایتیّه بودن آن - اگرچه متصدّي مغتصِب باشد - هم برآزادی از این اسارت و رقّیّت مبتنی است، پس البتّه حقیقت تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبهٔ جائره عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقّیت، و تمام منازعات و مشاجرات واقعهٔ فیما بین هر ملّت با حکومت تملّکیهٔ خودش بر سرِ همین مطلب خواهد بود، نه از برای رفع ید از أحکام دین و مقتضیات مذهب. مقصد هر ملّت - چه متدیّن به دین و ملتزِم به شریعتی باشند و یا آنکه أصلاً به صانعِ عالم هم قائل نباشند - تخلّص از این رقّیّت و استنقاذ رقابشان است از این اسارت، نه خروج از ربقهٔ عبودیّت إلهیّه - جلّت آلاؤه - و رفع التزام به أحکام شریعت و کتابی که بدان تدیّن دارند، و طرف این تشاجر و تنازع هم فقط حکومت مغتصِبهٔ رقابشان است نه صانع و مالک و پروردگارشان. و چون تمام این منازعات و مشاجراتِ واقعهٔ فیما بین أنبیاء و أولیاء علیهم السلام با فراعنهٔ سلف،

---

۱ در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: و مبدء این اغتصاب را هم به مقتضای حدیث نبوی متواتر بین الشیعه و أهل السنّة دانستی که بلوغ بنی العاص لعنهم الله تعالی به عدد میشوم سی نفر بوده، و هم دانستی که أساس.

و هم فیما بین پیروان ایشان با طواغیت خَلَف، و این درجه اهتمام در تبدیل نحوهٔ سلطنت، همه بر سر استنقاذ این أعظم مواهب إلهیّه - عزّاسمه - از مغتصِبینِ آن بوده و هست، و حقیقت تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبه عبارت از فوز ملّت به این موهبت است، از این جهت تمام همّت ظالم پرستان به صرف قلوب ملّت از ادراک حقیقت آن مصروف، و مقتضیات دین و مذهب ملل مسیحیّه را از لوازم این سرآمد نِعَم إلهیّه - عزّاسمه - شمرده، و به حساب آن به خرجش آوردند.

ولکن هیهات هیهات، گذشت آن زمانی که ملّت ایران این قدر چشم و گوش بسته بودند که لعن مرحوم قدوة المتألّهین آخوند ملّا محراب حکیم[1] -علیه الرّحمه- را چون قائل به وحدت واجب الوجود بود لازم، و تبرّی از حضرت کلیم -علیٰ نبیّنا و آله و علیه السلام - را هم چون پیغمبر یهودیان است واجب می‌شمردند، و حتّیٰ به واسطهٔ اشتراک در اسم گاهی نسبت به ساحتِ مقدسهٔ امام هفتم ﷺ هم - العیاذ بالله تعالی - جسارت می‌شد، و از هر أمر حقّی به محض یک کلمهٔ واهیه از هر ناعقی دوری می‌نمودند؛ حالا - بحمد الله تعالی - چشم و گوشها باز، و گذشته از تمام آنچه در کشف حقیقت این حرّیت مظلومهٔ مغصوبه و اهتمام أنبیاء و أولیاء ﷺ در استنقاذش از غاصبین آن گذشت، و دانستی که حقیقت استبداد دولتِ غاصبه عبارت است از اغتصاب آن، و مشروطگی آن هم عبارت از انتزاعش از غاصبین است، و این اتّساع مشربها بی ربط به این داستان، و بود و نبودش ناشی از اختلاف مذاهب، و نسبت به استبداد و مشروطیّت دولت یکسان است.

علاوه بر همهٔ اینها این معنا را هر ذی شعوری می‌فهمد که از ابتدای پی بردن

---

۱. حکیم ملّا محراب گیلانی، عارف و فیلسوف مشهور شیعه در دورهٔ زندیه و قاجاریه، وفاتش به سال ۱۲۱۷ قمری در اصفهان بوده است.

سایرملل به این أساس سعادت، و سبقت در استفادهٔ آن از کتاب و سنّت أغلب مسیحیان با کمال اتّساع مشرب که به اقتضای مذهبشان بدان قائل، و حتّیٰ طوایفی هم که اصلاً به شریعت و دینی التزام ندارند و در اتّساع مشرب أعلا درجه را دارند مع هذا کلّه برای استنقاذ حرّیّتشان به جنگیدن با غاصبین آن دچار و به أشدّ از مصائب ما گرفتار بودند، و أضعاف ما بذل نفوس و أموال نمودند تا به این سرمایهٔ حیات ملّی نایل شدند. و هم هرکوری می‌بیند که ملّت روسیه با این شدّت ابتلای به اسارت و رقّیّتِ دولت ظالمهٔ خود و این همه جانبازیها برای تخلّص از این شدّت، و عدم فوزشان - از روی قوّت قوای استبدادیّه - به مقصد، مع هذا اتّساع مشربشان با سایر مسیحیان - که به أعلا درجهٔ حرّیت نایلند - به واسطهٔ اتّحاد مذهب یکسان و مباحاتشان بر یک نسق و التزامشان به لوازم تنصّر هم به یک منوال[1] است.

و بعد از وضوح این معانی و مشاهدهٔ اشتراک هر دو دستهٔ مسیحیان قدیماً و حدیثاً در این اتّساع مشرب، بی ربط بودن آن به داستان آزادی از رقیّت طواغیت اُمّت - با اغماض از تمام آنچه گذشت - عیاناً هم مشهود، و این مغلطه کاری با این همه بذل جهد - بعونه تعالی - بی نتیجه خواهد بود. حالا - بحمد الله تعالیٰ - ملّت بیدار و از مقتضیات دین و مذهب خود کاملاً خبردارند، مقتضیات مذهب مسیحیان را که بین الکلّ مشترک است با آزادی از رقیّت فراعنه و طواغیت خوب از هم دیگر تمییز می‌دهند، و با این مغالطات و مفتریات دوباره به اسارت و رقیّت جبابره تن در نمی‌دهند، و به نظیر کلمهٔ کفریّه «لا حُكمَ إلّا لله» گفتن بقایای خوارج نهروان و پیروان ایشان در خروج بر مولای متّقیان علیه السلام از اطاعت أحکام[2] پیشوایان

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: به لوازم تنصّر و بذل أموال در ترویج شعایر نصرانیت به یک منوال است.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: گفتن بقایای خوارج نهروان از اطاعت أحکام.

روحانی سرنمی‌پیچند و به روی امام زمان - أرواحنا فداه - شمشیر نمی‌کشند؛ و ما ظالم پرستان هم چنان روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیّت را لا مذهبی و یا از دعوات زنادقه و مَلاحدهٔ بابیه -لعنهم الله تعالیٰ- جلوه می‌دادیم، و مشروطیّت دولت جائره را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقّه به خرج می‌آوردیم، مسلمانان را به تمکین از این رقّیت ملعونه وادار، و به إزاء این حسن خدمت تیول[1] و مرسوم و جائزه و أنعامها می‌گرفتیم، بعد از این مگر در خواب ببینیم.

[مغلطهٔ راجع به أصل مساوات]

دوّیم: مغالطهٔ راجعه به أصل طاهر (مساوات) است.

و ظاهر است که هم چنانکه أساس ولایتیّه بودن سلطنت و خروجش از نحوهٔ جائرهٔ تملّکیّه به أصل مبارک اول که عبارت از آزادی رقاب ملّت از رقّیّت جائرین است مبتنی، و از این جهت دچار آن همه مغالطات بود، همینطور عادله بودن آن و مسؤولیّت حافظه از تبدّل و انقلابش هم به این أصل مبارک دوم که عبارت از مساوات آحاد ملّت با همدیگر و با شخصِ والی در جمیع نوعیّات است منتهی، و کلمهٔ مبارکهٔ: «وَأَنتَ القاسِمُ بِالسَّويّه وَالعادِلُ في الرَّعيّه»[2] که در زیارت غرّای غدیریّه به حضرت سیّد أوصیاء -علیه و آله أفضل الصلاة و السلام- عرضه می‌داریم ناظر به همین معنا است. و به واسطهٔ رکنیّت این دوّمین سرمایهٔ سعادت و حیات ملّی در مسؤولیّت متصدّیان و ممنوع بودنشان از استیثارات دل بخواهانه و تجاوزات

---

۱. تیول: ملک و سرزمینی است که در دورهٔ ایلخانی تا قاجار از طرف شاه به کسی واگذار می‌شد.

۲. زیارت حضرت أمیر المؤمنین ﷺ در روز عید غدیر خم را علامه مجلسی رحمه الله در (بحار الأنوار)، جلد (۹۷)، صفحه (۳۵۹)، از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که امام عسکری ﷺ این زیارت را از پدرشان امام هادی ﷺ نقل فرموده است.

مستبدّانه، ازاین جهت به چنان صورت قبیحهٔ سابقه درمقدمه که نه تنها مسلمانانِ روی زمین بلکه قاطبهٔ ملّیّین ازآن بیزارند جلوه‌اش دادند؛ چه بالضرورة معلوم است اختلاف اصناف مکلّفین نسبت به أنحاء تکالیف نه مطلبی است مخصوص به دین اسلام بلکه درجمیع شرایع و أدیان مطّرد و جاری است، و حتّیٰ منکرین تمام شرایع و أدیان هم - البتّه أحکام عُقلاییّه که لازمهٔ نشأهٔ بشریّت و مایهٔ تمییز از حیوانیّت، و به اختلاف قدرت و عجز و اختیار و اضطرار و دارایی و نداری و ممیّز و عاقل بودن و نبودن و امثال ذلك ازمستقلّات عقلیّه مختلف است - لا محاله دارند[1].

وبعد ازبداهت این معنا، حتّیٰ طفل ممیّزهم تواند فهمید که تسویه فیما بین أصنافِ مختلفة الأحکام و رفع امتیازشان ازهمدیگر با ضرورت تمام شرایع و أدیان و حکم عقلِ مستقلّ مخالف، و موجب ابطال قوانین سیاستیّهٔ جمیع اُمم و هدم أساس نظام عالم است، و نزد هیچ یک ازملل متمدّنه و غیرمتمدّنه أصلاً صورت خارجیّه ندارد تا بدینوسیله توان لفظ مساوات را براین معنا حمل و چنین مغلطه‌کاریها کرد.

قانون مساوات از أشرف قوانین مبارکهٔ مأخوذه ازسیاسات اسلامیّه، و مبنا و أساس عدالت و روح تمام آن قوانین است.

شدّت اهتمام شارع مقدّس دراستحکام این دوّمین أساس سعادت اُمّت در مقدّمه اجمالاً مبیّن، و حقیقت آن درشریعت مطهّره عبارت ازآن است که: هرحکمی که برهرموضوع و عنوانی به طورقانونیّت و بروجه کلّیّت مرتّب شده باشد در مرحلهٔ اجراء نسبت به مصادیق و أفرادش بالسّویّه و بدون تفاوت مُجرا شود، جهات شخصیّه و اضافات خاصّه رأساً غیرملحوظ، و اختیاروضع و رفع و إغماض و عفو مسلوب، و أبواب تخلّف و رشوه‌گیری و دل بخواهانه حکمرانی به کلّی مسدود باشد.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: و هم بالضرورة مراتب و طبقات رجال هر ملّت و دولت مختلف و از برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم وظیفهٔ خاصه و حکم مخصوصی مقرّر است.

نسبت به عناوين أوّليّهٔ مشتركهٔ بين عموم أهالی - مانند أمنيّت برنفس و عِرض و مال و مَسكن و عدم تعرّض بدون سبب و تجسّس نكردن از خفايا و حبس و نفی نكردن بی موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروعه و نحو ذلك از آنچه بين العموم مشترک و به خصوص فرقهٔ خاصّه‌ای اختصاص ندارد - بطور عموم مُجرا شود، و درعناوين خاصّه هم بين مصاديق و أفراد آن عنوان نسبت به عموم أهل مملكت - بعد از دخول در آن عنوان - اصلاً امتياز و تفاوتی در بين نباشد، مدّعیٰ عليه - وضيع باشد يا شريف جاهل باشد يا عالم كافر يا مسلّم[1] - به محاكمه احضار و قاتل و سارق وزانی و شارب الخمر و راشی و مرتشی و جائر در حكم و مغتصِبِ مقام و غاصب أوقاف عامّه و خاصّه و أموال أيتام و غير أيتام و مفسِد و مرتدّ و أشباه ذلك - هركه باشد - حكم شرعی صادر از حاكم شرع نافذ الحكومه بر او مُجرا گردد و تعطيل بردار نباشد، و أحكام مخصوصه به خصوص مسلمين يا أهل ذمّه هم - بدون تفاوت بين اشخاص هريک از فريقين - اجراء يابد، الی غير ذلك من العناوين المختلفه.

اين است حقيقت مساوات و معنای تسويه.

أساس عدالت و روح تمام قوانين سياسيّه عبارت از اين مساوات، و قيام ضرورت دين اسلام بر عدم جواز تخطّی از آن از بديهيّات است. و انطباق فصل دستور أساسی ملّتين اسلاميّتين هم كه متّحد المفاد و هريک به منزلهٔ ترجمهٔ ديگری و متكفّل بيان اين روح سياست و أساس عدالت است بر همين معنای ضروری -نه بر آن مغالطهٔ ملحدانهٔ مخالفهٔ با ضرورت تمام شرايع و أديان حتّیٰ نزد غير أهل لسان هم- از واضحات است، چه، بعد از آنكه صريح عبارت هر دو دستور متساوي الحقوق بودن تمام ملّت است نسبت به قوانين دستوريّه كه هريک متضمّن بيان

---

١. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: كافر باشد يا مسلم أيّاً من كان.

حکم خاص برای عنوان عام و یا موضوع مخصوصی است، پس بالضّرورة مفاد آن جزآنکه أحکام مرتّبه برهریک ازآن عناوین عامّه یا خاصّه نسبت به أشخاص موضوعات آنها بالسّویه مُجراگردد - وإرادات شهوانیّه برآنها حاکمیّت نداشته باشد - نخواهد بود، بلکه درنزد سایرملل هم ازقانون مساوات جزاین معنا مراد نباشد، وألّا مناقض وهادم تمام قوانینشان خواهد بود، ومنشأ اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان با شرع اسلام، عدم انطباق قوانین تفصیلیّه ایشان است برأحکام شریعت، نه التزامشان به عدالت و مساوات دراجرای آن قوانین.

وبا انطباق آن دستورات تفصیلیّه برأحکام شرعیّه - چنانچه أساس دستورات اسلامیّه مبتنی برآن است - بالضّرورة برالتزام به این قانون مبارک مساوات جز عدم امتیازوضیع ازشریف وقوی ازضعیف، وإحیای سنّت وسیرهٔ مقدّسهٔ نبوّت ختمیّه -صلوات الله علیها- وسلب حاکمیّت ارادات واختیارات جائرانهٔ طاغوتیّه دراجراء ویا إلغای دستورات مذکوره واستحکام أساس مسؤولیّت ازتجاوزات، أثرو نتیجهٔ دیگری مترتّب نتواند بود.

لکن چون تمام مطلب وجان مقصد تخلیص خود ازمساوات با آحاد ملّت و رهانیدن ظالمین ازاین مسؤولیّت وتحفّظ براین حاکمیت بود، ازاین رواین اصل وأساس عدالت به چنان صورت قبیحه وبه لباس رفع امتیازفیما بین أصناف مختلفةالأحکام - که دانستی تمام أُمم ازآن بیزارند - جلوه‌گرشد، داستان: ﴿یُحَرِّفُونَهُ مِن بَعدِ ما عَقَلوهُ وَهُم یَعلَمون﴾[1] تجدید، و مصداق: ﴿لَهُم قُلوبٌ لا یَفقهونَ بِها﴾[2] هم مشهود گردید.

---

۱. سوره بقره (۲)، آیه (۷۵).

۲. سوره أعراف (۷)، آیه (۱۷۹).

عجب‌تر آنکه، با وضوح آنکه اصل عقد دستور أساسی فقط برای ضبط رفتار متصدّیان و تحدید استیلاء و تعیین وظائف آنان و تشخیص وظائف نوعیّهٔ لازمة الإقامه از ماعدای آن است؛ و دستورات تفصیلیّه هم یا سیاسیّاتی است عرفیهٔ محضه[1]، و یا شرعیّاتی است بین العموم مشترک و غیر مختلف الصّنف، و أصلاً نه به تکالیف تعبّدیّه یا توصّلیه - بدنیّه یا مالیّه بأنحائها - مرتبط است، و نه به وضعیّات و أحکام معاملات[2] و مناکحات و سایر أبواب عقود و ایقاعات و مواریث و قصاص و دیات و نحو ذلك - از آنچه مرجع در آن رسائل عملیّه و فتاوای مجتهدین و متابعتش هم موکول به دیانت مسلمانان و خارج از وظائف متصدّیان و هیأت مبعوثان است - مداخله و ربطی دارد، و نه به وظائف حکومت شرعیّه و تفصیل موارد حکم به إستیفای قصاص و دیه و إجرای حدود إلهیّه - عزّاسمه - برمسلم و کافر أصلی و مرتدّ فطری و ملّی و غیر ذلك - از آنچه به نظر مجتهد نافذ الحکومة موکول و از برای قوّهٔ إجرائیّه جزإنفاذ أحکام صادره أبواب مداخله در آن بحمد الله تعالی مسدود است - کاری دارد، و نه از ضمّ قانون مساوات به قانون محاکمات - جز آنکه در این ابواب باید به مجتهد نافذ الحکومه رجوع و أحکام صادره هرچه باشد برمحکوم علیه هرکه باشد بی تأمّل إجراء شود - نتیجه و مفاد دیگری توان ادّعا نمود.

مع هذا کلّه برای تتمیم مغالطهٔ مغرضانه[3]، اختلاف موضوعات و أحکام شرعیّه را در أبواب مذکوره تعداد، و[4] با قانون مساوات - که دانستی محصّل آن بعد از عدم مخالفت قوانین موضوعه با شرعیّات عدم امتیاز وضیع است از شریف

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: که حفظاً للنظام مقرّر.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت از (توصّلیه) تا اینجا چنین بوده: یا توصّلیه و احکام معاملات.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: مغرضانهٔ مذکوره.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت از اینجا تا (خود نمایی شد) چنین بوده: و با قانون مساوات که نتیجه و مفادش را دانستی منافی به خرج داده ضمناً هم خود نمایی شد.

و قوي از ضعيف، و نتيجه‌اش هم سلب حاكميّت ارادات خودسرانه و مسؤوليّت از ارتكابات دل بخواهانه است - مناقض و منافي به خرج داده، ضمناً هم اظلاع به شرعيّات اظهار، و براى عوامفريبى خود نمايى شد.

و از اين هم عجيب‌تر آنكه، با صراحت قانون مساوات در تساوى أهل مملكت فقط نسبت به قوانين موضوعه براى ضبط أعمال متصدّيان - نه رفع امتياز كلّى فيما بين آنان - و بداهت أجنبى بودن[1] تمام مغالطات مذكوره به اين داستان، مع ذلك براى توجيه اين مغالطات و صرف أذهان از اين بى ربطى و مباينت بديهيّه[2]، پاى مغالطهٔ عجيبهٔ ديگرى به ميان آمد، حاصلش آنكه: اگر قوانين مذكوره مطابق اسلام است با اختلافات مشهوده در أبواب مذكوره چگونه تساوى ممكن؟ و اگر مخالف با اسلام است چگونه ممكن است قانونيّت به هم رساند؟

يا للعجب[3]! بنا بود قوانين و دستورات موضوعه براى تحديد استيلاء و ضبط أعمال متصدّيان مخالف اسلام نباشد نه آنچه احكام اسلام است - از ابتداى كتاب طهارت تا آخر ديات - در طيّ سياسيّات نوعيّه تدوين، و جزء دستور العمل[4] متصدّيان و مسؤول عنه آنان شود، گويا مثال معروف «هر گِردكانى گِرد است نه هر گِردى گردكان» - كه در طفوليّت براى تمرين كودكان تعليمشان مى‌كنند - هم به واسطهٔ شدّت غرضانيّت و غلبهٔ هوىٰ و طبع بر قلوب فراموش شد. و ألحقّ، اوقات أشرف از تعرّض اين أقاويل و دفع اين أباطيل است.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و بداهت مختلف الصنف نبودن آن قوانين و أجنبى بودن.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و بينونت بديهيّه.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: يا للعجب! گذشته از آنكه دستورات قانونيه همه به مرآى و مسمع است و اين مغالطهٔ ترديديه محل ندارد بنا بود.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: در طيّ سياسيات نوعيه جزء دستور العمل.

[مغالطات راجعه به قانون اساسی]

سیّم: مغالطات راجعه به ترتیب أصل دستور محدّد است، که ظالم پرستان أطراف برای برداشته شدن این لجام ازدهان فلک پهنای ظالمین به ألحان مختلفه نغمه سرایی‌ها نمودند، مآل همه آنکه: دین ما مسلمانان اسلام و قانونمان قرآن آسمانی و سنّت پیغمبر آخرالزّمان ﷺ است تدوین قانون دیگری در بلد اسلام بدعت و در مقابل صاحب شریعت دکّان بازکردن است، و التزام به آن هم - چون بدون مُلزِم شرعی است - بدعتی دیگر، و مسؤول داشتن از تخلّف بدعت سیّم است.

و نتیجه و محصّل این مغالطات - بعد از تهذیب و تقریب آنها - ادّعای بدعت بودن این ترتیب است از جهات ثلاثهٔ مذکوره، و محض آنکه هرکس بفهمد[1] حقیقت و روح این مغالطات بعینه داستان رفع مصاحف شامیان و «لا حُکم إلّا لله» گفتنِ خوارجِ نهروان و بلکه دست بالای آنها است، باید دو مطلب بیان شود[2]:

[در تعریف بدعت و تشریع]

اوّل آنکه: این مطلب از أظهر بدیهیّات اسلامیّه و متّفق علیه کلّ علمای اسلام[3] و از ضروریّات است که مقابلی با دستگاه نبوّت و در مقابل شارع مقدّس دکّان بازکردن که در لسان أخبار (بدعت) و به اصطلاح فقهاء (تشریعش) هم گویند در صورتی متحقّق و صورت پذیر گردد که غیر مجعول شرعی - خواه حکم جزئی شخصی باشد و یا عنوان عام و یا کتابچه و دستور کلّی هرچه باشد - به

---

۱. در نسخه اول ساله چنین بوده: هر کس تواند فهمید.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: لازم است دو مطلب بیان شود.

۳. در نسخهٔ اول رساله چنین بوده: علمای اُمّت.

عنوان آنکه مجعول شرعی و حکم إلهی - عزّاسمه - است ارائه و اظهار و الزام و التزام شود، و الّا بدون اقتران به عنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت و تشریع نخواهد بود خواه شخصی باشد مانند التزام و الزام خود یا غیر به مثل خوابیدن و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معیّنه و نحو ذلك از تنظیمات شخصیّه، و یا نوعی باشد قلیلة الأفراد مثل التزام و الزام أهل یک خانه یا قریه و شهری مثلاً به تنظیم امورشان بروجه خاص و طرزی مخصوص، و یا کثیرة الأفراد مانند الزام و التزام أهل قطر یا اقلیمی به تنظیم امورشان بروجه مذکور، و خواه آنکه قرارداد تنظیمات مذکوره محض بنای عملی خارجی[1] باشد یا به ترتیب کتابچهٔ دستوریّه و نظامنامه، چه بالضرورة معلوم است ملاک تحقّق تشریع و بدعت و عدم تحقّق آن اقتران و عدم اقتران به قصد و عنوان مذکور است نه بود و نبود کتابچه و قانون نامه در بین.

[لازم العمل بودن مقدّمهٔ واجب به حکم عقل]

دوّم آنکه: همچنانکه اُمور غیر واجبهٔ بالذّات به تعلّق نذر و عهد و یمین و أمر والد و أمثال اینها واجب[2] و لازم العمل می‌شود، همینطور اگر اقامهٔ واجبی هم برآن متوقّف شود لا محاله عقلاً لازم العمل و بالعَرَض واجب خواهد بود - هر چند اتّصافِ مقدمهٔ واجب را به وجوب شرعی استقلالی هم قائل نباشیم - چه، بالضرورة توقّف واجب برآن عقلاً موجب لزوم اتیان است، و این مقدار از لزومِ مقدّمه فی ما بین تمام علمایِ اسلام اتّفاقی و از ضروریات است.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: عملی و صرف قرارداد خارجی.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و أمر آمر لازم الاطاعه و إشتراط در ضمن عقد لازم و نحو ذلك واجب.

[عدم اندراج تدوين قانون اساسی در عنوان تشريع و بدعت]

و چون اين دو مطلب مبيّن شد، وجوب أصل ترتيب دستورأساسی - كه به همان وجهی كه سابقاً گذشت - تحديد[1] استيلای جوری را بروفق مقتضيات مذهب كاملاً متكفّل و متضمّن باشد، نظربه توقّف تحديد مذكوروحفظ أساس[2] محدوديّت و مسؤوليّت سلطنت[3] برآن ازبديهيّات، وعدم اندراجش - من حيث نفسه و بدون ارائه و ادّعای آنكه مندرجاتش مِن عِندِ الله است - درعنوان تشريع و بدعت و مقابلی با دستگاه نبوّت، وَهَم مأخوذ بودن[4] مغالطهٔ مغرضانه وعاميانهٔ مذكوره بعينها از جَهَلهٔ أخباريه -كه به واسطهٔ نفهميدن حقيقت تشريع و بدعت از برای نفس رسائل عمليّه نوشتن فقهای عصرغيبت بِعَينِه همين هَفوات را بافته مقابلی با دستگاه نبوّتش خواندند- از[5] واضِحات است.

سبحان الله، شدّت انهماك[6] درغرضانيت و داستان ﴿أَخلَدَ اَلی الأَرضِ وَاتَّبَعَ هَواهُ﴾[7] كارانسان را به اينجاها می‌رساند كه به غرض إبطال تحديد استيلاء و هدم أساس مسؤوليّت جائرين - ازارتكابات دل بخواهانه درنفوس و أعراض و أموال مسلمين - چنين أراجيف برهم ببافد؛ شبهات واهيهٔ جهلهٔ أخباريه را ثانياً[8] إحياء و أساس ديانت مسلمين و نتيجهٔ زحمات حفّاظ دين مبين خصوصاً مجدّدين قرن

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: أساسی به طوری كه به همان كيفيت سابقه تحديد.
۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده:به توقف حفظ نظام و صيانت أساس.
۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: سلطنت غاصبه.
٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده:نبوّت ظاهر و هويدا، و مأخوذ.
٥. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: خواندند هم از.
٦. به معنی اصرار و پافشاری.
۷. سوره أعراف (۷)، آيه (۱۷٦).
۸. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: أخباريه را بالأولويه ثانياً.

سیزدهمین را -من حیث لا یشعر- به باد فناء دهد[۱]. مگر حقیقت تشریع و بدعت با این کمال وضوح و بداهت مجهول بود؟ و یا از روی نقشهٔ سابقین که در آخر خطبهٔ مبارکهٔ شقشقیّه در وصفشان فرمود: «بَلی وَاللهِ لَقد سَمِعوها وَ وَعَوها، وَلٰکِنَّهم حَلِیَت الدّنیا فی أَعیُنِهِم وراقَهُم زِبرِجُها»[۲] رفتار شد.

وگویا مساعدتهای فوق العاده مشهوده در اجرای قانون نامهٔ نظامی که بعد از هدم أساس سعادت ملّت ایران به تعلیم روسیان ترتیب یافت و آن همه أحکام مخالفهٔ با ضرورت دین اسلام را متضمّن بود - و اِجرای آن هم به عهدهٔ تحکیم و تسلیط «لیاهُف» روسی بر نفوس و أعراض و أموال مسلمین موکول و زیاده از تمام أحکام اسلامیه و آیات قرآنیه در اجرای آن و قطع نَفَس ملّت اهتمام[۳] شد - موجب تعیین شقّ دوم باشد.

[مغالطات راجعه به گماشتن هیأت نظّار و اقامهٔ مجلس شورای ملّی]

چهارم: مغالطات راجعهٔ به گماشتن هیأت نظّار و عقد مجلس شورای ملّی است.

و چون این مطلب فی الحقیقه جزء أخیر علّت تحدید استیلای جوری و لجام دهان ظالمین است لهذا در ابطالش بیشتر کوشیده تا توانستند منتخَبین دورهٔ اوّل را به هرافک متّهم، و نسبت به أصل مطلب هم، چه مضحکات و منسوجات عنکبوتیّه برهم بافتند.

[مغلطهٔ راجعه به تشکیل مجلس شورا]

اوّل: هفوات جمله‌ای از جَهَله و متنسّکین أهل تبریز است که با چه آب و تابی

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده: فاعتبروا یا اولی الابصار.

۲. نهج البلاغه، خطبه (۳).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: ملت بذل اهتمام.

کتابچه کتابچه آیات و أخبار دالّه برعدم جواز مداخلهٔ اُمّت در أمر امامت را - کناقل التّمر الی هَجَرَ و داعي مسدّده الی النّضال[1] - به نجف أشرف ارسال، و به این عبارت که: رعیّت را به مداخله در امامت و سلطنت حضرت ولیّ عصر - أرواحنا فداه - چه کار است؟ اعتراض کردند.

همانا از شدت غرضانیّت گمان کردند طهران ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان - أرواحنا فداه - است و یا کوفهٔ مشرّفه، و زمانمان عصر خلافت شاه ولایت ﷺ، و مغتَصِبین مقام هم آن بزرگواران، و منتخَبین ملّت به یکی از آن دو مرکز برای مداخله در آن خلافت حقّه یا ولایت مطلقه مبعوثند.

خدا کند تَفَس مسیحی وش [مسیحاوشی][2][3] به فریاد اُسراء و أذلّاء ایران و مرز و بوم از ظلم ویرانش برسد، و دَم روح القُدُس هم کمک کند، واین أمر عیانی ادراک شود که نه طهران ناحیهٔ مقدسه است و نه کوفهٔ مشرّفه، و نه مُغتصَبین مقام آن بزرگوارانند، و نه مبعوثان ملّت به غیر از جلوگیری غاصب و تحدید استیلای جوری برای مقصد دیگر مبعوثند.

شاید بعد از ادراک این همه محسوسات عیانیّه، دفع این شبههٔ اِبن کمّونیّه[4] ممکن، و عویصهٔ أشکل از جذر أصمّ[5] منحل گردد، إن شاء الله تعالی.

---

۱. حضرت أمیر المؤمنین ﷺ در نامهٔ (۲۸) نهج البلاغه خطاب به معاویه می فرمایند: فَکُنتَ فی ذلك کناقِلِ التّمر الی هَجَرَ، أو داعي مُسَدّده الی النّضال.

۲. در نسخهٔ اول رساله چنین آمده: مسیحاوشی.

۳. (وَش) اگر پسوند واقع شود به معنای مثل، مانند و شبیه است، مانند: پریوش، مَهوَش، شاه وش. (فرهنگ عمید).

٤. سعد بن منصور بن کمّونه بغدادی، فیلسوف و پزشک مسلمان، وفاتش به قولی در (٦٨٣ ق) اتفاق افتاده. وی صاحب شبهه مشهور در توحید است.

۵. در ریاضیات به عددی گویند که جذر صحیح ندارد مانند عدد ۱۰، در برابر جذر مُنطِق و گویا مانند عدد ۳ که جذر عدد ۹ می باشد.

[مغلطهٔ راجعه به آنکه اقامهٔ مجلس شورا از اُمور حِسبیّه و وظیفه مجتهدین است نه عوام]

دوّم: وساوس دستهٔ دیگر است که بعد از تسلیم أصل وجوب تحدید استیلای جوری به قدر قوّه و اِمکان، و لزوم گماشتن هیأت نظّار برای نظارت و جلوگیری از تجاوزات متصدّیان، مع هذا برای هدم این أساس تحدید وسوسهٔ دیگری اِلقاء نمودند، حاصلش آنکه: هرچند هیچ یک از این دو مقدمه جای شبهه و مجال انکار نباشد لکن چون قیام به آن از وظائف حِسبیّه[1] و از باب ولایات است پس اقامهٔ آن از وظائف نوّاب عام و مجتهدین عدول است نه شغل عوام، و مداخلهٔ آنان در این امر و انتخاب مبعوثان بیجا، و از باب تصدّی غیر أهل و از أنحاء اغتصاب مقام است.

و هرچند این شبهه فی الجمله به لسان علمی است و مانند سایر تلفیقات چندان بی سروپا نیست، و هم چون متضمّنِ تسلیم أصل وجوب تحدید و گماشتن هیأت نظّار و رفع ید از انکار أصل مطلب و ادّعای مداخله در أمر امامت بودن آن است، لهذا موجب کمال تشکر و امتنان است، ولکن مع هذا از مصادیق واضحهٔ مثال معروف «حَفِظتَ شیئاً و غابَت عَنکَ أشیاء» است. چه بالضّرورة از وظائف حسبیّه - نه از تکالیف عمومیّه - بودن این أمر اوّلاً[2] و بالذّات مسلّم و مجال انکار نباشد، ولکن گذشته از آنکه نظر به شوروِیّه بودن أصل سلطنت اسلامیّه - چنانچه سابقاً مبیّن شد - عموم ملّت از این جهت و هم از جهت مالیاتی که از برای اقامهٔ مصالح لازمه می‌دهند حقّ مراقبت و نظارت دارند.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: چون قیام به سیاست امور اُمّت از وظائف حِسبیه.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: عمومیه بودن وظائف سیاسیه أوّلاً.

[در اُمور حِسبيّه تصدّی شخص مجتهد لازم نيست وكفايت إذن او]

علاوه بر اين دو جهت[۱]، در باب وظائف حِسبيّه دو أمر ديگر هم مسلّم و از واضحات است:

اوّل: عدم لزوم تصدّی شخص مجتهد وكفايت إذن او در صحّت و مشروعيّت آن. و اين مطلب از فرط وضوح وكمال بداهت مستغنی از بيان است[۲].

دوّم آنكه: عدم تمكّن نوّاب عام - بَعضاً وكُلّاً - از اقامهٔ آن وظائف موجب سقوطش نباشد، بلكه نوبت ولايت در اقامهٔ آن به عدول مؤمنين، و با عدم تمكّن ايشان به عموم و بلكه به فسّاق مسلمين هم - به اتّفاق كلّ فقهای إماميّه - منتهي خواهد بود.

و چون وسيله تحديد به همين مشروطيّت رسميّهٔ بين‌الملل و الدول و انتخاب نوع ملّت منحصر، و به غير از اين وجه و جز به همين عنوان گماشتن هيأت نظّار به كلّی بی أثر، و أصلاً نتيجهٔ رسميّت كه أساس تحديد است بر آن مرتّب نباشد، لهذا با إغماض از آن جهات مشتركهٔ عموميّه از نفس همين جهت ولايتيّه هم بر همين وجه متعيّن، و غايت آنچه مع التّمكن لازم الرّعايه تواند بود وقوع أصل انتخاب و قيام منتخَبين به أمر نظارت است به إذن مجتهد نافذ الحكومة، و با اشتمال هيأت مبعوثان بر عدّه‌ای از مجتهدين عظام برای تصحيح و تنفيذ آراء صادره - چنانچه فصل دوّم نظامنامه متضمّن است - مجال هيچ شبههٔ غير مغرضانه باقی نماند[۳].

---

۱. در نسخهٔ اول رساله به جای «علاوه بر اين دو جهت» اين مطالب بوده: و هم از باب منع از تجاوزات در باب نهی از منكر مندرج و به هر وسيله كه ممكن شود واجب و تمكن از آن در اين باب به انتخاب ملت متوقف است. علاوه بر همهٔ اينها از جهات سياستيه هم وظيفهٔ فعليه نظر به مغصوبيت مقام و عدم تمكن از تحديد صحيح جز بر اين وجه موجب تعيّن آن است چه بالضروره در باب وظائف حِسبيه.

۲. در نسخهٔ اول رساله اين عبارت اضافه بوده است: و حتّیٰ عمل عوام شيعه هم مبتنی بر آن است.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده است: و چون وسيلهٔ اقامهٔ وظائف لازمه و تحديد مذكور به همين مشروطيت رسميهٔ بين الملل و انتخاب نوع ملت نظر به اشتراك در آن جهات عموميه منحصر و جز به همين

[مغلطه راجعه به عدم انطباق هیأت نظّار با وکالت شرعیه و بیان معنای وکیل]

سیّم: مضحکاتی است که در اثبات عدم انطباق گماشتن هیأت نظّار به باب وکالت شرعیه تلفیق، و بازهم - کَناقِلِ التّمرالی هَجَرَ - کتابچه‌ها به نجف أشرف فرستاده شد.

ولکن گذشته از آنکه از جهت مالیاتی که برای صرف در إقامهٔ مصالح نوعیّه داده می‌شود و هم از سایر جهات مشترکهٔ عمومیّه که جزولیّ منصوب من الله أحدی در آنها ولایت ندارد تطبیق به باب وکالت شرعیه ممکن است،

علاوه بر آن، گویا[1] ما معمّمین عوام نه معنی لُغوی و عرفی وکالت را که (مطلق واگذاردن زمام أمر) است[2] دانسته، و نه مفاد آیهٔ مبارکهٔ: ﴿حَسبُنا اللهُ وَنِعمَ الوَکیل﴾[3]، و آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَما أنتَ عَلَیهِم بِوَکیل﴾[4]، و آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَاللهُ علی کلِّ شَیءٍ وکیل﴾[5] و نحوها که با وضوح عدم انطباق بر وکالت شرعیه مع هذا اطلاق وکالت فرموده‌اند برخورده، و نه لا أقلّ این مقدار را تصوّر کردیم که بعد از صحّت أصل مطلب و لزوم گماشتن هیأت مذکوره، از انطباق و عدم انطباق آن به باب وکالت

عنوان و به غیر از این وسیله رسمیه با این حالت حالیه نه اصل گماشتن نظاری برای فقهای عصر غیبت ممکن، و نه بر فرض - گماشتن جز اهانت و تبعید ترتّب نتیجه و اثر دیگری محتمل، و نه آن اساس اطراد و رسمیّتی که دانستی وسیلهٔ منحصره تحدید است مرتب تواند بود، لهذا با اغماض از آن جهات مشترکهٔ عمومیّه و خارجه از باب ولایات از نفس همین جهت ولایتیّه هم بر همین وجه متعیّن، و غایت آنچه مع التمکن محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لازم الرعایه تواند بود وقوع اصل انتخاب و مداخله منتخَبین است به إذن مجتهد نافذ الحکومه، و با اشتمال هیأت مبعوثان به طور اطراد و رسمیت بر عده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره چنانچه فصل دوم دستور اساسی متضمن است تمام جهات و احتیاطات مرعیّ و مجال شبهه غیر مغرضانه نبودن حتّی بر عوام شیعه هم فضلاً عن اهل العلم بدیهی است.

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: علاوه بر همهٔ آنها گویا.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: زمام أمر و اطلاقش به عقد وکالت هم به این مناسبت است.

۳. سوره آل عمران (۳)، آیه (۱۷۳).

٤. سوره زمر (۳۹)، آیه (٤۱).

۵. سوره هود (۱۱)، آیه (۱۲).

شرعیه جزمناقشهٔ لفظیه و ازباب حقیقت یا مجازبودن اطلاق وکالت دراین باب چه أثرو محذوردیگری مترتب تواند بود؟ همانا اگرتحدید استیلای جوری شخصاً با مقاصد وأغراضمان منافی نبود محضِ مساعدت با ظالمین درجهٔ ختم برقلوب و بستگی چشم وگوش به اینجاها منتهی، و چنین تُرّهات بافی‌ها ولا أقلّ ارسال خِطّهٔ قدسیه[1] و دائرهٔ علمیهٔ نجف أشرف - علی مشرّفها السلام - نمی‌شد.

[مغلطهٔ بدعت بودن تعویل به رأی اکثریت و ردّ آن]

چهارم: مغالطه و خطابیّاتی است که برای عدم مشروعیّت تعویل به اکثریت آراء و بدعت بودن آن ارائه و اظهارشد.

امّا فساد دعوی بدعت بودن آن ازآنچه سابقاً دربیان حقیقت تشریع و بدعت گذشت ظاهرومحتاج به إعاده نیست.

وگذشته ازآنکه لازمهٔ أساس شوروّیتی که دانستی به نصّ کتاب ثابت است أخذ به ترجیحات است عند التّعارض و اکثریت عند الدّوران أقوای مرجّحات نوعیّه، و أخذ طرف اکثرعقلاً أرجح ازأخذ به شاذّ، و عموم تعلیل وارد درمقبولهٔ عمربن حَنظَله هم مُشعِربه آن، و با اختلاف آراء و تساوی درجهات مشروعیّت حفظاً للنظام متعیّن، و مُلزِمش همان أدلّهٔ دالّهٔ برلزوم حفظ نظام است.

[سیرهٔ پیامبر ﷺ و حضرت أمیر ﷺ درعمل به رأی اکثریت]

علاوه برهمهٔ اینها، موافقت حضرت ختمی مرتبت ﷺ با آراء اکثرأصحاب درمواقع عدیده به نقل روات فریقین مأثور، و فعل حضرتش درغزوهٔ أُحد - که سابقاً

---

۱. درنسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: چشم وگوش به اینجاها نمی‌رسید و در چنین تزهات بافی‌ها لا أقلّ به همان تشویش اذهان عوام قناعت و ارسال خِطّهٔ قدسیه.

اشاره کردیم - و هم چنین درغزوهٔ أحزاب که درعدم مصالحه با قریش به مقداری ازخرمای مدینه با اکثرأصحاب موافقت فرمود[۱]، و همچنین موافقت حضرت سیّد أوصیاء -علیه و آله أفضل الصّلاة و السّلام- درقضیهٔ میشومهٔ تحکیم با آراء سوء اکثر که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده برآن متّفق شدند، و فرمایش حضرتش که فرمود: «نَصب حَکَمین ضلالت نبود بلکه سوء رأی بود و چون اکثربرآن متّفق شدند موافقت کردم» - الیٰ غیرذلك ازآنچه استقصای آن خارج ازوضع رساله و مستغنی عنه است - برای اِبطال دعوای مذکوره کافی و سنگ دندان شکن مغرضین است.

و چون عمدهٔ شبهات مغرضانه نسبت به أُصول و أرکان این أساس سعادت أُمورمذکوره بود، لهذا محض آنکه ابتنای آن برغرضانیّت برأحدی مستورنمانَد تعرّض و دفعش لازم بود، حال بقیهٔ هَفَوات هم ازآنچه گذشت ظاهرو هویدا، و أوقات أشرف ازتعرّض و اعتنای به آنها است.

[کلام مشیخهٔ عثمانی درلزوم اجرای تمدّن اسلامی برای حفظ اسلام]

و خوب است کلامی راکه درهمین أوقات بعض ایرانیان مقیمین إسلامبول درطیّ إبلاغات شفاهیّه که ازلسان حضرت مشیخهٔ إسلامیه به نجف اشرف به حضرت آیة الله آقای آخوند ملّا محمّد کاظم خراسانی - دام ظلّه - نوشته بودند - به علاقهٔ ضدّیت تامّه با شنایع و هَفَوات صادرهٔ ازظالم پرستان ایران - دراین مقام ذکر و این فصل را ختم دهیم:

درطیّ بیانات مفصّله که درلزوم اهتمام درتشیید این أساس سعادت ازلسان آن خیرخواه بزرگ اسلام نوشته بود این عبارت بود: «این سیلِ عظیم که به نام

---

۱. الارشاد، شیخ مفید ﷺ، ص ۵۲ - ۵۱، چاپ مؤسسة الاعلمی، بیروت. والسیرة النبویّة، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۳.

تمدّن بشری از بلاد غرب به سمت ممالک اسلامیّه سرازیر است اگر ماها رؤسای اسلام جلوگیری نکنیم و تمدّن اسلامی را کاملاً به موقع اجراء نگذاریم آثار اسلام از اثر آن سیل عظیم[1] محو و نابود خواهد بود» انتهی.

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

این مرد بزرگ در مقام حفظ اسلام با اینکه - بحمد الله تعالی - استقلال دولت علیّهٔ عثمانی هنوز کاملاً محفوظ است مع هذا عواقب را ملتفت و در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی می‌فرماید، و اقامهٔ این أساس سعادت را - از روی بداهت مأخوذ بودنش از کتاب و سنّت - اجرای تمدّن اسلامی می‌شمارد، و ما ظالم پرستان ایران که خود را متمسّک به مذهب جعفری ﷺ می‌شماریم با اینکه هر قدر از مقتضیات دین و مدالیل کتاب و سنّت وسیرهٔ پیغمبر و إمام خود بی خبر باشیم لا أقلّ قیام ضرورتِ مذهبمان را بر غاصب بودن این دستهٔ متصدّیان و لزوم تحدید استیلاء و قصر تصرّفشان به قدر قوّه و إمکان مجال إنکار نداریم؛ و هم عیاناً می‌بینیم که یک روزگاری اوّلین ملل عالم بودیم و حالا به واسطهٔ فقال ما یَشاء بودن و مسؤولیّت از ارتکابات نداشتن هویٰ پرستان دچار چه محنت و در چه ورطه و مهلکهٔ قریبة التّهلکه گرفتاریم.

[حیله‌ها و شبهه‌های واهیهٔ طرفداران استبداد برای ابقای آن]

مع هذا کلّه، به خیال آنکه در چند صباح باقیماندهٔ أعمارمان تطاول و چپاولمان کما کان باقی و استبدادات و استیثاراتمان محفوظ بماند با فراعنه و طواغیت اُمّت و برباد دهندگان مملکت و هدرکنندگان دماء و أعراض و أموال ملّت و بلکه[2] با غنیمان

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: نگذاریم اساس مسلمانی تدریجاً از آثار این سیل عظیم.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: ملت موافقت کردیم و بلکه.

خارجی هم - که استوارشدن این أساس سعادت درایران موجب هدرشدن تمام زحمات آنان است - همدست[۱]، و به برداشتن این لجام تحدید ازدهان ظالمین کمرهمّت بستیم، و به اختلاف مقتضیات أوقات هرروزنقشی تازه زدیم، گاهی به غرض استحکام أساس استبداد خود وکاشتن تخم فتنه و فساد درفصل دائربه نظارت هیأت مجتهدین عظام مسألهٔ طرازاوّل را - که همیشه تعیین مصداقش محل تنازع وتشاجرومایهٔ مخاصمه واختلاف است - عنوان کردیم، و به این هم قناعت نکرده برای إخراج مجلس شورای ملّی ازتمامیّت وإبطال رسمیّتش داستان عدم عضویّت و خارج المجلس بودن هیأت نظّاررا به میان آوردیم، و با صراحت فصل دائربه نظارت درمطاعیّت و حاکمیّتِ امضاء وردّ هیأت مجتهدین نسبت به مخالفت و موافقت موادّ قانونیهٔ معنونهٔ درمجلس با شرعیات، و بداهت أجنبی و متأخربودن اکثریت آراء ازاین مطلب، مع هذا به طمع فریب دادن و همدست نمودن ساده لوحان با خود شبههٔ واهیهٔ آنکه: «با عضویت هیأت مجتهدین تصدیقشان در مخالفت و عدم مخالفت با شرعیات مغلوب اکثریت خواهد شد» را القاء، و چون به خرج کسی نرفت وواهی ومغرضانه بودنش برهرذی شعوری مکشوف بود حیلهٔ رفع مصحفیهٔ دیگری به غرض إبطال مشروطیت رسمیه إبدآء شد، و با قیام ضرورت مذهب برعدم مشروعیت و حرمت أصل تصدّی غاصبین علی کلّ تقدیر، مع ذلك به اُمید همراهی ساده لوحان دراین مقصد و هدم أساس مشروطیت رسمیه به این وسیله پای نوشتن لفظ «مشروعه» به میان آمد، و ازبرای نوشتن این کذب بیّن آن هنگامه‌ها برپا، و به حسب صورت اهتمام درمشروعیّت اظهار، و واقع غرض هدم أساس تحدید وإلغای لجام ازدهان ظالمین بود.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: همدست شدیم.

و بالجمله، مادامی که خود آنان در الغای این لجام و ابقای طاغوتیت خود به دسایس وحِیَل و تحریک موادّ اغتشاشات داخلیّه و سرحدّیه و سایر موجبات انصراف قلوب توسل می‌نمودند، ما ظالم پرستان نیز از روی همان نقشه حرکت، و در هدم این أساس سعادت فنونِ حِیَل و تزویراتی را - که ألحقّ سزاوار و درخور است نه تنها دُهات معروفین عرب بلکه تمام حیله گران عالَم به قصور باع خود از این درجهٔ دَهاء و تزویر اعتراف کنند - بکار بردیم. و بعد از یأس هر دو شعبهٔ استبداد از وصول به مقصد به این گونه دسایس و حِیَل عمر و عاصیه، آنان به هدر دماء و أعراض و أموال مسلمین و اِحیای سیرهٔ ملعونهٔ چنگیزیه إقدام، و ما ظالم پرستان هم برای تصحیح این شنایع -به منافی اسلامیت و بلکه موجب خروج از ربقهٔ مسلمانی شمردن سلب صفات خاصّهٔ أحدیّت - تعالی شأنه - از جبابره و طاغیان، و حکم دینی جلوه دادن بدعت استبدادیهٔ مأخوذهٔ از معاویة بن أبی سفیان- قیام نمودیم.

ساحت مقدّسهٔ دین قویم اسلام را به این اتّهامِ خلاف ضروری در نزد سایر ملل لکّه دار، و مذهب جعفری - علی مُشَیِّدِه أفضل الصلاة والسلام- را هم به واسطهٔ این اِفك و بهتان عظیم نزد سایر فِرَق اسلام سر به زیر و شرمسار نمودیم.

آری، آری، دخول در وادی تحصیل علم به غرض دنیا طلبی و بذر مالِ مردم خوری کاشتن و چراغِ سرقت مصحوب خود داشتن و عَلَم چپاول و تطاول اَفراشتن چگونه جز این قبیل شنایع نتیجهٔ دیگری تواند بخشید؟!

و لَنِعم ما قیل:

تیغ دادن در کف زنگیّ مست — به که آید علم نادان را به دست[۲]

---

۲. مولانا جلال الدین رومی، کلّیات مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۷.

فصل پنجم

[شرایط مشروعیّت مداخلهٔ مبعوثان ملّت و وظائف آنان]

درذکرشرایط صحّت و مشروعیّت مداخلهٔ مبعوثان ملّت دراین باب، و بیان وظیفهٔ عملیّهٔ ایشان بروجه اجمال.

امّا شرایط معتبره درمشروعیّت مداخله، ازآنچه سابقاً[1] گذشت ظاهرو مبیَّن شد که جزاذن مجتهد نافذ الحکومه و اشتمال مجلس ملّی به عضویّت عدّه‌ای از مجتهدین عدول عالم به سیاسیات برای تصحیح وتنفیذ آراء - چنانچه فصل دوم دستورأساسی کاملاً متضمّن و بِحَمدِ الله تعالی درتمامیّت هم فوق مأمول است - شرط دیگری معتبرنباشد.

[شرایط و صفات لازم در نمایندگان مجلس]

عمده و أصل مطلب: اجتماع شرایط و اتّصاف به کمالات نفسانیهٔ معتبره در این باب است، و اُصول لازمه و اُمّهات آنها چند أمراست:

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در ذکر شرایط صحت و مشروعیت مداخلهٔ مبعوثان ملت در سیاسیات و بیان وظیفهٔ عملیه ایشان. أمّا مقام اول: و شرایط معتبره در صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملّت در این وظائف جسیبه و عمومیه، از آنچه سابقاً....

اوّل: علميّت كامله درباب سياسيات، و في‌الحقيقه مجتهد بودن درفنّ سياست و حقوق مشتركهٔ بين‌الملل و اطّلاع بردقايق و خفاياى حِيَل معمولهٔ بين الدّول و خبرت كامله به خصوصيّات وظائفِ لازمه و اطّلاع برمقتضيات عصر، كه بعون الله تعالى و حسن تأييده - به انضمام اين علميّت كامله به فقاهت هيأت مجتهدين منتخَبين براى تنفيذ آراء و تطبيقش برشرعيّات - قوّهٔ علميّهٔ لازمه درسياست اُمور اُمّت - به قدرقوّهٔ بشريّه - كامل و نتيجهٔ مقصوده مرتّب گردد، إن شاء الله تعالى.

دوّم: بى غرضى و بى طمعى، والّا چنانچه پاى أدنىٰ شائبهٔ غرضانيت يا اندك طمع و إدّخار[1] اموال و يا خيال نيل رياست و نفوذى - خداى نخواسته - دركار باشد موجب تبدّل استبداد شخصى به استبداد جمعى و أسوأ ازاوّل خواهد بود[2].

سيّم: غيرت كامله و خيرخواهى نسبت به دين و دولت و وطن اسلامى و نوع مسلمين بروجهى كه تمام أجزاء و حدود و ثغور مملكت را ازخانه و مِلك شخصى خود به هزارمرتبه عزيزتر، و دماء و أعراض و أموال آحاد ملّت را مثل جان و عِرض و ناموس شخصى خود گرامى بداند؛ ناموس أعظم كيش و آيين را أهمّ نواميس، و استقلال دولت اسلاميّه را - كه رتبهٔ حراست و نگهبانى همه را درعهده دارد - تالى آن شمارد، و حتّىٰ نسبت به فِرَق غيراسلاميّه هم هرچند نظربه اشتراكشان درماليّه و غيرها و هم به واسطهٔ توقّف تماميّت و رسميّت شورويت عموميّه بردخولشان در اَمرانتخاب لا محاله بايد داخل شوند، و البتّه اگرازصنف خود كسى را انتخاب كنند

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: اندك طمع چهاول و إدّخار.

۲. در نسخهٔ اول رساله اين عبارات اضافه هم بوده است: و بلكه مهذّب بودن از بُخل و جُبن و جرص را هم حضرت سرور أوصياء عليه أفضل الصلاة و السلام در طىّ فرمان تفويض وِلايت مصر به مالك أشتر - رضى الله عنه - در أهل مشورت الزام فرموده و مى‌فرمايد: «و لا تُدخِلَنَّ فى مَشورَتِكَ بَخيلاً يَعدل بِكَ عن الفَضل، وَ يَعِدكَ الفقر، و لا جَباناً يُضعِفُكَ عن الأمور، ولا حريصاً يُزَيِّن لَكَ الشرة بالجَور» الى آخر ما كتبه صلوات الله عليه.

حفظ ناموس دین از او مترقّب نباشد، لکن خیرخواهی نسبت به وطن و نوع از آنان هم مترقَّب، و اتّصافشان به اوصاف مذکوره در صلاحیت برای عضویّت کافی است.

و بالجمله، عقد مجلس شورای ملّی برای نظارت متصدّیان و اقامهٔ وظائف راجعهٔ به نظم و حفظ مملکت و سیاست اُمور اُمّت و اِحقاق حقوق ملّت است، نه از برای حکومت شرعیّه و فتوا و نماز جماعت، و شرایط معتبرهٔ در این ابواب[1] أجنبی و غیرمرتبط به این أمر است، چنانچه صفات لازمهٔ در این باب هم که اُمّهات آنها ذکر شد أجنبی و بی ربط به آن ابواب است. و از برای مراقبت در عدم صدور آراء مخالفهٔ با احکام شریعت، همان عضویّت هیأت مجتهدین و انحصار وظیفهٔ رسمیّهٔ ایشان در همین شغل - اگر غرض و مرضی در کار نباشد - کفایت است.

[وظیفهٔ ملت دقت در انتخاب نمایندگان است]

پس اوّلین وظیفه که بعد از استقرار این اساس سعادت - بعون الله تعالی و حسن تأییده - در عهدهٔ دین داری و وطن خواهی ایرانیان است این است که در مسألهٔ انتخاب چشم و گوش خود را خوب باز کنند، أغراض شخصیّه و قرابت با زید و صداقت با عمرو و عداوت با بکر را در این مرحله کنار گذارند، مصداقیّت «شرُّ الناس مَن باعَ دینَه بِدُنیا غَیرِه»[2] را مانند جمله‌ای از ظالم پرستان عصر بر خود روا ندارند، این معنا را خوب نصب العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخَبین را برچه دسته مردم و از برای چه مقصد می‌گمارند؟ هرکه را بینهم و بین الله دارای اوصاف مذکوره یافته[3] و در محکمهٔ عدل إلهی - عزّاسمه - از عهدهٔ

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در این باب.

۲. حدیث شریف نبوی ﷺ است، در اختصاص، شیخ مفید ﷺ، ص ۲۴۳ چاپ مؤسسة النشر الاسلامي.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مذکوره و وافی به مقصد یافته.

جواب آن توانند برآیند انتخاب کنند، والّا مسؤولیّت حقوق سی کرور خَلق را علاوه برمسؤولیتهای ازجهات عدیدهٔ دیگرکه إجمالاً مبیّن شد - به محض قرابت یا صداقت یا سایرأغراض نفسیّه - به عهدهٔ خود وارد نیاورند، حفظ ناموس دین مبین و تحفّظ براستقلال دولت و قومیّت خود و حراست حوزه و ممالک اسلامیّه را برهرغرضی - چنانچه ازسایرملل مشهود است - مقدّم دارند. نَسأَله سبحانه و تعالیٰ أن یؤَیّدَنا وَیُسَدِّدَنا وَأن یَجمَع عَلَی الهُدیٰ کَلِمَتَنا وَعَلی التُّقیٰ شَملنا بمحمدٍ و آله الطّاهرین صلوات الله علیهم أجمعین.

[أهمّ وظائف نمایندگان مجلس]

مقام دوّم: دربیان وظیفهٔ عملیّهٔ[1] مبعوثان ملّت بروجه اجمال.

ولازم است اُصول وظائف سیاسیّهٔ عصرغیبت را با إغماض ازمغصوبیّت مقام بیان نموده، وظیفهٔ حالیّه را ازآن اقتباس کنیم:

[اول: ضبط و تعدیل مالیات و تطبیق دخل و خرج مملکت]

اوّل و أهمّ تمام وظائف این باب: ضبط و تعدیل خراج و تطبیق دخل و خرج مملکت. و ازبدیهیّات است که حفظ نظام و تحفّظ برحوزه و بیضهٔ اسلام جزبه ترتیب قوای نظمیّه و حفظیّه و تهیّه استعدادات داخلیّه و سرحدّیه غیرممکن، و توقّف تمام ترتیبات مذکوره به تصحیح و تعدیل خراج و ضبط آن ازحیف و میل و صرف درمشتهیات شخصیّه و إرادات طاغوتیه ازواضحات[2].

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در بیان اصول وظائف عملیّه.

۲. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: است، و حضرت سید أوصیاء علیه أفضل الصلاة و السلام در طیّ فرمان مبارک که به مالک أشتر -رضوان الله علیه- هنگام تفویض ولایت مصر به او شرف إصدار فرموده‌اند و متضمّن دستورات کلّیه است در خصوص خراج چنین مقرّر فرموده‌اند: «و تفقّد أمر

و ظاهر است که چنانچه در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامیّه و استیلای مسلمین بر أراضی خراجیّهٔ مفتوحة العنوة، سیرهٔ مقدسهٔ نبوّت ختمیّه -صلوات الله علیها- بربسط و توزیع مصارف لازمهٔ نوعیه برعموم مسلمین و معاهدین - من الیهود و غیرهم - به اندازهٔ تمکّن و دارایی به نسبت متساویه مستقرّ، و التزام به آن هم از شروط معاهدهٔ با معاهدین بود، و حتّیٰ تشریف فرمایی حضرتش به حصن یهودان بنی‌نضیر هم برای مطالبهٔ حصّه‌ای از دیهٔ واردهٔ بر مسلمین بود که به موجب عهد نامه دادنی بودند، و بالأخره به نقض عهد[1] و جلاء دادنشان مؤدی گردید[2]، همینطور در این عصر هم چون أراضی خراجیهٔ مَفتوحة العَنوة علاوه بر آنکه عیناً مجهول است، استقرارِ ید مالکانهٔ متصرّفین و احتمال استنادِ آن به نقل صحیح شرعی بر فرض معلومیّت عین هم مانع از اجرای أحکام مقرّرهٔ درباب أراضی خراجیّه است، لهذا وظیفهٔ حالیّه در تصحیح عمل مالیّه منحصر است که بر طبق همان سیرهٔ مقدّسهٔ صدر اسلام مصارف لازمهٔ نظم و حفظ مملکت و إخراجش از حلق غنیمان خارجی که به وسیلهٔ خیانتهای مملکت فروشان بلعیده‌اند صحیحاً تعیین شود، و به تعدیل صحیح و ممیّزی علمی به نسبت متساویه و به اندازهٔ انتفاع از تمکّن و دارایی، بر طبقات أرباب مستغلّات و تجارات و مواشي و غیرهم توزیع، و از برای طبقات کارگزاران و متصدیان اُمورهم به اندازهٔ لیاقت خدمتشان به نوع مقرّر و ایصال گردد، و در جلوگیری از حیف و میل و صرف در أنحاء فسوق و فجور و مشتهیاتی که روزگار دین و دولت و مملکت و ملّت را چنین تباه نموده مراقبت و نظارت کامله

الخَراج بِما يُصلِحُ أهلَه، فإنَّ فی صَلاحِه و صَلاحِهِم صَلاحاً لِمَن سِواهُم، و لا صَلاحَ لِمَن سِواهُم إلّا بِهِم، لأنَّ النّاس كُلَّهُم عيالٌ على الخراج و أهله»، الی أن قالَ رَبِّيَتِّلِلَّهِ: «وَ مَن طَلَبَ الخَراجَ بِغَيرِ عِمارَةٍ أخرَبَ البِلاد، و أهلَكَ العِباد، و لم يستقم أمرُهُ إلّا قليلاً»، إلیٰ آخر ما کتبه صلوات الله علیه.

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: نقض عهد نمودن آنان.

۲. بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۱۶۸ -۱۷۱.

به عمل آید. و بعد از تصحیح أمر خراج به این کیفیّت، و تطبیق آن بر سیرهٔ مقدسهٔ نبویّه ﷺ به این ترتیب، البتّه أداء آن بر هر مسلمان - نظر به توقّف حفظ و نظم بلاد اسلامیّه بر آن - واجب، و گرفتن آن هم بر تمام طبقات متصدّیان - در صورت عدم تجاوز از اندازهٔ لیاقت خدمت و عملشان - حلال و بدون شبهه و اشکال خواهد بود.

واگرچه بدیهی است قناعت این دستهٔ چپاولچیان و غارتگران معمّم و کلاهی[1] - بعد از اعتیاد به آن همه چپاولات و تطاولات مملکت ویرانه ساز و خانمان ملّت براندار - عادتاً از محالات، و به واسطهٔ اندک دخول مبعوثان ملّت در این وادی و قطع تیول و تسعیر[2] و کاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده، تمام این هنگامه‌ها برخاست؛ ولکن مع هذا امید است که چنانچه - بعون الله تعالی و حسن تأییده - حکیمانه در این باب اقدام و شالوده و أساس مطلب صحیحاً تأسیس شود، و به وسیلهٔ اِحداث مکاتب و مدارس کافیه به جهات تربیت و تهذیب أخلاق و تکمیل قوای علمیّه و عملیّه، عموم طبقات کارگزاران و نوع مسلمانان را - در بطون و طبقات لاحقه - به فطرت اصلیّهٔ اسلامیّه توان إرجاع، و از زایل موروثهٔ از معاویه و سایر أغصان شجرهٔ ملعونهٔ اُمَویّه توان تهذیب نمود، و هم وجوب أداء خراج مضروب برای حفظ و نظم ممالک اسلامیّه و حلّیّت بلکه لزوم صرفش در مصارف مذکوره را - بعد از تعدیل و توزیعش به نهج مذکور - و تفریقش به اندازهٔ خدمت به نوع و حفظش از حَیف و مَیل به عموم مسلمین توان فهمانید که - بعون الله تعالی و حسن تأییده - هم چنانکه در سایر حقوق واجبهٔ إلهیّه - عزّ اسمه - به اقتضای دیانت اسلامیّت[3] از أداء آن نوعاً تکاهل ندارند، همینطور نسبت به خراج هم بعد از تطبیق

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این اضافه بوده است: به مقدار مذکور.

۲. تسعیر: نرخ گذاشتن برای چیزی و بها تعیین کردن (فرهنگ عمید).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: دیانت اسلامیه.

برسنّت مقدّسهٔ نبویّه ﷺ همین رفتار را وظیفه و تکلیف دینی خود دانسته تهاون درأداء را روا ندارند، و به حالت حالیّه - که أخذ و إستیفاء و صرف آن چون برطبق شهوات طاغوتیه[1] است لهذا حرام أندرحرام است، بعد از این تصحیح و تسویه و تعدیل و ضبط و ترتیب - قیاسش نکنند، و درأداء حقوق واجبهٔ نوعیّه - که در شریعت مطهّره حفظاً للنّظام و صیانةً لحوزة الاسلام تشریع فرموده‌اند - کما یَنبغی اهتمام نموده، أهمّیت آن را از سایر تکالیف محضه رعایت کنند.

[خطبهٔ حضرت سید أوصیاء علیه السلام در حقوق والی و رعیت بر همدیگر]

ولازم است جمله‌ای از فرمایشات و دستورالعمل‌های صادره از حضرت سیّد أوصیاء - علیه أفضل الصّلاة و السلام - را دراین باب، برای فهمیدن آنکه دیگران هرچه دارند ازاین سرچشمه فراگرفته، و ماها چقدر به نفس خود ظالم و از تشیّع به محض ادّعا قناعت داریم، ذکر شود:

درهمان خطبهٔ مبارکهٔ صادره دربیان حقوق والی بررعیّت و رعیّت برِوالی، می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ، تَفَضُّلًا مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده است: چون همه بر طبق شهوات طاغوتیه ومظالم استبدادیه است.

تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ، فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ -وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ- بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ، وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللهِ عَلَى عِبَادِهِ، النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ»، الى أن قال -صلوات الله عليه-: «وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ»، الى أن قال -صلوات الله عليه-: «فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ»[1]، الى آخرما تقدّم.

قواعد و فوايد مستفاده ازهريک ازفقرات اين خطبهٔ مبارکه، و مأخوذ بودن اصل علم حقوقی که حکمای اُروپ تدوين نموده بدان مباهات دارند ازأشباه و نظايراين خطبهٔ مبارکه، موکول به رسالهٔ عليحده است که - بعون الله تعالی - بعد ازاين خواهيم نوشت.

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ (۲۱۶).

[دوّم: تمییزموارد ثابت ازمتغیّرواختصاص وضع قوانین برقسم دوم]

دوّم ازاُصول و مهامّ وظائف مذکوره: تشخیص کیفیّت قرارداد دستورات و وضع قوانین وضابط تطبیق آنها برشرعیّات وتمییزموادّ [موارد] قابلهٔ نسخ وتغییرازماعدای آن است.

بدان که، مجموعهٔ وظائف راجعه به نظم و حفظ مملکت و سیاست اُمورِاُمّت - خواه دستورات أولیّهٔ مُتَکَفّلهٔ أصل دستورالعملهای نوعیّه[1] باشد و یا ثانویّهٔ متضمّنهٔ مجازات برمخالفت دستورات أوّلیّه، علی کلّ تقدیر- خارج ازدو قسم نخواهد بود: چه، بالضّرورة یا منصوصاتی است که وظیفهٔ عملیّهٔ آن بالخصوص معیّن و حُکمش درشریعت مطهّره مضبوط است، و یا غیرمنصوصی است که وظیفهٔ عملیّهٔ آن -به واسطهٔ عدم اندراج درتحت ضابط خاص و میزان مخصوص- غیرمعیّن، و به نظر وترجیح ولیّ نوعی موکول است.

و واضح است که هم چنانکه قسم اوّل نه به اختلاف أعصارو أمصارقابل تغییرواختلاف و نه جزتعبّد به منصوص شرعی الی قیام السّاعة وظیفه و رفتاری درآن متصوّرتواند بود، همینطورقسم ثانی تابع مصالح و مقتضیات أعصارو أمصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییراست، و چنانچه با حضورو بسط ید ولیّ منصوب إلهی - عزّاسمه - حتّیٰ درسایراَقطارهم به نظرو ترجیحات منصوبین ازجانب حضرتش -صلوات الله علیه- موکول است، درعصرغیبت هم به نظرو ترجیحات نوّاب عام یا کسی که در- إقامهٔ آن عَمَّن[2] لَه وِلایةُ الإذن مأذون باشد موکول خواهد بود.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: دستورالعملهای راجعه به وظائف نوعیه.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در اقامهٔ وظائف مذکوره عمّن له.

[فروع سياسی پنجگانه مترتبه بر تمییز این دو قسم از همدیگر]

و بعد از کمالِ وضوح و بداهتِ این معنا، فروع سیاسیّهٔ مترتّبهٔ بر این أصل بدین ترتیب است:

اوّل: آنکه قوانین و دستوراتی که در تطبیق آنها بر شرعیّات باید کما ینبغی مراقبت شود[1] فقط به قسم دوم مقصور، و در قسم أوّل اصلاً این مراقبت محل ندارد[2].

دوّم: آنکه أصل شورویّتی که دانستی أساس سلطنت اسلامیّه به نصّ کتاب و سنّت و سیرهٔ مقدّسهٔ نبویّه ﷺ مبتنی بر آن است در قسم دوّم است، و قسم اوّل چنانچه سابقاً اشاره شد رأساً از این عنوان خارج و أصلاً مشورت در آن محل ندارد.

سیّم: آنکه همچنانکه در عصر حضور و بسط ید حتّیٰ ترجیحات ولات و عمّال منصوبین از جانب ولیّ کل -صلوات الله علیه- هم مُلزِم قسم دوم است، و در عرض بودن اطاعت ولیّ أمر[3] هم در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[3] نسبت به اطاعت خدا و رسول ﷺ به این ملاحظه، و بلکه از وجوه[4] و معانی (اِکمال دین) به نصب ولایت یوم الغدیر هم همین أمر است، همینطور در عصر غیبت هم ترجیحات نوّاب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لا محاله به مقتضای نیابت ثابتهٔ قطعیّه - علی کلّ تقدیرٍ- ملزم این قسم است.

و از این بیان به خوبی حالِ هَفَوات و أراجیف مغرضین - که این اِلزام و التزامات

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مراقبت و دقّت شود.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: اصلاً این مطلب بدون موضوع و بلا محل است.

۳. سوره نساء (٤)، آیه (٥٩).

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مُلزِم قسم دوم است، و به همین جهت است که اطاعت ولیّ أمر ﷺ را در آیهٔ مبارکهٔ (أطیعوا الله وَ أطیعوا الرّسولَ وَ أولی الأمرِ مِنکُم) در عرض اطاعت خدا و رسول ﷺ و بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت -صلوات الله علیها- را با هم در عرض اطاعت خلّاق عالم عزّ اسمه تعداد فرموده‌اند، وبلکه از وجوه و معانی.

قانونیّه را شرعاً بلا مُلزِم پنداشته - منکشف و ظاهر شد که جزکمال غرضانیّت و یا عدم اطّلاع به مقتضیات اُصول مذهب منشأ دیگری ندارد.

چهارم: آنکه چون مُعظَم سیاسات نوعیّه از قسم دوم و درتحت عنوان ولایت ولیّ أمر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و نوّاب خاص یا عام و ترجیحاتشان مندرج، و أصل تشریع شورویّت درشریعت مطهّره به این لحاظ است، پس البتّه با توقّف حفظ نظام و ضبط أعمال مغتصَبهٔ متصدّیان و منع از تهاون و تجاوزشان برتدوین آنها به طور قانونیّت برهمین وجه متعیّن، و قیام به این وظیفهٔ لازمهٔ حِسبیّه با این حالت حالیّه و توقّف رسمیّت و نفوذ آن به صدور از مجلس رسمی شورای ملّی، سابقاً مبیّن شد که درعهدهٔ درایت کامله و کفایت کافیهٔ مبعوثان ملّت است، و با إمضاء و إذن مَن له ولایة الإمضاء و الإذن تمام[1] جهات صحّت و مشروعیّت مجتمع، و شبهات و اشکالات مندفع، و مرجع مقنّنه و قوّهٔ علمیّه بودن هیأت منتخَبین ملّت هم به این معنا، و واهی بودن شبهات مغرضانهٔ مفسدین - که نفس تقنین قوانین را اقتراحانه و دل بخواهانه مقابلی با دستگاه نبوّت شمرده بودند - از این بیان مزیداً علی ما سبق ظاهر و هویدا، و وجوب حِسبی این وظیفه - نظر به توقّف حفظ نظام و ضبط تصرّفات مغتصَبه بر آن - آشکار گردید.

پنجم: آنکه چون دانستی قسم دوم از سیاسات نوعیّه درتحت ضابط و میزان معیّن غیرمندرج و به اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف و از این جهت درشریعت مطهّره غیرمنصوص و به مشورت و ترجیح مَن له ولایة النَّظَر موکول است، پس البتّه قوانین راجعهٔ به این قسم، نظر به اختلاف مصالح و مقتضیاتش به اختلاف أعصار، لامحاله مختلف و درمَعرض نسخ و تغییر است، و مانند قسم اوّل مبنی بر دوام و تأبید نتواند بود.

و از اینجا ظاهر شد که قانون متکفّل وظیفهٔ نسخ و تغییر قوانین به این قسم

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و الإذن چنانچه مشروحاً - گذشت تمام جهات.

دوم مخصوص، و چقدر صحیح ولازم و برطبق وظیفهٔ حِسبیّه، و ألحق موجب کمال حیرت است که غیرمطّلعین به دقایق اسلامیّه چگونه اینچنین وظائف دقیقه را استفاده و صحیحاً ترتیب نمودند.

و از این عجب‌تر آنکه منتحلین اسلام چگونه از لوازم و مقتضیات اصولِ مذهب غفلت و یا تغافل و تجاهل نموده، مغالطهٔ تردیدیّهٔ خیلی بی ربط - که «آیا این نسخ و تغییر عدول از واجب به حرام و یا از حرام به واجب و یا از مباح به مباح دیگر است؟» - برای تشویش أذهان عوام إلقاء، و بر هر تقدیر نغمهٔ مضحکه‌ای سرودند[1]. وَ لَنِعمَ ما قیل:

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن[2]

[سیّم: تجزیه قوای مملکت و واگذاری هر شعبه به مجرّبین، و فرمان سید أوصیاء ﷺ در این باره]

سیّم از وظائف لازمهٔ سیاسیّه: تجزیهٔ قوای مملکت است که هریک از شُعَب، وظائف نوعیّه را در تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط نموده، إقامهٔ آن را - با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفهٔ مقرّره - به عهدهٔ کفایت و درایت مُجَرَّبین در آن شعبه سپارند. و أصل این تجزیه را مؤرّخین فُرس از جمشید[3] دانسته‌اند.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله این عبارات اضافه بوده است: سرودند، چه دانستی که این نسخ و تغییر از تمام شقوقِ تردید مغرضانهٔ مذکوره خارج و از باب عدول از فرد واجب است به فرد دیگر، و قدر مشترک آنها که حفظ نظام و سیاست امور امّت است واجب جسبی، و اختیار افراد تابع خصوصیاتِ مصالح و مقتضیات أعصار و به ترجیح مَن له ولایة النظر موکول و با اصلحیّت و أرجحیّت فرد دیگر البته عدول لازم خواهد بود، و خوب است هم در آن اصابهٔ محیّرة العقول و هم در این مغالطه ضدّ مأمول به مثال مبارک «لقد حَرَّ قِدحٌ لیس منها» تمثّل شود.

۲. مولانا جلال الدین رومی، کلّیات مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱٤۳٦.

۳. جمشید، چهارمین پادشاه دورهٔ پیشدادیان، در دوران پادشاهیش مردم را به چهار طبقه: کُتّاب، صُنّاع، فقهاء و حرّاثین تقسیم کرد، از آثار اوست بنای عظیم تخت جمشید و نامگذاری اولین روز سال به نام «نوروز» و جشن گرفتن آن روز. هود و صالح ﷺ در عصر او مبعوث شدند.

و حضرت سیّد أوصیاء - علیه أفضل الصلاة و السلام - هم در طیّ فرمان تفویض ولایت مصر به مالک أشتر- رضوان الله علیه - اِمضاء فرموده، می‌فرماید:«وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الانْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ»، الی أن قال -صلوات الله علیه-: «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ، ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ»[1]، الی آخر ما کتبه صلوات الله علیه.

اندراج تمام شُعَب وزارتخانه‌های حالیّهٔ دول متمدّنه در أصناف مذکوره ظاهر است، چه بالضّرورة شغل وزارت داخله و مالیّه و دفتر در تحت عنوان «کُتّاب» مندرج، و جمیع محاکم در تحت عنوان «قضاوت» [قضاة] داخل، و وزارت خارجه در آن عصر بی محل بوده.

و بعد از این فرمایشات برای منتخَبین، به جهت ریاست هریک از أصناف مذکوره أوصافی اعتبار فرموده که در این جزء زمان از کبریت أحمر نایاب‌تر.

و چقدر سزاوار است که چنانچه مرحوم حضرت آیة الله العظمی سیّدنا الاستاد العلّامة آقای میرزای شیرازی ﷺ غالباً به مطالعهٔ این فرمان مبارک و سرمشق گرفتن از آن مواظبت می‌فرمود، همینطور تمام مراجع اُمور شرعیّه و سیاسیّه هرکس به أندازهٔ

---

۱. نهج البلاغه، نامه (۵۳).

مرجعيّتش اين سيرهٔ حسنه را ازدست نداده، اين فرمان مبارک را - که به نقل موثّقين، اُروپاييان ترجمه‌ها نموده دراستنباط قوانين سرمشق خود نموده‌اند - کأن لم يكن نشمارند.

و خوب است دراستقصای اصولِ وظائف سياسيّه عصرغيبت به آنچه ذکر شد قناعت، و بقيّه را به عهدهٔ درايت مبعوثان ملّت و هيأت مجتهدين نظّار- بعد تجديده و تشييده بعون الله تعالى و حسن تأييده - موکول داريم.

[خاتمة]

وأمّا خاتمه، مشتمل بر دو مقصد است:

اوّل: در استقصای قوای ملعونهٔ استبداد

[قوّهٔ اوّل: جهل ملّت]

اوّل از آن قوا که أصل و منشأ و روح تمام آنها است: جهالت و بی علمی ملّت به وظائف سلطنت و حقوق خود [می‌باشد].

و بدیهی است که چنانچه علم سرچشمهٔ تمام فیوضات و سعادات است، جهل هم منشأ و منبع تمام شرور و موصل به أسفل درکات است. جهل است که انسان را به بت پرستی و تشریک فراعنه و طواغیت با ذات أحدیّت - تعالی شأنه- در أسماء و صفات خاصّهٔ إلهیّه - عزّ اسمه - وا می‌دارد. به واسطهٔ جهل است که انسانِ بیچاره، آزادی خدادادی و مساواتش در جمیع اُمور با جبابره و غاصبین حرّیّت و حقوق ملّیه را رأساً فراموش، و به دست خود طوق رقّیّتشان را به گردن می‌گذارد، و بلکه این أعظم مواهب و نِعَم إلهیّه - عزّ اسمه - وأهمّ مقاصد أنبیاء

و أولياء عليهم السلام را موهوم می‌شمارد. نادانی و جهالت است که این بهیمه صفت و دیو سیرت انسان صورت را به بذل تمام قوا و دارایی خود - در استحکام أساس إسارت و رقّیّتش- وادار[1]، و به جای آنکه با برادران دینی و وطنیش - در استنقاذ حرّیت و تخلیص خود از این اسارت و رقّیّت و حفظ دین و وطنش - همدرد و همدست باشد به ریختن خون و نهب أموال و هتک أعراضشان همّت می‌گمارد، و چنین بی دینی و بی ناموسی و ظالم پرستی و أشنع أنحاء راه زنی را شجاعت و شهامت، و بلکه خدمت به وطن و دولت و موجب سربلندی و شرافت هم می‌پندارد[2].

بی ادراکی و غباوت است که این حیوان دو پا و مصداق: ﴿أُولٰئِكَ كَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلّ[3]﴾[4] به جای جانفشانی در حفظ دین و حراست وطن اسلامی با دشمنان روسی - که جز اعدام دین و دولت و استیصال ملّت و بلعیدن مملکت همّی ندارند - همدست، و به اسم دینداری و یا دولتخواهی چنین شنایع را برپا می‌دارد[5]. از ابتداء تا انقراض عالم هر بلایی که بر سر هر اُمّت آمده و بیاید از این مادر متولّد و از این منشأ برپا، و إحصای شمّه‌ای از آنها خارج از وضع رساله و محتاج به دفاتر و طومارها است.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: تمام قوا و دارایی‌اش در استحکام اساس اسارت و رقّیت خودش وادار.

۲. در نسخهٔ اول رساله این عبارات اضافه بوده است: مانند أراذل کوفه و أوباش شام به قتل و أسر علماء و سادات و أخیار و أحرار و هتک أعراض و نهب أموالشان افتخار و از اندراج در عداد یزیدیان هیچ پروا ندارد.

۳. سوره أعراف (۷)، آیه (۱۷۹).

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: بی ادراکی و غباوت است که این صنف حیوان دو پا و أضلّ از أنعام.

۵. در نسخهٔ اول رساله این عبارات اضافی در اینجا بوده است: مسجودیت فراعنه و طاغیان، و معبودیت گاو در هندوستان، و مالک رقاب شدن أمویه و عباسیّه و اخلافشان، و أتباع کلّ ناعق بودن ایرانیان و بلکه نوع اسلامیان، و گناه بخشی پاپان و پادریان در فرنگستان، و به انتظار نبیّ موعود نشستن یهودیان، و مفعول مَن أرادَ را خالق عالَم و فاعل ما یرید دانستن أزلیان و بهائیان، و پیروی و تبعیّت مسلمین از ظالم پرستان زمان و بقایای خوارج نهروان، الی غیر ذلك من الشّنایع، همه از این أُمّ الشرور و الأمراض ناشی، و از ابتداء تا انقراض....

[قوّهٔ دوم: شعبهٔ استبداد دینی]

دوّم ازآن قوای ملعونه، که بعد ازجهالت ملّت ازهمه أعظم و علاجش ازهمه أصعب[۱] و درحدود امتناع است: همان شعبهٔ استبداد دینی است، که اجمالاً در مقدّمه مبیّن، و حقیقتش را دانستی عبارت ازارادات خودسرانه است که منسلکین درزیّ ریاست روحانیّه به عنوان دیانت إظهارو ملّت جهول را به وسیلهٔ فرط جهالت به مقتضیات کیش[۲] و آیین خود به اطاعتش وا می‌دارند. و هم دانستی که این اطاعت و پیروی - چون غیرمستند به حکم إلهی عزّاسمه است لهذا - ازمراتب شرک به ذات أحدیّت، و به نصّ آیهٔ مبارکهٔ: ﴿إِتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَرُهبانَهُم أَرباباً مِن دونِ اللهِ والمسیحَ بنَ مَریمَ﴾[۳] و أخبارواردهٔ درتفسیرش عبودیّت انسان است[۴].

اصل إبتداع و إختراع این قوّهٔ میشومه و إعمالش دراسلام ازبِدَع معاویه است که ازبرای مقابلی با سرورأوصیاء - علیه أفضل الصلاة و السلام - عدّه‌ای ازدنیا پرستان - ازقبیل عَمرو عاص و محمد بن مسلمه و مسلمة بن مخلد و مغیرةبن شُعبه و أشباههم - راکه درأنظارعوام اُمّت درعداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری به اسم دینداری به وسیلهٔ عنوان صحابیّت نفوذ و مطاعیّتی داشتند با خود همدست[۵] نمود، و هم ازدستهٔ دیگر- أمثال أبوموسی أشعری - که ازمعیّت

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و علاجش هم به واسطهٔ رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن از همه أصعب.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: فرط جهالت و عدم خبرت به مقتضیات کیش.

۳. سوره توبه (۹)، آیه (۳۱).

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در تفسیرش عبودیت ایشان و در عنوان روایت شریفهٔ مرویّه در احتجاج هم مندرج است.

۵. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: دینداری به واسطهٔ اتصاف به صحابیّت نفوذ و مطاعیتی داشتند در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت -سلام الله علیها- با خود همدست....

علنيّهٔ ايشان مأيوس بود به همان اعتزال و تقاعدشان از نصرت حقّ و خذلان شاه ولايت ﷺ و تَزَهّد صوری به خرج[1] بی خردان اُمّت دادن قناعت، و به وسيلهٔ معيّت آن دستهٔ دنيا پرست با او و سكوت و اعتزال اين دستهٔ ديگر، رفته رفته أساس استبداد و استعباد و تحكّمات خودسرانه را در اسلام استحكام، و حتّىٰ سبّ آن حضرت ﷺ را هم بر منابر مسلمين رواج داد، همه شنودند و محض حفظ اعتبار خود و منفعت عاجله، يا إعانت بر اين كفر[2] و يا سكوت اختيار نمودند. شدّت حاجت فراعنه و طواغيت اخلافش من الأُمَويّة و العَبّاسيّة و غيرهم در تملّک[3] رقاب اُمّت و محو احكام شريعت به آن مساعدت و اين سكوت هر دو رشته را تكميل، و به مرور دهور و أعصار و توارد جِيَل و أفكار، اتّحاد و ارتباط استبداد ديني موروث از امثال عمرو عاص و أبوموسیٰ با استبداد سياسي موروث از معاويه، و به هم آميختگی و متقوّم به هم بودن اين دو شعبهٔ استبداد و استعباد به درجهٔ مشهوده و حالت حاليّه منتهي گرديد[4]، و لا بيان بعد العَيان و لا أثر بعد عَين. و لَنِعمَ ما قيل:

رگ رگ است اين آب شيرين آب شور در خلايق می‌رود تا نفخ صور[5]

و مضمون اين بيت از أخبار طينت[6] مأخوذ است.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: تزهّد صوری به ترک نصرت و خذلان حضرتش به خرج بی خردان.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: يا بر اين كفر بيّن اعانت و يا سكوت.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و العبّاسيّه و أخلافهم المغتصِبين الظالمين در تملّک.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و حالت حاليّه كه همدستی با ظَلَمه و طواغيت موجب نفوذ كلمه و مطاعيت و مُساعدتشان به سكوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مايه زهد فروشی و گرويدن عوام أضلّ از أنعام است منتهي گرديد.

۵. مولانا جلال الدين بلخي، مثنوی معنوی، دفتر اول، بيت (۷٤٦).

٦. علّامه مجلسی عليه الرحمة، در بحارالأنوار، ج ٦٤، باب ۳، ص ۷۷ به بعد ذكر نموده است.

[قوّهٔ سیّم: شاه‌پرستی]

سیّم ازآن قوای ملعونه: نفوذ دادن به شاه پرستی است درمملکت، و به جای مراتب و درجات قوّهٔ علمیّه و عملیّه و سایرموجبات تفوّق و امتیازات نوعیّه‌اش مقرّرداشتن، و مرجعیّت اُمورلشکری وکشوری و سایرنوعیّات مملکت را تابع این رذیلهٔ خبیثه قراردادن، و به اندازهٔ مراتب و درجاتش منصب دادن، و زمام اموررا مفوّض داشتن[1] است. اِعمال این قوّهٔ ملعونه أهمّ مقدّمات استعباد رقاب ملّت، و درجاتش هم - به اختلاف درجات استعباد و تملّک رقاب - مختلف است. نفوذ شاه پرستی درمملکت است که نادانی وجهالت عمومیّه را بی علاج، وریشهٔ علم و دانش و سایرموجبات سعادت وحیات ملّی را به واسطهٔ عدم فایده - وبلکه مضرّ به ترقّی بودن - به کلّی ازمملکت برمی‌اندازد، تمام قوای ملّیّه را مضمحل ونابود، و همه را درقبال غنیمان خارجی به منزلهٔ ضَعوَه[2] درچنگال شاهین، ودرتمام حوایج شبانه روزی محتاجشان می‌سازد. رسوخ شاه پرستی دررگ وریشهٔ ملّت است که حتّیٰ مُنسلِخین درزیّ أهل علم هم -فضلاً عن العوام- با علم به قیام ضرورت دین اسلام برغاصبیّت و حرمت إعانت برفعّال ما یشاء بودن[3] طواغیت امّت، مع هذا به اقتضای جبلّت ثانیه دراین اعانت[4] که دانستی ازأعظم کبایرو شرک به ذات أحدیّت عزّاسمه است بی اختیار[5]، وحتّیٰ به بذل هستی دراستحکام این بت پرستی من حیث لا یَشعروادارشان می‌نماید. مرجعیّت نوعیّات مملکت را

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و به درجهٔ رسوخش زمام امور را مفوّض داشتن است.

۲. مرغی است کوچک برابر گنجشک که سینه‌ای سرخ دارد و در فارسی (سنگانه) می‌گویند. (لغت نامه دهخدا).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: فعّال ما یشاء و حاکم ما یرید بودن.

۴. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: در این اعانت و ظلم.

۵. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافی بوده است: بی اختیار و به تزهات بافی و حفظ دینش نامیدن ساحت مقدسه دین مبین را لکه دار.

تابع درجات این رذیلهٔ خبیثه قراردادن است که هررذل پَست فطرت و دزد غارتگرو بی دانش و لیاقتی - به وسیلهٔ اظهارش - زمام مَهامّ مملکت و رقاب ملّت را مالک وبدون تعب و مشقّت راهزنی، با کمال قوّت و شوکت و ازباب استحقاق و مالکیّت، دارایی آن أذلّاء و أرقّاء را انتزاع، و به واسطهٔ کمال بی علمی و جهالت و پست فطرتی و رذالت و غیرت دینی و وطنی نداشتن[۱]، و شرف استقلال و قومیّت نشناختن، به طمع جزئی انتفاع شخصی و یا اندک چاپلوسی حریف طرّار[۲]، تمام مَدخل و مَخرج و شُعب ثروت و مکنت و آبادانی مملکت و جمیع جهات حفظ استقلال قومیّت را[۳] - به رهانت و امتیاز و معاهدات منحوسه - به غنیم خارجی واگذار، و ملّت و دولت و مملکت را به حال تباه و روزگارسیاه ما ایرانیان أذلّ از قوم سبأ می نشاند.

تفرّق کلمهٔ هر دولت و ملّت و توحّش و تنفّر هر سلطان و رعیّت از همدیگرو به باد فنا رفتنِ هر سلطنت قدیمهٔ قویمه، به خیانت این دسته مردم و اعمال این قوّهٔ خبیثه و اتّکال به آن مستند است. عدم وقوفشان دراغتصاب هستی و دارایی اُمّت برهیچ حدّ، موجب تنفّر قلوب است از سلطان[۴]، و اهتمامشان دراظهارشاه پرستی و دولت خواهی و خود را حافظ و حارس سلطنت به خرج دادن موجب توحّش سلطان است از رعیّت، و بالضّرورة [و به ضرورت] وکثرت تجربت و تصفّح تواریخ سابقین مآل این توحّش و تنفّر و نتیجهٔ شاه پرستی را در مملکت نفوذ دادن جز زوال و انقراض نباشد[۵].

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و رذالت و از غیرت دینی و وطنی بهره و نصیب نداشتن.

۲. دزد جیب بر.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: قومیّت مسلمین بی صاحب را.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: تنفّر قلوب رعیّت از سلطان.

۵. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و خود را حافظ و حارس سلطنت به خرج دادن و دفع هجوم و اغتیالات اُمّت را وانمود نمودن موجب توحّش سلطان است از رعیت. و به ضرورت و تکثّر تجربت و تصفّح تواریخ اعصار سابقه مآل این توحّش و تنفّر و نتیجه نفوذ دادن به شاه پرستی در مملکت جز زوال و انقراض نباشد.

و حضرت سیّد أوصیاء - علیه أفضل الصّلاة و السلام - در طیّ فرمان تفویض ولایت مصر به مالک أشتر- رضوان الله علیه - می‌فرماید[۱]: «وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ. وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ»[۲]؛ مراد از أهل خاصّه همین دسته مفت خورانند که به عنوان دولت خواهی و شاه پرستی خود را می‌چسبانند[۳].

و هم در لزوم حَسم مادّهٔ ایشان در همان فرمان مبارک می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولَئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ...»[۴]، الی آخر ما کتبه صلوات الله علیه و آله الطاهرین.

[قوّهٔ چهارم: إلقای خلاف و تفریق کلمهٔ ملّت]

چهارم از آن قوای ملعونه: إلقای خلاف فیما بین اُمّت و تفریق کلمهٔ ملّت است. و هر چند أصل این قوّهٔ خبیثه و أساسش همان جهالت، و فعلیّت خارجیه‌اش

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: رضوان الله علیه در وصف این دسته مردم چاپلوگر و تحذیر از مساعدتشان.

۲. نهج البلاغه، نامه (۵۳).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مراد از أهل خاصّه همین دسته مفت خوران است که به عنوان دولتخواهی و شاه پرستی خود را به ولات و مراجع حکومات می‌چسبانند.

٤. نهج البلاغه، نامه (۵۳).

غالباً به شعبهٔ استبداد دینی و مقداری هم به شاه پرستی مستند، و مستقلاً درعرض آنها نباشد، لکن چون تمام استعبادات واقعه درأمم سابقه و این اُمّت، به همین تفرّق کلمهٔ ملّیه منتهی و قوای ثلاثهٔ سابقه به منزلهٔ مقدّمات آن، و نتیجهٔ مطلوبهٔ از آنها همین تفرّق و اختلاف، و فی الحقیقه جزء أخیر علّت، و اُصول سابقه مُعِدّات آن است، از این جهت درلسان آیات و أخبار، تمام استعبادات را به همین تفرّق کلمهٔ ملّیه و تشتّت أهواء و اختلاف آراء مستند فرموده‌اند؛ قال عَزَّ مِن قائل: ﴿إِنَّ فِرعَونَ عَلا فِي الأَرضِ وَجَعَلَ أَهلَها شِيَعاً يَستَضعِفُ طائفةً مِنهُم يُذَبِّح ابناءهُم﴾[1]، کلمهٔ مبارکهٔ (شیعاً) را به معنی (متفرّقین) تفسیر فرموده‌اند، و دلالت آیهٔ مبارکه برترتّب فرعونیّت و استعبادیّه بودن سلطنت فرعون برهمین تفریق کلمه، بسی ظاهر و هویدا است.

و حضرت سیّد أوصیاء - علیه وآله أفضل الصّلاة و السّلام - درهمان خطبهٔ مبارکهٔ قاصعه - سابق و لاحق آنچه درتحقیق حقیقت سلطنت استعبادیّه سابقاً در طیّ مقدّمه نقل کردیم[2] - فرمایشاتی فرموده‌اند که ازبرای معرفت داء و پی بردن به دواء لازم است همه را نقل کنیم، و صادقین دردعوی تشیّع و خالصین از أغراض استبدادیّه و استعبادیّه را به دستورالعمل امامشان آگاه، و به شناعت ظالم پرستی و عدم موافقت دراستنقاذ حرّیّت مغصوبهٔ خود متنبّه سازیم، قال -صلوات الله علیه وآله-: «وَاحذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ؛ فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالَيْهِمْ، فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَزَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَانْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ مِنَ الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَالتَّحَاضِّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا؛ وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ،

---

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه (٤).

۲. در صفحه ٥٦ - ٥٧.

وَأَوْهَنَ مُنْتَهُمْ، مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي. وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلَاءِ؛ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالاً.

اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَةُ عَبِيداً فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَّعُوهُمُ الْمَرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلاً إِلَى دِفَاعٍ، حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالِاحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَايِقِ الْبَلَاءِ فَرَجاً، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً، وَأَئِمَّةً أَعْلَاماً، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ. فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً؛ أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ، وَمُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشَتَّتَتِ الْأُلْفَةُ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، وَقَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبَراً لِلْمُعْتَبِرِينَ.

فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ! تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ لَيَالِيَ، كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا، فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءٍ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتٍ مَوْءُودَةٍ، وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالْتَفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ وَآوَتْهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزٍّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ»[1]، الى آخرما أفاض - صلوات الله عليه- عَلَى الْأُمّة من العلم و الحكمة. و درمواقع عديدهٔ ديگراز خطب مباركه و سايراخبارواردهم استناد ذلّت واسارت واضمحلال قوميّت هرقومى را به تفرّق كلمهٔ خودشان تصريح فرموده‌اند، و برهاناً هم ازبديهيّات اوّليه است، چه بالضّرورة حافظِ حقوق نوعيّهٔ هرقومى كه أعظم همه حرّيت رقاب و ناموس اكبركيش و آيين و استقلال وطن و قوميّتشان است به همان جامعهٔ نوعيّه منحصر، و متوقّف براستحكام آن است. و اوّل آفت مترتّبهٔ برفتورو اختلال اين حصن حصين، ذهاب حرّيت و ابتلاى به اسارت ورقّيت طواغيت اُمّت و أقويای داخليه است كه به قوّت قاهره برسايرطبقات همه[2] را به زيربارِرقّيت خود مى‌كشاند وتدريجاً به غرض استيصال قواى دفع و تخلّص ازاسارت و رقّيت خود تمام قواى ملّيه و جامعهٔ نوعيّه و موجبات حفظ ازصولت و شوكت غنيمان خارجى را هم بالتّبع مضمحل و نابود و همه را مى‌ميرانند، و به وسيلهٔ اِعمال قواى استعباديّه و برانداختن ريشهٔ علم و دانش از مملكت و نفوذ دادن به شاه پرستى و غيرها[3] و شدّت مواظبت برمنع ازاجتماعات

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: ساير طبقات و انتفای قوّهٔ دافعهٔ ملّيه كه فقط عبارت از اتّحاد است همه را.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و غيرها از قوای ملعونه.

و سایر موجبات حیات و یقظت[۱] همه را به چنگال آنان گرفتار و به حالت ﴿تَخافُونَ أَن یَتَخَطَّفَکُمُ النّاس﴾[۲] می‌رساند. حالت حالیهٔ فلک زدگان ایران و مرز و بوم ویرانش عیان این بیان و وجدان این برهان است.

[قوّهٔ پنجم: تخویف و تعذیب آزادی‌خواهان]

پنجم ازآن قوای ملعونه: قوّهٔ اِرهاب و تخویف و تعذیب است که به سیرهٔ مأخوذهٔ از فراعنه و طواغیت سَلَف، دعات حرّیّت موهوبهٔ إلهیّه - عزّ اسمه - و یرادارندگان سیرهٔ مقدّسهٔ أنبیاء و أولیاء -علیهم السلام- را، به انواع عذابهای وارده برآن أنوار طیّبه - من الأسر و القتل والتّنکیل والتّمثیل و الحبس فی المضائق و دَسّ السُّموم وَ هَتکِ الأَعراض و نَهبِ الأَموال و غیرها - معذّب و برأحدی إبقاء و هیچ فروگذاری نشود. اِعمال این بی رحمی‌ها خَلَفاً عن سَلَفِ هم تَشَفّی قلب است از آن شُرَفاء و أمجاد، و هم به طمع قلع و قمع شجرهٔ طیّبهٔ اِباء و حرّیّت و منع از سرایتش به عموم، و هم به غرض تخویف و تمکین ملّت است به اسارت و ذلّ رقّیّت و اغماض از شرافت و مجد حرّیّت، و درجات اِعمالش - به اختلاف مراتب بی رحمی و قساوت و انسلاخ از فطرت انسانیّت، و بی اعتقادی به مبدأ و معاد و عذاب آخرت و قیامت -مختلف، و در این روزگار همچنانکه - بعون الله سبحانه و تعالی- دورهٔ طاغوتیّت طواغیت و گرفتاری اُمّت به اسارت و ذلّ رقّیّتشان به نقطهٔ آخر رسیده، همینطور شقاوت و قساوت و انسلاخ از فطرت و بی رحمی و بی دینی فراعنه و طبقات أعوانشان هم به أعلا درجه منتهی[۳]، و صحّت و صدق مقالهٔ معروفهٔ در

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و یقظت ملّت قهراً همه را.
۲. سوره أنفال (۸)، آیه (۲۶).
۳. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: و حتّی اُموری که هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد هم مشهود.

ألسنه و أفواه را - که «همیشه یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر و سنان بسیار و فقط سرور مظلومان و أحرار - صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه - در مقابل نیست» بر عالمیان آشکار ساخت. و در أخبار وارده در أبواب طینت هم روایات دالّهٔ بر همین تشابه مکمونات و مکنونات نفوس مأثور، و سابقاً به مأخوذ بودن شعر معروف -«رگ رگ است این آب شیرین آب شور... الخ»- از آنها اشاره شد.

[قوّهٔ ششم: ارتکاز رذیلهٔ استبداد در فطرت أقویاء]

ششم از آن قوای ملعونه: ارتکاز رذیلهٔ استبداد و استعباد رقاب ضعفاء و زیردستان است در جبلّت و فطرتِ نوع بزرگان و أقویای مملکت بطبقاتهم، و طبیعی شدن زورگویی و معاملهٔ استبدادیّه و تحمیلات دل‌بخواهانه فیما[1] بین تمام طبقات؛ و از این جهت است که نوع أقویای مملکت و خاصّه مَلّاکین ایشان - به واسطهٔ منافات تسویه و عدالت از جهات عدیده با مقاصد و أغراضشان[2] - با منشأ و أصل استبداد همدرد و همدست، و نسبت به این شجرهٔ خبیثه به منزلهٔ فروع و أغصان‌اند.

در ابتدای قدم نهادن مشروطیّت به ایران و وزیدن نسیم عدالت به مرز و بوم ویرانش، تا مطلب در پرده و چنین گمان می‌شد که سلب استبداد مخصوص دولتیان و مرگ فقط برای همسایه است، از تمام طبقات - مِنَ المعَمَّمین الغاصبین لِزّیِ العُلَماء و المَلّاکین و غیرهم - چقدر مساعدت و در اقامهٔ أساسش به چه أندازه مجاهدت مشهود بود، و به محض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن آنکه روزگار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است چگونه ورق را برگردانیده، شعبهٔ استبداد دینی به اسم حفظ دین، و شاه پرستان به دست آویز دولتخواهی، و سایر چپاولچیان

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: دل بخواهانه و تحکّمات خودسرانه فیما بین.

۲. در نسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه بوده است: و بی خبری و غفلت از توقف حفظ دین و شرف استقلالشان به إغماض از آنها و غلبهٔ حُبّ عاجله و أهواء زایله بر عاقبت اندیشی و ادراکات عقلانیه.

و مفت خوران هرکس با هرسلاحی که داشت حمله ورگردید، مخالفت و ردّ احکام حقّاظ دین و پیشوایان مذهب و اندراج درعنوان: «فَإنّما بِحُكمِ اللهِ اِستَخَفَّ، وَعَلَينا رَدَّ، وَالرادّ عَلَينا كالرادّ عَلَى اللهِ وَهُوَ في حَدّ الشِّرك بِالله»[1] کالعدم، و داستان: «نكثت طائفة وفَسَقَت أُخرى ومَرَقَ آخرون»[2] تجدید شد. و سزاوار است باز هم به شعر سابق: «رگ رگ است این آب شیرین آب شور... الخ» که مأخوذ از أخبار است تمثّل کنیم.

[قوّهٔ هفتم: صرف قوای ملّت درسرکوبی خودشان]

هفتم ازآن قوای ملعونه: اغتصاب قوای حافظهٔ ملّیه من المالیّة و العسکریّة و غیرهما، و صرف آنها درسرکوبی خودشان است. انتخاب سرداران عسکریّه از أجانب و معاندین دین مبین و زمام عساکر اسلامیّه را به آنان واگذاشتن و تربیت جُند را به ایشان موّض داشتن، همه برای تکمیل این قوّه و به غرض عدم مبالات و استنکاف نداشتن آن بی‌خِردان است[3] از مخالفت أحکام شریعت و جسارت به قتل نفوس و هتک أعراض و نهب أموال ملّت. تهریش عشایر[4] و ایلات وحشیّه هم مکمّل این قوّه، و سرآمد علّت و علّة العلل همه همان نادانی و جهالت است، چنانچه سایر خرابیها هم همه مترتّب برآن و از فروع آن است.

مقصد دوّیم: در اشارهٔ اجمالیّه به علاج قوای ملعونه

[علاج أوّل: علاج جهالت ملّت]

اوّل و أهمّ همه، علاج جهالت و نادانی طبقات ملّت است.

---

۱. قطعه‌ای است از مقبولهٔ عمر بن حنظله مروي از امام صادق عليه السلام، الكافي، ج ۱، ص ٦٧، چاپ اسلامیه.
۲. نهج البلاغه، خطبه (۳) معروف به (شقشقیه). و در آن چنین آمده:... وَ مَرَقَت أُخرى و قَسَطَ آخَرون.
۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: آن بی خردان از همه چیز بی خبر و وظیفهٔ مقامیه ناشناس است.
٤. تهریش عشایر: تحریک آنها و القای نزاع و قتال و فتنه بین آنها، همچون تهریش کلاب که به جان هم افتادن سگها است.

و این مطلب نسبت به جهل بسیط - با دخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد و مشروطیّت و تفهیم آنچه در مقدّمه و فصول خمسه بیان نمودیم - درکمال سهولت است، لکن به شرط ملایمت و عدم خشونت در بیان، و حفظ أذهان از شوائب غرضانیّت، وتحرّز از موجبات تنفّر و انزجار قلوب، و تحفّظ از مشوب شدن[1] أذهان، قال عَزّمن قائل: ﴿أُدعُ إِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالحِكمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَجادِلهُم بِالَّتي هِيَ أَحسَن﴾[2].

حقیقت دعوت به حرّیت دعوت به توحید، و به نصّ آیات و أخبار سابقه از وظائف[3] و شؤون أنبیاء و أولیاء علیهم السلام است.

پس هرکس در این وادی قدم نهد و در این صدد برآید - خواه صاحب جریده باشد یا أهل منبر یا غیر ایشان هرکه باشد - باید بر طبقِ همان سیرهٔ مقدّسه رفتار و دستورالعمل آیهٔ مبارکه را سرمشق خود نموده، به رفع جهالت و تکمیل علمیّات و تهذیب اخلاق ملّت همّت گمارد، و لسان بد گویی را - چون محمول بر غرضانیّت است - مطلقاً کنار گذارد؛ تا خود کاملاً عالم نباشد به غرض خودنمایی و عوام‌ریایی و هنگامه جویی و أمثال ذلك در این وادی داخل نشود، مانند جمله‌ای از جراید سابقه و بعض أهل منبر و ناطقین سابق - که یا دوستان نادان و یا دشمنانی بودند دانا، و مُعظَم صدمات و لطمات وارده بر این اساس سعادت به هَفَوات آنان مستند است - بهانه و دست آویز به دست[4] اصول و ارکان استبداد ندهد، ملّت فلک زده را به جای دلالت و آگاهی به حرّیت و حقوق خود منزجر و از مقصد أصلی به

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: تحفظ از رمیدن و مشوب شدن.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه (۱۲۵).

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: حقیقت دعوت به حرّیت و خلع طوق رقّیت ظالمین به نص آیات و اخبار سابقه دعوت به توحید و از وظائف.

۴. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و دست آویز تشویش أذهان به دست اصول.

کلّی تبعید نکند، شرف أرباب شرف را حفظ، و دستی مستبدّ و معینِ ظلم نتراشد، آزادی قلم و بیان و نحوهما را -که از شؤون و مراتب همان آزادی رقاب است از قید رقّیت جائرین، و حقیقتش عبارت از رها بودن در موجبات تنبّه ملّت و باز شدن چشم و گوش اُمّت و پی بردنشان به مبادی ترقّی و شرف قومیّت و استکمالات ملّیّه است- وسیلهٔ هتک[۱] أعراض محترمین و گرفتن حقّ السکوت اززید یا اُجرت تعرّض به عمرو یا کینه خواهی ازبکر ننماید[۲]، در دفع أقاویل و أباطیل أعوان ظالمین -با اجتماع جهات علمیّت و أهلیّت- به همان کلّیات گویی اکتفاء، و تعرّض به أشخاص خاصّه را حتّیٰ به کنایه و اشاره و تلویحات هم موقوف، و وظیفهٔ خود را وصل کردن بداند نه فصل نمودن.

و امّا نسبت به جهل مرکّب، و خاصّه آنکه داستان لجاج و عناد و دو دستگی و هم چشمی و طرفیّت و بر سر حرف خود ایستادن و به لسان حال «النّار ولا العار» گفتن هم به میان آمده باشد درکمال صعوبت، و شاید به مُسالکت و مُدارات وطرفیّت نداشتن و موادّ لجاج و عناد و دوئیّت را از میانه برداشتن تدریجاً علاج هر دو طبقهٔ این قسم از جهل - بعونه تعالی - ممکن شود[۳].

فقط خصوص أشخاصی که نه از روی اشتباه و جهالت، بلکه به واسطهٔ

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت از «دستی مستبد و مُعین ظلم» تا اینجا چنین بوده: و دستی برای استبداد و فعّال ما یشاء بودن ظالمین معین و یاور نتراشد، آزادی قلم و بیان و نحوهما را که از مراتب آزادی خدادادی و حقیقتش هم عبارت از رها بودن از قید تحکّمات طواغیت و نتیجهٔ مقصوده از آن بی مانعی در موجبات تنبّه ملّت و باز شدن چشم و گوش اُمّت، و پی بردنشان به مبادی ترقّی و شرف استقلال وطن و قومیت شناسی، و اهتمامشان در حفظ دین و تحفّظ بر ناموس اکبر کیش و آیین، و اتّحادشان در انتزاع حرّیت موهوبهٔ إلهیّه و استنقاذ حقوق مغصوبهٔ ملّیه، و برخوردنشان به تحصیل معارف و تهذیب اخلاق و استکمالات نوعیّه و وطنیّه و امثال ذلك است، وسیلهٔ هتک.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: از بکر و نحو ذلك ننماید.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: تدریجاً مبادی آن رفع و ممکن العلاج شود ان شاء الله تعالی.

غلبهٔ هویٰ و غرضانیّت با سایر ظالم پرستان همدست، و در إبقای شجرهٔ خبیثهٔ استبداد و استعباد رقاب ملّت به هر بی دینی و شقاوت و بی رحمی و قساوت مُقدِم، و مانند سایر فراعنه و طواغیت تا همه جا حاضرند جزیأس کلّی و انقطاع آمال ملعونه علاج دیگری برای این أمراض نفسانیّه و أغراض شهوانیّه متصوّر نباشد؛ و مع هذا مقابله و تعرّض شخصی به آنان هم هرچند موجب تنبّه ملّت و تحذّر از مکایدشان است باز هم ترک آن و اکتفاء به همان کلّیات گویی از جهات عدیدهٔ دیگر شاید أولیٰ باشد. و هو المسدّد للصّواب.

[علاج دوم: علاج شعبهٔ استبداد دینی]

دوّم، که أصعب و أشکل همه و در حدود امتناع است: علاج شعبهٔ استبداد دینی است، چه، بالضّروره رادع و مانع از إعمال استبدادات[1] و إظهار مرادات شهوانیّه - به عنوان دیانت - به همان ملکهٔ تقوا و عدالت منحصر، و جز اجتماع أوصافی که در روایت (احتجاج) تعداد و «صائناً لِدِینِهِ حافِظاً لِنَفسِه مُطیعاً لِأَمرِ مَولاهُ مَخالِفاً لِهَواهُ»[2] بودن را در مرجعیّت شرعیّه اعتبار فرموده‌اند عاصم دیگری متصوّر نباشد. و با اتّصاف به أضداد مذکورات، و اجتماع أوصافی که در همان روایت شریفهٔ (احتجاج) برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفای مسلمین تعداد و در آخر همه «أُولئِكَ أَضَرّ عَلی ضُعَفاءِ شیعَتِنا مِن جَیش یزید لعنه الله علی الحسین علیه السلام»[3] فرموده‌اند نه از إعمال استبداد و استعباد رقاب و اظهار تحکّمات خودسرانه - به عنوان دیانت - مانعی متصوّر، و نه ضعفاء و عوام أُمّت بر تمییز فیما بین أصناف و أوصاف و أضداد مذکورهٔ در

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: مانع از استبدادات.
۲. الاحتجاج، طبرسی، ج (۲)، ص (۵۱۱).
۳. مصدر سابق، ص (۵۱۲).

روایت شریفه و تحذّر از وقوع در شبکه و دام صیّادان راهزن مقتدر، و نه بعد از افتادن در این دام - از روی تقصیر یا قصور- و از لوازم دیانت[۱] پنداشتن این پیروی و تمکین - و به شرک به ذات أحدیّت عزّاسمه بودنش جهل مرکّب داشتن - مفری از آن دارند[۲]، و از این جهت طریق علاج مسدود، و تخلیص از این ورطه متعذّر به نظر می‌آید.

ولکن مع هذا چون فاعلیّت ما یشاء و حاکمیّت ما یرید و قاهریّت بر رقاب و لا یُسئل عمّا یفعل و شریك الباری بودن جبابره و طواغیت در أمثال این صفات خاصّهٔ أحدیّت -تعالی شأنه- نه مطلبی است[۳] که بر هیچ شریعت و دین و مذهب و کتابی - فضلاً از دین قویم اسلام و خاصّه بر مذهب إمامیّه - لباس مشروعیّتش توان پوشانید، و إعانت بر این بت پرستی - به نصّ آیات و أخبار سابقه را چه به مساعدت و همدستی با فراعنه و ظالمین باشد و یا به سکوت و ترک نصرت و خذلان حقّ - به صورت اعانت بر حفظ دین و به حساب تورّع و احتیاط از شبهات به خرج توان داد؛

لهذا در این جزء زمان که بحمد الله چشم و گوش ملّت باز و به این أمراض مزمنهٔ مُهلکهٔ نوع پی برده، آزادی از این استعبادات را اندکی برخورده‌اند، إن شاء الله تعالی هر دو رشتهٔ استبداد دینی بی أثر خواهد بود، و بلکه به مقتضای حدیث مأثور «یُعرَفُ الرِّجال بِالحقِّ لا الحَقّ بِالرِّجال»[۴] -که مفادش از مستقلّات عقلیّه و موجب تمامیّت حجّت و عدم معذوریّت است- این ظالم پرستی چه به همدستی باشد یا

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و لازمهٔ دیانت.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و تمکین، و استحکام مبانی این جهل مرکب و شرک به ذات أحدیّت عزّ اسمه مفری از آن دارند.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و طواغیت نه مطلبی است.

٤. علّامه مجلسی در بحارالأنوار ج (٦)، ص (۱۷۹)، به نقل از (المجالس) شیخ مفید -رحمهما الله- فرموده: حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام به حارث همدانی فرمود: إنّ دین الله لا یُعرف بالرجال، بل بآیة الحق، فاعرِفِ الحقّ تعرِف أهله.

به عدم موافقت درسلب صفات خاصّهٔ إلهيّه عزّاسمه ازظالمين، على كلّ تقدير كاشف ازمكنونات سرايرِ، واين تقابل حقّ وباطل في‌الحقيقه محک امتحان است، قال عزّمن قائل: ﴿أَحَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكوا أَن يَقولوا آمَنّا وَهُم لا يُفتَنون، وَلَقَد فَتَنّا الّذينَ مِن قَبلِهِم فَلَيَعلَمَنَّ اللهُ الّذينَ صَدَقوا وَلَيَعلَمَنَّ الكاذبين﴾[1].

[علاج سوم: علاج شاه‌پرستی با تصدّی اشخاص لایق]

سيّم: قلع شجرهٔ خبيثهٔ شاه پرستی، و مرجعيّت اُمورنوعيّه مملكت را تابع لياقت ودانش وكمالات انسانيّه و قواى علميّه و عمليّه قراردادن است. واين مقصد أهمّ، تا شجرهٔ خبيثهٔ استبداد و استعباد برقرار، و بنيان چپاول و غارتگرى در مملكت استواراست ازمحالات. ومادامى كه حقيقت سلطنت -كه دانستى عبارت ازولايت برنظم وحفظ و به منزلهٔ شبانى كلّه است- برشخص سلطان به واسطهٔ انهماک درشهوات استبداديّه و هوىٰ پرستى مجهول، و سلطنتش را عبارت ازمالكيّت و قاهريّت وفاعليّت ما يشاء وعدم مسؤوليّت عمّا يفعل پندارد، وعدم تمكين رعيّت ازاين مسخّريت و مقهوريّت و آزادى طلبى ازاين عبوديّت را ياغى‌گرى، و مساعدت براين فرعونيّت را دولت خواهى شمرده، براستيصال دستهٔ اولىٰ كه به گمانش ياغي دولتند و نفوذ دادن به دستهٔ ثانيه كه دولتخواهشان پنداشته همّت گمارد، البتّه موجبات نفوذ و مرجعيّت نوعيّات مملكت فقط به اظهارشاه پرستى و همدستى دراعدام ملّت وتخريب مملكت منحصر، و سلطان و رعيّت ازهمديگرمستوحش و متنفّر، و مهرهٔ سلطنت به دست اين دسته مردم غارتگرمفوّض، و شخص سلطان در زاويهٔ انزواء و خوف مختفي، و ازلذّت سلطنت و معدلت و محبوبيّت درقلوب ملّت محروم، و في‌الحقيقه خود را آلت چپاول و تطاولات آنان، وبد نام عالميان، وبلكه به

---

۱. سوره عنكبوت (۲۹)، آيات (۲ و ۳).

نصّ مجرّب «المُلكُ يَبقى مَعَ الكُفرِ وَلا يَبقى مَعَ الظُّلم» که حقیقت مفادش علاوه بر صدور از مَهبَط وحی[۱]، به مقایسهٔ حالت حالیّهٔ ایران با ممالک کفرستان - و خاصّه ژاپونیان - مشاهَد و محسوس است، و هم به موجب فرمایشات برهانیّهٔ حضرت سیّد أوصیاء - علیه وآله أفضل الصّلاة و السّلام - درطیّ خطبهٔ مبارکهٔ صادره در بیان حقوق والی و رعیّت بر همدیگر که سابقاً گذشت[۲]، و أخبار مستفیضهٔ دیگر که حتّیٰ برپا بودن سماوات را به عدل إلهی جلّت عَظَمَتُه اِسناد فرموده‌اند[۳]، أسباب اِنقراض سلطنتش را هم - به این ارتکابات و مساعدت با أغراض شاه پرستان به دست خود - فراهم، و جزچند صباحی با چنین حال پلید أشدّ ازشب اوّل قبر یزید تمتّعی نخواهد یافت، الی آخر الأبد مانند بُحتُ النَّصر و ضحّاک و چنگیز و تیمور و یزید به بدنامی و لعنت مذکور[۴]، و از أظهر مصادیق آیهٔ مبارکهٔ ﴿خَسِرَ الدُّنیا و الآخرة

---

۱. غزالی در (نصیحة الملوك)، ص (۴۰)، از لسان حضرت رسول صلّی الله علیه وآله نقل کرده است.
۲. نهج البلاغه، خطبه (۲۱۶)، و صفحه (۱۱۹) این رساله.
۳. همچنانکه فیض کاشانی در تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۰۷، در ذیل تفسیر آیه ﴿وَوَضَعَ المیزان﴾ فرموده: قال رسول الله صلّی الله علیه وآله: بالعدل قامت السماوات والأرض.
۴. در نسخهٔ اول رساله مؤلف معظّم ﷺ أمر سیّم را اینگونه بیان نموده‌اند:
سیّم: قلع شجرهٔ خبیثهٔ شاه پرستی و ترویج علم و دانش، و مرجعیّت امور نوعیّه را تابع لیاقت و درایت قرار دادن و ریشهٔ چپاول و مملکت فروشی شاه پرستان را برانداختن است، و بالضروره تا شجرهٔ ملعونه استبداد برقرار و بنیان استعباد در مملکت استوار است سلب این قوّه و تبدیلش به علم و دانش از محالات، و مادامی که حقیقت سلطنت و ولایت بر حفظ و نظم و به منزلهٔ شبانی گلّه بودن آن به واسطهٔ شدّت انهماک در هویٰ پرستی بر شخص سلطان مجهول، و سلطنتش را عبارت از مشارکت با ذات أحدیّت عزّت کبریاؤه در مالکیت و قاهریّت و فاعلیّت ما یشاء و عدم مسؤولیّت عمّا یفعل پندارد، و عدم تمکین اُمّت را از این مقهوریّت و جِدّ در تخلیص رقابشان از این عبودیت را یاغی گری، و مساعدت بر این فرعونیت را دولت خواهی شمارد لا محاله بر استیصال دستهٔ اولیٰ که به گمانش یاغی دولتند و نفوذ دادن به فرقهٔ ثانیه که دولتخواهشان پنداشته همّت گمارد، موجبات ترقّی و نفوذ و مرجعیت نوعیات مملکت فقط به اظهار شاه پرستی منحصر، و سلطان و رعیّت به واسطهٔ افساد و چپاول شاه پرستان از همدیگر مستوحش و متنفّر، و مهرهٔ سلطنت بازیچهٔ این چپاول چیان غارتگر خواهد بود، شخص سلطان در زاویهٔ اختفاء و

ذلك هُوَالخُسران المبين﴾[1] خواهد بود.

[درلزوم اهتمام به امربه معروف و نهی ازمنکر]

و بالجمله، علاج اين قوّهٔ خبيثهٔ مملكت ويرانه سازقبل ازقلع أصل شجرهٔ ملعونهٔ استبداد ممتنع، و چون مسلمانان به اِخبارغيبى پيغمبرو إمامشان كه فرمودند: «لَتَأمُرُنَّ بالمَعروفِ وَلَتَنهُنَّ عَنِ المُنكَرِ أوَلَيُسَلِطَنّ عَلَيكُم شرارِكم فَيَسومونَكم سوءَ العَذاب»[2] به واسطهٔ اِهمال اين دو وظيفهٔ مهمّهٔ شرعيّه، ازچنان سعادت و حظّى -كه سلطانشان به همان اغتصاب مقام ولايت قناعت، و ازاغتصاب ردای كبريائى اِغماض، و آزادى خدادادى ايشان را مانند سلاطين كفرواگذارد- محرومند، و استنقاذ

خوف منزوى، و همّش به اعدام ملت و تخريب مملكت مصروف، و از لذّت سلطنت و بسط عدل و آباد كردن مملكت و محبوبيت در قلوب ملّت محروم، و از ذكر خير و همسرى با سلاطين جهان بى بهره، و آلت چپاول غارتگران و بد نام عالميان است، و بلكه به نصّ مجرّب (المُلكُ يبقىٰ مع الكفرولا يبقى مع الظلم) كه برهانش ظاهر و عياناً هم مُشاهَد و محسوس است، و صريح فرمايشات حضرت سيّد أوصياء عليه و آله أفضل الصّلاة والسّلام در طىّ فرمان تفويض ولايت مصر به مالک أشتر و خطبهٔ مباركه صادره در بيان حقوق والى و رعيّت بر همديگر كه سابقاً نقل شد بقاء و دوام ملک و دولت به اتحاد والى با رعيّت منوط، و اجحافات و استيثارات و ظلم ولات به انقراض عاجل مؤذّي، و حتّىٰ بر پا بودن سماوات را هم در طىّ أخبار مأثوره ديگر به عدل إلهى جلّت عظمته إسناد فرموده‌اند، الى غير ذلك، و به مقتضاى اين اخبار و به حكم ضرورت و تجربه و برهان و اعتبار اسباب زوال نعمت و انقراض سلطنتش را هم به اين ارتكابات ظالمانه و مساعدت با اغراض وحشيانه شاه پرستان به دست خود فراهم، و جز چند صباحى با چنين حال پليد أشدّ از شب اول قبر يزيد تمتّعى نخواهد يافت، ﴿سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذينَ خَلَوا مِن قَبلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبديلاً﴾، الى آخر الأبد مانند بخت النصر و ضحّاک و چنگيز و تيمور و يزيد مشهور و به بدنامى و لعنت مذكور....

١. سوره حج (٢٢)، آيه (١١).

٢. در نهج البلاغه، نامه (٤٧)، در وصيت حضرت أمير المؤمنين به فرزندانش امام حسن و امام حسين -عليهم السلام- مى فرمايند: لا تتركوا الأمرَ بالمعروفِ وَالنَّهي عَنِ المُنكَرِ فَيُوَلّي عليكم شِرارُكُم، ثُمَّ تَدعونَ فَلا يُستَجابُ لَكُم). و شيخ حرّ عاملى در وسائل الشيعة، ج ٦، كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، باب ١، حديث ٤، ص ٣٩٤، از امام رضا ﷺ روايت كرده كه فرمودند: لتأمُرُنَّ بالمعروف، وَلَتنهُنَّ عَن المُنكر أو لَيَستعمِلَنَّ عليكم شرارُكُم فيدعو خيارُكم فلا يُستجاب لهم.

آن و ترتیب موجبات حفظ استقلالشان به غیرت دینی و اتّفاق ملّی خودشان و ترک تهاون درأمربه خود همین معروف[۱] و نهی ازهمین أعظم منکرات منوط، و با اندک توانی ازرقّیّت فَجَره هم ترقّی و به عبودیّت کَفَره -العیاذ بالله تعالی- منتقل خواهند بود، لهذا اُمید است که این آخرین نَفَس را -بعون الله تعالی و حسن تأییده- از دست ندهند، تهاون دراین أمربه معروف و نهی ازمنکررا بیش ازاین روا ندارند، أساس عدل راکه موجب بقای ملک است اِقامه و بنیان ظلم را منهدم[۲] سازند، رقاب و حقوق مغصوبهٔ ملّیّه را اِستنقاذ، و ریشهٔ شاه پرستی که سلسله جنبان تمام خرابیها است ازمملکت براندازند، لذّت عدل و إحسان را به کام سلطان بچشانند، ازمقام راهزنی و چپاولگری و قصّاب بشربودن ترقّیش داده به تخت سلطنتش بنشانند، همین که چند صباحی حقیقت سلطنت و حلاوت معدلت و محبوبیّت قلوب ملّت را اِدراک، ازعالَم سَبُعیّت به وادی انسانیّت قهراً قدم خواهد نهاد[۳]، و اگرازفطرت منسلخ نشده باشد البتّه دررفع موجبات توحّش و تنفّروقلع موادّ تفرّق ازبذل مجهود بی دریغ، و دستهٔ شاه پرستان را بالطّبیعه[۴] به خود راه نخواهد داد، اِن شاءَ الله تعالی، و لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بالله العَلیّ العَظیم.

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت از (به واسطهٔ اهمال این دو وظیفه) تا اینجا چنین بوده است: به واسطهٔ اهمال این دو وظیفهٔ مهمّهٔ شرعیه که به نصّ أخبار از دعائم و مبانی اسلام‌اند از چنان سعادت و حقّی که سلطانشان به صرافت طبع خود و به اقتضای مسلمانی و یا فطرت انسانی از مقام (أنا رَبُّکُم الأعلی) تنزّل و به همان اغتصاب مقام ولایت قناعت و از اغتصاب ردای کبریائی اغماض و آزادی خدادادی ایشان را واگذارد و از تحکّمات خودسرانه رفع ید کند محرومند، و استنقاذ حرّیت و حقوق مغصوبه و جلوگیری از تحکّمات و ترتیب موجبات حفظ استقلالشان به غیرت دینی و اتّفاق ملّی و ترک تهاون خودشان در أمر به خود همین معروف.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و بنیان ظلم راکه مایهٔ انقراض است منهدم سازند.

۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و از عالم سَبُعیت و راهزنی به وادی انسانیت و مملکت داری و نوع پروری قهراً قدم نهاد.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و دسته شاه پرستان و غارتگران مفسد را بالطبیعه.

[علاج چهارم: علاج تشتت و اختلاف و خودخواهی]

چهارم: علاج تفریق کلمه و ترتیب موجبات اتّحاد است.

و این مطلب چنانچه از فرمایشات برهانیّهٔ حضرت سیّد أوصیاء - علیه و آله أفضل الصّلاة و السّلام - که سابقاً نقل شد مستفاد، و برهاناً هم از بدیهیّات است. نه تنها حفظ حرّیّت رقاب و صیانت حقوق ملّیه از اغتصاب و منع تعدّیات أشرار و دفع تجاوزات گرگان آدمی خوار بر آن متوقّف و فایده‌اش فقط منحصر در این اُمور است، بلکه حفظ تمام موجبات شرف و نوامیس دینیّه و وطنیّه و استقلال قومیّت و عدم وقوع در أشدّ از محنت بنی‌اسرائیل - إلیٰ غیر ذلك - همه بر این اتّحاد کلمه و عدم تشتّت آراء و مختلف نشدن أهواء مترتّب، و از این جهت است که در شریعت مطهّره در حفظ آن و رفع موجبات اختلاف و تفرّق این همه اهتمام فرموده‌اند، و حتّیٰ از حکمتهای منصوصه برای تشریع نماز جماعت[1] - که هر شبانه روزی پنج مرتبه مسلمانان در عبادات با هم مجتمع و از حال یکدیگر با خبر شوند - همین حفظ اتّحاد است، و همچنین تحریص بر سایر اجتماعات موجبهٔ اُلفت و ترغیب به عیادت مرضیٰ و تشییع جنایز و معاونت در قضای حوایج و اجابت خواهش و عفو و صفح از زلّات و نَسخ رهبانیّت و تحریم نمیمه و خبرکشی و سخن چینی و تفتین و إفساد - الی غیر ذلك از تشریعات موجبهٔ اُلفت[2] و دفع و رفع منافرت - تماماً برای حفظ این حصن حصین اُمّت است، و بلکه شدّت اهتمام شارع مقدّس در تهذیب

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: تشریع جمعه و جماعت.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت از (همین حفظ اتحاد) تا اینجا چنین بوده: همین حفظ اتحاد در اخبار وارده منصوص است، و همچنین تحریص بر سایر اجتماعات موجبهٔ اُلفت و تحبّب و ترغیب به ضیافتهای بی تکلّف و احسانهای بی منّت و عیادت مرضا و تشییع جنایز و تعزیت مُصاب و معاونت بر قضای حوایج و اجابت خواهش و عفو و صفح از زلّات و نسخ انزواء و رهبانیت و تحریم نمیمه و ایذاء و تفتین و افساد الی غیر ذلك از تشریعات راجعه به استحکام اتحاد و اُلفت.

از اخلاق رذیلهٔ خودخواهی و نَفس پرستی و تخلّق به مواسات و ایثار و تحبّب با همدیگر همه[۱] برای استحکام مبانی اتّحاد و قلع موادّ تفرّق است، چه بالضرورة مبدأ تفرّق کلمه و تشتّت أهواء و اختلاف آراء به همان رذیلهٔ خودخواهی و نفس پرستی و حرکت برطبق أغراض شخصیّه و تقدیم و تحکیم آنها برمصالح و أغراض نوعیّه منتهي است، و مادامی که این رذایل و ملکات بهیمیّه مالک اختیار و خود پسندی و نفس پرستی درکار و مبادی مواسات و ایثار- ولا أقلّ گذشت از أغراض شخصیّه و تقدیم نوعیّات برآنها عند الدوران - درنفوس متمکّن نباشد حفظ این حصن حصین از محالات، و هردَم رخنهٔ جدید متّسعی پیدا گردد، سلب صفات خاصّهٔ إلهیّه - عزّاسمه - از طواغیت منافی اسلامیّت و قرآن بشمار آید، ظالم پرستی حمایت و حفظ دین خوانده شود، حرّیّت موهوبهٔ إلهیّه عزّاسمه - علاوه بر مظلومیّت و اغتصاب - لباس إباحهٔ مذهبی پوشد و موهومه موسوم گردد، مساوات آحاد اُمّت با غاصبین حرّیت و حقوقشان به صورت رفع امتیاز فیما بین أصناف مختلفة الأحکام جلوه کند، مغالطه و تمویهات معاویه و عمروعاص درنسبت قتل عمّاربه سیّد أوصیاء -علیه و آله أفضل الصّلاة و السّلام[۲][۳]- تجدید، و خونریزیهای چنگیزی و سایرشنایع ظالمانهٔ ناشیه ازهمدستی دراستعباد رقاب امّت، به عدالت

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و نفس پرستی به مراتب و درجاتش و تخلّق به مواسات و ایثار و نحو ذلك همه برای.

۲. شیخ صدوق علیه الرحمة در معاني الأخبار، ص ۳۵، می‌فرماید: قال الصادق علیه السلام: لمّا قُتِل عمّاربن یاسرفارتعدت فرائص خلقٍ کثیرو قالوا: قال رسول الله ﷺ : «عمّارتقتله الفئة الباغية»، فدخل عَمروعلی معاویة و قال: یا أمیرالمؤمنین قَد هاجَ الناس واضطربوا، قال: لماذا؟ قال: قُتِلَ عمّار، فقال معاویة: قُتِلَ عمّارفماذا؟ قال: أليس قد قال رسول الله ﷺ : «عمّارتقتله الفئة الباغية»، فقال له معاویةُ: دُحِضتَ في قولك أنحن قتلناه؟ إنّما قتله علي بن أبي طالب ﷺ لمّا ألقاه بين رماحنا، فاتّصل ذلك بعلي بن أبي طالب ﷺ فقال: إذاً رسول الله ﷺ هوالذي قَتَل حمزة لمّا ألقاه بين رماح المشرکين.

۳. درنسخهٔ اول رساله این عبارت اضافه شده: به واسطهٔ شهادت درکاب مبارکش.

و حقوق شرعيّه طلبی و حرّيّت خواهی[۱] ملّت مظلومه منتسب گردد، إلیٰ غيرذلك.

پس اوّلين وظيفه - كه بعد ازرفع جهالت اُمّت و تشريح حقيقت مشروطيّت[۲] و مساوات و حُرّيّت - فريضهٔ ذِمّت دُعات حرّيّت و توحيد و حُمات دين و وطن و ترقّی خواهان نوع است بذل جهد و صرف مُهجه درتهذيب اخلاق نوع است[۳] از اين رذايل ملكات، وقلع موادّ خبيثهٔ خودپسندی و نفس پرستی و غيرذلك ازمبادی تفرّق كلمه و اختلاف آراء و تقديم أغراض شخصيّه برنوعيّات.

[تشكيل أنجمنهای علميه برای حفظ اتحاد]

و أهمّ مقاصد اين باب و مقدّمهٔ مهمّه درتحصيل حقيقت اتّحاد: تشكيل أنجمنهای صحيحهٔ علميّه است[۴] ازأعضای مهذّب وكامل درعلم و عمل و اخلاق و نوع خواه ترقّی طلب و با درايت وكفايت درحفظ جامعهٔ اسلاميّه و رابطهٔ نوعيّه[۵]، نه مثل بعض أنجمنهای مبنيّهٔ براجتماع درخود غرضی و زورگويی و هنگامه جويی و مال مردم خوری و رفعت طلبی و اِعمال هرنوع غرض و مرض شخصی، كه منتج عكس مقصود، و موجب رميدن و انصراف قلوب ازأصل اتّحاد[۶]، و استبداداتی است به مراتب أضرّ و أمرّ ازاستبداد أصلی، و موجب توسّل و إلتجای ملّت به آن استبداد ملعون است درتخلّص ازآنها، و با كمال شوق و طيب نفس بدان اسارت ملعونه رضا دادن و به آن رقّيّت بهيميّه گردن نهادن[۷].

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: و حرّيت و رفع ظلم خواهی ملّت.
۲. درنسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: حقيقت استبداد و مشروطيت.
۳. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: تهذيب اخلاق اُمّت است.
٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: صحيحهٔ علميه و مرتّب نمودن آنها است.
٥. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: جامعهٔ اسلاميه و إحياى رابطهٔ نوعيه.
٦. درنسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: از اصل دخول در وادی اتحاد.
۷. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنين بوده: رقّيت بهيميه از لاعلاجی تن در دادن.

و بالجمله، غرض از تشکیل أنجمنها و قرآن مجید و سایر معظّمات دینیّه را به میان نهادن و قَسَم یاد کردن، رفع ید از أغراض شخصیّه و همدستی برإعلاء و حفظ[۱] جامعهٔ نوعیّه و ترقّی دادن نوع است به عمل، نه همدستی و مساعدت بر أغراض همدیگر و صرف قلوب نوع عقلاء و بی غرضان از این داستان.

و از آفات عظیمه و دردهای بی درمان این باب همین دخول مُغرِضین و چپاولچیان و کلاهبرداران است در این وادی، و این فرصت را غنیمت شمردن و مهرهٔ کار را به دست خود گرفتن و به اسم ملّت خواهی ملّت فلک زده را به خاک سیاه نشانیدن است، همچنانکه عنوان شاه پرستی وسیلهٔ چپاول شاه پرستان، و اسم حفظ دین شبکه و دام آن دستهٔ صیادان است، ملّت خواهی هم بهانه و دست آویز این دسته مردم، و أغلب انزجارات مستند به شنایع اعمال آنان است، قولاً مشروطه خواه و عملاً در استحکام مبانی استبداد از أغلب قوای ملعونه أقوا، و از أعظم موجبات تفرّق کلمه و انزجار قلوب، و بلکه ضررش بر این أساس سعادت از همه بیشتر، و سزاوار است در عداد همان قوای ملعونه معدود، و عقلای ملّت بر علاجش - مقدّم بر همهٔ آنها - همّت گماشته، به حکمتهای عملیّه این باب از فساد عظیم را - بعونه تعالی - مسدود سازند.

و بالجمله، مبنا و أساس تفرّق کلمه در اقامهٔ وظائف نوعیّه راجعهٔ به هیأت جمعیّه - از صدر أوّل تا به حال و إلیٰ آخر الأبد - به همین إرائه و إظهار غرض شخصی است به صورت غرض نوعی، و أبواب آن از حدّ إحصاء خارج، و به مقتضای أخبار واردهٔ در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: ﴿قُل هُوَ القادِرُ عَلی أَن یَبعَثَ عَلَیکُم عَذاباً مِن فَوقِکُم اَو مِن تَحتِ أَرجُلِکُم اَو یَلبِسَکُم شِیَعاً وَ یُذیقَ بَعضَکُم بَأسَ بَعضٍ﴾[۲]،

---

۱. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: بر إعلاء کلمهٔ اسلامیه و حفظ.
۲. سوره أنعام (٦)، آیه (٦٥).

که به دعای نبیّ رحمت صلی الله علیه و آله عذابهای آسمانی و زمینی نازلهٔ برأمم سابقه ازاین اُمّت مرفوع، و به همین تفرّق و به هم افتادن و بأس و شدّت و قتل و نهب و هتک نوامیس و سایرأنواع عذاب دنیوی به همدیگرچشانیدن تبدیل شده است[1]. مبادی این اختلاف و إفسادها - چه مرکزاستبداد باشد و یا شعبهٔ استبداد دینی و یا شاه پرستان و یا سایرقوای ملعونه و یا عنوان ملّت خواهی را بهانه و دست آویز نمودن، إلیٰ غیرذلك ازآنچه منشأ تفرّق و اختلاف و به هم افتادن است - تماماً مبادي عذاب إلهی عزّاسمه‌اند براین اُمّت، و علاج آن ازدست علمای اُمّت و عقلاء و دانایان ملّت هم خارج، و جزبه توبه و إنابه و تضرّع و ابتهال و إلحاح و توسّل و استشفاع ازمظاهررحمت -صلوات الله علیهم- علاج ناپذیراست. ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾[2] و اجمع علی الثُّقلیٰ کَلِمتَنا و عَلی الهُدی شَملَنا بِمحمّدٍ وآله الطّاهرین صلوات الله علیهم أجمعین.

[قلع شجرهٔ استبداد، تنها علاج بقیّهٔ قوا]

و امّا علاج بقیّهٔ قوای ملعونه، جزبه قلع شجرهٔ خبیثهٔ استبداد و سلب فعّالیّت ما یشاء و انتزاع قوای فعّالهٔ مغصوبه ممکن نگردد. تا این شجرهٔ ملعونه برقرارو أساس دل بخواهانه حکمرانی استوارو قوای فعّالهٔ ملّیّه مغصوب است، نه تعذیب و قتل و أسروحبس و استیصال نفوس أبیّه و أحراروأمجاد اُمّت به حدّی واقف، و نه اغتصاب هستی و دارایی ملّت و صرف درسرکوبی خودشان به جایی منتهی، و حالت مملکت چنان است که شاعر - ازلسان جغد ساکن خرابه به جغد دیگر - گفته:

---

۱. به تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۳ - ٤، ص٤٨٧، چاپ دار المعرفة؛ و تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱٤۰ - ۱٤۱، چاپ آخوندی، رجوع شود.

۲. سوره دخان (٤٤)، آیه (۱۲).

گر مَلِك این است و همین روزگار زین دِه ویران دَهَمت صد هزار[۱]

تا قانون جامع وظائف تمام طبقات در مملکت مُجرا، و عدم تفرقه بین قویّ و ضعیف در أحکام قانونیّه به حدّی که لا یَطمع القَویّ في باطله و لا یَیأس الضّعیف من حَقِّه مستحکم نباشد زورگویی أقویای مملکت بطبقاتهم بر ضعفاء بلا علاج باشد. تا قوای فعّالهٔ ملّیّه من الماليّة وَالعَسکریّة و غیرهما مغصوب، و مالیّه در تحت نظارت وکلای ملّت از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصیّه و چپاول شاه پرستان مصون نباشد، و عسکریّه هم به واسطهٔ کمال جهالت و فرط غباوت ولیّ نعمت خود را - که قاطبهٔ ملّتند نه غاصبین رقابشان - نشناسند[۲]، و از وظیفهٔ مقامیّهٔ خود هم - که به نصّ مبارک سرور أوصیاء علیه و آله أفضل الصّلاة و السّلام: (حصونِ حافظهٔ رعیّت بودن است نه آلتِ إعدامشان[۳]) - بی خبر، و در تحت ارادات طاغوتیّه مسخّر باشند، البتّه جز صرف قوای فعّالهٔ ملّیّه در شهوت و غضبرانی و سرکوبی و استیصال خودشان مترقّب[۴] نباشد. صدور حکم به تحریم دادن مالیّات به این ملاحظه، و همانا نوع عساکر و أغلب عشایر وحشی ایران حتّیٰ از شامیان أتباع معاویه و یزید هم - در بی ادراکی و غباوت - گوی سبقت ربوده‌اند، نه از دیانت و مسلمانی بهره و نه از فطرت انسانی نصیب و نه از وطن و نوع خواهی عِرقی دارند، و جز انتزاع قوا و سلب فعّالیّت بالکلّیّه - بعونه تعالی و حسن تأییده - علاج دیگری متصوّر نباشد[۵].

---

۱. نظامی گنجوی، (مخزن الأسرار)، حکایت انوشیروان با وزیر خود.

۲. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و فرط غباوت به ولیّ نعمت خود که قاطبهٔ ملّتند نه غاصبین رقابشان ناشناس.

۳. چنانچه در نامهٔ (۵۳)، نهج البلاغه، صفحه (۱۲۵) گذشت.

٤. در نسخهٔ اول رساله عبارت چنین بوده: و استیصال خود ملّت مترقّب نباشد.

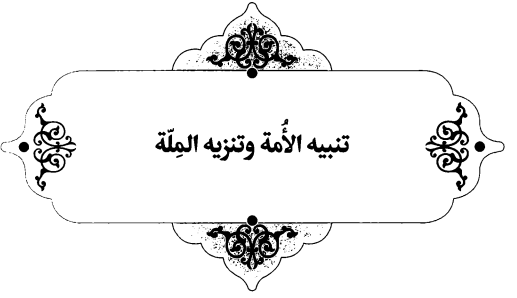
۵. به نامه‌های میرزای نائینی در این باره که از تاریخ ۲ رجب ۱۳۲٦ ق و بعد از آن نوشته‌اند و در بخش نامه‌ها و تلگرافهای مشروطیت ذکر نموده‌ایم مراجعه نمایید.

[نقل بقيّة رؤياى مؤلف دربارهٔ رساله]

و خوب است بقيّهٔ همان رؤياى سابقهٔ مرحوم آيت الله آقاى حاجى ميرزا حسين طهرانى ﷺ راكه متعلّق به همين رساله است ذكر و رساله بدان ختم كنيم:

اوّل شروع درنوشتن اين رساله، علاوه برهمين فصول خمسه، دو فصل ديگر هم دراثبات نيابت فقهاى عدول عصرغيبت دراقامهٔ وظائف راجعه به سياست اُمورأُمّت و فروع مرتّبه بروجوه وكيفيّات آن مرتّب، و مجموع فصول رساله هفت فصل بود، درهمان رؤياى سابقه - بعد ازآنچه سابقاً نقل شد - ازتشبيه مشروطيّت به شستن دست كنيزسياه ازلسان مبارك حضرت ولىّ عصر-أرواحنا فداه- حقير سؤال كردم كه: رساله‌اى كه مشغولش هستم حضورحضرت مطبوع است يا نه؟ فرمودند: «بلى مطبوع است مگردو موضع»، و به قراين معلوم شد كه مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و مباحث علميّه كه درآنها تعرّض شده بود با اين رساله كه بايد عوام هم منتفع شوند بى مناسبت بود، ولهذا هردو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اقتصاركرديم.

وقد خُتِم بِيَد مُصَنِّفِهِ الفَقير الجاني مُحَمّد حُسَين الغَرَوي النائيني، في الواد المقَدَّس الغَري - عَلى مُشَرِّفِه أفضل الصّلاة والسّلام - في شهر ربيع الأوّل سنة ألف وثلاثمائة وسبع وعشرين (١٣٢٧) من الهجرة المقدّسة علىٰ هاجرها وآله أفضل الصّلاة والسّلام.



تنبيه الأُمة وتنزيه المِلّة

تأليف المحقّق المجدّد الميرزا محمّد حسين الغروي النائيني ﷺ

تعريب حفيده:

الشيخ جواد الغروي النائيني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الخلائق أجمعين محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أبد الآبدين.

مقدمة التحقيق

مثّلت الثورة الدستورية في إيران المعروفة باسم (حركة المشروطة) أوائل القرن الماضي، الفرصة التي أتاحت لمدرسة أهل البيت (عليهم أفضل الصلاة والسلام) لتبرز قوتها وقدراتها، وتثبت أن الإسلام الأصيل لم يخرج من دائرة الحياة الإجتماعية، بل إنه صاحب اليد العليا في كل زمان ومكان، وفي كل الأمم والقوميات على اختلاف رؤاهم ومُثُلهم الإنسانية، وإن بإمكانه أن يؤدي دوره على أكمل وجه، ليحقق السعادة والازدهار للبشرية، ويزيل الحزن والهم من القلوب المكتئبة، ويرشد الإنسان لحركة عظيمة نحو السمو والمجد الأبدي.

لقد أدرك العلماء الرواد ببصيرتهم الثاقبة ونظرتهم الحاذقة مقتضيات الزمن الذي يعيشونه، واستوعبوا الفرصة الذهبية لعصرهم، فنهضوا وتحركوا بقوة وحماس،

وطبقوا جوانب من المبادئ الفكرية للإسلام فيما يرتبط بشؤون الحكم وإدارة البلاد وتنظيم المجتمع على أساس العدل والقسط، وأبرزوا الدور الرئيسي للشعب في منظومة الحكم والسلطة.

لقد ظن المفكرون الغربيون أن أفكارهم وديمقراطيتهم تمثل قمة الفكر والعقلانية للإنسان الحديث، لكنهم وبعد أن لاحظوا مستوى الرقي الفكري لمبادئ الإسلام، الذي تحدّى أفكارهم بقوة وثقة ويقين بمستقبل مشرق، انتابهم الرعب وبدأوا يفكرون بإيجاد الحلول، ويمكن مطالعة ذلك في مؤلفاتهم وكتاباتهم في الصحف والمجلات المختلفة.

ومن جملة العلماء الذين برزوا بقوة في ساحة الفكر الإسلامي، وبيّنوا نظرية الحكومة في الإسلام، وكشفوا حقائقها، وأعلنوا أن هذا النوع من الحكومة الإسلامية هو المتاح والممكن في عصرنا الحاضر، هو الفقيه والمحقق العظيم الميرزا محمد حسين الغروي النائيني.

لقد نقل الميرزا النائيني الفقه من المدرسة إلى صميم المجتمع، وأشعل شعلةً في خضم صخب الحركة الدستورية في الوقت الذي كان العالم الإسلامي يعاني من هيمنة الغرب والمستغربين، تلكم الشعلة التي أنارت العيون وأزالت غبار الحزن واليأس والعجز عن الوجوه، وملأت القلوب بهجة وسرورا. لقد زرع في قلب الإنسان المسلم إيماناً بأن الإسلام، لو استُمد من منبعه الأصيل ونُظر إليه بمنظار مدرسة أهل البيت (عليهم أفضل الصلاة والسلام)، فإنه يمتلك ما يناسب فهم الناس في كل زمان، وأن بإمكانه أن يقدم برامج وخططاً لتأسيس مجتمع نموذجي ومثالي، ويرشد ذوي الفكر السليم لغدٍ واعد.

نشأ الميرزا النائيني في دار والده شيخ الإسلام في نائين، حيث كانت داراً دينية

وسياسية. رأى وسمع أحاديث عن كل شيء: عن دكتاتورية أسرة قاجار، والأوضاع المضطربة، وعمليات الاعتقال، ونهب الثروات، وخراب البلاد، وظلم العباد، و...، ترعرع النائيني في هذه الأجواء، ونظر حوله بتمعن، فآلمت قلبه الأحداث المروعة، والفوضى العارمة.

وبعد أن أتمّ دراسة المقدمات في مسقط رأسه، انتقل إلى أصفهان، تلك المدينة التي عانت الكثير من ظلم القاجاريين، وهناك وجد نفسه في مجالس ومحافل كبار الشخصيات العلمية آنذاك، بفضل ذكائه الفائق وموهبته التي لفتت الأنظار، بالإضافة إلى انتمائه لعائلة مرموقة.

كان الحديث يدور في تلك المجالس عن ظلم النظام، واعتداءات الأجانب. ومن خلال تلك اللقاءات والمراودات تعرّف على أفكار العلماء وخططهم لمواجهة الطغمة الحاكمة، وإيجاد السبل الكفيلة بالتخلص من النظام الجائر.

كان أساتذته وعلماء أصفهان الكبار يتحدثون عما جرى ويجري، وعن مقاومة العلماء والظلم الذي لحق بالأرض والوطن وبأهله المستضعفين، وعن الخناجر التي غُرست بغدر في ظهور جميع الطبقات ورجال العشائر الأحرار في البلاد.

لم يتوقف عن التحليق عالياً في سماء العلم والمعرفة، فهاجر من دياره، متوجهاً إلى حوزة سامراء العظيمة، التي يقودها أستاذٌ متمرّس واسع الأفق، وسياسيٌ عميق التفكير. لينضم إلى بحر عميق مترامي الأطراف، وهناك، تتعمق معارفه أكثر وأكثر، ويتعرف على دقائق وتفاصيل سياسية، ويدرك بعمق أن قيادة المسلمين في عالمنا المضطرب تتطلب إجراءات خاصة ومنهجاً مختلفاً، فالسياسة لها طبقات متعددة، ومنعطفات وعقبات وطرق وعرة، وآفاق غير مرئية.

السياسة في الإسلام أصعب وأكثر دقة وحساسية من غيرها من السياسات

والمنهجيات، إذ يجب الإمساك بزمامها بقوة، منعاً للانحراف أو الضياع في صخب الأهواء والأطماع وشهوة الرئاسة والسلطة، فينبغي الحذر كل الحذر من اصطباغ الأهواء والرغبات الشخصية بصبغة الدين، ويجب أن تُنظّم جميع الإجراءات على أساس الإسلام والشريعة الإسلامية، فلا مجال للأهواء النفسية والعلاقات الشخصية والضعف والكسل في هذا الحصن العظيم.

في هذه السياسة، يلعب الشعب دوراً في غاية الأهمية، ووعيهم شرط أساسي للمضي قدماً بنجاح. يجب أن يكون الشعب حاضراً في جميع الميادين بوعي وإيمان ديني، ولا يصح إخفاء أي شيء عنهم، أو اتخاذ القرارات بعيداً عن أعينهم.

ترتكز السياسة في الإسلام على مشاركة الشعب وتعاونه في اتخاذ القرارات، لا على مجرد القرارات الفردية لقادة الدول ورجالاتها أو رؤساء القبائل والعشائر، وبالتالي يجب أن تُبذل كل الطاقات والجهود في سبيل توعية الشعوب كي تؤتي السياسة الإسلامية ثمارها.

في سامراء، يلتحق بمركز قيادة حركة التنباكو (التبغ) العظيمة، ومن ذلك المركز يستمد الدفء والنور، وفي ظله يحقق آماله.

هناك، يُصبح عين الميرزا الكبير الثاقبة، وموضع ثقته، وعضواً في مجلس الحل والعقد والمشورة بجهاز المرجعية الشيعية العليا. كل ما يراه ويفهمه ويدركه يضعه تحت تصرّف القيادة دون تردد، ويوظّف معلوماته الواسعة وفطنته السياسية في مسار ازدهار النهضة.

يُقدّر الميرزا الكبير هذه العين الثاقبة ويعلي من شأنها، لتتبوأ مكانة رفيعة كمراقب ومستشار لمركز القيادة. يستفيد الميرزا الكبير من قوة كتابات النائيني، ويستثمر قدراته العلمية وفكره ونبوغه السياسي في الوقت والمكان المناسبين، ومن خلال هذه

النوافذ وغيرها من النوافذ المؤثوقة، يتطلع إلى الآفاق، ويكشف الظلمات، ويوفّق في وضع حجر الأساس للحركات الإصلاحية الكبرى على أساس الإسلام والشريعة الإسلامية، ويجعل سامراء دائماً في طليعة النهضات.

لم يمض وقت طويل حتى اشتعلت شعلة أخرى، واندلعت الثورة الدستورية مستلهمة من حركة التنباكو. أصبح الآخوند الخراساني، التلميذ البارز للميرزا الكبير في الطليعة، واجتمع تلاميذ مدرسة سامراء بنفس روح التضامن والعمل المشترك، وأقاموا خيمتهم بنفس طريقة سامراء في قلب النجف. الآخوند الخراساني في المحور، بينما تولى سائر تلاميذ الميرزا الكبير، حول هذا المحور، قيادة وتوجيه الشعب الإيراني الثائر.

في مركز القيادة في النجف، يضطلع الميرزا النائيني بدور المفكر والموجّه والمرشد الكبير لهذه الحركة العظيمة، ويقوم بكتابة بياناته التوعوية المفعمة بالحماس نيابة عن المراجع الثلاثة الكبار في النجف: الميرزا حسين الطهراني، والآخوند الخراساني، والمازندراني.

بعد فترة وجيزة، وحينما يرى أن العدو قد انحنى وتقهقر، وبدأ يثير الشبهات حول أصل النظام الدستوري ومبادئها كالـ (الحرية والمساواة)، وإظهار هذه المبادئ على أنها تتعارض مع الإسلام، حينها يرى الحل في تأليف كتاب للدفاع عن النظام الدستوري وتوضيح موقف العلماء المؤيدين له، وتنبيه الأمة إلى ضروريات الشريعة المقدسة.

ويفضل همته ومثابرته، ينجح في إنجاز هذا العمل العظيم، ويؤلف «تنبيه الأمة وتنزيه الملة». في هذا الكتاب، يطبق النائيني مبادئ النظام الدستوري على الكتاب والسنة بأسلوب علمي ومنهجية فقهية وكلامية، ويرد بدقة على الشبهات، ويضع حداً للانتقادات الباطلة إلى الأبد.

يوضح النائيني في هذا الكتاب، أن ما يقوله المتأثرون بالغرب ويسعون إليه ليس هو هدف العلماء.

الحرية ليست تحرراً من كل قيد.

المساواة لا تعني التطابق بين الشرائع والقوانين الإلهية والبشرية.

سنّ القوانين ليس ابتداعاً في الدين أو وضع قوانين تتعارض معه.

في هذا الكتاب، يرسم الميرزا النائيني ملامح الحكومة الدينية بناءاً على الآيات والروايات، ويوضح أن الحركة التي بدأها علماء الدين كانت مبنية على فكر مستمد من الكتاب والسنة، لا تقليداً لهذا وذاك، ولا تأثراً بالنظريات والأفكار المستوردة من الخارج.

فهم إن تحدثوا عن الحرية، فليس هدفهم الحرية المطبقة في الغرب، وإن تكلموا حول المساواة، فهناك مسافة كبيرة بينهم وبين المساواة التي يسعى إليها الغربيون.

لقد أزال هذا الدفاع العلمي الدقيق عن النظام الدستوري الكثير من الشبهات، وكان بمثابة جهاد عظيم في تلك الأيام التي كانت تُقدم فيها تفسيرات متنوعة لهذا النظام، إذ كانت كل مجموعة وفئة تسعى لتفسيرها وفقًا لأفكارها ووجهات نظرها، وتوجيه الحركة نحو ما تروق لها.

أثبت كتاب «تنبيه الأمة» أن الدين ليس عاجزاً عن إدارة المجتمع، بل على العكس، يمكن للدين ويأسس متينة وحكيمة أن يوفر للناس سعادة الدنيا والآخرة، ويدير شؤون المجتمع بعيداً عن الاستبداد، وبالاعتماد على القرارات المصدقة في المجالس التشريعية.

لقد تمكّن الميرزا النائيني في كتابه «تنبيه الأمة»، بفضل قدراته العلمية وإحاطته الشاملة بالمسائل السياسية، من إرساء أسس الفلسفة الاجتماعية والسياسية

للإسلام وصياغتها بدقة وبراعة.

يقول الشهيد مطهري: (الإنصاف أنه لم يقم أحد بتبيين التفسير الدقيق للتوحيد العملي الاجتماعي والسياسي للإسلام أفضل من العلامة الكبير والمجتهد العظيم المرحوم الميرزا محمد حسين النائيني، وذلك مقروناً بالاستدلالات والاستشهادات المتينة من القرآن ونهج البلاغة، في كتابه القيم «تنبيه الأمة وتنزيه الملة»).

وبعبارة جامعة، فإنه في هذا الكتاب، وبفضل إشرافه على المفاهيم القرآنية وعلى القواعد الفقهية والأصولية واطلاعه على التاريخ السياسي للإسلام وأمم العالم، قد حرّر أقوى نصٍ ديني وسياسي في مشروعية النظام الدستوري.

وكما ذكر السيد محمود حسيني، إمام جمعة زنجان وأحد تلامذة الميرزا، فإن هذا الكتاب «يُعد من كرامات مدرسة أئمة الهدى، وآية من آيات علم الميرزا ودليلاً على فضله وعظمته العلمية».

ويمكن فهم سيرته ومواقفه الاجتماعية والسياسية من خلال التحليل الدقيق والدراسة المعمقة للحركات والنهضات الكبرى في العصور الأخيرة، مثل حركة التنباكو، والثورة الدستورية، وثورة العراق.

وفي الحقيقة، لا يمكن فهم شخصية النائيني بنظرة البعد الواحد، أو إدراك أسرار فعالياته، والكشف عن خفايا نصف قرن من مساعيه وجهوده السياسية والفكرية.

لقد كان رجل سياسة، فالسياسة الدينية كانت متجذرة في شخصيته. لم يكن يرى السياسة منفصلة عن الدين، فالدين الذي عرفه لم يكن له معنى دون حكمٍ ينظم شؤون المجتمع، ويعالج آلام الشعب ويهديهم ويرشدهم إلى السعادة الدنيوية والأخروية.

لم يبتعد قط عن السياسة، فانسحابه من الحركة الدستورية، بعد انحرافها، لا

يعني أبدا ابتعاده عن السياسة، كما تخيّل البعض وأصروا على هذا الخيال الجاهل.

لقد سعى أولئك إلى منع النائيني من أن يُعد قدوة للحوزات العلمية والمسلمين، فصوّروا للناس أن النائيني، بكل ذلك الحماس والنضج الفريد، ندم في النهاية على عمله، ورأى أن على رجل الدين أن ينكفئ على التدريس والبحث وشؤون المدرسة والمسجد، وأنه يجب على المسلمين ورجال الدين أن يعتبروا من هذه التجربة المريرة ولا يخوضوا في قضايا السياسة.

كل ذلك كان يهدف إلى إبعاد الحوزات العلمية والناس عن الأفكار السياسية الأصيلة للنائيني ومدرسته، ووضعه في عزلة سياسية تامة، لكي تبتعد هذه الأفكار عن الساحة إلى الأبد ولا تشكّل عقبة أمام الاستعمار.

والحقيقة أنه بعد انحراف الحركة الدستورية عن مسارها الأصلي، وإعدام الشيخ فضل الله النوري شنقاً، واغتيال البهبهاني، وتهميش الطباطبائي، والوفاة المشبوهة للآخوند الخراساني، ونشر المجلات والكتب المضللة والمعادية للإسلام ولرجال الدين و...، امتنع الميرزا النائيني عن مرافقة الحركة، وهذا يعني موقفاً سياسياً مدروساً بعناية.

ومن خلال هذا الموقف، أدرك الناس حقيقة ما يجري، وأعرضوا عن دعاة الدستورية، وهو ما يمكن ملاحظته من مواقف الشارع الإيراني فيما بعد.

وبخلاف إدعاءات المتوهمين والمتأثرين بالغرب، لم يعتزل النائيني السياسة، بل لعب دوراً قوياً في الحركات المناهضة للاستعمار بعد الحركة الدستورية، وفي ثورة الشعب العراقي ضد الإنجليز، وفي مقاطعة الانتخابات العراقية، ومحاربة سياسة كشف الحجاب في عهد رضا شاه في إيران، وأحداث أخرى.

أحبط النائيني مخططات الاستعمار بعد الحركة الدستورية، وأفهم الجميع أن

رجل الدين لا يمكن أن يبتعد عن السياسة، وأنه يقف متضامنا إلى جانب الشعب، يدافع عن حقوقهم، ويكافح الظلم، ويسعى لتنظيم أوضاع المسلمين المضطربة.

كان كل همّه أداء الواجب، ثابتاً عليه لا يلين، ومجتهداً ومقاوماً في أداء مسؤولياته العبادية والاجتماعية.

كانت الروح الحاكمة لسيرته ومنهجه هي عزة الإسلام ورفعته، سواء عندما كان مع الميرزا الكبير، أو حينما احتاجته الحركة الدستورية فكان المرشد لها والمتحدث باسمها، أو في اليوم الذي اعتلى منبر التدريس ليفيض على طلاب العلوم الدينية من أفكاره ونظرياته العميقة، أو عندما كان عوناً وداعماً للميرزا الثاني في نهضة الشعب العراقي في مواجهة المحتل الإنجليزي.

فسلام عليه يوم ولد ويوم مات ويوم يبعث حياً.

مميزات الطبعة الجديدة

وبمناسبة انعقاد المؤتمر الدولي لآية الله العظمى الميرزا النائيني (قدس سره الشريف) والذي جاء بقرار وتخطيط من قبل الرئاسة الموقرة للحوزات العلمية ومسؤوليها، بالتزامن مع الذكرى المئوية لهجرة الميرزا النائيني وعدد من كبار المجتهدين وعلماء الحوزة العلمية بالنجف الأشرف إلى قم المقدسة عام ١٣٤٢ هـ، احتجاجاً على الانتخابات الصورية التي فرضها المحتلون الإنجليز في العراق، فقد تقرر إعادة طبع هذه الرسالة الشريفة، أسوة بسائر مؤلفاته المباركة وتقريرات أبحاثه القيمة، وضمها إلى (موسوعة العلّامة المحقّق النائيني).

وتجدر الإشارة إلى أن هذه الطبعة تعتمد على نسخة خطية بقلم المؤلف (قدس سره) متأخرة عن النسخة المطبوعة المتداولة لرسالة «تنبيه الأمة»، حيث

إنه (قدس سره) اهتم بمراجعة النسخة الأولى بعد طبعها ونشرها، وأجرى عليها تغييرات وتعديلات، ولم تتح له الفرصة لطباعتها. ونحن نشير في هذه الطبعة إلى مواضع الاختلاف بين هذه النسخة والنسخة الأولى في الهامش.

رسائل ومكاتبات الميرزا النائيني إبان الثورة الدستورية

وأثناء مراجعتي الوثائق التاريخية في مكتبة مجلس الشورى الإسلامي ومقالات الصحف والكتب المرتبطة بأحداث الثورة الدستورية، عثرت على عدد من الرسائل المكتوبة بخط يده الشريف حول الدستورية، كما عثرت على العديد من الرسائل والبيانات والبرقيات الموجودة في كتب ووثائق وصحف تلك الحقبة، وهي تتطابق في أسلوب الكتابة مع عباراته في كتاب «تنبيه الأمة» وسائر البيانات المكتوبة بخط يده. وهذه الرسائل موجهة إما إلى شاه إيران، أو رجال الدولة، أو أعضاء البرلمان، أو علماء البلاد، أو القوات المسلحة، أو القبائل والعشائر، أو غيرهم. ولذا قمت باختيار الرسائل المكتوبة بخط يده، وكذلك البرقيات والرسائل المطبوعة المرتبطة بأحداث الحركة الدستورية، وأدرجتها في خاتمة الكتاب.

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

قم المقدّسة - جواد الغروي النائيني

تقريظ آية الله الشيخ محمّد كاظم الخراساني ﷺ

بسم الله الرحمن الرحيم

إنّ رسالة تنبيه الأُمة وتنزيه المِلّة التي هي من إفادات صاحب السماحة صفوة الفقهاء والمجتهدين ثقة الإسلام والمسلمين العالم العامل الآغا ميرزا محمّد حسين النائيني الغروي - دامت إفاضاته- أجلّ من أن تمجّد، وينبغي مدارستها واستيعابها ليُعرف إن شاء الله تعالى أنّ اصول المشروطيّة مستنبطة من الشريعة الحقّة ويُدرك بعين اليقين حقيقة الكلمة المباركة: بموالاتكم عَلَّمنا الله معالم ديننا وأصلح ما كان قد فسد من دنيانا إن شاء الله تعالى.

حرّره الأحقر الجاني محمّد كاظم الخراساني

شهر ربيع الأوّل ١٣٢٧

تقريظ آية الله الشيخ عبد الله المازندراني

بسم الله تعالى شأنه

بحمد الله وحسن تأييده إنّ رسالة تنبيه الأُمة وتنزيه المِلّة كما ورد في المرقوم المتقدّم أجلّ من أن تمجّد، وهي وافية بل وفوق المأمول في إكمال عقائد المسلمين وتصديقهم الوجداني بأنّ كافّة الأُصول والمباني السياسيّة قد أُخذت من الدين الإسلامي القويم.

فللّه درّ مصنّفها المحقّق، وجزاه عن الإسلام وأهله خيراً، وكثّر في الفقهاء والمجتهدين أمثاله، بمحمّد وآله الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين.

حرّره الأحقر عبد الله المازندراني

شهر ربيع الأوّل سنة ١٣٢٧ هـ

المدخل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الأوّلين والآخرين وخاتم الأنبياء والمرسلين، محمّد وآله الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

[التقدّم الحضاري للأُروبيّين ناشٍ من الأخذ بالكتاب والسّنّة]

وبعد، فإنّ العارفين بالتاريخ يعلمون بأنّ الأمم المسيحيّة والأُوروبيّين قبل الحروب الصليبيّة[1] كما أنّهم لم يتمتّعوا بشيءٍ من الحكمة العلميّة بفروعها، كذلك الحال بالنسبة إلى العلوم المدنيّة والحكمة العمليّة والقوانين السياسيّة، إمّا لأنّها لم تشرّع تلك العلوم في الشرائع السابقة، أو أنّها لم تصل إليهم نتيجة تحريف الكتب السماويّة فَحُرِموا منها، وبعد تلك الواقعة العظيمة عرفوا أنّ عدم نجاحهم في الوصول

---

١. الحروب الصليبيّة: سلسلة من الحملات العسكريّة الأُوروبيّة ذات طابع ديني، وبدعوةٍ من الكنيسة الكاثوليكيّة، فيما بين عام ١٠٩٥ و١٢٩١ م، كان مقصدها الأساسي بلاد المشرق الإسلامي، بهدف الاستيلاء على الأراضي المقدّسة التي كان قد أسلم أهلها، وكانت نتيجتها بالإضافة إلى فشلهم واستعادة المسلمين القدس والشام والمدن الأخرى تأثّرها بمظاهر المدنيّة والحضارة الإسلاميّة واقتباسهم منها وتطبيقها في بلادهم، وقد ظهر ذلك في مجالات عديدة من العلوم والأدب والفلسفة والفنون والعمارة، وكان ذلك أحد محفّزات الغرب نحو النهضة الحديثة. لاحظ (حضارة العرب) لـ (غوستاولوبون) الفرنسي وغيره.

إلى الهدف ناشٍ عن انعدام العلم والمدنيّة لديهم، فجعلوا علاج أُمّ الأمراض هذه أهمّ مقاصدهم فجدّوا في طلبه واستخرجوا أُسس المدنيّة والسياسات الإسلاميّة من الكتاب والسُنّة والتعاليم الصادرة عن - الإمام أمير المؤمنين - عليه السلام - ومصادر أُخرى، واعترفوا - منصِفين - في تواريخهم الماضيّة بهذا الأمر، وأذعنوا بأنّ العقل البشري قاصر عن الوصول إلى تلك الأُصول، وأنّ كلّ التقدّم الهائل الذي حقّقه المسلمون في الأقلّ من نصف القرن الأوّل مستندٌ إلى متابعتهم لتلك التعاليم.

[سبب تقهقر المسلمين بعد نصف القرن الأوّل]

لكن حسن ممارستهم ومزاولتهم لتلك التعاليم وجودة استنباطهم واستخراجهم منها من ناحية، وبعكس ذلك تقهقر المسلمين وابتلاؤهم بذلّ الرقّيّة والأسر في أيدي طواغيت الأُمّة والمُعرضين عن الكتاب والسُنّة من ناحية أُخرىٰ، أدّىٰ مآل أمر الطرفين إلىٰ ما نشاهده اليوم من حالتهم السيّئة، حتىٰ أنّهم [المسلمون] نسوا - بالتدريج - المبادئ التاريخيّة السابقة لهم إلىٰ حدّ زعموا أنّ خضوع النفوس الأبيّة لتلك العبودية والرقّية الوحشيّة من لوازم الإسلاميّة واعتبروا أحكام الدين مخالفة للمدنيّة والعدالة ولضروريات العقل المستقلّ، و عدّوا اعتناق الإسلام أساساً لكلّ دمار، في حين أنّه منهل كلّ تطوّر و تقدّم.

[صَحوَة المسلمين في العصر الحاضر]

والآن وفي هذا الجزء من الزمان الذي وصل - بحمد الله تعالىٰ وحسن تأييده- تقهقر المسلمين إلىٰ آخر نقطته وانقضىٰ عصر الأسر تحت إرادات الظَلَمة الشهوانية وانتهى عمر الرقّيّة المنحوسة الملعونة، عرف عامّة المسلمين - بفضل إرشاد رجال الدين وهدايتهم - مقتضيات دينهم، وعلموا أنّه لا بدّ من استنقاذ حرّيتهم من ذلّ الرقّية لفراعنة الأُمّة، وعرفوا حقوقهم الوطنيّة المشروعة وحقّهم في المشاركة في

جميع الأُمور ومساواتهم في ذلك مع الجائرين عليهم.

و من أجل الحصول علىٰ حقوقهم المسلوبة وخلع طوق العبوديّة للجبابرة اقتحموا كالسمندر[١] و ما هابهم بحار النيران، ورأوا إراقة دمائهم الزكيّة في هذا السبيل من أعظم أسباب السعادة والحياة الوطنيّة الحرّة، وتعلّموا من إمامهم سيّد المظلومين - عليه السلام - أنّ التضحية بالنفس أفضل من الحياة في أسر الظَلَمة، حيث قال - عليه السلام -: «نفوسٌ أبيّةٌ من أن تؤثر طاعة اللئام علىٰ مصارع الكرام»[٢].

[فتاوىٰ مراجع الإسلام بوجوب تأسيس الحكومة الدستورية]

إنّ صدور أحكام حجج الإسلام في النجف الأشرف - الذين هم زعماء المذهب الشيعي الجعفري - بوجوب الحصول علىٰ هذا المشروع المقدّس، وما استتبعه من فتاوىٰ المشيخة الإسلامية في إسطنبول - الذين هم مراجع أهل السُنّة - حجّةٌ دامغة علىٰ براءة الساحة المقدّسة الإسلاميّة من هذه الأحكام الجائرة المخالفة لضرورة العقل المستقلّ، وقطعٌ للسان الهازئين.

لكن الذئاب المفترسة في ايران حيث إنّها لم تجد أفضل من التشبّث بدعوىٰ حفظ الدين ذريعةً للحفاظ علىٰ شجرة الظلم والاستبداد الخبيثة واغتصاب رقاب المسلمين وأموالهم، لذا لم يَدَعوا التشبّث بهذا الاسم الذي ظلّ بلا مسمّىٰ واللفظ بلا معنى، وتعاضدوا مع فراعنة ايران، وفعلوا ما فعلوا، وجدّدوا شنائع الضحّاك[٣] وجنكيز وسمّوها تحفّظاً على الدين، واعتبروا سلب الفعّالية لما يشاء والحاكمية بما يريد وعدم المسؤوليّة عمّا يفعل ونحو ذلك من الصفات الخاصّة الإلهيّة -عزّاسمه- عن

---

١. دُوَيبّة تفرز مادّةً تطفئ النار و لذلك زعموا أنّها لا تحترق بالنار. (المنجد).
٢. محمد باقر المجلسي، بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٩.
٣. ملك ايراني اسطوري، قتل أباه واعتلىٰ العرش.

الجائرين مخالفةً للإسلام، ولم يتحرّجوا من تلويث الشريعة القويمة بهذا الخزي والعار العظيم، وأعلنوه جهارًا في جموع المسيحيّين المستهزئين، ونسبوا -مستبدّين- هذا الظلم الشنيع إلىٰ ساحة النبيّ الخاتم -صلّى الله عليه وآله- بل وحتّى إلىٰ الذات الأحديّة - تعالىٰ شأنه - وبلغوا إلىٰ آخر درجةٍ من الظلم والاستبداد حتىٰ جعلوا الظلم علىٰ الخالق وسيلةً للظلم علىٰ المخلوق، صدق الله العظيم وكذلك يقول: «ثُمَّ كان عاقِبةَ الّذينَ أساؤا السوأىٰ أن كذَّبوا بآيات اللهِ وكانوا بها يَستَهزِؤن»[1].

[سبب تأليف الرسالة وتسميتها]

ولمّا كان مقتضى الحديث الصحيح: «إذا ظهرت البِدَع فَعَلَى العالِم أن يُظهِر عِلمَه وإلّا فَعَليه لعنة الله»[2] أنّ السكوت عن هذه الزندقة والإلحاد واللعب بالدين المبين وعدم نصرة الشريعة المقدّسة لدفع هذا الضيم والظلم البيّن عنها - مخالفةٌ للتكليف الشرعي، بل وإعانةٌ علىٰ هذا الظلم فلأجل ذلك قُمتُ وأنا أقلّ خَدَمة الشريعة المنوّرة بأداء هذا التكليف وإنجازهذه الخدمة، والكشف عن مخالفة هذه الزندقة والإلحاد لضروريّات الدين الإسلامي، مؤمّلاً أن يفوز -بعون الله تعالى وحسن تأييده- بدرجة القبول، ويسقط به هذا الواجب عن الآخرين، وما توفيقي إلّا بالله عليه توكّلت وإليه أُنيب.

وبما أنّ هذه الرسالة وُضِعَت لتنبيه الأُمّة بضروريات الشريعة، وتنزيه المِلّة عن هذه الزندقة والإلحاد والبدعة، لذا سَمَّيتُها: «تنبيه الأُمة وتنزيه المِلّة»، ورتّبتُها في مقدّمة، وخمسة فصول، وخاتمة.

---

١. سورة الروم/ ٣٠: ١٠.

٢. أُصول الكافي، ج ١، ص ٥٤، الحديث ٢.

[المقدّمة]

أمّا المقدّمة: ففي بيان حقيقة الاستبداد ومشروطية الحكومة، وتحقيق حال القانون الأساسي [الدستور]، ومجلس الشورىٰ الوطني، وتوضيح معنى الحرّية والمساواة.

[توقّف نظام العالم علىٰ السلطنة وحفظ استقلال كلّ قومٍ على إمارتهم]

إعلم أنّه قد أجمع عقلاء العالم علىٰ أنّ بقاء نظام العالم واستمرارمعيشة البشر متوقّف علىٰ وجود سلطنة سياسيّة، سواء كانت قائمة بشخصٍ واحد، أو بجماعة، وكان تولّيها بحقٍّ أو باغتصاب، وبقهرٍ أو وراثةٍ أو انتخاب.

وكذلك معلومٌ بالضرورة أنّ حفظ شرف استقلال أيّ قومٍ وقوميّته سواءٌ في المحالات الدينيّة أو الوطنيّة متوقّف علىٰ قيام إمارتهم بأنفسهم، وإلّا لأُبيدَ كيانهم وناموسهم الأعظم -الدين- وذهب استقلالهم وقوميّتهم أدراج الرياح، وإن بلغوا أعلىٰ مدارج الثروة والمكنة والعمران والتطوّر، ولذلك اعتَبَرت الشريعة المطهّرة حفظ بيضة الإسلام -أهمّ جميع التكاليف- وعدّت السلطنة الإسلاميّة من وظائف الإمامة وشؤونها، وتفصيل ذلك موكولٌ إلىٰ بحث الإمامة، وهو خارج عن بحثنا هنا.

[الأحكام السياسيّة قائمةٌ على أصلين: حفظ النظام الداخلي والمنع عن تدخّل الأجنبي]

ومن الواضح أنّ أسباب توقّف النظم العالمي على وجود الحكومة، وتوقّف حفظ شرف كلّ قوم وكيانهم على كون من يحكمهم منهم، يعود جميعها إلى أصلين:

١- حفظ النظم الداخلي للبلد، وتربية الناس، واحقاق حقوق ذوي الحقوق، ومنع اعتداء وتطاول آحاد الأُمّة بعضهم على بعض، إلى غير ذلك من الوظائف العامّة الراجعة إلى المصالح الداخليّة للبلاد والعباد.

٢- التحفّظ من التدخّل الأجنبي، والتحذّر من أساليب الاحتيال في هذا المجال، وإعداد القوى الدفاعيّة، والاستعدادات الحربيّة وغير ذلك، وهذا ما يسمّى في لسان المتشرّعة (حفظ بيضة الإسلام)، وتسمّيها سائر الأُمم: (حفظ الوطن). وتسمّى الأحكام الشرعيّة التي شرّعت لإقامة هذين الأصلين: (الأحكام السياسيّة والمدنيّة)، وتُعدّ الجزء الثاني من الحكمة العمليّة[1].

ولهذا اهتمّ عظماء سلاطين الفرس والروم القدامى في انتخاب الحكماء الكاملين في العلم والعمل لتصدّي الوزارة، فقبلوا وأدّوا مهامّهم مع كامل تورّعهم عن الترفع.

ولم يكن تأسيس السلطنة ووضع الخراج وتنظيم سائر القوى النوعيّة سواءٌ كانت من قبل الأنبياء - عليهم السلام - أو الحكماء إلّا لإقامة هذه الوظائف وتمشية

---

١. تقسّم الحكمة إلى نظريّة وعمليّة. أمّا النظريّة فهي العلم بما هو خارج عن قدرة الانسان واختياره وتوجب الكمال الروحي والفكري، وتنقسم إلى إلهيّة ورياضيّة وطبيعيّة. وأمّا العمليّة فهي العلم بما هو داخلٌ في قدرة الانسان ويقوم نظم الأُمور بها، وهي على ثلاثة أصناف: ١- تهذيب النفس وتسمّى علم الأخلاق؛ ٢- إدارة المجتمع وتسمّى علم سياسة المُدُن؛ ٣- تنظيم الأُسرة وتسمّى علم تدبير المنزل. للتوسّع في الموضوع راجع: مجمع البحوث الإسلاميّة، شرح المصطلحات الفلسفيّة، مشهد، ط ١، ١٤١٤ هـ.

هذه الأُمور، كما وقرّرت الشريعة الغرّاء نفس النهج بعد تكميل نواقصه وبيان شروطه وقيوده.

[تقسيم السلطنة إلى التملّكيّة والولائيّة]

وكيفيّة تسلّط الحاكم على البلاد وتصرّفه بها يتصوّر على وجهين: إمّا تملّكيّة أو ولائيّة ولا ثالث لهما عقلاً.

[بيان حقيقة السلطة التملّكيّة وأساميها ودرجاتها]

الأُولى: أن يتصرّف الحاكم في أمور البلاد ويتعامل مع أهلها معاملة المالك مع أمواله الشخصيّة، فيَعتبر البلد وما فيه ملكاً له، والناس عبيداً وإماءًا، بل أغنامًا وأحشامًا مخلوقة لتلبية رغباته وشهواته. فمن تفانى في تحقيق هذا الهدف قرّبه إليه، ومن لم يفعل أبعده من البلد الذي اعتبره ملكه الشخصي، أو أعدمه، أو مثّل به أو أطعمه للكلاب أو حرّض الذئاب المفترسة على إراقة دمه ونهب أمواله، وكلّ مالٍ أراد انتزعه من مالكه أو وهبه لمن شاء من حاشيته وأيّ حقٍّ أراد إحقاقه أحقّه أو أراد تضييعه ضيّعه، فهو مختار في أيّ تصرّف في البلاد، ويتسلّط على الخراج كملكٍ شخصيّ له حذو تسلّط المالك على مال الإجارة وحقّ الأرض ويصرفه في مصالحه وأغراضه الشخصيّة، ويكون اهتمامه بحفظ البلد ونظامه كاهتمام مالك أيّ مزرعةٍ أو أرض يتصرّف فيه حسب رغبته وإرادته، إن شاء احتفظ به وإن شاء وهبه لحريفه مع أدنى تملّق، أو باعه، أو رهنه لتوفير مصاريف أسفاره لغرض اللهو والتفرّج، بل وإذا أراد أباح لنفسه هتك الأعراض وكشف به للملأ بلا حياء، ومع كلّ ذلك يصف نفسه بالأقدسيّة ونحوها من صفات الباري – عزّ اسمه–، ويعاضده على ذلك أعوانه،

ويعتبر جميع قوىٰ البلاد قويّ لقهره واستيلائه وشهوته وغضبه، ويستعملها في هذا السبيل، (لا يُسأَلُ عمّا يَفعَلُ وَهُم يُسأَلون)[1].

و يسمّىٰ هذا النوع من السلطة لكونها تحكّميّة: بالاستبداديّة، وتسمّىٰ أيضاً التملّكيّة والإستعبادية والاعتسافيّة والتسلّطيّة والتحكّميّة. ووجه التسمية وتناسب الأسماء المذكورة مع مسمّياتها واضح. ويسمّىٰ صاحب هذه السلطة: الحاكم المطلق والحاكم بأمره ومالك الرقاب والظالم والقهّار وأمثالها. وتسمّىٰ الأُمّة المبتلاة بهذه الاسارة والمقهورة لهذه الذلّة: الأُسراء والأذلّاء و الأرقّاء. وبما أنّ حالهم كالأيتام والصغار الذين لا علم لهم بحال أموالهم المغصوبة يسمّون (مستَصغَرين)، بل بما أنّ نصيب هذا الشعب المسخّر والفاني حياته و وجوده تحت إرادت حاكمه من قبيل حظّ النباتات المخلوقة لتمتّع الآخرين وليس له حظّ من الحياة يسمّىٰ مثل هذا الشعب المظلوم والجاهل بحقوقه والظالم لنفسه (مستَنبَتين) أي المشبّهين بالنبات. وتختلف درجات الاستيلاء في هذا النوع من السلطة حسب اختلاف الملكات النفسيّة للحكّام وأعوانهم وإدراكاتهم من جهة، ومن جهة أُخرىٰ اختلاف مستوىٰ إدراك الناس وعلمهم أو جهلهم بواجبات الحاكم وحقوق أنفسهم ودرجات توحيدهم أو إشراكهم للحاكم في فاعليّة ما يشاء وحاكميّة ما يريد وعدم المسؤولية عمّا يفعل ومالكيّة الرقاب، إلىٰ غير ذلك من الأسماء والصفات الإلهيّة الخاصة، بل وفي الذات الأحديّة - تعالىٰ شأنه-. وآخر درجات ذلك هي دعوىٰ الألوهيّة، وأيّ درجةٍ تستنكف القوىٰ العلميّة للناس من تمكينهم للحاكم يقف تعسّفه وتحكّمه عند ذلك الحدّ، وإلّا لانتهىٰ إلىٰ منتهىٰ الدرجات - كما ظهر ذلك من الفراعنة السابقين-.

و بمقتضىٰ المثل المعروف: «الناس علىٰ دين ملوكهم»، يكون تعامل عامّة

---

١. سورة الأنبياء/ ٢١: ٢٣.

الناس مع مَن دونهم بطبقاتِهم كتعامل الحاكم المتعسّف مع الأهالي، وأصل هذه الشجرة الخبيثة هو جهل الناس بواجبات الحاكم وحقوقهم المشتركة معه، وقوامها هو فقدان المراقبة والمحاسبة والمسؤولية عمّا يرتكبه من الجرائم.

[حقيقة السلطة الولائيّة]

الثانية: أن لا يكون هناك مالكيةٌ وقاهريةٌ وفاعليةٌ لما يشاء وحاكميةٌ بما يريد، ويكون أساس السلطنة مبنيّاً علىٰ إقامة تلك الوظائف والمصالح النوعيّة، ويكون استيلاء السلطان محدودًا بذلك الحدّ، وتصرّفه مقيّدًا ومشروطاً بعدم تجاوزه عن ذلك الحدّ.

[وجه التمايز بين قسمي السلطنة]

يتباين هذان القسمان من الحكم في حقيقتهما وفي لوازمهما وآثارهما.

إذ يقوم القسم الأوّل بجميع مراتبه ودرجاته على الظلم والاستيلاء علىٰ البلد وأهله، وتسخيرهما لرغبات الحاكم، وصرف الضرائب وغيرها من القوىٰ النوعيّة في سبيل مقاصده الشخصيّة، وعدم مسؤوليّته عمّا يفعل. بل ويجب شكره إذا لم يقترف أيّ جريمة، فإن قَتَل ولم يُمَثّل، أو لم يُطعِم أشلاء الضحيّة للكلاب، أو اكتفى بنهب الأموال ولم يهتك الأعراض وجب شكره علىٰ ذلك، ويكون موقع الأهالي من الحاكم كالعبيد والإماء، بل أذلّ من ذلك فهم كالأنعام والأغنام بل وأدنىٰ من ذلك، فهم كالنباتات التي لا حظّ لها من الوجود وإنّما وجدت لسدّ حاجة الآخرين.

وبعبارة مختصرة: هذا الشكل من الحكم، مع اختلاف مراتبه، عبارةٌ عن الربوبيّة علىٰ الشعب والبلد -باختلاف درجاتها- خلافاً للشكل الآخر، الذي يقوم علىٰ أساس الولاية لأداء المهامّ التي يتطلّبها حفظ البلد ونظمه لا التسلّط عليه، والأمانة

النوعية في صرف طاقات البلد لخدمة الجميع لا لإشباع شهوات الحاكم. لذلك تكون سلطة الحاكم محدّدة بحدود ولايته علىٰ الأُمور المذكورة، ويشترط تصرّفه بعدم تجاوزه عن ذلك الحدّ.

كما أنّ جميع فئات الشعب شركاء مع الحاكم في الماليّة وغيرها من القوىٰ النوعيّة ونسبتهم إليها متساوية والمتصدّون للأُمور أُمناء الناس عليها و أُجَراؤهم و ليسوا مالكين ومخدومين، وهم كسائر الأُمناء والأُجَراء مسؤولون في القيام بواجب الأمانة، وللشعب مؤاخذتهم علىٰ أدنىٰ تجاوز أو إهمال، وبما أنّ الجميع مشاركون في الإمكانات ومتساوون في الحقوق، فللجميع حقّ المساءلة والمؤاخذة والاعتراض، وهم أحرار وآمنون في إعلان مواقفهم دون أيّ مضايقة، غير واضعين طوق عبودية الحاكم ومساعديه في أعناقهم، ويسمّىٰ هذا القسم من الحكم بالمقيّدة والمحدودة والعادلة والمشروطة والمسؤولة والدستورية، ووجه التسمية بكلّ منها واضح، ويسمّىٰ القائم على هذا الحكم حافظاً وحارساً وقائماً بالقسط ومسؤولاً وعادلاً، والشعب المتنعّم بنعمةٍ كهذا يسمّىٰ مُحتَسِبين وأُباةً وأحرارًا وأحياءً، ووجه التسمية هنا معلوم أيضًا.

[مقام العصمة أعلىٰ وسيلة لحفظ السلطة الولائيّة]

وبما أنّ حقيقة هذا الشكل من الحكم - كما عرفت - ترجع إلىٰ باب الولاية والأمانة، وهي كسائر اقسام الولايات والأمانات متقوّمة بعدم التعدّي والتفريط، فلا محالة تكون حسّ المسؤولية الكاملة والمحاسبة والمراقبة عليها هي الحافظ لها والرادع عن التعدّي والتفريط فيها والمانع من تبدّلها إلىٰ المالكيّة المطلقة. وأقوىٰ عاملٍ في حفظ هذه الأمانة وأدائها والمنع من أدنىٰ شائبة الاستبداد والاستئثار هي العصمة الإلهيّة التي يبتني علىٰ اعتبارها في الوليّ العام أُصول مذهبنا نحن الإماميّة،

لأنّه واضح بالضرورة أنّه مع وجود ذلك المقام السامي وعلومه اللدنيّة وانخلاعه عن الشهوات البهيميّة واستجماعه لسائر الصفات اللازمة التي يقتضيها ذلك المقام الرفيع – التي تخرج الإحاطة التفصيليّة بها عن حدود العقل والإدراك البشري – تنتهي مرتبة إصابة الواقع وعدم الوقوع في منافيات الصلاح حتّىٰ خطأً واشتباهاً، وكذا درجة المحدوديّة والمحاسبة والمراقبة الإلهيّة – عزّ اسمه – وإيثار الوالي جميع الأُمّة علىٰ نفسه علىٰ غير ذلك من الوظائف تنتهي إلىٰ مرتبةٍ لا يصل إلىٰ إدراك حقيقتها أحد ولا ينال كنهها عقل البشر. ومع حرماننا من ذلك الوجود المبارك وإن كان من النادر أن يكون الحاكم شخصًا كأنوشيروان جامعًا للكمالات ومقيمًا لأساس المراقبة والمحاسبة والمسؤوليّة ومتّخذًا من العلماء والحكماء كأمثال أبوذرجمهر مسدّدًا ورادعًا له، لكنّه مضافًا إلىٰ عدم وفائه بمساهمة الناس ومساواتهم للحاكم وسدّ أبواب الاستيثارات في الماليّة وغيرها وكونه من باب تفضّل الحاكم لا من باب الاستحقاق فهو أعزّ وجودًا من العنقاء والكبريت الأحمر، واطّراده أيضًا من الممتنعات.

[وضع الدستور ومراقبة وكلاء الشعب بديلان عن العصمة]

وغاية ما يكون بحسب القوّة البشريّة جامعًا لهذه الجهات ويمكن إقامته – علىٰ نحو الاطّراد والرسميّة – بديلاً عن تلك القوّة العاصمة حتّىٰ مع مغصوبيّة المقام ويكون كمجازٍ عن تلك الحقيقة وظلّاً وصورةً عن ذلك المعنىٰ وتلك القامة يتوقّف علىٰ أمرين:

الأوّل: صياغة دستورٍ وافٍ بالتحديد المذكور، وتمييز المصالح العامّة اللازمة لإقامة عمّا لا يحقّ لأحدٍ التدخّل فيه، ومتكفّل – بصورة رسميّة – لكيفيّة القيام بتلك الواجبات، ولدرجة صلاحيات الحاكم، وحرّية الشعب، وتعيين حقوق كافّة أصناف

المجتمع، علىٰ وفق تعاليم المذهب، بحيث يكون الخروج عن أداء الأمانة بكلّ من طرفي الإفراط والتفريط لكونه خيانةً بحقّ الشعب -شأن الخيانة في سائر الأمانات- موجباً -رسماً- للانعزال الأبدي وترتّب سائر ما يترتّب علىٰ الخيانة من العقوبات.

ولأجل أنّ هذا الدستور يكون في مجال السياسة والنظم العام بمنزلة الرسائل العمليّة التقليديّة في أبواب العبادات والمعاملات ونحوهما ويرتكز أساس المحافظة علىٰ حدود الصلاحيّات علىٰ عدم التخطّي عنه، يسمّىٰ (دستور النظام) و(القانون الأساسي). ولا يعتبر في صحّته ومشروعيته بعد اشتماله علىٰ كافّة الجهات الراجعة إلىٰ التحديد المذكور واستيعابه لجميع المصالح العامّة الضروريّة سوىٰ عدم معارضة فصوله للقوانين الشرعيّة شرطٌ آخر. وسوف يأتي - إن شاء الله تعالىٰ - تفصيل الكلام حول هذا الموضوع والجوانب التي لا بدّ من رعايتها في تحقيق هذا الأساس.

الثاني: إقامة أساس المراقبة والمحاسبة والمسؤوليّة الكاملة بتعيين هيئة نظّارٍ مسدّدةٍ ورادعة من حكماء البلاد وعلمائهم المهتمّين بصلاح الأُمّة والمطّلعين علىٰ الحقوق الدوليّة المشتركة والعارفين بمقتضيات سياسة العصر، وذلك لأجل المحاسبة والمراقبة والنظارة علىٰ أداء المهامّ والمنع عن أيّ تعدٍّ أو تفريط، وهذه الهيئة هم وكلاء الأُمّة والقوّة العلميّة للبلاد، ومجمعهم الرسمي هو مجلس الشورىٰ.

ولا تتحقّق المحاسبة والمسؤوليّة الكاملة والحفاظ علىٰ حدود الصلاحيّات والمنع من تحوّل الولاية إلىٰ المالكيّة إلّا إذا كانت قاطبة المتصدّين في القوّة التنفيذيّة تحت نظارة هيئة الوكلاء ومساءلتهم، وكان هؤلاء أيضًا تحت مراقبة آحاد الأُمّة ومساءلتهم، والتقصير في أداء أيّ من المسؤوليّتين يهدم أساس المحدوديّة فتتحوّل حقيقة الولاية والأمانة إلىٰ تحكّم المتصدّين واستبدادهم عند فقدان المسؤوليّة الأولىٰ، وإلىٰ تحكّم هيئة الوكلاء واستبدادهم عند فقدان الثانية.

[مشروعيّة النظارة لوكلاء الأُمّة]

إنّ مشروعيّة النظارة لهيئة الوكلاء المنتخبة - بناءً علىٰ أصول أهل السنّة والجماعة التي ترىٰ وجوب اتباع آراء أهل الحلّ والعقد في هذه الأُمور- تتحقّق بنفس الانتخاب ولا تتوقّف علىٰ أمرٍ آخر، وأمّا بناءً علىٰ أصول مذهبنا نحن معاشر الإماميّة التي ترىٰ أنّ التصدّي للأُمور العامّة هو من وظائف النوّاب العامّين لعصر الغيبة - علىٰ مغيّبه السلام - فاشتمال الهيئة المنتخبة علىٰ عدّةٍ من المجتهدين العدول أو المأذونين من قبل المجتهد وموافقتهم وتنفيذهم الآراء الصادرة منها يكفي في مشروعيتها، وسيأتي مزيد توضيح لذلك فيما بعد - إن شاء الله تعالىٰ-.

وقد ظهر ممّا بيّناه أنّ أساس القسم الأوّل من السلطنة الذي عرفت أنّه عبارة عن المالكيّة المطلقة والفاعليّة لما يشاء والحاكميّة لما يريد يبتني علىٰ مقهوريّة رقاب الأُمّة تحت إرادات السلطان وعدم مشاركتها فضلاً عن مساواتها معه في القوىٰ وسائر أُمور البلاد واختصاصها جميعًا بشخصه وتحت إرادته الشخصيّة، ويتفرّع علىٰ هذين الأصلين [المقهوريّة وعدم المساواة] عدم مسؤوليّته عمّا يفعل، وكلّ ما نراه في ايران من الخراب والشنائع المدمّرة للبلاد والفتّاكة بأهلها والتي كادت أن تقضي علىٰ الدين والدولة ولا تقف عند أيّ حدٍّ ناشئةٌ كلّها من ذلك ولا بيان بعد عيان ولا أثر بعد عين.

كما أنّ أساس القسم الثاني الذي عرفت أنّه عبارة عن الولاية علىٰ إقامة المصالح العامّة والمحدوديّة فيها فهو - خلافًا للقسم الأوّل - يبتني علىٰ حرّية رقاب الأُمّة من تلك الإسارة البغيضة والرقيّة اللعينة ومشاركتهم ومساواتهم بعضهم مع بعض ومع شخص السلطان في جميع الأُمور من الماليّة وغيرها، ويتفرّع علىٰ هذين الأصلين حقّ الأُمّة في المحاسبة والمراقبة ومسؤوليّة المتصدّين للأُمور أمامها.

[حاكميّة الحرّيّة والمساواة في صدر الإسلام]

وكانت إقامة هذين الأصلين والمسؤوليّة المترتّبة عليهما قد بلغتا في صدر الإسلام إلى حدٍّ تعرّض الخليفة الثاني مع ما كان له من الهُبة والهيبة للمساءلة -وهو على المنبر- عن قميصٍ من الحلّة اليمانيّة كان قد ارتداها ولم يكن سهم آحاد المسلمين بذلك المقدار، حتّى أثبت لهم أنّ ابنه عبد الله قد وهبه حصّته من ذلك القميص وأنّ القميص يساوي حصّتيهما، فدفع اعتراض الناس بذلك.

لقد حيّر الإسلام عقول العالم بتطوّره وسرعة انتشاره ما دام كان هذان الأصلان والفروع المترتّبة عليهما حاكمة في المجتمع الإسلامي كما وضعها الشارع المقدّس ولم يتحوّل الحكم الإسلامي من النوع الثاني إلى النوع الأوّل. أمّا بعد استيلاء معاوية وتبدّل جميع الأصول والفروع المذكورة لإقامة السلطنة الإسلاميّة إلى أضدادها فبما أنّ سائر الأُمم كانت تعيش نفس الاضطهاد آنذاك لم يشهد المجتمع الإسلامي حالة التقهقر وإنّما أُصيب بالركود فحسب، لكن بعد أن عرفت سائر الأُمم الأُسس الطبيعيّة التي أدّت إلى رقيّ المسلمين واستوعبتها وعملت بها وأرجع الطواغيتُ أُمّة الإسلام التي ظلّت لا وليّ لها - رجوع القهقرى - إلى جاهليّة ما قبل الإسلام وورطة الرقّية البهيميّة والنشأة الخسيسة النباتية بعد أن فازت بعالَم الإنسانيّة صارت النتيجة كما نشاهدها اليوم، ﴿إِنَّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَومٍ حتّى يُغَيِّروا ما بأنفُسِهِم﴾[1].

وبالجملة فكما أنّ أساس النوع الأوّل من الحكم يبتني على استعباد الناس واسترقاقهم تحت الإرادات الشخصيّة، وعدم مشاركتهم الحاكم - فضلاً عن مساواتهم له - في الأُمور، ويترتّب على ذلك عدم مسؤوليّة الحاكم عن أفعاله،

---

١. سورة الرعد/ ١٣، آية ١١.

كذلك يبتني النوع الثاني منه علىٰ الحرّية من تلك العبوديّة، ومساهمة الجميع ومساواتهم لشخص الحاكم في جميع الأُمور، ويترتّب علىٰ ذلك مسؤوليّة الحاكم عن أفعاله.

[الأصل الأوّل: الحرّية من رقّية الجائرين]

وقد سُمّي الخضوع لحكّام الجور في مواضع عديدة من القرآن المجيد وارشادات الأئمّة المعصومين - عليهم السلام - بالعبوديّة التي تقع موقع الضدّ لتلك الحرّية، ودُعي الناس إلىٰ الخلاص من هذه الذلّة، فنجد القرآن الكريم يعبّر علىٰ لسان الكليم موسىٰ - علىٰ نبيّنا وآله وعليه السلام - عن تسلّط فرعون علىٰ بني إسرائيل بالعبوديّة، في حين لم يعبد بنو إسرائيل فرعون بالألوهيّة كما كان يفعله الأقباط، ولأجله عذّبهم في مصر وحبسهم ومنعهم من الذهاب إلىٰ البيت المقدّس، فيقول تبارك وتعالىٰ في سورة الشعراء علىٰ لسان الكليم موسىٰ - عليه السلام - لفرعون: ﴿وَتِلْكَ نِعمةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ أن عَبَّدتَ بَنِي إسرائيل﴾[1]، وفي موضع آخر يقول علىٰ لسان قوم فرعون: ﴿وَقَومُهُما لَنا عَابِدونَ﴾[2]، كما يظهر من تعبير ﴿وَإنّا فَوقَهُم قاهِرون﴾[3] عن لسانهم أيضًا أنّ المقصود بعبوديّة بني إسرائيل مقهوريّتهم واستسلامهم الذي ابتلوا به.

[إخبار النبي ﷺ - بأنّ بني العاص يأخذون عباد الله عبيدًا]

كذلك ورد عن أشرف الكائنات - صلّى الله عليه وآله - في الرواية النبويّة

---

١. سورة الشعراء/٢٦: الآية ٢٢.

٢. سورة المؤمنون/٢٣: الآية ٤٧.

٣. سورة الأعراف/٧: الآية ١٢٧.

المتواترة بين الأُمّة، التي تتضمّن الإخبار بالغيب وتُعَدّ من دلائل النبوّة أنّه - صلّى الله عليه وآله - قال: «إذا بلغ بنو العاص ثلاثين رجلاً اتّخذوا دين الله دُوَلاً وعباد الله خولاً»[1] وفي (المجمع) فسّر كلمة «خَوَل» بالعبيد، وعمّمها في (القاموس) لتشمل المواشي والأنعام، ويشهد على التعميم قوله تعالىٰ: ﴿وَتَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ﴾[2].

وحاصل مفاد الحديث المقدّس هو الإخبار بأنّ بني العاص بعد إكمال هذا العدد المشؤوم يبدّلون دين الله دولاً، أي يتداولونه بينهم ويتّخذون عباد الله عبيدًا و إماءً وأنعامًا وأحشامًا لأنفسهم، وقد تضمّن هذا الحديث الشريف أيضًا تعيين مبدأ تحوّل الحكم الإسلامي إلىٰ الاستعبادية.

[كلام سيّد الأوصياء ﷺ بأنّ الفراعنة اتّخذوا بني إسرائيل عبيدًا]

وقال سيّد الأصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - في خطبته القاصعة المباركة من نهج البلاغة في بيان محنة بني إسرائيل وابتلائهم هذا: «اتّخذتهُمُ الفراعنة عبيدًا». وقال عليه السلام في تفسير هذه العبودية: «فساموهم سوءَ العذاب وجرّعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم في ذلّ الهلكة وقهر الغلبة لا يجدون حيلة في امتناع ولا سبيلاً إلى دفاع»[3].

وفي نفس هذه الخطبة المباركة تحدّث -عليه السلام- عن استيلاء الأكاسرة والقياصرة علىٰ بني إسماعيل وبني إسرائيل فإنّهم وإن لم يكن لدعواهم الألوهيّة اسمٌ ولا لحديث العبودية رسمٌ ولم يُجبروا هؤلاء الأقوام علىٰ شيءٍ سوىٰ طردهم و

---

١. بحار الأنوار، ج ٣١، ص ٥٣٨، أعلام الورى للطبرسي، ج ١، ص ٨٩، مع بعض الاختلاف في العبارة.
٢. سورة الأنعام / ٦: الآية ٩٤.
٣. نهج البلاغة، الخطبة رقم (١٩٢).

إبعادهم عن منازلهم الخضرة وبلادهم الخصبة من أراضي الشامات ودجلة والفرات إلىٰ صحاري قاحلة لا ماء فيها ولا كلاء - كما هو سيرة الجائرين مدىٰ العصور- مع ذلك اعتبر عليه السلام تلك المحنة عبوديّةً للمقهورين وربوبيّةً للقاهرين، إذ قال: «كانت الأكاسرة والقياصرة أربابًا لهم يحتازوهم عن ريف الآفاق وبَحر العراق وخُضرة الدنيا إلىٰ مَنابت الشيح... الخ»[1].

[إخبار سيّد الأوصياء عليه السلام بوقوع أهل العراق أسرىٰ بيد بني أميّة]

وفي خطبةٍ مباركةٍ أُخرىٰ بعد أن أبدىٰ - عليه السلام - جانباً من ضجره ومللِه من نفاق أهل العراق وعصيانهم، وأخبرهم بأنّهم سيكافَأون عن ذلك بحرمانهم من النعمة العظمىٰ ووقوعهم أسرىٰ ومقهورين تحت حكم بني أُميّة و (يسومونكم سوء العذاب)[2]، قال عليه السلام بعد ذلك: «وأيمُ الله لتجدُنّ بني أُميّةَ لكُم أربابَ سوءٍ بَعدي»[3] فعدل - عليه السلام - عن التعبير بالولاة إلىٰ الأرباب لإفادة المعنىٰ الذي أشرنا إليه.

[كلام سيّد الشهداء عليه السلام بأنّ طاعة اللئام عبوديّة]

واعتبر سيّد الشهداء - عليه أفضل الصلاة والسلام - التمكين من حُكم دَعيّ بني أُميّة عبوديةً مُذلّة، وقال في جواب أرجاس وأرذال أهل الكوفة من قولهم: اِنزِل علىٰ حُكم بني عَمّك، «لا أُعطيكُم بيَدي إعطاءَ الذليل ولا أُقرّلكم إقرارَ العَبيد»[4]،

---

١. نهج البلاغة، الخطبة رقم (١٩٢).
٢. سورة البقرة / ٢: الآية ٤٩.
٣. نهج البلاغة، الخطبة رقم (٩٣).
٤. بحار الأنوار، ج ٥، باب ٣٧، ص ٧.

وقال أيضًا: «هيهاتَ مِنّا الذلّة، أبىٰ الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وجدودٌ طابَت وحجورٌ طَهُرَت وأُنوفٌ حَمِيّة ونفوسٌ أبيَّة مِن أن تؤثر طاعةَ اللِئام علىٰ مَصارع الكِرام»[1]، فاعتبر-عليه السلام- طاعة الفَجَرَة والانقياد لحكم اللئام عبوديّة، وكما قال السيّد الحلّي - رحمة الله عليه-:

كيف يلوي علىٰ الدنيّة جيداً لسوىٰ الله ما لواه الخضوع

فقد أبت نفسه القدسيّة من ذلك وفدىٰ بنفسه وجميع ما يملكه للحفاظ علىٰ حرّيّته وتوحيده لربّه، وأسّسَ هذه السُنّة الكريمة لأحرار الأُمّة ونزّهها عن شوائب العصبيّة المذمومة، ولأجل ذلك سُمّي - في التواريخ الإسلاميّة - أصحاب النفوس الأبيّة الذين عملوا بهذه السُنّة المباركة وضحّوا بأنفسهم في سبيلها بأُباة الضيم والأحرار وعُدّوا قاطفي ثمار هذا البستان وقطرات من بحر هذا الإباء وهذه الحرّية، وقد مدح - صلوات الله عليه وعلىٰ المستشهَدين بين يديه - الحرّ بن يزيد الرياحي ووصفه بمنقبة الحرّية العليا بعد أن خلع طوق الرقّية وخرج عن ربقة العبوديّة لآل أبي سفيان وأدرك شرف الحرّية وفاز بالشهادة في ركابه - عليه السلام - المبارك ومَنَحَه الخلعة السامية بقوله: «أنت الحُرّ كما سَمَّتكَ أُمُّك، أنتَ الُحرّ في الدنيا وأنت الحُرّ في الآخرة»[2].

[تنزيه صاحب العصر - أرواحنا فداه - عن المقهوريّة لبيعة الطواغيت]

ومقتضىٰ الأحاديث الواردة في تفسير قوله تعالىٰ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ

---

١. اللهوف في قتلىٰ الطفوف، ص ١٣٢.

٢. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٤.

وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[1] وانطباق الفقرات الأخيرة من دعاء الافتتاح لمندرجاته هو أنّ الموعود بهذه الكرامة هو الإمام الثاني عشر المهدي المنتظر- أرواحنا فداه-، والمراد بما يتضمّنه من الشرك بالذات الأحديّة - تقدّست أسماؤه - الّذي نزّه وليّه - صلوات الله عليه - منها هو المقهوريّة ببيعة طواغيت الأمّة وطاعتهم التي امتاز شخصه المبارك بعدم المقهوريّة بها كما قال - عليه السلام-: «وليس في عُنُقي بَيعة طاغية زماني»[2].

[انقسام الاستبداد إلى السياسي والديني والارتباط الوثيق بينهما]

بل يظهر من الروايات الواردة في تفسير الآية المباركة: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾[3] - حيث فُسّر اتخاذ النصارىٰ أحبارَهم ورُهبانهم أرباباً بتمكينهم منهم وإطاعتهم لهم - أنّه كما أنّ إطاعة سلاطين الجور في السياسات الحكوميّة والخضوع أمام إراداتهم النفسانيّة عبوديّة لهم، كذلك الخضوع أمام التحكّمات التعسّفيّة لرؤساء المذاهب والملل التي يُدلون بها باسم الدين هي الأُخرىٰ عبوديّةٌ لهم، بفارق أنّ الاستعباد في القسم الأوّل يستند إلىٰ القهر والغلبة، وفي الثاني يعتمد على التدليس والخدعة، واختلاف تعابير الآيات والروايات - حيث عبّرت عن القسم الأوّل بـ «عَبَّدتَ بني إسرائيل»[4] و «اتّخذتُهم الفراعنة

---

١. سورة النور / ٢٤: الآية ٥٥.
٢. الاحتجاج، الطبرسي، دار النعمان، ج ٢، ص ٢٨٤.
٣. سورة التوبة / ٩: الآية ٣١.
٤. سورة الشعراء / ٢٦: الآية ٢٢.

عبيداً»[1] وعن الثاني: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً»[2] - ناظرٌ إلىٰ هذا المعنىٰ.

ومن هنا تظهر جودة استنباط بعض علماء الفنّ وصحّة مقالتهم حيث قسّم الاستبداد إلىٰ سياسيّ وديني، واعتبر أنّ كلّاً منهما مرتبط بالآخر وحافظ له كتوأمين، كما ويتّضح أنّ قلع هذه الشجرة الخبيثة والتخلّص من هذه الرقّية الخسيسة - التي تنحصر الوسيلة إليه في تنبيه الأُمّة ووعيهم - يكون في القسم الأوّل سهلاً وفي الثاني في غاية الصعوبة، ويتبع صعوبته يصعب علاج القسم الأوّل أيضاً.

وقد شاهدنا بالعيان كيف أنّ تداخل هاتين الشعبتين وتقوّم كلّ منهما بالأُخرىٰ وحفظها لها أدّىٰ إلىٰ ما وقعنا فيه - نحن الايرانيّين - من سوء الحالة، وسيأتي - إن شاء الله تعالىٰ - في الخاتمة - لدىٰ شرح قوىٰ الاستبداد وطرق التخلّص عنه - الكشف عن حقيقة هذا التداخل وعن علّة صعوبة علاج الشعبة الثانية وسرايتها إلىٰ الشعبة الأُولىٰ.

[طاعة الطواغيت شرك بالله والخلاص منه عين التوحيد]

وبالجملة، إنّ الانقياد للتحكّمات التعسّفيّة لطواغيت الأُمّة والمتربّصين بها، ليس ظلماً للنفس، وحرماناً لها من أعظم المواهب الإلهيّة -عزّ اسمه- فحسب، بل هو بنصّ كلام الله المجيد - تعالىٰ شأنه - وتعاليم المعصومين -عليهم السلام- المقدّسة عبوديّة لهم، ومن مراتب الشرك بالذات الأحديّة -تقدّست أسماؤه- في المالكيّة والحاكميّة بما يريد والفاعليّة لما يشاء وعدم المسؤوليّة عمّا يفعل، إلىٰ غير ذلك من الأسماء والصفات الخاصّة الإلهيّة -جلّ جلاله-.

---

١. نهج البلاغة، الخطبة القاصعة (١٩٢).

٢. سورة التوبة / ٩: الآية ٣١.

والغاصب لهذا المقام ليس ظالماً للعباد وغاصباً لمقام الولاية من صاحبها فحسب، بل بموجب النصوص المقدّسة المذكورة غاصب للرداء الكبريائي وظالم للساحة الأحديّة - عزّت كبرياؤه-.

وعلىٰ العكس من ذلك الخلاص من هذه الرقيّة الخبيثة الدنيئة، فإنّه - مضافاً إلىٰ كونه موجباً للخروج من النشأة النباتيّة والورطة البهيميّة إلىٰ عالم الشرف ومجد الانسانيّة - مندرج في مراتب التوحيد وشؤونه ومن لوازم الايمان بالوحدانيّة في مقام الأسماء والصفات الخاصّة أيضاً، ولأجل ذلك كان استنقاذ الحريّة المغصوبة من الأُمم وتخليص رقابهم من هذه الرقّية المنحوسة وتمتيعهم بالحريّة الموهوبة الإلهيّة من أهمّ مقاصد الأنبياء - عليهم السلام-. وبموجب نصّ الآية الكريمة: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنِي إِسْرائِيلَ وَلا تُعَذِّبْهُمْ﴾[1] لم يطلب موسى الكليم وهارون - علىٰ نبيّنا وآله وعليهما السلام - من فرعون سوىٰ تخليص رقاب بني إسرائيل من الأسر والعذاب، واصطحابهم أحراراً إلىٰ البيت المقدّس، وضمنوا له بقاء ملكه ودوام عزّته - كما صرّح بذلك أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته القاصعة[2] - لكن عدم الإجابة لذلك وإصرار الفراعنة علىٰ ملاحقة بني إسرائيل وإرجاعهم أسرىٰ إلىٰ مصر انتهى بغرقهم ونجاة بني إسرائيل منهم.

كما عدّ الإمام -عليه السلام- في نفس الخطبة القاصعة[3] خلاص بني إسماعيل وبني إسرائيل من ذلّ عبوديّة الأكاسرة والقياصرة من ثمرات بعثة خاتم النبيّين -صلّى الله عليه وآله- إلىٰ غير ذلك ممّا جاء في التواريخ ويستفاد من الأخبار.

---

١. سورة طه / ٢٠: الآية ٤٧.

٢. الخطبة رقم (١٩٢)، قال عليه السلام: ولقد دخل موسى بن عمران ومعه أخوه هارون... فشرطا له إن أسلم بقاء ملكه ودوام عزّه.

٣. الخطبة رقم (١٩٢).

[الأصل الثاني: مساواة الأُمّة مع الحاكم]

وأمّا مساواة جميع أفراد الأُمّة مع الحاكم في جميع الحقوق والأحكام، فتُعرف من السيرة النبويّة المقدّسة شدّة اهتمامه - صلوات الله عليه وآله - بإحكام أساس هذه السعادة، ومن المناسب هنا أن نذكر مثالاً لكلّ باب:

الأوّل: المساواة في الحقوق

يستفاد ذلك من قضيّة إرسال زينب بنت الرسول الأعظم - صلّى الله عليه وآله - بحليّها التي ورثتها من أُمّها خديجة - سلام الله عليها - لفكاك زوجها أبي العاص من أسر المسلمين[1]، وبكائه - صلّى الله عليه وآله - بمشاهدتها وإرجاع جميع المسلمين حقوقهم منها وهبتها لهذه السيّدة المعظّمة، حيث يُعرف من ذلك مدىٰ تدقيق النبي - صلّى الله عليه وآله - في هذا الأمر.

الثاني: المساواة في الأحكام

يُعرف ذلك من أمره - صلّى الله عليه وآله - بالتسوية بين عمّه العبّاس وابن عمّه عقيل - على الرغم من أنّهما أُكرها على المشاركة في الحرب - مع سائر أسرىٰ قريش، حتّى في كيفيّة ربط أيديهما وأذرعهما، ممّا يتحتّم علينا التأسّي به، حيث لم يكن هناك أيّ جهةٍ مائزة وفارقة[2].

الثالث: المساواة في القصاص والعقوبات

يستفاد مدىٰ المساواة الّتي قرّرها النبيّ - صلّى الله عليه وآله - في هذا الباب

---

١. يراجع بحار الأنوار، ج ١٩، باب ١٠، غزوة بدر الكبرىٰ، الحديث ٨٣، ص ٣٤٩.
٢. يراجع بحار الأنوار، ج ١٩، ص ٢٤٠.

من كشفه عن كتفيه - وهو على المنبر وقد اشتدّ به المرض وقَرُبَ ارتحاله - وأمره بإحضار السوط أو العصا الممشوق ليقتصّ (سوادة) منه لمجرّد ادّعائه أنّه في بعض الأسفار أراد - صلّى الله عليه وآله - ضرب ناقته بذلك السوط أو العصا فأصاب كتفه وهو عارٍ إلّا أنّه بالأخرة اقتنع بتقبيل خاتم النبوّة الذي كان على كتفه المبارك[1]، إذ يُعرف من ذلك غاية ما ينتهي إليه الأمر وأنّه إلىٰ أيّ حدّ قرّر - صلّى الله عليه وآله - لأُمّته الحريّة في مطالبة حقوقهم.

[حدوث الفتن في عهد الخلافة العلويّة -عليه السلام- بسبب إقامة المساواة]

ولأجل إحياء هذه السُنّة والسيرة المباركة، ومحو بدعة التفضيل في العطاء، واسترداد ما دُفع من القطائع بلا استحقاق، ثارت كلّ تلك الفتن والحوادث في عهد خلافة الإمام أمير المؤمنين - عليه أفضل الصلاة والسلام -، حتّى طلب منه كبار أصحابه كعبد الله بن العباس ومالك الأشتر العمل - في الجملة - بسيرة سابقيه المبتدعة في العطاء وتفضيل السابقين من البدريّين والمهاجرين الأوّلين وأُمّهات المؤمنين على اللاحقين والإيرانيّين الحديثي العهد بالإسلام إخمادًا لنيران الفتن، فسمعوا منه - عليه السلام - الردّ الشديد.

وقضيّة تقديمه -عليه السلام- الحديدة المحماة لأخيه عقيل حين طلب منه صاعاً من الحنطة، وكذلك عتاباته المكتلة لمقام عصمته لولده سيّد الشهداء - عليه السلام - لأجل استقراض مدٍّ من العسل من بيت المال - التي أبكت معاوية عند سماعها مع شدّة عداوته وقال ما قال -، والكلمات الّتي تنفلق بها الصخرة الصمّاء في الردّ علىٰ طلب إحدىٰ البنات الطاهرات قلادةً من بيت المال عاريةً

---

١. يراجع بحار الأنوار، ج ٢٢، باب ٢، ص ٥٠٨.

مضمونة، إلىٰ غير ذلك ممّا هو مسطور في كتب السيرة ويستدعي أن يطأطئ رأسه - خجلاً - كلّ من يدّعي العدالة والمساواة، كان ذلك كلّه لأجل الحفاظ علىٰ هذا الركن العظيم [المساواة] وأداء المسؤوليّة المترتّبة عليه.

[اتّباع فقهاء المذهب في هذا العصر لتلك السيرة المباركة]

ولإحياء سُنّة الأنبياء والأولياء - عليهم أفضل الصلاة والسلام - وسيرتهم هذه ومتابعتها في هذا العصر المبارك - الّذي ينبغي اعتباره عصر اليقظة والسعادة وانقضاء عهد الأسر وانتهاء تقهقر المسلمين -بعونه تعالىٰ- نهض الربّانيّون من الفقهاء والروحانيّين رؤساء المذهب الجعفري -علىٰ مشيّده أفضل الصلاة والسلام-، فبذلوا ما بوسعهم في استنقاذ الحريّة والحقوق المغصوبة من المسلمين وتخليص رقابهم من ذلّ الرقّية وأسر الجائرين علىٰ غرار تلك السيرة المقدّسة المباركة ووفقًا للدستور المقرّر في الشريعة المطهّرة من أنّ: «ما لا يُدرَك كُلّه لا يُترك كُلّه»[1] بذلوا مُهَجَهُم وجاهدوا ويجاهدون في سبيل حفظ بيضة الإسلام وتحويل السلطة الجائرة الغاصبة من النوع الأوّل - الّذي عَرَّض أصل الدولة الإسلامية إلىٰ الانقراض العاجل، مضافاً إلىٰ الدمار والخراب المشهود بالعيان - إلىٰ النوع الثاني الحاسم لأكثر مصادر الفساد والمانع عن استيلاء الكفّار علىٰ البلاد.

[بعض المغالطات علىٰ أصلي الحريّة والمساواة والإجابة عنها]

ولّما كان من البديهي أنّ تنبّه الغيورين من المسلمين إلىٰ أهمّيّة تحرّر رقابهم من رقّية الجائرين ومشاركتهم ومساواتهم في جميع مصالح البلاد مع الغاصبين

---

١. عوالي اللئالي العزيزيّة في الأحاديث الدينيّة، ابن أبي جمهور الأحسائي، ج ٤، ص ٥٧.

وشعورهم بالأخطار المترتّبة علىٰ استبداد الظالمين وإطلاق عنانهم، يكون أعظم وسيلةٍ لجِدّهم في الطلب وأقوىٰ سببٍ لشوقهم إلىٰ بلوغ المقصد، فلذا نرىٰ أنّ أصحاب الاستبداد الديني - وبمقتضىٰ وظيفتهم المقاميّة المتمثّلة في حفظ شجرة الاستبداد الخبيثة باسم الدين - نبذوا الخطاب المبارك: ﴿وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾[1] وراء ظهورهم شأن المخاطَبين الأوّلين، وسَعَوا إلىٰ إراءَة أصلَي سعادة الأُمّة وما يتقوّم به حياتها [الحرّيّة والمساواة] - اللّذين يتوقّف عليهما حفظ الحقوق ومسؤوليّة الولاة - بأبشع الصُوَر وأقبحها لغرض التنفّر وصرف القلوب والصدّ عن بلوغ المطلوب.

أمّا الحرّيّة المظلومة المغصوبة من الأُمّة - الّتي عرفت أنّها من أعظم المواهب الإلهيّة - عزّ اسمه - وكان استنقاذها من الغاصبين من أهمّ مقاصد الأنبياء والأولياء - عليهم السلام - فلم يكتفوا بِعَدّها أمراً موهوماً بل سعوا إلىٰ إراءتها بغير صورتها الصحيحة وجعلوها عبارة عن حرّيّة الفَسَقَة والملحدين في التجاهر بالمنكَرات و إشاعة الكُفريات وتَجَرّي المُبدِعين في إظهار بِدَعِهم وزَندقَتهم وإلحادِهم وحتّىٰ حرّيّة النساء في الخروج سافرات ونحو ذلك ممّا لا يمتّ إلىٰ قضيّة الاستبداد ومشروطيّة الدولة بصلة وسخيفٌ كسخافة البحر الأخضر، وعدّوا من مقتضياتها حرّيّة المسيحيّين في ارتكاب كلّ ذلك في بلادهم مع العلم بأنّهم غير ممنوعين منها حسب مذهبهم بلا فرق بين كون حكومتهم مستبدّة كروسيا أو شورويّة كفرنسا و إنجلترا وألمانيا.

وأمّا المساواة في القوىٰ والحقوق وسائر الأُمور العامّة - الّتي سمعت أنّ أشرف الكائنات - صلّى الله عليه وآله وسلّم - كشف عن كتفه المبارك في شدّة مرضه

---

١. سورة البقرة / ٢: الآية ٤٢.

لأجل استيفاء القصاص المدّعىٰ لمجرّد تحكيم أساس هذه السعادة، وأنّ أمير المؤمنين - عليه أفضل الصلاة والسلام - أيضاً لتمسّكه بها وتسويته بين السابقين البدريّين والايرانيّين حديثي العهد بالإسلام تَحَمَّلَ ما تحمَّلَ من المِحَن حتّىٰ انتهىٰ عاقبة أمره إلىٰ شهادته في محراب العبادة - فأبرزوها في صورة مساواة المسلمين مع أهل الذمّة في مجالات الإرث والنكاح والقصاص والديات، وجعلوا من مقتضياتها المساواة بين أصناف المكلّفين كالبالغ وغير البالغ، والصحيح والمريض، والمختار والمضطرّ، والموسر والمعسر، والقادر والعاجز، إلىٰ غير ذلك من الفوارق التي توجب الاختلاف في التكاليف والأحكام، وتكون أبعد عن موضوع المشروطية والاستبداد من الفلك الأطلس.

وبالجملة، بما أنّ سعادة الأُمّة وحياتها وتقييد السلطة والمسؤوليّة المقوّمة لها وحفظ حقوق الشعب يقوم بهذين الأصلين لذا أبرزوا هاتين الموهبتين العظيمتين الإلهيّتين - عزّ اسمه - بهذه الصور القبيحة غافلين عن أنّ لطخ الشمس بالطين محالٌ ومحاولة سدّ نهر النيل بالمجرفة حماقة.

إنّ الشعب الايراني وإن كان قد خفي عليه الأمر ولم يكن مطّلعاً علىٰ مقتضيات الدين وضروريات المذهب بسبب كتماننا إيّاها ولا عارفاً بحقوقه العامّة من التحرّر عن هذه الرقيّة الملعونة والمساواة مع غاصبي حقوقه وحرّياته ولا متصوّراً لنفسه شأناً سوىٰ كونه مسخّراً لإرادات مضيّعي حقوق الشعب وشهواتهم بل ولا مُدرِكاً عدم ارتباط الأُمور المتقدّمة بحديث المشروطية وتقييد استيلاء الجائرين، مع ذلك كلّه يفهمون جيّداً أنّ جميع هذه التضحيات التي قدّمها العقلاء والحكماء والغيارىٰ من الأُمّة بطبقاتهم من العلماء والأخيار والتجّار وغيرهم في سبيل استنقاذ حرّيتهم ومساواتهم لم يكن الغرض منها إرسال نسائهم سافرات إلىٰ الأسواق والتواصل مع

اليهود والنصارىٰ والتسوية بين أمثال الحاضروالمسافرونحو ذلك في الفرائض و إطلاق العنان للفَسَقة والمُبدِعين في تجاهرهم بالمنكرات وإشاعة الكفريّات وأشباه ذلك، وأنّ ما صدرمن الرؤساء وزعماء المذهب من الأحكام الأكيدة والتصريحات الصادرة منهم بكون المخالفة بمثابة المحاربة مع إمام العصر- أرواحنا فداه - لم يكن إلّالأجل أنّ حفظ بيضة الإسلام والحراسة عن الممالك الإسلاميّة تتوقّف علىٰ ذلك، وقد عرفوا جيّداً حال الجبابرة وطواغيت الأُمّة والماحين لأحكام الشريعة والمروّجين لأنحاء الفسوق والفجورفي البلاد ويعلمون أنّ ما يرتكبه هؤلاء من الفجائع الشنيعة لا هدف لهم منها سوىٰ حفظ مقام مالكيّة الرقاب والفاعليّة لما يشاء والحاكميّة لما يريد وعدم المسؤوليّة عمّا يفعل ولم يخطربالهم غيرذلك، وقد فهموا - كما ينبغي - اتّصافنا نحن أتباع الظَّلَمَة وحاملي شعبة الاستبداد الديني بجميع الأوصاف التي وردت في رواية الاحتجاج توصيف علماء السوء - الذين يسطون علىٰ الدين المبين ويُضلّون ضعفاء المسلمين - بها، وقد جاء في آخرها: «أُولئك هُم أضَرّعلىٰ ضُعفاء شيعتنا من جيش يزيد علىٰ الحسين عليه السلام»[1] ويعلمون ما هو هدفنا من معاونة الظالمين إلىٰ هذه الدرجة المشهودة. وأدرجنا أنفسنا في عنوان الآية المباركة: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ ميثاقَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ﴾[2]، وسوف لن نجني سوىٰ الفضيحة الأبديّة وخزي الدارَين والعذاب الإلهي الأليم، ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْديلا﴾[3].

---

١. الاحتجاج، للطبرسي، ج ٢، ص ٥١٢.

٢. سورة آل عمران / ٣: الآية ١٨٧.

٣. سورة الأحزاب / ٣٣: الآية ٦٢.

[ملخّص مباحث الفصول الخمسة للرسالة]

ويحسن بنا أن نمسك عنان القلم عن بيان هذه الفضيحة، التي تعود تبعاتها - أيّاً كانت - إلىٰ الجميع، ونختم هذه المقدّمة بذكر قائمة عناوين الفصول الخمسة، وهذا إجمالها:

الفصل الأوّل: أنّ حقيقة السلطنة المجعولة في الدين الإسلامي وسائر الشرائع والأديان، بل وحتّىٰ عند الحكماء والعقلاء غير المتديّنين منذ القِدم وحتّىٰ اليوم جميعها كانت علىٰ النوع الثاني، وليس تحويلها إلىٰ النوع الأوّل إلّا من البدع الظالمة لطواغيت الأُمم والأعصار.

الفصل الثاني: أنّه في هذا العصر - عصر الغيبة - التي تقصر فيه يد الأُمّة عن التشرّف بولاية المعصوم وحكومته، ومقام الولاية والنيابة لنوّابه العامّين في إقامة الوظائف المذكورة أيضاً مغصوب، وانتزاعه غير مقدور فهل يجب إرجاعه من النحو الأوّل - الذي هو ظلمٌ زائد وغصبٌ في غصب - إلىٰ النحو الثاني بتحديد الاستيلاء الجائر بقدر الإمكان أم أنّ مغصوبيّة المقام يوجب سقوط هذا التكليف ؟

الفصل الثالث: أنّه علىٰ تقدير وجوب التحديد المذكور فهل المشروطيّة الرسميّة - الّتي عرفت أنّها تتقوّم بالأمرين المتقدّمين وأنّ الطريق إلىٰ التحديد منحصرٌ فيها - تكون هي المتعيّنة ولا محذور فيها أم لا ؟

الفصل الرابع: في ايراد بعض الوساوس والمغالطات المطروحة ودفعها.

الفصل الخامس: في بيان شرائط صحّة تدخّل مبعوثي الأُمّة ومشروعيته في هذا الباب وبيان وظائفهم العمليّة علىٰ نحو الإجمال.

(الفصل الأوّل)

[في أنّ السلطة المجعولة في جميع الشرائع ولدىٰ قاطبة العقلاء هي الولائيّة]

في توضيح الأمر الأوّل، والكلام فيه يقع في مقامين:

الأوّل: في بيان محدوديّة الاستيلاء والسلطة المجعولة في جميع الشرائع والأديان بإقامة الوظائف والمصالح النوعيّة اللازمة.

الثاني: في بيان درجة هذه المحدوديّة وحقيقتها.

[محدودية السلطة]

أمّا المقام الأوّل: فقد ظهروتبيّن ذلك ممّا تقدّم في المقدّمة، فإنّه بعد ما عرفت أنّ الهدف الأساس من تأسيس السلطنة وتنظيم القوىٰ ووضع الخراج وغيرذلك هو حفظ البلاد ونظمها ورعاية شؤون الناس وتربيتهم لا قضاء شهوات الذئاب المفترسة وتسخيرالعباد واستعباد رقابهم تحت ميولهم ورغباتهم، إذن فالسلطنة المجعولة في كلّ شريعة وعند كلّ عاقلٍ سواءٌ كان التصدّي لها بحقٍّ أوباغتصاب عبارةٌ عن رعاية الأمانة والولاية علىٰ النظم والحفظ والقيام بسائرالوظائف التي تستوجبها مهمّة

الحراسة، لا القاهريّة والمالكيّة والحكم علىٰ البلاد وبين العباد حسب الأهواء و الرغبات، وفي الحقيقة إنّها من قبيل تولّي بعض الموقوف عليهم لنظم الموقوفة المشتركة وحفظها والتسوية بين ذوي الحقوق وإيصال كلّ ذي حقٍّ إلىٰ حقّه لا من باب تملّك المتصدّي وتصرّفه حسب رغباته، ولأجل ذلك عُبّر عن السلطان في لسان الأئمّة - عليهم السلام - وعلماء الإسلام بالوليّ والوالي والراعي وعن الأُمّة بالرعيّة، وبناءً علىٰ هذا المبنىٰ والأساس أصبحت حقيقة السلطنة عبارة عن الولاية علىٰ الحفظ والنظم وبمثابة رعاية القطيع، ولأجله يكون متوقّفاً علىٰ النصب الإلهي -عزّاسمه- الذي هو المالك الحقيقي والوليّ بالذات ومعطي الولايات، وتفصيل هذا المطلب موكول إلىٰ مباحث الإمامة.

[في أنّ حكومات الأُمم السابقة والدول المسيحيّة كانت معاملتهم مع شعوبهم شورويّة]

وحيث إنّك عرفت أنّ تسخير رقاب الأُمّة لتلبية الرغباب التعسّفيّة - مضافاً إلىٰ أنّه من أشنع أنحاء الظلم والطغيان والعلوّ في الأرض - اغتصابٌ للرداء الكبريائي ومنافٍ لأهمّ مقاصد الأنبياء -عليهم السلام-، فلذا لا يكاد يحتمل أنّ أيّاً من الأديان السابقة لم يتصدّ لاجتثاث هذه الشجرة الخبيثة وسكت عنها، بل يظهر من الآية المباركة: ﴿قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ﴾[1] المحكيّة عن لسان ملكة سبأ أنّ قومها مع كونهم عُبّاد الشمس كانت تدار حكومتهم علىٰ نحو الشورويّة الجماعيّة لا الاستبداديّة، وكذلك يمكن أن يستفاد من الآية المباركة: ﴿فَتَنازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوىٰ﴾[2] الّتي تحكي عن مشاورة أصحاب فرعون في أمر موسىٰ وهارون -علىٰ نبيّنا وآله وعليهما السلام- وانتهاء مذاكرتهم

---

١. سورة النمل / ٢٧ : الآية ٣٢.

٢. سورة طه / ٢٠ : الآية ٦٢.

العلنيّة في هذا الباب إلىٰ المناجاة السرّية أنّه كما أنّ سلوك الدولة البريطانيّة الحاليّة مُبغَضٌ ومزدوج فهي بالنسبة إلىٰ أُمّتها -لكونها واعية- مسؤولة شورويّة وبالنسبة إلىٰ أُسراء الهند وغيرها من الممالك الإسلاميّة - المبتلين بهذه الإسارة نتيجة غفلتهم وسباتهم العميق وهم بعدُ لم يفيقوا منه - استعباديّة و استبداديّة، كذلك الدولة الفرعونيّة فهي مع ادّعائها الألوهيّة كان لها سلوكٌ مبغّض فبالنسبة إلىٰ قومها الأقباط كانت شورويّة وبالنسبة إلىٰ أسباط بني إسرائيل استعباديّة و الآية المباركة: ﴿يَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ﴾[1] أيضاً تفيد هذا المعنىٰ.

[السبب في تبديل الحكومات من الولائيّة إلىٰ التملّكيّة مدىٰ التاريخ هو تغلّب الطواغيت]

وعلىٰ أيّ حالٍ، فرجوع حقيقة السلطنة الإسلاميّة بل السلطنة في جميع الشرائع و الأديان إلىٰ باب الأمانة وولاية أحد المشتركين في الحقوق المشتركة النوعيّة من دون أيّ امتيازٍ لشخص المتصدّي ومحدوديّتها بعدم القهر و التحكّم الاستبدادي يكون من أظهر ضروريات الدين الإسلامي بل جميع الشرائع و الأديان، كما أنّ من الواضحات أنّ جميع الاعتداءات و التحكّمات التعسّفيّة قديماً وحديثاً مستندة إلىٰ تغلّب الفراعنة وطواغيت الأُمم وطغيانهم.

وبموجب النصّ النبويّ المتواتر بين الأُمّة: «إذا بلغ بنو العاص ثلاثين رجلاً اتّخذوا دين الله دُوَلاً وعبادَ الله خَوَلاً»[2] - الّذي مرّ توضيحه، و أنّه يتضمّن الإخبار عن الغيب ومن دلائل نبوّته صلّىٰ الله عليه وإله - فإنّ مبدأ تحوّل السلطة الإسلاميّة من الولائيّة المحدّدة إلىٰ التملّكيّة الاستبداديّة كان هو إكمال العدد المشؤوم لبني العاص، و إنّ السلطة الاستبدادية في الإسلام موروث عنهم.

---

١. سورة القصص / ٢٨ : الآية ٤.

٢. مرّ تخريجه صفحة ١٧٦.

[درجة المحدودية]

وأمّا المقام الثاني: فقد تبيّن أيضاً ممّا سبق إجمالاً وعرفت أنّه بمقتضىٰ ما هو أساس مذهبنا نحن الإماميّة من اعتبار العصمة الإلهيّة في الولاية علىٰ سياسة أُمور الأُمّة لم تكن درجة محدوديّة الوليّ مقصورة علىٰ مجرّد عدم التحكّم والتعسّف و الاستبداد وواقفة علىٰ هذا الحدّ، بل عرفت إجمالاً أنّه ينتهي إلىٰ حدودٍ أعلىٰ من ذلك بكثير.

وأمّا بناءً علىٰ أُصول أهل السُنّة التي لا تعتبر في الولاية العصمة ولا النصب الإلهي - عزّ اسمه - وترىٰ انعقادها ببيعة أهل الحلّ والعقد من الأُمّة فدرجة المحدوديّة وإن لم تنته إلىٰ ما يقتضيه مذهبنا، لكنّهم يرون أنّ عدم التخطّي عن الكتاب والسُنّة والسيرة النبويّة المقدّسة - صلّىٰ الله عليه وآله - شرطٌ لازم الذكر في نفس عقد البيعة ويعتبرون أنّ التخلّف والتحكّم الاستبدادي منافٍ لهذا المنصب يجب المنع عنه.

وعلىٰ هذا فمحدوديّة السلطنة الإسلاميّة علىٰ تلك الدرجة الأُولىٰ التي هي عدم التحكّم والاستيثار- مع الإغماض عن مرحلة أهليّة المتصدّي وكذلك الإغماض عمّا هو لازم مقام العصمة الخاص بمذهبنا - تكون هي القدر المسلّم بين الفريقين و المتيقّن من المذهبين والمتّفق عليه بين الأُمّة ومن ضروريات دين الإسلام.

وبما أنّ هذه الدرجة المسلّمة بين الأُمّة ممكنةٌ عادةً حسب القدرة البشريّة ولم تكن متعذّرة حذو تعذّر سائر الدرجات المختصّة بمذهبنا والتي تكون القوّة العاصمة هي الحافظة لها فلهذا لا يسع أيّ مسلمٍ مظهرٍ للشهادتين إنكار وجوب حفظها بأيّة وسيلةٍ ممكنة إلّا أن يخرج من ملّتنا ويستدين بغير ديننا.

(الفصل الثاني)

[في اثبات وجوب تبديل السلطة الغاصبة من الاستبداديّة إلىٰ الدستوريّة]

في تنقيح الأمر الثاني. ولا بدّ من بيان ثلاثة مطالب - مقدّمةً -:

[وجوب النهي عن المنكرات بالمقدار الممكن]

الأوّل: إنّ من المعلوم بالضرورة من الدين في باب النهي عن المنكر، أنّه لو ارتكب شخصٌ عدّة منكرات في آنٍ واحد، يكون ردعه عن كلّ واحدٍ منها تكليفاً مستقلّاً، ولا يتوقّف علىٰ التمكّن من ردعه عن سائر ما يرتكبه.

[ولاية فقهاء عصر الغيبة من قطعيات المذهب]

الثاني: إنّ من قطعيّات مذهبنا نحن الإماميّة أنّ كلّ ما هو من الولايات النوعيّة في عصر الغيبة - علىٰ مغيّبه السلام - التي يُعلم أنّ الشارع المقدس لا يرضىٰ بإهمالها - وإلتي تسمّىٰ بالوظائف الحسبيّة - فنيابة فقهاء عصر الغيبة فيها هي القدر المتيقّن حتّى مع عدم ثبوت النيابة العامّة في جميع المناصب، وبما أنّ عدم

رضا الشارع المقدّس باختلال النظام وذهاب بيضة الإسلام بل وأهمّية الوظائف الراجعة إلىٰ حفظ البلاد الإسلاميّة ونظمها بالنسبة إلىٰ سائر الأُمور الحسبيّة يكون من أوضح القطعيات، إذن فثبوت نيابة الفقهاء والنواب العامّين لعصر الغيبة في إقامة الوظائف المذكورة يعدّ من قطعيّات المذهب.

[وجوب تحديد تصرّفات الغاصب بالمقدار الممكن]

الثالث: إنّ من المسلّم القطعي لدى قاطبة علماء الإسلام - في أبواب الولاية علىٰ مثل الأوقاف العامّة والخاصّة وغيرها ممّا يرجع إلىٰ باب الولايات - أنّ الغاصب إذا وضع يده عدواناً علىٰ مالٍ ولم يمكن نزعه من يده رأساً لكن يمكن تحديد تصرّفاته وصيانة الموقوفة المغصوبة من الضياع والتلف والصرف في شهواته كُلّاً أو بعضاً ببعض الوسائل المتاحة كتعيين هيئة النظار فمن البديهي وجوب ذلك ولا يحتمل الخلاف في ذلك حتّىٰ من العقلاء الدهريّين فضلاً عن العلماء المتشرّعين.

وإذا تبيّنت هذه المطالب الثلاثة فلا يبقىٰ مجال للشبهة والتشكيك في وجوب تحويل السلطة الجائرة الغاصبة من النحو الأوّل إلىٰ النحو الثاني مع فرض عدم القدرة علىٰ أزيد من ذلك، فإنّه بعد أن عرفت أنّ النحو الأوّل اغتصابٌ للرداء الكبريائي - عزّ اسمه - وظلمٌ للساحة الأحديّة وأيضاً اغتصابٌ لمقام الولاية وظلمٌ للإمامة المقدّسة - صلوات الله عليها - وكذلك اغتصابٌ للرقاب والبلاد وظلمٌ في حقّ العباد بخلاف النحو الثاني الذي يختصّ ظلمه واغتصابه بمقام الإمامة المقدّسة ويخلو عن الظلمين والغصبين الآخرين، إذن فحقيقة تحويل السلطة الجائرة وتبديلها إلىٰ الولائيّة عبارة عن تحديد الاستيلاء الجوري وردعه عن الظلمين الزائدين، وليس من باب رفع فردٍ من الظلم ووضع فردٍ مباينٍ آخر أخفّ من الأوّل، وبعبارةٍ أوضح إنّ

تصرّفات النحو الثاني مقتصرة علىٰ نظم البلاد وحفظها، و أمّا تصرّفات النحو الأوّل فهي أضعاف ذلك ولا تقتصر علىٰ حدٍّ ويكون تبديل السلطنة عبارة عن المنع عن هذه الزيادات، وبتقريبٍ آخر إنّ تصرّفات النحو الثاني هي التصرفات الولائيّة التي بيّنا أنّ الولاية عليها ثابتة لمن هو أهلٌ لها، أمّا إذا لم يكن المتصدّي أهلاً لها كانت من قبيل تدخّل غير المتولّي الشرعي في أمر الموقوفة حيث تُصان من التلف و الضياع بنظارة النظّار، وحينئذٍ فمع صدور الإذن ممّن له ولاية الإذن تصبح التصرّفات مشروعة وتخرج عن الاغتصاب و الظلم لمقام الإمامة و الولاية بالإذن المذكور وتكون كالمتنجّس بالعرض القابل للتطهير بنفس هذا الإذن، و أمّا تصرّفات النحو الأوّل فهي على العكس من ذلك، فإنّها من الظلم القبيح ذاتاً غير القابل للمشروعيّة بصدور الإذن أصلاً، وتكون من قبيل تملّك الغاصب العين الموقوفة نفسها و إبطال رسم وقفيّتها وبمنزلة الأعيان النجسة غير القابلة لطهارة محلّها ما دامت باقية فيه إلّا بعد إزالتها، وقضيّة تبديل السلطنة الجائرة إلىٰ الولائيّة هي بعينها قضيّة تعيين النظّار لصيانة الموقوفة المغصوبة وتحديد تصرّفات الغاصب فيها بما يوجب صلاحها ورفع يده التملّكيّة التي هي غصبٌ زائد و إلزامه بمقتضيات الوقف ومنعه من الضياع و التلف و الصرف في شهواته فيكون بمنزلة إزالة عين النجاسة عن المحلّ المتنجّس.

[في ذكر الرؤيا الصادقة للمؤلّف]

ومن المناسب هنا أن أذكر الرؤيا الصادقة التي رأيتها أنا - أقلّ خدّام الشرع الأنور- في هذه الفترة، وتتضمّن التشبيه المذكور:

فقد تشرّفت قبل عدّة ليالي في عالم الرؤيا بخدمة المرحوم آية الله الحاج ميرزا حسين الطهراني - قدّس سرّه- نجل المرحوم الحاج ميرزا خليل - طاب رمسه-،

وبعد ما التفتُّ إلىٰ رحيله أخذتُ طرفي ردائه المبارك للاستفادة منه، لكنّه امتنع عن الإجابة في ما يخصّ عالم الموت والنشأة البرزخيّة والآخرة، وأبدىٰ استعداده للإجابة علىٰ سائر المسائل، فعرضتُ عليه أسئلة وهو يجيبني نقلاً عن لسان الإمام صاحب العصر - أرواحنا فداه -، وبعد أن انتهىٰ ذلك سألته: ما الذي قاله الإمام - عجّل الله تعالىٰ فرجه الشريف - عن اهتماماتك في المشروطية ؟ وكان حاصل عبارة الجواب أنّه عليه السلام قال: «المشروطية اسمها جديد أمّا المطلب فهو قديم»، وقال عليه السلام: «مَثَلُ المشروطية مَثَل الأمّة السوداء ملوّثة اليدين نأمرها بغَسل يديها».

كم هذا المثال المبارك منطبق تماماً علىٰ مطلبنا، ومن السهل الممتنع الذي لم يخطر ببال أحد، وأمارة واضحة علىٰ صحّة الرؤيا مضافاً إلى القرائن القطعية الأُخر، فإنّ سواد الأمّة إشارة إلىٰ غصبيّة أصل التصدّي وتلوّث اليد إشارة إلىٰ الغصب الزائد، وبما أنّ المشروطية تزيل هذا الغصب الزائد فلذا شبّهها الإمام - عليه السلام - بغَسل يد المتصدّي الغاصبة.

وبالجملة، فحفظ الدرجة المسلّمة من محدوديّة السلطنة الإسلاميّة - التي عرفت اتّفاق الأُمّة عليها وكونها من ضروريات الإسلام - مضافاً إلىٰ كونه في نفسه من أهمّ تكاليف المسلمين ومن أعظم نواميس الدين المبين - في صورة مغصوبيّة المقام وتصدّي الغاصب - فهي كما أنّها بالنسبة إلىٰ الحالة الحاليّة لإيران من ضروريّات المذهب، كذلك يندرج من الجهات الأُخر التي تقدّمت الإشارة إليها في عنوان الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وحفظ نفوس المسلمين وأعراضهم وأموالهم ودفع تطاول الظالمين.

ومع الإغماض عن جميع ما ذكر، فإنّ جميع السياسيّين والمطّلعين علىٰ أوضاع

العالم - من الإسلاميّين وغيرهم - متّفقون علىٰ أنّه كما أنّ المبدأ الطبيعي لرقيّ الإسلام ونفوذه في الصدر الأوّل - حيث انتهىٰ بسرعة سيره إلىٰ ما انتهى إليه في أقل من نصف قرن - كان هو عدالة السلطنة الإسلاميّة وشورويّتها والحريّة ومساواة آحاد المسلمين مع أشخاص الخلفاء وبطانتهم في الحقوق والأحكام، فكذلك المبدأ الطبيعي لتنزّل المسلمين وتفوّق الأُمم المسيحيّة عليهم - في هذه الأعصار التي استولت فيها علىٰ معظم بلادهم ولم يبق إلّا أن تستولي علىٰ أقلّ القليل الباقي - هو إسارة المسلمين ورقّيتهم تحت الحكومة الاستبدادية الموروثة من معاوية وفوز أُولئك بالحكومة المسؤولة المأخوذة من تعاليم الشريعة الإسلاميّة، وإن لم يَستَفِقِ المسلمون من سَكرتِهم وغفلتهم هذه ويقوا - كما في السابق - في ذلّ عبوديّة فراعنة الأُمّة وناهبي ثروات البلاد لم يمضِ إلّا زمان قليل حتىٰ يفقدوا - العياذ بالله تعالىٰ - نعمة الاستقلال وشرف القوميّة والسلطنة الإسلاميّة رأساً ويصبحوا أسرىٰ بأيدي حكومة النصارىٰ - كما حدث ذلك لمسلمي معظم افريقيا واغلب بلدان آسيا وغير ذلك - ولم تمض دورتان حتّىٰ يصبحوا كأهالي أندلس وغيرها فيبدّل إسلامهم إلىٰ التنصّر ومساجدهم إلىٰ الكنائس وأذانهم إلىٰ الناقوس وشعائرهم الإسلاميّة إلىٰ الزنّار بل ويبدّل لسانهم أيضاً مثلهم ويدنّس النصارىٰ حتّىٰ الروضة المقدّسة لإمامهم الثامن - صلوات الله عليه -، وقى الله المسلمين عنه ولا أرانا ذلك.

ومع غضّ النظر عن بداهة هذا الأمر ووضوحه وتحقيق جميع مقدّماته القريبة وحتّىٰ طرح الجارتين الجنوبيّة والشماليه[1] خريطة تقسيم البلاد فيما بينهما وكثرة مشاهدة نظائر هذا الأمر وأشباهه فلا أقلّ من لزوم التحذّر.

وعلىٰ هذا فمن البديهي أنّ تحويل السلطنة الجائرة الغاصبة من النحو الأوّل

---

١. يقصد بالشمالية روسيا وبالجنوبية بريطانيا، لأنّ بريطانيا دخلت ايران من جنوبها.

الظالم إلىٰ النحو الثاني العادل - مضافاً إلىٰ جميع ما ذكر- يؤدّي إلىٰ حفظ بيضة الإسلام وصيانة حوزة المسلمين من استيلاء الكفّار عليها، ومن هذه الناحية تعدّ من أهمّ الفرائض، جمع الله تعالىٰ علىٰ الهُدىٰ كَلِمَتَنا، وعلىٰ التُّقىٰ شَملَنا، ولا جَعَلنا من الذين ﴿يَجعَلون أصابِعَهُم في آذانهم من الصواعِق حَذَر المَوت﴾[1] بمحمّدٍ وإله الطاهرين -صلوات الله عليهم أجمعين-.

١. سورة البقرة / ٢ : الآية ١٩.

(الفصل الثالث)

في تحقيق الأمر الثالث، ويتوقّف توضيحه علىٰ بيان ثلاثة أُمور:

[ابتناء أساس السلطنة الإسلامية علىٰ المشورة مع عقلاء الأُمّة]

الأوّل: أنّه كما عرفت من أنّ حقيقة السلطنة الإسلامية عبارة عن الولاية علىٰ سياسة أُمور الأُمّة وأنّها محدودة بالحدود المتقدّم بيانها، كذلك يُعدّ من المسلّمات الإسلامية ابتناء أساسها علىٰ مشورة عقلاء الأُمّة - التي هي عبارةٌ عن (مجلس الشورىٰ الوطني العام) - لا المشورة مع بطانة الحاكم خاصة وخواصّه التي تسمّىٰ (شورىٰ البلاط)، وذلك بنصّ كلام الله المجيد - عزّ اسمه - والسيرة المقدّسة النبويّة - صلّىٰ الله عليه وآله - التي كانت قائمةً إلىٰ زمان استيلاء معاوية، ودلالة الآية المباركة ﴿وَشَاوِرهُم فِي الأَمر﴾[1] التي خوطب بها العقل الكلّ وحقيقة العصمة وكُلّف بالمشورة مع الأُمّة علىٰ هذا الأمر في غاية البداهة والظهور، فإنّ من المعلوم ضرورةً أنّ مرجع ضمير الجمع فيها هو الأُمّة عامّة والمهاجرون والأنصار قاطبةً لا أشخاصٌ خاصّة، وتخصيصه بخصوص العقلاء وأرباب الحلّ والعقد إنّما هو للمناسبة الحكمية

---

١. سورة آل عمران / ٣، الآية ١٥٩.

والقرينة المقامية لا من باب الصراحة اللفظية، ودلالة الكلمة المباركة (في الأمر) التي هي مفردٌ محلّى بالـلام ومفيدٌ للعموم الاطلاقي علىٰ أنّ متعلق المشورة المقرّرة في الشريعة المطهّرة هو جميع الأُمور السياسية أيضاً في غاية الوضوح، وخروج الأحكام الإلهيّة - عزّاسمه - من هذا العموم يكون من باب التخصّص لا التخصيص، والآية المباركة الأُخرىٰ ﴿وَأَمْرُهُم شُورىٰ بَيْنَهُم﴾ أيضاً وإن كانت في نفسها لا تدلّ علىٰ أزيد من رجحان المشورة إلّا أنّ دلالتها علىٰ أنّ الأُمور العامة لا بدّ أن تقام بمشورة الجميع في غاية الظهور.

والسيرة النبويّة المقدّسة - صلّىٰ الله عليه وآله - في المشورة مع الأصحاب، وقوله -صلّىٰ الله عليه وآله-: (أشيروا عليّ أصحابي) في مختلف الحوادث قد تضمّنتها كتب السِيَر بالتفصيل[1]، وقد انتهت موافقته - صلّىٰ الله عليه وآله - مع رأي الأكثريّة إلىٰ حدّ أنّه في غزوة أُحد مع أنّ شخصه المبارك كان يرى - مع جمعٍ من الأصحاب - عدم الخروج من المدينة المشرّفة وقد عرف الكلّ بعد ذلك أنّ الصلاح والصواب كان في ذلك، مع هذا وافق رأي الأكثر الذي استقرّ علىٰ الخروج وتحمّل كلّ تلك المصائب الجليلة[2].

إنّ عدم تخطّي الخلفاء الأوّلين من هذه السيرة المقدّسة، والرقيّ الهائل الذي حصل إثر ذلك يُعلم حاله تفصيلاً من وقائع الصدر الأوّل.

قال أمير المؤمنين - عليه أفضل الصلاة والسلام - في خطبته المباركة التي ألقاها في صفّين في بيان حقوق الوالي علىٰ الرعيّة وحقوق الرعيّة علىٰ الوالي - في مجمع الحاضرين الذين لم يقلّ عددهم عن خمسين ألف شخص-: (فلا تكلّموني

---

١. السيرة النبوية لابن هشام، ج ٢، ص ٦٣. بحار الأنوار، ج ١٩، ص ٢١٨ و ٢٤٧، وج ٢٠، ص ١٢٤.
٢. تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٨٩.

بما تُكلِّم به الجبابرة، ولا تتحفّظوا منّي بما يتحفّظ به عند أهل البادرة، ولا تخالطوني بالمصانعة، ولا تظنّوا بي استثقالاً في حقٍّ قيل لي، ولا التماس إعظام لنفسي، فإنّه من استثقل الحقّ أن يقال له أو العدل أن يُعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه، فلا تكفّوا عن مقالةٍ بحقّ أو مشورةٍ بعدل)[1] فجديرٌ بنا نحن الذين ندّعي مقام التشيّع الرفيع أن نتأمّل قليلاً فيما يحتويه هذا الكلام المبارك وندرك بحسب الواقع والحقيقة ومع إلغاء الأغراض النفسانية أنّ اهتمام الإمام - عليه السلام - بهذه الدرجة من الاهتمام في رفع هيبة مقام الخلافة عن قلوب الأُمّة ومنحهم أعلىٰ درجات الحريّة وترغيبهم وتشجيعهم علىٰ إبداء أيّ نوعٍ من الاعتراض والمشورة، وعَدِّ ذلك من حقوق الوالي علىٰ الرعيّة أو الرعيّة علىٰ الوالي، وكذلك قول أشرف الكائنات -صلّى الله عليه وآله- مكرّراً (أشيروا عليّ أصحابي) امتثالاً للأمر الإلهي - عزّ اسمه - ماذا كانت الحكمة وراء ذلك كلّه؟.

فإن كان هذا الاهتمام الشديد منهم عليهم السلام تحفظاً من الوقوع في الخطأ والاشتباه - وحاشاهم عن ذلك - وهم أصحاب مقام العصمة العليا ومستغنون عن العالم كلّه في إصابة الواقع، اذن فاللازم علينا - على أقلّ تقدير- تقوية أساس السعادة بمنع التجاوزات العمدية.

وإن كانت الحكمة في هذا الاهتمام هي تنزيه السلطنة الحقّة الولائية من التشبّه الصوري بالسلطات الاستبداديّة للفراعنة والطواغيت وحفظ أساس المسؤوليّة والشوروية لها والمحافظة على الأصلين الطيّبين الطاهرين الحريّة والمساواة لآحاد الأُمة مع مقام الخلافة الرفيع - كما هو الظاهر بل المتيقّن- فاللازم علىٰ هذا المحافظة علىٰ السلطنة الإسلامية بالمقدار الميسور- وإن كان المتصدّي غاصباً-.

---

١. نهج البلاغة، الخطبة ٢١٦.

وإن كان الغرض مجرّد تعليم الأُمّة واتّخاذ الولاة والقضاة والعمّال ذلك وظيفةً لهم ونهجاً يتّبعونه والتزامهم بالمضيّ على هذا النهج وعدم التخلّف عنه فاللازم علينا تعلّم ذلك - صلوات الله عليه وعلى الأطائب من ولده القائمين من بعده-.

وعلى كلّ حال، فيا للأسف والحسرة من أنّا نحن أتباع ظالمي العصر وحاملي شعبة الاستبداد الديني كم نكون غير مظلعين بمداليل الكتاب والسنّة وسيرة النبي والإمام، فبدلاً من أن نقول في حقّ الشورىٰ العام الوطني ﴿هذه بضاعتنا رُدّت إلينا﴾[1] نعتبره مخالفاً للإسلام، وكأنّ الآية السابقة الواضحة الدلالة لم نقرأها في الكتاب المجيد، أو لم نعرف مفادها، أو أنّه بسبب منافاتها لرغباتنا في شعبة الاستبداد والاستعباد حَدَّدنا قضية ﴿نبذ فريقٌ من الذين أوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون﴾[2].

[وجوب نصب هيئة مسدّدة ورادعة]

الثاني: إنّه في هذه الظروف التي لم نكن محرومين من مقام العصمة فحسب، بل وكذلك من ملكة التقوىٰ والعدالة والعلم للمتصدّين، بل ومبتلين بأضدادها، - كما أنّ من المعلوم بالضرورة أنّ الحفاظ علىٰ تلك الدرجة المسلّمة من محدودية السلطنة الإسلامية التي عرفت اتفاق الأُمة عليها وكونها من ضروريات الإسلام، وكذلك الحفاظ علىٰ أساس الشوروية الذي عرفت أنّه ثابتٌ وقطعي بنصّ الكتاب والسنة والسيرة المقدّسة لا يمكن تحقّقهما إلّا بنصب هيئةٍ مسدّدة رادعة خارجية تقوم حسب القدرة البشرية مقام القوّة العاصمة الالهيّة - عزّاسمه-، ولا أقلّ من

---

١. سورة يوسف / ١٢، الآية ٦٥.

٢. سورة البقرة / ٢، الآية ١٠١.

أن تنوب عن القوة العلميّة وملكة العدالة والتقوىٰ، إذ لولا ذلك لكان تحقُّقُ ما ذُكر عادةً وبحسب صرافة طبع المتصدين محالاً وكان بمنزلة ايكال حراسة الغنم إلىٰ الذئب توقّع التبريد من النار، ومن هذه الناحية يكون لزوم تنصيب الهيئة المذكورة أمراً بديهيّاً غير قابلٍ للانكار- فكذلك من المعلوم ضرورةً أنّ هذه القوّة المسدّدة والرادعة الخارجية إنّما تكون مفيدةً ومؤثرة وتقوم مقام القوىٰ النفسية إذا كان المتصدّون قوّةً إجرائية للبلد منبعثةً عن ترجيحات القوّة المسدّدة العلمية وإراداتها حذو انبعاث الإرادات النفسيّة عن الملكات والإدراكات.

وهذه بدورها إنّما تصبح مطّردةً وغير قابلة للتخلّف إذا كان أصل الدولة وأساس السلطنة مبتنياً علىٰ النظام المذكور بشكلٍ رسمي قانوني.

وببركة الحكمة العملية لعقلاء الأُمة ويقظتهم وتحذّرهم تنعدم جميع القوىٰ الاستبدادية - التي يأتي شرحها في الخاتمة - وتنسدّ أبواب التخلّص والعلاج، وإلّا فالقوىٰ الاستبدادية الملعونة تتحرّك لا محالة وتفور نائرتها الطاغوتية ويؤوّل الأمر إلىٰ الفتك بالأُمّة وهدم البلاد.

[وجوب تدوين الدستور]

الثالث: بعد أن تبيّن وعرفت ممّا شرحناه أن تنصيب الهيئة المسدّدة - بناءً علىٰ أُصول مذهبنا نحن طائفة الإمامية - هو القدر المقدور من النيابة عن القوة العاصمة الإلهيّة، و- بناءً علىٰ مباني أهل السنّة - هو القيام مقام القوة العلميّة الواجدة لملكة التقوىٰ والعدالة، ويكون حفظ السلطنة الإسلامية من التبدّل والمراقبة علىٰ عدم التجاوز من الحدود متوقّفاً عليه ومنحصراً فيه، فمن الطبيعي أن يكون الركن الأعظم لهذا التحفظ والأصل الأهمّ لهذه المراقبة هو تدوين دستورٍ محدّد وافٍ

- حسبما تقدم في المقدّمة إجمالاً - بالتمييز بين الوظائف النوعية الواجبة الأداء وبين الأُمور التي لا يحقّ للمتصدّي التدخّل فيها، ومتضمّنٌ لتفصيل الحدود المذكورة طبقاً لمقتضيات المذهب على وجه الرسمية والقانونيّة، وإلّا لكانت المراقبة والنظارة على المتصدّين من دون الدستور المذكور كالمحمول بلا موضوع ومن قبيل حلاقة رأسٍ لا صاحب له.

وبالجملة كما أنّ من الممتنعات ضبط أعمال المقلّدين في أبواب العبادات والمعاملات من دون أن يكون بأيديهم رسائل عملية يطبّقون أعمالهم اليومية عليها، فكذلك ضبط أعمال المتصدّين في الأُمور السياسية ومراقبتهم ومسؤوليتهم من دون تدوين الدستور المذكور يكون أمراً ممتنعاً، وبحسب الحقيقة إنّ أساس حفظ المحدودية والمسؤولية مبتنٍ على ذلك وهو أصلٌ أصيل في هذا الباب ومقدّمةٌ منحصرةٌ له ويعتبر من هذه الناحية واجباً.

[النتيجة المتحصّلة من الأُمور الثلاثة المتقدّمة]

وإذ تبيّنت هذه الأُمور الثلاثة - كما هو حقّه - وعرفت أنّ حفظ السلطنة الإسلاميّة عن التبدّل والمحافظة على المحدوديّة والمسؤولية والشوروية وسائر مقوّمات الحكم الولائي يمتنع تحقّقها عادةً إلّا بترتيب الدستور المحدّد وتعيين الهيئة المسدّدة، وعرفت أيضاً أنّ تعيين الهيئة المذكورة في هذا الباب ليس الهدف منه مجرّد المواظبة على إقامة الوظائف اللازمة والمنع من التجاوزات ومن باب تعيين النظّار لحفظ الموقوفة المغصوبة ونحوها من تطاول الغاصب ونهبه، بل الهدف منه أعلى وأدقّ وألطف من ذلك، فإنّه بناءً على أُصول مذهبنا هو القدر المقدور من النيابة عن قوّة العصمة العاصمة، وبناءً على مباني أهل السنّة هو القيام مقام القوة

العلميّة وملكة التقوىٰ والعدالة، وعرفت أيضاً أنّ هذه النيابة إنّما تتحقّق بصورة كاملة إذا كانت أعمال المتصدّين منبعثةً عن ارادات هذه الهيئة حذو انبعاث الارادات النفسية عن الملكات والإدراكات.

وبعد التنبّه والالتفات إلىٰ هذه المعاني والمباني يُعلم أنّ من البديهي تماميّةُ هذا النظم المرتّب، وتقوّمُ حفظ السلطنة الإسلاميّة بهذين الركنين - تدوين الدستور ونصب الهيئة المسدّدة-، وتحمُّلُ المسؤولية المترتبة علىٰ أصلي الحرية والمساواة المباركين، وتوقُّفُ تحقّق النيابة المذكورة علىٰ التفكيك بين قوى الدولة، وكونُ جميع هذه المباني مأخوذةً -بعد ردّ كلّ فرعٍ منها إلىٰ أصله- من الشرع الإسلامي القويم وخاصة من مقتضيات مذهبنا نحن طائفة الإمامية.

كما يعلم بالضرورة عدم انطباق تحديد الاستيلاء الجوري - الذي تبيّن في الفصل السابق وجوبه من جهات عديدة - إلّا علىٰ هذا النظم والترتيب.

والحقّ جودة استنباط واستخراج أوّل حكيمٍ توصّل إلىٰ هذه المطالب واستفاد واستنبط ما بيّناه من كون السلطنة الولائية العادلة مسؤولةً وشوروية ومقيّدة ومشروطة ومحدودة، وابتناء أساسها علىٰ الأصلين المباركين الحرية والمساواة والمسؤولية المترتّبة عليها، وتوقّف حفظ مقوّماتها علىٰ الركنين المتقدّمين، مرتَّباً تماميتها علىٰ كونها قانونيةً ورسمية ومطّردة، ومستخرجاً إمكان إقامة القوة المسدّدة والرادعة الخارجية مقام قوة العصمة - ولا أقلّ من ملكة العلم والتقوىٰ والعدالة - من كيفيّة انبعاث الإرادات النفسية عن الملكات والإدراكات، وقد طَبَّقَهُ في الخارج بالتفكيك بين قوىٰ الدولة بقصر عمل المتصدّين علىٰ وظيفة القوة الإجرائية، وتبعيّتهم في ذلك لآراء القوّة المسدّدة ومسؤوليتهم أمامها، ومسؤولية القوة المسدّدة أيضاً أمام آحاد الأُمة، وهذا شرفٌ مفخرةٌ له فيما صنع.

ومن دواعي الغبطة والأسف أنّا مع ما توفّقنا له حيث استخرجنا - بحمد الله تعالىٰ وحسن تأييده - من الكلمة المباركة (لا تنقض اليقين بالشك)[1] تلك القواعد اللطيفة، لكنّا في نفس الوقت غفلنا عمّا هو من مقتضيات مباني المذهب وأُصوله وما نمتازبه عن سائر الفرق، وحَسِبنا أن لا علاج بالمرّة للابتلاء بإسارة طواغيت الأُمة ورقيّتها إلىٰ زمان الفرج -عجل الله تعالىٰ أيامه- ولم ندخل في هذا الوادي أصلاً، وسَبَقَنا الآخرون في الأخذ بمقتضيات تلك المباني وتخليص رقابهم من هذه الاسارة المنحوسة، فأخذوا أُسس الرقّي والنفوذ من السياسات الإسلامية، وبمقتضىٰ جودة استنباطهم وحسن تفريعهم رتّبوا عليها هذه الفروع الصحيحة، وتوصّلوا إلىٰ تلك النتائج الفائقة، أمّا نحن المسلمون فقد رجعنا القهقرىٰ.

والآن وبعد اللّتيا والتي إذ حصل لنا قليل وعيٍ وتنبّه، وصرنا نأخذ - مطأطئي الرؤوس - مقتضيات ديننا وأُصول مذهبنا من الآخرين، وتحقّقَ مصداق الآية المباركة ﴿هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّت إِلَيْنَا﴾[2]، لكن الجهلة وأتباع ظالمي العصر وحاملي شعبة الاستبداد الديني بلغوا في التعاون مع الظالمين منتهىٰ درجاته، وعَدّوا سلب (فاعليّة ما يشاء وحاكمية ما يريد ومالكية الرقاب وعدم المسؤولية عمّا يفعل) عن الجائرين منافياً للإسلام والقرآن، وابتدعوا علىٰ طبق إراداتهم الاستبدادية ومحض معاونتهم للجائرين شريعةً ودِيناً جديداً سمّوه الإسلام، وبنوا أساسه على تشريك طواغيت الأُمة مع الذات الأحدية - تقدست اسماؤه - في الصفات المذكورة آنفاً، وبمقتضى ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾[3] سمّوا كتاب الجور والاستبداد الذي نزل عليهم من دار الكفر الروسية وتضمّن هذه التعاليم الجائرة وبنىٰ علىٰ هذه

---

١. الوسائل، ج ١، كتاب الطهارة - أبواب نواقض الوضوء - الباب ١، الحديث ١.
٢. سورة يوسف/ ١٢، الآية ٦٥.
٣. سورة الأنعام/ ٦، الآية ١٢١.

المباني، سمّوه قرآناً، واستظهروا بالتعاون مع طواغيت الأُمّة، وأذاعوا في بلد الإسلام ما هو خلاف ضرورة الإسلام وجدّدوا حديث ﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجاب[1]... ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلاَّ اخْتِلاقٌ﴾[2] عصمنا الله تعالىٰ من غلبة الهوىٰ وإيثار العاجلة ومعاونة الظلمة وسوء الخاتمة بمحمّد وآله الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين-.

---

١. سورة ص/٣٨، الآية ٥.

٢. سورة ص/ ٣٨، الآية ٧.

(الفصل الرابع)

[ذكر بعض الشبهات ودفعها]

في ذكر جملةٍ من الوساوس والشبهات الملقاة ودفعها، وهذه الوساوس وإن كان واضحاً أنّ أساسها مبتنٍ علىٰ التعاون مع الجبابرة والطواغيت وناشٍ من شعبة الاستبداد الديني لغرض حفظ شجرة الاستبداد الخبيثة واسترقاق رقاب العباد واستعبادهم، فلهذا لا تستحق التعرّض لها والاجابة عنها، ويكون الاعتناء بشأنها خروجاً عن الوظيفة وبعيداً عن الصواب، لكن بما أنّا نخشىٰ أن تعتبر الأُمم الأجنبية وغير المطّلعين علىٰ الأحكام الشرعية كون هذه الأباطيل المستبدّة المُغرضة معدودةً في أقوال علماء الإسلام، وتتصوّر أنّ هذه الواضحات الضرورية أيضاً صالحةٌ للاختلاف في الشريعة المطهّرة ومحلٌّ للخلاف عند المتشرّعين، فلهذا نكتفي -عجالةً - وفي هذا المختصر بدفع الوساوس الراجعة إلىٰ أُصول ومقوّمات اساس السعادة هذه، ونُوكِلُ دفع سائر الأباطيل -وإن كانت الأوقات أشرف من ذلك - إلىٰ مقالةٍ مستقلّة-.

وإذ عرفت أن أساس كون السلطنة ولائيةً وعادلة سواءٌ كان التصدّي بحقٍ أو باغتصاب يبتني علىٰ الأصلين الطيّبين الطاهرين الحريّة والمساواة، وحفظ الشوروية

والمحدودية وسائر مقوّماتها متوقّفٌ على الركنين تدوين الدستور الأساسي وعقد مجلس الشورىٰ الوطني، فلهذا نتعرّض لدفع المغالطات الراجعة إلىٰ كلٍّ من ذينك الأصلين المباركين وهذين الركنين المقوّمين كلاً عليحدة:

[المغالطة التي ترتبط بأصل الحرية]

الأوّل: هو المغالطة الراجعة إلىٰ أصل الحرية المبارك التي هي - حقاً - من أكبر مغالطات العالم، والكشف عن حقيقتها أيضاً أهمّ وأحرىٰ من غيرها، فإنّه بعد أن تبيّن في المقدّمة وعرفت أنّ حقيقة السلطة التملّكية عبارةٌ عن اغتصاب رقاب الأُمة وإخضاعهم للتحكّمات التعسفية، وأن أساس السلطة الولائية - وإن كان المتصدي غاصباً - أيضاً مبتنٍ علىٰ الحريّة من هذه الاسارة والرقيّة، فلا محالة تكون حقيقة تبديل السلطة الغاصبة الجائرة عبارةً عن التحرّر من هذه الاسارة والرقيّة. وجميع المنازعات والمشاجرات الواقعة بين كلّ أُمةٍ مع سلطتها التملكية إنّما تنشأ من هذا الأمر، ولا يكون شيئٌ منها ناشئاً من التنصّل عن أحكام الدين ومقتضيات المذهب، فإنّ هدف الأُمم الأسمىٰ سواءٌ كانت متديّنةً بدين وملتزمة بشريعة أو كانت غير معتقدةٍ بشيئ حتّىٰ بصانع العالم - تعالىٰ - هو التخلّص من هذه الرقية واستنقاذ رقابهم من هذه الاسارة، لا الخروج عن ربقة العبودية الالهية - جلّت آلاؤه - والتنصّل عن أحكام الشريعة والكتاب التي يدينون بها، والطرف الآخر في هذا التشاجر والتنازع ليس إلّا الحكومة الغاصبة لرقابهم لا ربّهم الخالق المتعال.

ولمّا كان - الغرض الأسمىٰ من المنازعات والمشاجرات الواقعة بين الأنبياء والأولياء عليهم السلام مع الفراعنة السابقين، وكذا بين أتباعهم مع طواغيت الأعصار المتأخرة واهتمامهم الشديد في تبديل نوع السلطنة - هو استنقاذ الحرية التي هي

أعظم المواهب الالهية - عزّاسمه - من الغاصبين، وكانت حقيقة تبديل السلطنة الغاصبة عبارةً عن فوز الأُمة بهذه الموهبة، فلهذا انصَبَّ اهتمام أتباع الظالمين إلىٰ صرف قلوب الأُمة عن فهم هذه الحقيقة، وعدّوا مقتضيات دين الأُمم المسيحية من لوازم هذه النعمة الالهية العظمىٰ، ونسبوها إليها.

ولكن هيهات هيهات، قد مضىٰ ذلك الزمان الذي كان الايرانيون مغفّلين غير واعين ولا مطّلعين علىٰ مجاري الأُمور إلىٰ حدٍّ كانوا يلعنون المرحوم قدوة المتألّهين المولىٰ محراب الحكيم - عليه الرحمة - لاعتقاده بوحدة واجب الوجود، ويتبرّؤون من كليم الله موسىٰ - علىٰ نبيّنا وآله وعليه السلام - لكونه نبيّ اليهود، بل قد يُتجاسر - العياذ بالله تعالىٰ - إلىٰ ساحة الإمام الكاظم - عليه السلام - المقدّسة لأجل الاشتراك في الاسم، ويرفضون كلّ أمرٍ حقٍّ بمجرّد صدور كلمةٍ واهية من أيّ ناعق.

أمّا الآن فقد اصبحوا - بحمد الله تعالىٰ - متبصّرين واعيةً عيونهم وآذانهم، فمضافاً إلىٰ كلّ ما تقدّم في الكشف عن حقيقة هذه الحريّة المظلومة المغصوبة، واهتمام الأنبياء والأولياء - عليهم السلام - في استنقاذها من الغاصبين، وأنّ حقيقة استبداد الدولة عبارةٌ عن اغتصاب هذه الحريّة ومشروطيتها عبارة عن انتزاعها من الغاصبين، وأنّه لا علاقة ولا ربط لاختلاف المذاهب واتّساع المشارب بحديث الاستبداد والمشروطية وأنّ وجوده وعدمه سيّان بالنسبة إليهما)، مضافاً إلىٰ كلّ ذلك فكلّ ذي شعورٍ يفهم أنّ أغلب الأُمم المسيحية منذ أن أدركوا أساس السعادة هذه وتسابقوا إلىٰ استفادتها من الكتاب السنّة - مع ما هم عليه من اتّساع المشرب بمقتضىٰ مذهبهم بل وطوائف منهم لم يلتزموا بشريعةٍ ودين أصلاً وبلغوا الذروة في ذلك - نهضوا لاستنقاذ حريّتهم واضطرّوا إلىٰ محاربة الغاصبين حتّىٰ أصابهم من المصائب ما هو أشدّ ممّا أصابنا، وبذلوا من النفوس والأموال أضعاف ما بذلنا إلىٰ

أن نالوا هذه السعادة التي بها تقوم حياتهم.

وكذلك من المُشاهَد لكلّ أحدٍ حتّىٰ الأعمىٰ أنّ الأُمة الروسية مع شدة ابتلائهم بإسارة دولتهم الظالمة وبذلهم التضحيات في سبيل التخلّص عنها وعدم فوزهم بمقصدهم لأجل قوّة قوىٰ الاستبداد كانوا مع سائرالملل المسيحية - التي نالت أعلى درجات الحريّة - من حيث اتّساع المشرب والحريّة الدينية على نسقٍ واحد، وفي التزامهم بلوازم التنصّرعلى منوالٍ واحد.

وبعد اتّضاح هذه الأُمورومشاهدة اشتراك كلتا الطائفتين من المسيحيين قديماً وحديثاً في اتّساع المشرب يتجلّىٰ عياناً - مع الاغماض عن كلّ ما تقدّم - أنّه لا ارتباط لذلك بالحريّة من رقية الطواغيت، وأنّ المغالطة المذكورة - بعونه تعالىٰ - لا تجدي نفعاً علىٰ الرغم من بذل الجهد الكبيرفي سبيلها.

واليوم إذ أصبحت الأُمة - بحمد الله تعالىٰ - يقظةً وتعلم ما يقتضيه دينها ومذهبها فهي تميّزجيداً بين مقتضيات الديانة المسيحية المشتركة بين الكلّ وبين الحريّة من أسرالفراعنة والطواغيت، ولا تستسلم بهذه المغالطات والافتراءات للإسارة والرقية مرةً أُخرىٰ، ولا تخرج عن طاعة أحكام قادتهم الروحانيين - كما خرجت بقايا خوارج النهروان ومن تبعهم عن طاعة أميرالمؤمنين - عليه السلام - بكلمتها الكفرية (لا حكم إلّا لله)، ولا تشهرالسيف في وجه صاحب الزمان - ارواحنا فداه-.

أمّا نحن أتباع الظلمة فقد كنّا نتظاهربأنّ التحرّزمن هذه الإسارة والرقية خروجٌ عن المذهب ودعوةٌ من قبل الزنادقة والملاحدة البابية - لعنهم الله تعالىٰ-، وأنّ مشروطية الدولة الجائرة مذهبٌ مخالفٌ للشريعة الحقّة، ونَحُثّ المسلمين على التمكين من هذه الرقية الملعونة، لكي نحظىٰ بالقطاعات والجوائز إزاء حسن الخدمة، لكن هيهات منّا ذلك.

[المغالطة المرتبطة بأصل المساواة]

الثاني: - هو المغالطة الراجعة إلىٰ أصل المساواة، ومن الواضح أنّه كما أنّ أساس السلطنة الولائية الذي به تخرج عن السلطنة الجائرة التملكية مُبتنٍ علىٰ الأصل المبارك الأوّل - التحرّر من رقية الجائرين - ولذلك واجَهَ هذا الأصل كلّ تلك المغالطات، كذلك عدالة الحكم والمسؤولية الحافظة لها من التبدّل أيضاً متوقفةٌ علىٰ هذا الأصل المبارك الثاني الذي هو عبارة عن مساواة آحاد الأُمة بعضهم مع بعض ومع شخص الوالي في جميع الأُمور النوعية، والكلمة المباركة (وأنت القاسم بالسويّة والعادل في الرعيّة) التي نخاطب بها سيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - في الزيارة الغديرية الغرّاء تدل علىٰ هذا المعنىٰ.

ولأجل كون هذا الأصل - الذي تقوم به سعادتهم وحياتهم - ركناً أساسياً في مسؤولية المتصدّين ومنعهم من الاستيثارات التحكّمية والتجاوزات الاستبدادية، صوّروه بالصورة القبيحة التي ذكرناها في المقدمة والتي يتبرّأ منها لا المسلمون فقط بل قاطبة الأُمم، ذلك لأنّ من المعلوم ضرورةً أن اختلاف أصناف المكلفين بالنسبة إلىٰ أنحاء التكاليف لا يختص بدين الإسلام بل هو مطّردٌ وجارٍ في جميع الشرائع والأديان، نعم هناك أحكامٌ عقلائية هي من لوازم النشأة البشرية المميّزة لها عن الحيوانية، وتختلف باختلاف القدرة والعجز والاختيار والاضطرار والغنىٰ والفقر والعقل والجنون وأمثال ذلك ممّا يستقلّ العقل بوقوع الاختلاف فيها.

وبعد بداهة هذا الأمر إلىٰ حدٍّ يفهم كلّ أحدٍ حتّىٰ الطفل المميّز أن التسوية بين الأصناف المختلفة الأحكام ورفع الفوارق بينها مخالفٌ لضرورة كلّ الشرائع والأديان ولحكم العقل المستقلّ، ويوجب إبطال القوانين السياسية لدىٰ جميع الأُمم وهدم أساس نظام العالم بالمرّة، وهذا ما لم يتحقّق لدىٰ أيّ أُمة متمدّنة أو غير متمدّنة

أصلاً لكي يمكن بموجبه حمل لفظ المساواة على هذا المعنىٰ ويرتكب مثل هذه المغالطات، إذن فقانون المساواة من أشرف القوانين المباركة المأخوذة من السياسات الإسلامية، وهو مبنىً وأساسٌ للعدالة وروحٌ لجميع تلك القوانين.

وقد بيّنا في المقدّمة إجمالاً مدىٰ اهتمام الشارع المقدّس بترسيخ هذا الأصل الثاني وتثبيته، وحقيقته في الشريعة المطهّرة عبارةٌ عن أنّ كلّ حكم رُتّب علىٰ موضوعٍ وعنوان علىٰ وجه القانونية والكليّة فهو في مرحلة التطبيق لابدّ من تطبيقه علىٰ جميع أفراده ومصاديقه بالسويّة ومن دون تمييزٍ ولا ملحوظٍ فيه الجهات الشخصيّة والاضافات الخاصة رأساً، ولا يُسمح لأحدٍ التدخّل فيه بوضعٍ أو رفعٍ أو إغماضٍ أو عفو، وتنسدّ بالمرة أبواب التخلف والارتشاء والتحكم بالأهواء، وتُطبّق علىٰ نحو العموم العناوين الأوليّة المشتركة بين عامة الأهالي كحفظ النفوس والأعراض والأموال والمساكن، وعدم التعرّض لأيّ أحدٍ بلا سبب، وعدم التجسّس عن الخفايا وعدم النفي بلا موجب وعدم المنع من الاجتماعات المشروعة ونحو ذلك من العناوين المشتركة بين عامة الناس غير المختصة بفرقةٍ خاصة، وتُطبّق العناوين الخاصة أيضاً علىٰ جميع المصاديق والأفراد المُنضوية تحتها من عامة أهل البلد من دون تمايزٍ وتفاوت بينها، فمثلاً يُحضر المدّعىٰ عليه للمحاكمة وضيعاً كان أو شريفاً جاهلاً كان أو عالماً كافراً أو مسلماً، والحكم الشرعي الصادر من حاكم الشرع النافذ الحكومة يُجرىٰ في حقّه أياً كان من دون تعطيل سواءٌ كان قاتلاً أو سارقاً أو زانياً أو شارب خمر أو راشياً أو مرتشياً أو جائراً في الحكم أو مغتصباً لمقامٍ أو غاصباً لأوقافٍ عامة أو خاصّة أو لأموال أيتام أو غير أيتام أو مفسداً أو مرتدّاً أو ما أشبه ذلك، وتُجرىٰ أيضاً الأحكام الخاصة بالمسلمين أو بأهل الذمّة من دون تفاوتٍ بين أفراد كلٍّ من الفريقين إلىٰ غير ذلك من العناوين المختلفة.

هذه هي حقيقة المساواة ومعنىٰ التسوية التي هي أساس العدالة وروح جميع القوانين السياسية، ومن البديهي قيام ضرورة الدين الإسلامي علىٰ عدم جواز التخطّي عنها.

ومن الواضحات انطباق الدستور الأساسي للأُمّتين الإسلاميتين - المتحدين مفاداً واللذين كلٌّ منهما كالترجمة للآخر والمتكفّلين لبيان روح السياسة وأساس العدالة - علىٰ هذا المعنىٰ الضروري، لا علىٰ تلك المغالطة الالحادية المخالفة لضرورة جميع الاديان والشرائع حتّىٰ عند غير أهل اللسان، لأنّه بالنظر إلىٰ صراحة عبارة كلا الدستورين في تساوي حقوق جميع أفراد الأُمة بالنسبة إلىٰ القوانين الدستورية التي يتكفّل كلٌّ منها لبيان حكمٍ خاص لعنوانٍ عام أو لموضوعٍ مخصوص فليس مفادها - بالضرورة - سوى تنفيذ الأحكام المترتّبة على كلّ من تلك العناوين العامة والخاصة بالنسبة إلىٰ أشخاص موضوعاتها بالسويّة من دون تحكّم الإرادات الشهوانية فيها، وليس المراد من قانون المساواة في عرف سائر الأُمم سوى هذا المعنىٰ، وإلّا كان مناقضاً وهادماً لجميع قوانينهم، وإنّما الاختلافات المشهودة بين سياسات تلك الأُمم مع شرع الإسلام تنشأ من عدم انطباق قوانينهم التفصيليّة علىٰ أحكام الشريعة الإسلاميّة، لا من التزامهم بالعدالة والمساواة في إجراء تلك القوانين، ولو انطبقت القوانين التفصيليّة علىٰ الأحكام الشرعية لما ترتّب - بالضرورة - علىٰ الالتزام بقانون المساواة المبارك أثرٌ سوىٰ التسوية بين الوضيع والشريف والقويّ والضعيف، وإحياء السنة والسيرة النبويّة المقدّسة الختمية - صلوات الله عليها -، وسلب حاكمية الإرادات والتحكّمات الجائرة الطاغوتية في إجراء أو إلغاء تلك القوانين، وترسيخ أساس المسؤولية إزاء التجاوزات.

لكن بما أنّ المقصد الأصلي للمستبدّين هو تخليص أنفسهم من المساواة مع

آحاد الأُمّة واحتفاظهم علىٰ تلك الحاكمية وعدم التزامهم بالمسؤولية فمن هنا صوّروا أصل العدالة هذا بتلك الصور القبيحة وفسّروها برفع التمايز بين الأصناف المختلفة الأحكام - الذي عرفت أنّ جميع الأُمم تتبرّأ منه، فجدّدوا حديث ﴿يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُون﴾[1]، وأصبح مشهوداً مصداقُ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها﴾[2].

والأعجب من ذلك أنّه مع أنّ من الواضح أن الغاية من تدوين الدستور الأساسي هو ضبط تصرّفات المتصدّين وتعيين وظائفهم وتحديد الاستيلاء وتمييز الوظائف النوعية اللازمة الاقامة عمّا عدا ذلك، وأنّ القوانين التفصيليّة إمّا سياسيات عرفية بحتة أو أحكام شرعية مشتركة بين العامة من دون اختصاصٍ بصنفٍ خاص، ولا ارتباطٍ لها لا بالتكاليف التعبدية أو التوصلية البدنية أو المالية بأنحائها ولا بالوضعيات وأحكام المعاملات والمناكحات وسائر أبواب العقود والايقاعات والمواريث والقصاص والديات ونحو ذلك ممّا يكون المرجع فيه هو الرسائل العملية وفتاوىٰ المجتهدين ويكون الداعي إلىٰ متابعتها والعمل بها ديانة المسلمين وأجنبيٌّ عن وظائف المتصدّين وهيئة المبعوثين، كما لا دخل لها بوظائف الحكومة الشرعية في موارد الحكم بالقصاص أو الدية أو إجراء الحدود الالهية - عزّاسمه - علىٰ المسلم والكافر الأصلي والمرتدّ الفطري والملّي وغير ذلك ممّا هو موكولٌ إلىٰ نظر المجتهد النافذ الحكومة، وتكون أبواب المداخلة فيها - بحمد الله تعالىٰ - مسدودةً علىٰ القوّة التنفيذيّة إذ لا شأن لها إلّا إنفاذ الأحكام الصادرة، وكذلك لا نتيجة تتصوّر من ضمّ قانون المساواة إلىٰ قانون المحاكمات سوى الرجوع إلىٰ المجتهد النافذ الحكومة وإجراء الأحكام الصادرة منه مهما كانت علىٰ المحكوم عليه أياً كان بلا تأمّل.

---

١. سورة البقرة/ ٢، الآية ٧٥.

٢. سورة الأعراف/ ٧، الآية ١٧٩.

مع هذا كلّه، فإنّ هؤلاء - تتميماً لمغالطاتهم المغرضة - عدّدوا موارد اختلاف الموضوعات والأحكام الشرعية في الأبواب المذكورة واعتبروها مناقضةً ومنافية لقانون المساواة الذي عرفت أنّ محصّله - بعد عدم مخالفة قوانينها الموضوعة مع الشرعيات - هو عدم التفرقة بين الوضيع والشريف والقويّ والضعيف، وأنّ مآله إلى سلب حاكمية الإرادات التعسّفية والمسؤولية أمام التجاوزات الاستبدادية، وهكذا أظهروا للعوام -ضمناً- أنّهم عالمون بالأحكام الشرعية.

والأعجب من هذا أيضاً أنّه مع صراحة قانون المساواة في تساوي الناس بالنسبة إلى خصوص القوانين الموضوعة لضبط أعمال المتصدّين لا رفع الفوارق بين الأفراد، وبداهة كون جميع المغالطات المذكورة أجنبيّة عن محلّ الكلام، على الرغم من ذلك - ولتوجيه هذه المغالطات وصرف الأذهان عن هذه المفارقة الواضحة - أتوا بمغالطةٍ أخرى عجيبة: حاصلُها أنّ القوانين المذكورة إذا وافقت الإسلام فكيف يمكننا تحقيق المساواة مع وجود الاختلافات المشهودة في الأبواب المذكورة وإن خالفته فكيف تتّصف بالقانونية، يا للعجب، إنّ الذي ذكرناه هو أنّ القوانين الموضوعة لتحديد الاستيلاء وضبط أعمال المتصدّي لا تكون مخالفةً للإسلام، لا أن كلّ حكمٍ إسلامي من أوّل كتاب الطهارة إلى آخر الديات تُدوّن في عداد السياسات العامة لتكون من وظائف المتصدّين ومسؤولياتهم[1]، وكأنّه - لغلبة الهوى والطبع على القلوب - نُسِيَ المثال المعروف (كلّ جوزةٍ كرويّة وليس كلّ كرويّ جوزة) الذي يُعلَّم الأطفال في صغرهم لتمرينهم، هذا،

والأولى ترك التعرّض لهذه الأقاويل ودفع هذه الأباطيل فإنّ الأوقات أشرف من صرفها في ذلك.

---

١. الظاهر أنّ المراد أنّ القوانين التي تكون من وظائف المتصدين أحكامٌ إسلامية - يعني ليست مخالفةً للإسلام، لا أنّ كلّ حكمٍ إسلامي هو من وظائف المتصدّين، المعرّب.

[المغالطات حول القانون الأساسي]

الثالث: المغالطات المرتبطة بتدوين الدستور، إن أتباع الظالمين أخذوا يعزفون علىٰ ألحان مختلفة لرفع اللجام عن أفواههم، ومآلها جميعاً إلىٰ أنّ ديننا نحن المسلمين هو الإسلام وقانوننا هو القرآن السماوي وسنّة نبيّ آخر الزمان -صلّىٰ الله عليه وآله وسلّم-، وتدوينُ قانون آخر في بلد الإسلام بدعةٌ ومنافسةٌ لصاحب الشريعة، والالتزام به أيضاً - لكونه بلا مُلزمٍ شرعيّ بدعةٌ أُخرىٰ، واعتبار مسؤولية المتخلّف عنه بدعةٌ ثالثة. والمتحصّل من هذه المغالطات - بعد تهذيبها وتقريبها - هو دعوىٰ كون تدوين الدستور بدعةً من الجهات الثلاث المذكور.

ولأجل أن يعلم كلّ أحد أنّ حقيقة هذه المغالطات وروحها هي بعينها قضية رفع المصاحف من قبل أهل الشام وقول خوارج النهروان (لا حكم إلّا لله) بل هذه أشد وأدهىٰ - لابدّ من بيان أمرين:

[بيان حقيقة البدعة والتشريع]

الأوّل: إنّ من أوضح البديهيات الإسلامية وضرورياتها المتّفق عليها علماء الإسلام أنّ المقابلة مع نظام الشريعة المحمّدية ووضع أحكام في قبال الشارع المقدّس - الذي يُعتبر عنه في لسان الأخبار بالبدعة وفي اصطلاح الفقهاء بالتشريع - إنّما يتحقّق إذا أُبرز ما ليس بمجعولٍ شرعي - سواءٌ كان حكماً جزئياً أو عنواناً عامّاً أو مدوّنةً دستورية - بعنوان أنّه مجعولٌ شرعي وحكمٌ إلهي - عزّ اسمه - وأُلزم والتزم به بهذا العنوان، وإلّا فبدون الاقتران بالعنوان المذكور لا يكون أيّ نوعٍ من الالزام والالتزام بدعةً وتشريعاً سواءٌ كان في أمرٍ شخصي كالالتزام والزام النفس أو الغير بمثل النوم واليقظة والأكل في ساعات معيّنة ونحو ذلك من التنظيمات الشخصية أو في أمر

نوعي قليل الأفراد كالالزام والالتزام الواقع بين أهل دارٍ أو قريةٍ أو مدينة بتنظيم أمورهم علىٰ وجهٍ خاص أو كثير الافراد كالالزام والالتزام الواقع بين أهل قطرٍ أو إقليم بتنظيم أمورهم علىٰ الوجه المذكور، وسواءٌ كان الالتزام بالتنظيمات المفروضة مجرّد بناءٍ عملي خارجي أو كان بدستورٍ مدوّنٍ ومكتوب، وذلك لأنّ من المعلوم بالضرورة أنّ ملاك تحقّق التشريع والبدعة وعدم تحقّقه هو الاقتران بالقصد والعنوان المذكور[عنوان كونه مجعولاً شرعياً] وعدم الاقتران به، لا مجرّد وجود دستورٍ مدوّن وعدم وجوده.

[لزوم العمل بمقدمة الواجب عقلاً]

الثاني: أنّه كما أنّ الأُمور غير الواجبة بالذات قد تصبح واجبة لازمة العمل بتعلق النذر أو العهد أو اليمين أو أمر الوالد وأمثالها بها، كذلك إذا توقّف أداء واجبٍ علىٰ أمرٍ فلا محالة يصبح لازم العمل عقلاً وواجباً بالعرض - وإن كنّا لم نقل باتّصاف مقدّمة الواجب بالوجوب الشرعي الاستقلالي-، لأنّ من الضروري أنّه إذا توقّف الواجب عليه أصبح لازم الاتيان بحكم العقل، وهذا المقدار من وجوب المقدمة متّفقٌ عليه بين جميع علماء الإسلام ومن الضروريات.

[عدم اندراج تدوين الدستور في عنوان البدعة والتشريع]

وإذ تبيّن هذان الأمران أصبح من البديهي وجوب تدوين دستورٍ- علىٰ الوجه الذي تقدّم سابقاً- متكفّل لتحديد الاستيلاء الجوري علىٰ وفق مقتضيات المذهب، نظراً إلىٰ توقف التحديد المذكور وحفظ أساس المحدودية ومسؤولية الحكومة عليه، وأصبح من الواضح أيضاً عدم اندراج ذلك من حيث نفسه ومن دون اعتبار كون مندرجاته من قِبَل الله تعالىٰ في عنوان البدعة والتشريع والتطاول علىٰ مقام

النبوّة، وكذلك كون المغالطة المُغرضة والسطحية المذكورة مأخوذةً بعينها من جهلة الأخبارية، حيث إنّهم لعدم معرفتهم بحقيقة البدعة والتشريع اعتبروا تدوين الرسائل العملية من قِبَل فقهاء عصر الغيبة من هذا القبيل.

سبحان الله، إنّ شدة انهماك الانسان في تحصيل أغراضه وإصراره عليه يجعله مصداق الآية الشريفة ﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾[1] ويوصله إلىٰ حدٍ يحوك مثل هذه الأراجيف لغرض المنع عن تحديد استيلاء الجائرين وهدم أساس مسؤوليتهم عن أعمالهم التعسّفية بالنسبة إلىٰ النفوس والأعراض والأموال ويُعيد شبهات الأخبارية الواهية، ويُعرّض أساس ديانة المسلمين وثمار الجهود المبذولة من قِبَل حفّاظ الدين المبين وبالأخصّ مجدّدي القرن الثالث عشر للفناء من حيث لا يشعر، أ فهل كانت حقيقة البدعة والتشريع مع كمال وضوحها وبداهتها مجهولة أم أنّهم سلكوا ما سلكه السابقون ممّن وصفهم أمير المؤمنين عليه السلام في آخر الخطبة المباركة الشقشقية بقوله (بلىٰ والله لقد سمعوها ووعوها ولكنّهم حليت الدنيا في أعينهم وراقهم زبرجها)[2].

ولعلّ مساعداتهم الجادّة المشهودة في تنفيذ القانون العسكري الذي رُتّب بتعليم الروس - بعد هدم أساس سعادة الأُمة الايرانيّة - والذي تضمّن كثيراً من الأحكام المخالفة لضرورة الإسلام، وإيكال أمر تنفيذه إلىٰ لياهف الروسي لغرض تسليطه علىٰ نفوس المسلمين وأعراضهم وأموالهم، والاهتمام بتطبيقه أكثر من الاهتمام بالأحكام الإسلامية والآيات القرآنية توجب تعيين الشقّ الثاني [كونهم كمن وصفهم أمير المؤمنين عليه السلام في الخطبة المشار إليها].

---

١. سورة الأعراف / ٧، الآية ١٧٦.

٢. نهج البلاغة، الخطبة ٣.

[المغالطات حول تعيين هيئة النظّار]

الرابع: المغالطات المرتبطة بتعيين هيئة النظّار وعقد مجلس الشورىٰ الوطني، وبما أنّ هذا الأمر - في الحقيقة - هو الجزء الأخير لعلّة تحديد الاستيلاء الجوري ولجم أفواه الظالمين، لذلك سعوا إلىٰ إبطاله أكثر من غيره وحاولوا اتّهام المنتخبين من الدورة الأُولىٰ بكلّ إفك وحاكوا لأصل الموضوع منسوجات عنكبوتيّة مُضحكة:

[مغالطة حول عقد مجلس الشورىٰ]

الأوّل: هفوات بعض الجهلة والمتنسّكين، فقد أرسلوا إلىٰ النجف الأشرف كتيبات - كناقل التمر إلىٰ هجر وداعي مسدّده إلىٰ النضال - مشتملة علىٰ آيات وأخبار تدلّ علىٰ عدم جواز تدخّل الأُمة في أمر الإمامة، واعترضوا بنصّ هذه العبارة: إنّ الرعيّة لا حقّ لهم في أمر إمامة صاحب العصر - أرواحنا فداه - وحكومته، فهم متابعةً لأغراضهم تصوّروا أنّ طهران هي الناحية المقدّسة للإمام - أرواحنا فداه - أو هي الكوفة المشرّفة وأنّ زماننا هو عصر خلافة أمير المؤمنين - عليه السلام - وأنّ مَن غُصِب مقامه هم أولئك الأطهار وأن المنتَخَبين من الأُمة مبعوثون إلىٰ أحد ذينك المركزين للتدخّل في شؤون الخلافة الحقّة أو الولاية المطلقة.

عسىٰ الله أن يبعث نَفَسَ المسيح ليُغيث أُسراء وأذلّاء ايران ويُنقذ هذا البلد المنهدم بالظلم ويُعينهم عناية روح القدس ويدركوا أنّه ليست طهران هي الناحية المقدّسة ولا الكوفة المشرّفة ولا المغصوب مقامه أولئك الأطياب ولا مبعوثوا الأُمة مبعوثين لهدفٍ سوى منع الغاصب وتحديد استيلائه الجوريّ، فلعلّ هذه الشبهة الابن كمونيّة تندفع والعويصة الأصعب من الجذر الأصمّ تنحلّ بعد إدراك كلّ هذه المحسوسات العيانية - إن شاء الله تعالىٰ.

[المناقشة في صلاحية المجلس لتصدّي الأُمور الحسبيّة]

الثاني: وساوس طائفةٍ أُخرىٰ سلّموا وجوب تحديد الاستيلاء الجوريّ بقدر الامكان ولزوم تعيين هيئة النظّار لأجل النظارة ومنع تجاوزات المتصدّين، مع هذا حاولوا هدم هذا الأساس بطرح وسوسةٍ أُخرىٰ: حاصلها أنّه وإن لم يكن شيءٌ من المقدّمتين (التحديد والنظارة) محلّاً للشبهة ومجالاً للإنكار، إلّا أنّ التصدي لذلك بما أنّه من الوظائف الحسبيّة ومن باب الولايات فلابدّ أن يتصدّىٰ له النوّاب العامّون والمجتهدون العدول وليس هو من شغل العوامّ، فتدخّلهم في هذا الأمر وانتخاب المبعوثين في غير محلّه، ويكون من باب تصدّي غير الأهل وهو من أنحاء غصب المقام.

وهذه الشبهة وإن كانت في الجملة بلسانٍ علميّ ولم تكن كسائر التلفيقات التي لا معنى محصّل لها، ولكونها متضمّنةً لتسليم أصل وجوب التحديد وإقامة هيئة النظّار وعدم إنكار أصل المطلب والاقتصار علىٰ دعوىٰ التدخّل في أمر الإمامة تستوجب الشكر والامتنان، لكنّها مع هذا تكون من المصاديق الواضحة للمثل المعروف (حفظتَ شيئاً وغابت عنك أشياء) لأنّ كون هذا الأمر أولاً وبالذات من الوظائف الحسبية لا التكاليف العامة مسلّمٌ ولا مجال لإنكاره، وأيضاً فمن ناحية شوروية أساس السلطنة الإسلاميّة - كما بُيّن سابقاً - وكذا من ناحية ما يدفعه عامة الناس من الضرائب لإقامة المصالح الضرورية يكون لهم حقّ المراقبة والنظارة.

ومضافاً إلىٰ هاتين الناحيتين فإنّ هناك أمرين آخرين هما من مسلّمات باب الوظائف الحسبيّة ومن الواضحات:

الأوّل: عدم اشتراط مباشرة المجتهد بنفسه وكفاية إذنه في صحة التصدّي

ومشروعيته، وهذا المطلب من فرط وضوحه وكمال بداهته مُستغنٍ عن البيان،

الثاني: إنّ عدم تمكّن النوّاب العامّين - بعضاً أوكلّاً - من إقامة هذه الوظائف لا يوجب سقوطها بل تصل النوبة في الولاية علىٰ إقامتها إلىٰ عدول المؤمنين ومع عدم تمكّنهم تنتهي الولاية إلىٰ عامّة الناس بل وإلىٰ فسّاق المسلمين - باتّفاق جميع فقهاء الإمامية-.

وبما أن الطريق إلىٰ التحديد ينحصر في هذه المشروطية الرسميّة المتّبعة بين الأُمم والدول وانتخاب عامّة الناس وأن تعيين هيئة النظّار بغير هذه الصورة لا أثر له كليّاً ولا يترتّب عليه الرسميّة التي هي أساس التحديد أصلاً، لهذا فمع الاغماض عن الجهات العامة المشتركة يتعيّن انتخاب هيئة النظّار بهذه الصورة بموجب الجهة الولائية لا غير، وغاية ما هو لازم الرعاية مع التمكّن هو وقوع أصل الانتخاب وقيام المنتخبين بالنظارة بإذنٍ من المجتهد النافذ الحكومة، وإذا أخذنا بعين الاعتبار اشتمال هيئة المبعوثين علىٰ عدد من المجتهدين العظام لأجل تصحيح وتنفيذ الآراء الصادرة - كما تضمّنه الفصل الثاني من الدستور- فلا يبقىٰ مجالٌ لأيّ شبهةٍ غير مُغرضة.

[مغالطة حول الوكالة الشرعية لهيئة النظّار]

الثالث: ما لفّقه البعض من المطالب المُضحكة لاثبات عدم انطباق انتخاب هيئة النظّار علىٰ باب الوكالة الشرعية، وأرسلوا أيضاً - كناقل التمر إلىٰ هجر- كتيبات إلىٰ النجف الأشرف، لكنّه -مع الغض عن امكان تطبيق الانتخاب المذكور علىٰ باب الوكالة الشرعية من ناحية الضرائب التي تُدفع لصرفها في إقامة المصالح العامة ومن سائر النواحي المشتركة العامة التي لا ولاية عليها لغير الوليّ المنصوب من قبل

الله تعالى - يبدو أنّنا نحن -المعمّمين العوامّ - لم نعرف لا المعنىٰ اللغوي والعرفي للوكالة التي هي مطلق إيكال زمام الأمر، ولا مفاد الآية المباركة ﴿حسبنا الله ونعم الوكيل﴾[1] والآية المباركة ﴿وما أنت عليهم بوكيل﴾[2] والآية المباركة ﴿والله علىٰ كلّ شيءٍ وكيل﴾[3] ونحوها ممّا أُطلق فيه الوكالة مع وضوح عدم انطباقها علىٰ الوكالة الشرعية، ولا تصوّرنا - علىٰ الأقل - أنّه بعد صحّة أصل المطلب ووجوب تعيين الهيئة المذكورة فلا أثر ولا محذور يترتّب علىٰ انطباقه أو عدم انطباقه علىٰ باب الوكالة الشرعية سوى المناقشة اللفظية والبحث عن كون إطلاق الوكالة في هذا الباب حقيقةً أو مجازاً، ومعلومٌ أنّه لو لم يكن تحديد السلطة الجائرة منافياً لمنافعنا وأغراضنا لم تكن - لمجرّد مساعدة الظالمين - تصل درجة الختم علىٰ القلوب وسدّ الأعين والآذان إلىٰ هذا الحدّ الذي وصلت إليه، ولم تُرسَل - على الأقل - هذه الكلمات الباطلة إلىٰ الخطّة القدسيّة والدائرة العلمية في النجف الأشرف - على مشرّفها السلام-.

[مغالطة حول التعويل علىٰ رأي الأكثرية]

الرابع: المغالطة والخطابيّات التي أُبرزت لدعوىٰ عدم مشروعية التعويل علىٰ أكثرية الآراء وكونه بدعةً.

أمّا بطلان دعوىٰ البدعة فقد تبيّن ممّا تقدّم سابقاً في بيان حقيقة التشريع والبدعة ولا حاجة إلىٰ الاعادة.

ومضافاً إلىٰ أنّ لازم أساس الشوروية التي عرفت أنّها ثابتةٌ بنصّ الكتاب هو

---

١. سورة آل عمران / ٣، الآية ١٧٣.

٢. سورة الزمر / ٣٩، الآية ٤١.

٣. سورة هود/١١، الآية ١٢.

الأخذ بالترجيحات عند التعارض والأكثرية تُعدّ أقوى المرجّحات النوعية والأخذ بجانب الأكثرية أرجح عقلاً من الأخذ بالشاذّ، وعموم التعليل الوارد في مقبولة عمر بن حنظلة أيضاً مشعرٌ بذلك، وهو المتعيّن مع اختلاف الآراء والتساوي في جهات المشروعية - حفظاً للنظام -، ويكون الموجب لتعيّنه هو الأدلّة الدالّة على وجوب حفظ النظام.

مضافاً إلى ذلك كلّه فإنّ أخذ رسول الله - صلّى الله عليه وآله - بآراء أكثر الأصحاب في مواقع عديدة أمرٌ مأثورٌ قد نقله رواة الفريقين، وقد سبقت الاشارة إلى فعله - صلّى الله عليه وآله - في غزوة أُحد[1]، وكذلك موافقته - صلّى الله عليه وآله - مع أكثر الأصحاب في غزوة الأحزاب في عدم المصالحة مع قريش بإزاء مقدارٍ من تمر المدينة[2]، وكذلك موافقة سيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - في قضية التحكيم المشؤومة مع آراء الأكثر السيّئة حيث خُدِعوا برفع الشاميّين المصاحف حتى قال -عليه السلام- ما معناه أنّه لم يكن نصب الحكَمَين ضلالة بل سوء رأي ولمّا كان هو رأي الأكثر وافقت عليه، إلى غير ذلك ممّا يكون استقصاؤه خروجاً عن وضع الرسالة ومُستغنىً عنه، ويكفي ما نقلناه في إبطال الدعوى المذكورة ودحض حجج المُغرضين.

وبما أن أغلب الشبهات المُغرضة كانت موجّهةً نحو أُصول وأركان أساس السعادة هذه فكان من اللازم التعرض لها ودفعها لكي لا يستتر على أحدٍ ابتناؤها على الغرضية وسوء النيّة، أما سائر الهفوات فيتبيّن حالها من خلال ما مضى، والأوقات أشرف من أن تصرف في التعرّض لها والاعتناء بها.

---

١. تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٨٩.

٢. السيرة النبويّة لابن هشام، ج ٢، ص ٢٢٣.

[كلمات المشيخة العثمانية في لزوم بناء التمدّن الإسلامي]

ويجدر بنا أن نختم هذا الفصل بإيراد الكلام الذي كتبه في هذه الأيام بعض الايرانيّين المقيمين في إسلامبول نقلاً عمّا قاله مشافهةً حضرة المشيخة الإسلامية وأرسلوه إلىٰ النجف الأشرف إلىٰ حضرة آية الله الآخوند المولىٰ محمّد كاظم الخراساني - دام ظلّه-، وهو على الضدّ التامّ مع الشنائع والهفوات الصادرة من متابعي الظالمين في إيران.

فمن جملة ما كتبوه عن لسان ذلك المشفق الكبير من خلال بياناته المفصّلة في لزوم الاهتمام في تشييد السعادة هذه ما هذه عبارته: إنّ هذا السيل العظيم المنحدر من بلاد الغرب إلىٰ الممالك الإسلامية باسم التمدّن البشري لو لم نتصدَّ له نحن رؤساء الإسلام ولم نطبّق التمدّن الإسلامي كاملاً لانمَحَتْ علىٰ أثر هذا السيل العظيم آثار الإسلام.

فانظر إلىٰ الاختلاف الشاسع بين الموقفين، فهذا الرجل العظيم - على الرغم من أنّ الدولة العليّة العثمانية بحمد الله تعالى لا زالت تتمتّع بكامل استقلالها - مع ذلك فهو ينظر بإمعانٍ عواقب الأُمور ويستبق الحوادث من منطلق حفظ الإسلام، ويعتبر إقامة أساس السعادة هذه - المأخوذة بداهةً من الكتاب والسنّة - تطبيقاً للتمدّن الإسلامي، ونحن أتباع الظلمة في ايران الذين يَعدّون أنفسهم من المتمسكين بالمذهب الجعفري -عليه السلام- وإن كنّا غير مطّلعين بكثير من مقتضيات ديننا ومدالِيل كتابنا وسنّتنا وسيرة نبيّنا وإمامنا، فلا أقلّ من أن لا نرىٰ مجالاً لإنكار أنّ ضرورة مذهبنا قائمة علىٰ كون هؤلاء المتصدّين غاصبين ويجب تحديد استيلائهم وقصر تصرفاتهم قدر الاستطاعة والإمكان، ونحن نرى بالعيان أنّه كان لنا في الأزمنة الماضية مركز الصدارة بين أُمم العالَم، وقد ابتُلينا في هذا الزمان بالمحنة والورطة

الفائقة والمهلكة القريبة التهلكة بسبب أنّ أصحاب الهوىٰ أصبحوا فعّالين لما يشاؤون وغير مسؤولين عن ارتكاباتهم.

[مُجمل الشبهات المطروحة لإبقاء الاستبداد]

مع هذا كلّه فبرجاء بقاء تطاولنا كما كان والمحافظة علىٰ استبداداتنا واستيثاراتنا -فيما تبقّىٰ من أعمارنا - تحالفنا مع فراعنة الأُمّة وطواغيتها والمضيّعين للبلاد و لدماء الأهالي وأعراضهم وأموالهم، بل وحتّىٰ مع الأجانب الذين أتوا لجمع الغنائم ممّن يرون أنّ إقامة أصل السعادة هذه في ايران سوف تضيّع جهودهم، واهتممنا برفع لجام التحديد من أفواه الظالمين وعرضنا كلّ يوم مسرحية جديدة تختلف باختلاف مقتضيات الأوقات، فتارةً طرحنا في الفصل المختص بنظارة هيئة المجتهدين العظام - ولغرض استحكام أساس الاستبداد وزرع بذور الفتنة والفساد - مسألة الطراز الأوّل الذي لا زال مصداقه محلّ تنازعٍ وتشاجر وموجباً للمخاصمة والاختلاف، ولم نكتفِ بذلك وطرحنا أيضاً - لأجل إبطال رسميّة مجلس الشورىٰ الوطني - عدم عضوية هيئة النظارة في المجلس، ومع صراحة الفصل المختص بالنظارة في كون إمضاء أو ردّ هيئة المجتهدين هو الحَكَم المطاع بالنسبة إلىٰ موافقة الموادّ القانونية المعنونة في المجلس مع الشريعة أو مخالفتها لها، وبداهة كون رأي الأكثرية متأخراً عن رأي الهيئة، مع هذا فقد أُلقيَت شبهة واهيةٌ أُخرىٰ - لأجل استغفال السذّج من الناس - مفادها أنّه لو كانت هيئة المجتهدين أعضاءً في المجلس أصبح تصديقهم في الموافقة للشريعة والمخالفة لها مغلوباً للأكثرية، لكن لمّا لم يعتدّ أحدٌ بهذه الشبهة وانكشف زيفها لكلّ ذي شعور أُبرزت حيلةٌ - رفع مصحفيةٍ - أُخرىٰ إبطالاً للمشروطية الرسمية وهدماً لأساسها بإضافة قيد المشروعة مع قيام ضرورة المذهب على عدم

مشروعية تصدّي الغاصبين من أصله على كلّ تقدير، ولأجل كتابة هذا الكذب البيّن أُقيمت الدنيا وأُقعدت للتظاهر بالاهتمام بالمشروعية والغرض الواقعي هو هدم أساس التحديد وإلغاء اللجام عن أفواه الظالمين.

وبالجملة فكما أنّ هؤلاء يتوسّلون لإلغاء هذا اللجام وإبقاء طغيانهم بالدسائس والحيل وإثارة الفتن الداخلية والأزمات الحدودية لغرض صرف قلوب الناس، كذلك نحن أتباع الظلمة نتحرّك على نفس المخطّط ونستعمل لهدم هذه السعادة الأساسية فنون الحيل والتزويرات التي ينبغي أن يعترف لا دُهاة العرب المعروفون فحسب بل كلّ محتالي العالَم بقصورباعهم عن هذه الدرجة من الدهاء والتزوير، ويعد يأس كلتا شعبتي الاستبداد من بلوغ المرام أقبلوا على هدر دماء المسلمين وأعراضهم وأموالهم وإحياء سيرة جنكيز الملعونة، ونحن أتباع الظالمين قمنا بتصحيح هذه الشنائع بدعوى أن سلب الصفات الخاصة الإلٰهية – تعالى شأنه – من الجبابرة الطغاة منافٍ للإسلام بل وموجب للخروج منه، وأن البدعة الاستبدادية المأخوذة من معاوية بن أبي سفيان حكمٌ ديني، ودنّسنا الساحة المقدّسة لدين الإسلام القويم في أنظار سائر الأُمم بهذا الاتّهام المخالف للضرورة، وشوّهنا المذهب الجعفري – على مشيّده أفضل الصلاة والسلام – في أنظار سائر الفرق الإسلامية بهذا الإفك والبهتان العظيم.

نعم الخوض في وادي تحصيل العلم بداعي طلب الدنيا وزرع بذر أكل السُحت واصطحاب مصباح السرقة ورفع عَلَم النهب والتطاول لا تنتج سوى هذا القبيل من الشنائع، ولنعم ما قاله الشاعر الفارسي ممّا معناه: أن اعطاء السيف بيد الزنجي السكران أحسن من أن يصل العلم إلى يد الجاهل.

(الفصل الخامس)

[شرائط مشروعية مداخلة النوّاب ووظائفهم]

في ذكر شرائط صحة مداخلة النوّاب في هذا الباب ومشروعيتها، وبيان وظيفتهم العملية على وجه الإجمال.

[المقام الأوّل: في الشرائط]

أمّا الشرائط المعتبرة في مشروعية المداخلة فقد ظهر وتبيّن ممّا تقدّم سابقاً أنّه لا يعتبر فيها شرطٌ سوىٰ إذن المجتهد النافذ الحكومة وتضمّن المجلس الوطني عضوية عددٍ من المجتهدين العدول العالمين بأُمور السياسة لتصحيح وتنفيذ آراء الأعضاء، وقد تضمَّنَه الفصل الثاني من الدستور مفصّلاً، وهو بحمد الله تعالى في التمامية فوق المأمول.

والمهمّ في هذا المقام هو اتّصاف النوّاب بالكمالات المعتبرة في هذا الباب، وأُمّهات هذه الأوصاف عدّة أُمور:

الأوّل: الإحاطة العلمية الكاملة في باب السياسات - وبحسب الحقيقة كونه مجتهداً في فنّ السياسة والحقوق المشتركة بين الدول-، والاطلاع علىٰ دقائق الحيل

المتداولة بين الدول وخفاياها، والخبروية الكاملة بخصوصيات الوظائف المحوّلة إليهم، والاطلاع علىٰ مقتضيات العصر، فإنّه - بعون الله تعالىٰ وحسن تأييده - مع انضمام هذه الاحاطة العلمية الكاملة إلىٰ فقاهة هيئة المجتهدين المنتخبين لأجل تنفيذ الآراء وتطبيقها علىٰ الشرعيات تكمل القوة العلمية المعتبرة في سياسة أُمور الأُمّة بقدر القوة البشرية وتترتّب عليها النتيجة المقصودة - إن شاء الله تعالى -.

الثاني: الخلوّ عن الأطماع والأغراض النفسانية، فإنّه لو كانت هناك أدنىٰ شائبة الغَرَضية أو الطمع بادّخار الأموال أو نيل الرئاسة والنفوذ - لا سمح الله - فسوف يؤدّي إلىٰ تبدّل الاستبداد الشخصي إلىٰ الاستبداد الجماعي، ويصبح أسوأ من الأوّل.

الثالث: الغيرة الكاملة والقيام بما فيه خير الدين والدولة والوطن الإسلامي وعامة المسلمين بحيث يكون جميع أجزاء المملكة وحدودها وثغورها أعزّ من بيته وملكه الشخصي ألف مرتبة، ويهتمّ بدماء آحاد الأُمّة وأعراضهم وأموالهم كاهتمامه بنفسه وعرضه، ويعتبر الناموس الأعظم أهمّ النواميس، ويتلوه في الأهمية استقلال الدولة الإسلامية المتكفّلة بحراسة الجميع وحمايتهم.

وحتّىٰ بالنسبة إلىٰ الفرق غير الإسلامية أيضاً وإن كان لابدّ من دخولهم في أمر الانتخاب من حيث اشتراكهم في المالية ونحوها، وأيضاً لأجل توقّف تمامية الشوروية العامة ورسميّتها علىٰ دخولهم فيه، وإذا انتخبوا من صنفهم أحداً لم يترقّب منه حفظ ناموس الدين إلّا أنّه يترقّب منه العمل بما فيه خير الوطن والمواطنين، ويكفي اتصافه بالأوصاف المذكورة في صلاحيته لعضوية المجلس.

وبالجملة فالهدف من عقد مجلس الشورىٰ الوطني هو النظارة علىٰ أعمال المتصدّين والقيام بالوظائف الراجعة إلىٰ نظم البلاد وحفظه وسياسة أُمور الأُمة وإحقاق حقوق الناس، وليس الهدف إقامة الحكومة الشرعية وإصدار الفتوىٰ وإقامة

صلاة الجماعة، والشرائط المعتبرة في هذا المقام - التي تقدّم ذكرُ أُمّهاتها - أجنبيّة عن تلك الأبواب، ويكفي في مراقبة عدم صدور الآراء المخالفة لأحكام الشريعة من المجلس ما مرّمن عضوية هيئة المجتهدين وانحصار وظيفتهم الرسميّة في ذلك إن لم يكن هناك أهدافٌ مغرضة.

[وظيفة أفراد الأُمة في عملية الانتخاب]

وبعد استقرار أساس السعادة هذه - بعون الله تعالىٰ وحسن تأييده - فأوّل وظيفةٍ تقع علىٰ عاتق الايرانيين للمحافظة علىٰ دينهم ووطنهم هي اليقظة والنباهة في أمر الانتخاب بأن يَدَعوا الاغراض الشخصية جانباً كقرابة زيد وصداقة عمرو وعداوة بكر، وأن لا يرضوا لأنفسهم أن يصبحوا مصداق (شرّالناس من باع دينه بدنيا غيره)[1] كما هو حال جملةٍ من أتباع الظلمة في عصرنا، وأن يضعوا نصب أعينهم ما هو الهدف من الانتخاب وأنّ المنتَخَبين عمّن ينوبون ولأيّ مقصدٍ يُنتَخَبون، فَيَنتخبون من رَأَوه - فيما بينهم وبين الله - واجداً للصفات المذكورة بحيث يمكنهم الإجابة عن سبب انتخابه في محكمة العدل الآلهية، ولا يتحمّلون مسؤولية حقوق ثلاثين - كرور - إنسان إضافةً إلىٰ مسؤوليات من جهات أُخر تقدّم إجمالاً بيانها لمجرد قرابةٍ أو صداقة أو سائر الأغراض الشخصية، ويهتمّون بحفظ ناموس الدين المبين والتحفّظ علىٰ استقلال الدولة والقومية وحراسة البلاد الإسلامية ويقدّمونها علىٰ كلّ هدفٍ آخر - كما هو المشهود في سائر الأُمم -.

نسأله سبحانه وتعالىٰ أن يؤيّدنا ويسدّدنا وأن يجمع علىٰ الهدىٰ كلمتنا وعلىٰ التقىٰ شملنا - بمحمّد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين -.

---

١. الاختصاص للشيخ المفيد، ص ٢٤٣.

[المقام الثاني في وظائف النوّاب]

المقام الثاني: في بيان الوظيفة العملية لمبعوثي الأُمة علىٰ وجه الإجمال، ويجدر بنا بيان أصول الوظائف الأساسية في عصر الغيبة بِغَضّ النظر عن مغصوبيّة المقام لنقتبس من ذلك الوظيفة الفعلية:

[الأوّل: ضبط وتعديل الخراج]

تأوّل وظائف هذا الباب وأهمّها هو ضبط الخراج وتعديله وتطبيق واردات البلاد ومصاريفها، فإنّ من البديهي أنّ حفظ النظام والتحفظ علىٰ بيضة الإسلام وحوزة المسلمين لا يتمّ إلّا بتنظيم القوىٰ العسكرية وتوفير الاستعدادات الداخلية والحدوديّة، ومن الواضح توقّف جميع هذه الأُمور علىٰ تنظيم الخراج وتعديله وحفظه من الحيف والتلف والصرف في المشتهيات الشخصية والإرادات الطاغوتية.

ففي صدر الإسلام بعد الهجرة وقبل الفتوحات الإسلامية واستيلاء المسلمين علىٰ الأراضي الخراجية المفتوحة عنوةً كما كانت السيرة النبويّة المقدّسة - صلوات الله عليها - مستقرّةً علىٰ استيفاء المصارف النوعية اللازمة الصرف بوضعها علىٰ عهدة عامّة المسلمين والمعاهدين من اليهود وغيرهم والبسط والتوزيع عليهم بنسب متساوية حسب تمكّنهم المالي، وكان الالتزام بذلك من شروط المعاهدة مع المعاهدين، حتّىٰ أنّ ذهابه - صلّىٰ الله عليه وآله - إلىٰ حصن يهود بني النضير كان لمطالبة حصّةٍ من الدية الواردة علىٰ المسلمين كان عليهم دفعها بموجب المعاهدة وأدّىٰ ذلك إلىٰ نقضهم العهد وجلائهم عن أرضهم[1].

كذلك في هذا العصر بما أنّ الأراضي الخراجية المفتوحة عنوةً - مضافاً إلىٰ كونها

---

١. تاريخ الطبري، ج ٢، ص ٢٢٤.

مجهولة الأعيان - فاستقرار اليد المالكة للمتصرفين فيها واحتمال استناد ذلك إلىٰ نقلٍ صحيحٍ شرعي - حتّىٰ علىٰ تقدير معلومية الأعيان - مانعٌ من إجراء الأحكام المقرّرة في باب الأراضي الخراجية عليها، لهذا فالوظيفة الحالية في تنظيم عمل المالية منحصرةٌ - طبقاً للسيرة المقدّسة صدر الإسلام - في تعيين مقدار المصارف اللازمة لنظم وحفظ المملكة وإخراجها من نهم الأجانب - الذين تسلّطوا عليها نتيجة خيانة الخائنين - تعييناً صحيحاً وتعديلها وتوزيعها - بشكلٍ علمي وبالنسب المتساوية وبقدر التمكّن والسعة - علىٰ أصحاب الأراضي الزراعية والتجارات والمواشي وغيرهم من الأصناف، ثمّ صرفها علىٰ الموظّفين والمتصدّين للأُمور كلٌّ بمقدار خدمته ولياقته، ولابدّ من المراقبة والنظارة الكاملة بالمنع من الحيف والضياع والصرف في أنحاء الفسوق والمشتهيات الفاسدة التي أدّت إلىٰ خراب الدين والدولة وضياع البلاد والعباد.

وإذا انتظم أمر الخراج بهذه الكيفية وطُبّق علىٰ السيرة المقدّسة النبويّة - صلّىٰ الله عليه وآله - بهذا الترتيب وجب أداء ذلك علىٰ كلّ مسلمٍ نظراً إلىٰ توقّف حفظ نظم البلاد الإسلامية عليه، وجاز لجميع المتصدّين أخذها بلا شبهة وإشكال بشرط أن لا يتجاوزوا ما يتناسب مع ما يقدّمونه من الخدمة والعمل، وإن كان بديهيّاً أنّ اقتناع المتطاولين من المعمّمين وغيرهم -بعد اعتيادهم بتلك التطاولات المؤدّية إلى دمار البلاد وهلاك العباد- محالٌ عادةً، ولأجله أُثيرت الفتن على أثر بعض تدخّلات النوّاب في هذا الوادي حيث قطعوا عنهم الاقطاعات وسعّروا البضائع و حُدّدت تجاوزاتهم الهائلة.

ولكن مع هذا نأمّل أن يعالج هذا الأمر بحكمة و يؤسّس على أساسٍ صحيح -بعون الله تعالى و حسن تأييده-، وينبغي القيام بإرشاد طبقات المتصدّين وعامة المسلمين وأجيالهم اللاحقة إلى الفطرة الأصلية الاسلامية وتهذيبهم من الرذائل الموروثة من معاوية وسائر أغصان الشجرة الأُموية الملعونة من خلال تأسيس

مكاتب ومدارس تقوم بالتربية و تهذيب الأخلاق و تكميل القوى العلمية و العملية، وأيضاً تفهيم عامة المسلمين بوجوب أداء الخراج المضروب لأجل حفظ الممالك الاسلامية و نظمها، وحلّية صرفه -بل وجوبه- في المصارف المذكورة بعد تعديله و توزيعه على النهج المذكور، وتفريقه على المتصدّين بمقدار ما يقدّمونه من الخدمة للعامّة، و حفظه من الصرف فيما لا ينبغي.

وكما أنّ نوع المسلمين -بعون الله تعالى و حسن تأييده- لا يتوانون في أداء سائر الحقوق الواجبة الالهيّة -عزّاسمه- حسبما تقتضيه ديانتهم الاسلامية، كذلك يعدّون أداء الخراج أيضاً تكليفاً دينيّاً، ولا يتهاونون فيه -بعد تطبيقه على السنّة المقدّسة النبويّة صلّى الله عليه وآله و ينبغي أن لا يقاس الخراج بعد تنظيمه و تعديله وتوزيعه -حسبما مرّ- بالحالة الحاليّة التي يكون أخذه واستيفاؤه وصرفه -لكونه صرفاً في الشهوات الطاغوتية- حراماً في حرامٍ، و أن يُهتمّ -كما ينبغي- بأداء الحقوق الواجبة النوعيّة التي شُرّعت في الشريعة المطهّرة حفظاً للنظام وصيانةً لحوزة الاسلام، و يراعى أهمّيّتها من سائر التكاليف المحضة.

ومن المناسب هنا أن نذكر جملةً من الفرامين والمناهج العملية الصادرة من سيّد الأوصياء -عليه أفضل الصلاة والسلام- في هذا الباب، لكي يُعرف أنّ كلّ ما لدى الآخرين متّخذة من هذا المنبع، وأنّا إلى أيّ حدٍّ ظالمون لأنفسنا و نقتنع من التشيّع بمحض ادّعائه: قال عليه السلام في الخطبة المباركة الصادرة في بيان حقوق الوالي على الرعيّة والرعيّة على الوالي:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَلِعَدْلِهِ فِي

كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ، تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ. ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ وَعِزّاً لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ. فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ؛ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ، فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ....

إلى أن قال صلوات الله عليه: وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ....

إلى أن قال صلوات الله عليه: فلا تُكَلِّمُوني بما تُكَلَّمُ بِهِ الجَبابِرَةُ.... إلى آخر كلامه عليه السلام»[1].

---

١. نهج البلاغة، الخطبة رقم (٢١٦).

إنّ تبيين القواعد والفوائد المستفادة من كلّ من فقرات هذه الخطبة المباركة، وكون علم الحقوق الذي دوّنه حكماء أوربا ويتباهون به مأخوذٌ من هذه الخطبة المباركة وأشباهها - موكولٌ إلىٰ رسالة مستقلّة سنحرّرها فيما بعد - بعون الله تعالىٰ -.

[الثاني: وضع القوانين والتمييز بين القوانين الثابتة والمتغيّرة]

الثاني من أُصول الوظائف المذكورة ومهامّها: هو معرفة كيفيّة وضع القوانين والضابط في تطبيقها على الشرعيّات، وتمييز الموارد القابلة للنسخ والتغيير عمّا عداها،

إعلم أنّ جميع الوظائف الراجعة إلىٰ نظم البلاد وسياسة أُمور الأُمّة سواءً القوانين الأوّليّة المتكفّلة لأُصول القوانين النوعية أو الثانوية المتضمّنة للعقوبة علىٰ مخالفة تلك القوانين الأوّليّة، فهي علىٰ كلّ تقدير لا تخرج عن أحد قسمين: فإمّا أن تكون منصوصات والوظيفة العملية فيها معيّنة وحكمها مضبوطٌ في الشريعة المطهّرة أو غير منصوصة ولم تُعيّن الوظيفة العملية فيها لعدم اندراجها تحت ضابطٍ خاص وميزانٍ مخصوص وتكون موكولةً إلىٰ نظر الوليّ العام وترجيحه.

ومن الواضح أنّه كما أنّ القسم الأوّل غير قابلٍ للتغيير والاختلاف باختلاف الأعصار والأمصار، ولا يتصوّر فيه وظيفةٌ سوىٰ التعبّد بالمنصوص الشرعي إلىٰ قيام الساعة، كذلك يكون القسم الثاني تابعاً لمصالح الأعصار والأمصار ومقتضياتها وقابلٌ للاختلاف والتغيير باختلافها.

وكما أنّه مع حضور الوليّ المنصوب من قِبَله - عزّ اسمه - وبسط يده تكون الوظائف بالنسبة إلىٰ سائر الأقطار موكولةً إلىٰ نظر المنصوبين من جانبه - صلوات الله عليه - وترجيحاتهم، كذلك في عصر الغيبة تكون موكولةً إلىٰ نظر النوّاب العامّين أو المأذونين ممّن له ولاية الإذن وترجيحاتهم.

[الفروع المترتّبة على التمييز بين القسمين]

بعد اتّضاح هذا الأمر وبداهته نقول: إنّ الفروع السياسية المترتّبة على هذا الأصل هي كما يلي:

الأوّل: انّ القوانين التي لابدّ من المراقبة التامة في تطبيقها على الشرعيات مقصورةٌ على القسم الثاني، أمّا القسم الأوّل فلا محلّ فيه لهذه المراقبة.

الثاني: إنّ أصل المشاورة الذي عرفت أنّ أساس السلطنة الإسلامية مُبتنٍ عليه بنصّ الكتاب والسنّة والسيرة المقدّسة النبويّة - صلّى الله عليه وآله - مختصٌّ بالقسم الثاني، أما القسم الأوّل فهو - كما أشرنا إليه سابقاً - خارجٌ عن هذا العنوان رأساً ولا محلّ فيه للمشورة أصلاً.

الثالث: أنّه كما أنّ ترجيحات الولاة والعمّال المنصوبين من قِبَل وليّ الكلّ - صلوات الله عليه - في القسم الثاني تكون مُلزمةً واجبة الاطاعة، وبهذا الاعتبار ذُكرت إطاعة وليّ الأمر - عليه السلام - في الآية المباركة (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم)[1] في عرض إطاعة الله والرسول، بل وباعتباره يكون نصب ولاية يوم الغدير من وجوه كمال الدين ومعانيه، كذلك في عصر الغيبة تكون ترجيحات النوّاب العامّين أو المأذونين من قبلهم مُلزمةً لا محالة بمقتضى النيابة القطعية الثابتة، ومن هذا البيان ينكشف حال هفوات المغرضين وأراجيفهم الحاكية عن أنّ هذه الإلزامات والالتزامات القانونية لا مُلزم لها شرعاً، ويتّضح أنّه لا منشأ لهذه الأقاويل سوىٰ الغرضية أو الجهل بمقتضيات أصول المذهب.

الرابع: أنّه لمّا كان معظم السياسات العامة من القسم الثاني ومندرجةٌ تحت عنوان ولاية وليّ الأمر - عليه السلام - ونوّابه الخاصّين أو العامّين وترجيحاتهم،

---

١. سورة النساء/ ٤، الآية ٥٩.

وبهذا الاعتبار شُرّعت الشورويةُ في الشريعة المطهّرة، ففي هذه الحالة إذا توقّف حفظ النظام وضبط أعمال المتصدّين المغتصَبة ومنعهم من التجاوزات علىٰ تدوين هذه السياسات علىٰ نحو القانونية الرسمية تعيَّن ذلك، وقد بُيّن سابقاً أن القيام بهذه الوظيفة الحسبيّة اللازمة [تدوين السياسات] في الحالة الحالية وتوقّف رسميّته ونفوذه علىٰ صدوره من مجلس الشورىٰ الرسمي يكون علىٰ عهدة الدراية الكاملة والكفائة الكافية لمبعوثي الأُمة، ومع إمضاء مَن له الإمضاء وإذن من له الإذن تجتمع جميع جهات الصحة والمشروعية وتندفع الشبهات والاشكالات، وهذا هو معنىٰ كون الهيئة المنتخبة قوّةً علميةً ومقنّنة، ويتّضح من هذا البيان - مزيداً علىٰ ما سبق - بطلان شبهات المفسدين المُغرضة التي تعدّ تقنين القوانين مقترحات ومشتهيات نفسانية معارضة لنظام النبوّة، كما يتّضح الوجوب الحسبيّ لهذه الوظيفة نظراً إلىٰ توقّف حفظ النظام وردع التصرفات الغاصبة عليها.

الخامس: أنّك قد عرفت أنّ القسم الثاني من السياسات النوعية لا يندرج تحت ضابطٍ محدّد ويختلف باختلاف المصالح والمقتضيات، ولأجله لم يرد فيه نصٌّ في الشريعة المطهّرة وأُوكل أمره إلىٰ المشورة وترجيح مَن له ولاية النظر، فلذلك أصبحت هذه القوانين في معرض النسخ والتغيير والاختلاف باختلاف الأعصار ولم تكن كالقسم الأوّل مبنيّةً علىٰ الدوام والتأبيد، ومن هنا يظهر أنّ القانون المتكفّل لوظيفة نسخ القوانين وتغييرها يختص بالقسم الثاني وهو قانونٌ صحيحٌ ولازم ومنطبقٌ علىٰ الوظيفة الحسبيّة.

ومن دواعي التحيّر أنّ غير المطّلعين علىٰ الدقائق الإسلامية كيف توصّلوا إلىٰ هذه الوظائف الدقيقة واستفادوا منها ورتّبوها علىٰ وجهٍ صحيح، وأعجب من ذلك أنّ منتحلي الإسلام كيف غفلوا أو تغافلوا وتجاهلوا من مقتضيات أصول المذهب

ولوازمها، حيث ألقوا - لتشويش أذهان العوام - مغالطةً ترديدية سخيفة وهي أنّه هل هذا النسخ والتغيير عدولٌ من الواجب إلىٰ الحرام أو من الحرام إلىٰ الواجب أو من المباح إلىٰ المباح، وعَرَفوا علىٰ كلّ من هذه التقادير نغمةً مُضحكة، ولنعم ما قاله الشاعر الفارسي ممّا معناه: أنّ تعليم العلم والفن لسيّئ السريرة كاعطاء السلاح بيد قاطع الطريق.

[الثالث: توزيع قوى المملكة وإيكالها إلىٰ المُجرّبين في كلّ شعبة]

الثالث من الوظائف السياسية اللازمة: توزيع قوىٰ المملكة بحيث تنضبط الوظائف النوعية لكلّ شعبةٍ تحت ضابطٍ وقانونٍ صحيحٍ علمي ويوكل تنفيذها إلىٰ كفائة المجرّبين في تلك الشعبة ودرايتهم - مع المراقبة التامة علىٰ عدم التجاوز عن الوظيفة المقرّرة-، وقد نسب مؤرّخوا الفرس أصل فكرة هذا التوزيع والتفكيك إلىٰ جمشيد [الملك البيشدادي]، وقد أمضاها سيد الأوصياء - عليه أفضل الصلاة والسلام - في عهده إلىٰ مالك الأشتر- رضوان الله عليه - بتفويض ولاية مصر إليه، حيث قال: «وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لاَ يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلاَّ بِبَعْض، وَلاَ غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْض: فَمِنْهَا جُنُودُ اللهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الانْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ»، الى أن قال -صلوات الله عليه-: «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلاَةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلاَّ بِهِمْ. ثُمَّ لاَ قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلاَّ بِمَا يُخْرِجُ اللهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ، ثُمَّ لاَ قِوَامَ لِهَذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلاَّ بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ

الأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ»... إلىٰ آخر ما كتبه صلوات الله عليه[1].

واندراج جميع شعب الوزارات الحالية في الدول المتمدّنة في الأصناف المذكورة في كلامه - عليه السلام - أمرٌ واضح، فوظيفة وزارات الداخلية والمالية والمكاتب مندرجةٌ تحت عنوان الكتّاب، وجميع المحاكم داخلة تحت عنوان القضاة، أما وزارة الخارجية فلم يكن لها محلٌّ في ذلك العصر وبعد بياناته - عليه السلام - هذه اعتَبِرَ لمن يُنتخب رئيساً علىٰ كلٍّ من الأصناف المذكورة أوصافاً تكون في عصرنا هذا أندر من الكبريت الأحمر.

ومن الراجح جداً - كما كان المرحوم آية الله العظمىٰ سيّدنا الأستاذ العلّامة الميرزا الشيرازي - قدّس سرّه - كثيراً ما يطالع هذا العهد المبارك ويواظب علىٰ اتّباعه والسير على منهاجه - أن يتّبع هذه السيرة الحسنة كلُّ من يُرجع إليه الأمور الشرعية والسياسية - كلٌّ بمقدار مرجعيّته - ولا يهملوا هذه التعاليم المباركة التي ترجَمَها الأوربّيون - حسب نقل الموثقين - تراجم عديدة وجعلوها قدوةً لهم في استنباط القوانين.

ويحسن بنا أن نكتفي في استقصاء أصول الوظائف السياسية لعصر الغيبة بما ذُكر، ونوكل ما تبقّى منه إلىٰ دراية مبعوثي الأُمة وهيئة النظّار المجتهدين بعد التجديد والتشييد - بعون الله تعالى وحسن تأييده-.

---

١. نهج البلاغة، الكتاب رقم ٥٣.

[الخاتمة: في عناصر الاستبداد وسبل مكافحتها]

وأمّا الخاتمة فتشتمل علىٰ مقصدين:

الأوّل: في استقصاء قوى الاستبداد اللعينة، وهي أُمورٌ:

[جهل الأمّة]

الأوّل من تلك القوىٰ والذي هو أساسها ومنشأها وروحها: هو جهل الأُمّة بوظائف السلطنة وبحقوق أنفسها، ومن البديهي أنّه كما أنّ العلم منبع جميع الفيوضات والسعادات كذلك الجهل منشأٌ ومنبعٌ لجميع الشرور ومُنزِلٌ للانسان إلىٰ أسفل الدركات، فانّ الجهل هو الذي يؤدّي بالانسان إلىٰ عبادة الأصنام وإشراك الفراعنة والطواغيت مع الذات الأحديّة - تعالىٰ شأنه - في الأسماء والصفات الخاصّة الألٰهيّة، والجهل هو السبب في أن ينسىٰ الانسان المسكين حريّتَه التي منحها الله إياه ومساواته في جميع الأُمور مع الجبابرة وغاصبي الحريّة والحقوق الانسانية ويضع بيده طوق الرقّية لهم في عنقه، بل يحسب ما هو أعظم المواهب والنعم الألٰهية - عزّاسمه - وأهمّ مقاصد الأنبياء والأولياء أمراً موهوماً، والجهل هو

الذي يجرّالموجود البهيمي الصفة والشيطاني السيرة والانساني الصورة إلىٰ أن يبذل جميع قواه وممتلكاته في سبيل تحكيم إسارة نفسه ورقيّتها، وبدلاً من أن يتعاون مع إخوانه في الدين والوطن في استنقاذ حريّته وتخليص نفسه من هذه الإسارة والرقيّة وحفظ الوطن يهتمّ باراقة الدماء ونهب الأموال وهتك الأعراض، ويعتبرالمروق عن الدين والناموس واتّباع الظلمة وارتكاب أشنع أنحاء السطو شجاعةً وشهامة، بل وخدمةً للوطن والدولة موجباً لعلوّ شأنه وشرافته.

ومن الغباوة أن يكون هذا الحيوان الذي يمشي علىٰ رجلين ومصداقٌ لـ﴿أولئك كالأنعام بل هم أضلّ﴾[1] بدل أن يبذل جهده في سبيل حفظ الدين وحراسة الوطن الإسلامي يتعاون مع الأعداء الروس الذين لا همّ لهم سوى القضاء علىٰ الدين والدولة واستئصال الأُمة وابتلاع المملكة ويرتكب هذه الشنائع باسم التديّن أو الوطنية، وما من بلاءٍ نزل أو ينزل بأُمّةٍ من مبدأ العالم إلىٰ انقراضه إلّا وهو متولّدٌ من هذه الأُمّ وناشٍ من هذا المنشأ، وإحصاء نبذةٍ منها خروجٌ عن وضع الرسالة ويستدعي كتابة دفاتروطوامير عنها.

[الاستبداد الديني]

الثاني من تلك القوىٰ الملعونة الذي هو بعد جهل الأُمة أعظم من الكلّ وعلاجه أصعب بل كاد أن يكون ممتنعاً: هو شعبة الاستبداد الديني الذي بُيّن في المقدمة إجمالاً وعرفت أن حقيقته عبارةٌ عن إعمال الرغبات الشخصية التي يُبديها المنسلكون في زيّ الرئاسة الروحانية بعنوان الديانه ويفرضون علىٰ الجاهلين بمقتضيات الدين إطاعتها، وعرفت أيضاً أنّ هذه الاطاعة والمتابعة بما أنها غير

---

١. سورة الأعراف/ ٧، الآية ١٧٩.

مستندةٌ إلىٰ الحكم الإلهي - عزّاسمه - فهي من مراتب الشرك بالذات الأحدية وعبوديةٌ للانسان بنصّ الآية المباركة ﴿اتّخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله والمسيح بن مريم﴾[1] والأخبار الواردة في تفسيرها.

والأصل في إبداع هذه القوّة المشؤومة واعمالها في الإسلام هو معاوية، حيث استعان لأجل المعارضة مع سيّد الأوصياء - عليه أفضل الصلاة والسلام - بعدّةٍ من عبيد الدنيا كعمرو بن العاص ومحمّد بن مسلمة ومسلمة بن مخلّد والمغيرة بن شعبة واشباههم ممّن كان يُعدّ في أنظار العوام في عداد الصحابة وكانت مغالطاتهم وحِيَلهم - باسم الدين وبعنوان كونهم صحابة - متّبعةً عند العوام مطاعةً لهم، كما واقتنع [معاوية] من جماعةٍ أُخرى أمثال أبي موسى الأشعري - ممّن لم يُتوقّع انخراطهم في حزبه علناً - باعتزالهم وتقاعدهم عن نصرة الحقّ وخذلانهم أمير المؤمنين - عليه السلام - وتظاهرهم بالزهد الصوري أمام الجهلة من الأُمّة، فبمعاونة تلك الزمرة من عبيد الدنيا واعتزال هذه قوي تدريجاً واستحكم أساس الاستبداد والاستعباد والتحكمات النفسانية في الإسلام، حتّى أشاع سبّ الإمام -عليه السلام- على منابر المسلمين، وقد سمع الكلّ ذلك وأعانوه على هذا الكفر أو اختاروا السكوت حفاظاً على سمعتهم ومنافعهم العاجلة.

إنّ شدّة حاجة الفراعنة والطواغيت - الذين خلّفوا معاوية من الأموية والعباسية وغيرهم في تملّك رقاب الأُمّة ومحو أحكام الشريعة - إلىٰ تلك المعاونة وهذا السكوت أكملت كلتا الشعبتين ومع مرور الدهور والعصور وتوارد الحيل والأفكار واتّحاد الاستبداد الديني الموروث من أمثال عمرو بن العاص وأبي موسى مع الاستبداد السياسي الموروث من معاوية واختلاط هاتين الشعبتين وتقوّم كلٍّ منهما بالآخر

---

١. سورة التوبة/ ٩، الآية ٣١.

انتهىٰ بالأمر إلىٰ هذه الدرجة المشهودة والحالة الحالية للبلاد، ولا بيان بعد العيان ولا أثر بعد عين، ولنعم ما قاله الشاعر الفارسي ممّا يعني أنّ كلّاً من الماء العذب والمالح يجري في عروق الخلائق إلىٰ نفخ الصور، ومضمون هذا البيت مأخوذٌ من الأخبار الواردة في الطينة[1].

[عبودية الملك]

الثالث من تلك القوىٰ اللعينة: ترويج العبودية للملك في البلاد ووضعها موضع الكفاءات العلمية والعملية وسائر موجبات التفوّق والامتياز النوعي، وجعل مرجعية الأُمور العسكرية والمدنية وسائر الأُمور العامة للمملكة تابعةً لهذه العبودية الرذيلة ومنح المناصب وتفويض أزمّة الأُمور للأفراد بمقدار درجات هذه العبودية.

إنّ إعمال هذه القوة الملعونة أهمّ مقدمات استعباد الرقاب وتختلف درجاتها باختلاف درجات الاستعباد وتملّك الرقاب.

إنّ رواج العبودية للملك في البلاد يجعل الجهالة العمومية داءً غير قابلٍ للعلاج ويقطع جذور العلم وسائر أسباب السعادة والحياة الوطنية - لانتفاء فائدتها بل إضرارها بالرقي والتقدّم - ويقضي علىٰ جميع القوى الوطنية ويجعلها في قبال المستعمرين الأجانب بمنزلة الصعوة في مخالب الشاهين محتاجةً إليهم في جميع حوائجها اليومية.

إنّ رسوخ عبودية الملك في عروق الأُمة وأصولها يجعل المنسلكين في زيّ أهل العلم - فضلاً عن العوام - مع علمهم بقيام ضرورة دين الإسلام علىٰ غاصبيّة طواغيت الأُمة وحرمة إعانتهم على فعل ما يشاؤون ينخرطون - بمقتضىٰ الطبيعة

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٤، الباب ٣، ص ٧٧ وما بعدها.

الثانية - في هذه الإعانةَ التي عرفت أنّها من أعظم الكبائر وشركٌ بالذات الأحَدية - عزّاسمه - بل ويدعوهم - من حيث لا يشعرون - إلىٰ بذل ما يملكون في سبيل استحكامها.

إنّ دوران مصالح البلاد مدار هذه القوّة الرذيلة بدرجاتها أدّىٰ إلىٰ أنّ كلّ رذيلٍ وناهبٍ لا علم له ولا لياقة - بتظاهره بذلك - يملك زمام مهامّ البلاد وينتزع من الأذلّاء والأرقّاء ما يملكونه من دون تحمّل مشقّة النهب والسرقة ومع إظهار القوّة والشوكة وادّعاء الاستحقاق والمالكية، ولمكان جهله وخبث فطرته ودنائته وخلوّه من الغيرة الدينية والوطنية وشرف الاستقلال والقومية يبيع ثروات البلاد وقابليّاتها ومقوّمات استقلالها وقوميّتها إلىٰ الأجانب بإزاء امتيازات ومعاهدات منحوسة تُضمِّن له مصالحه الشخصيّة الزهيدة أو يبذلها بتملّق الأجنبي ومجاملته ويترك الدولة والبلاد والعباد في حالةٍ يُرثىٰ لها من المسكنة والذلّة ويجرّبنا نحن الايرانيين إلىٰ أُمّةٍ هي أذلّ من قوم سبأ.

إنّ تفرّق كلمة كلّ دولةٍ وشعب والتنافر بين كلّ سلطانٍ ورعيّة وفناء كلّ سلطنةٍ قويمةٍ قديمة ناشٍ من خيانة هذه الزمرة من الناس وإعمال هذه القوة الخبيثة والاتكال عليها.

إنّ عدم وقوفهم في اغتصاب ممتلكات الشعب عند حدّ يوجب تنفّر القلوب عن السلطان كما أنّ تظاهرهم بعبودية السلطان وشدّة اهتمامهم بها يوجب وحشة السلطان منهم، وبحسب ما تقتضيه الضرورة وكثرة التجارب والتصفّح في تاريخ الأُمم السابقة يؤول أمر هذه النفرة والوحشة التي هي نتيجة ترويج عبودية السلطان إلىٰ زوال الملك وانقراضه من أساسه.

قال سيّد الأوصياء - عليه أفضل الصلاة والسلام - في مطاوي عهده إلىٰ

مالك الأشتر- رضوان الله عليه - بتفويض ولاية مصر إليه: «وليس أحدٌ من الرعيّة أثقلَ على الوالي مؤونةً في الرخاء وأقلَّ معونةً في البلاء وأكرهَ للإنصاف وأسألَ بالالحاف وأقلّ شكراً عند الإعطاء وأبطأ عذراً عند المنع وأضعف صبراً عند ملمّات الدهر من أهل الخاصّة، وانّما عماد الدين وجماع المسلمين والعُدّة للأعداء العامّةُ من الأُمّة فليكن صِغوك لهم وميلك معهم»[1]، ومراده - عليه السلام - من أهل الخاصّة هم هذه الزمرة المرتزقة الطفيليّين الذين تلتزقون بالمتصدّين متظاهرين بحب الدولة والعبودية للملك.

وقال - عليه السلام - في نفس الكتاب المبارك في بيان ضرورة حسم مادة هؤلاء وقطع دابرهم: «ثمّ إنّ للوالي خاصّةً وبطانة فيهم استئثارٌ وتطاول وقلة إنصافٍ في معاملة فاحسم مادة أولئك بقطع أسباب تلك الأحوال ولا تُقطِعنّ لأحدٍ من حاشيتك وحامّتك قطيعة ولا يطمئنّ منك في اعتقاد عقدةٍ تضرّبمن يليها من الناس في شربٍ أو عمل مشترك يحملون مؤونته علىٰ غيرهم فيكون مهنّأ ذلك لهم دونك وعيبُه عليك في الدنيا والآخرة-، وألزم الحقّ من لزمه من القريب والبعيد»[2]، إلىٰ آخر ما كتبه - صلوات الله عليه وآله الطاهرين --.

[إلقاء الخلاف بين الأُمّة]

الرابع من تلك القوىٰ الملعونة: إلقاء الخلاف بين الأُمّة وتفريق كلمتها-، وهذه القوّة وإن كان أساسها هو الجهالة ويستند وقوعها الخارجي غالباً إلىٰ شعبة الاستبداد الديني وإلىٰ عبودية الملك إلىٰ حدٍّ ما وليست قوّةً في عرض أولئك القوىٰ-، لكن

---

١. نهج البلاغة، الكتاب رقم ٥٣.
٢. نهج البلاغة، الكتاب رقم ٥٣.

بما أنّ جميع الاستعبادات الواقعة في الأُمم السابقة وفي هذه الأُمّة تنتهي إلىٰ هذا التفريق وتكون القوىٰ الثلاث السابقة بمنزلة مقدماتها، وفي الحقيقة تكون هذه الجزءَ الأخير للعلّة والقوىٰ السابقة مُعدّاتها فلأجل ذلك عُدّت - في لسان الآيات والأخبار - جميع الاستعبادات مستندةً إلىٰ تفرّق كلمة الأُمة وتشتّت الأهواء واختلاف الآراء-، قال عزّ من قائل ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ﴾[1]، وقد فسّروا الكلمة المباركة (شيعاً) بالمتفرّقين، ودلالة الآية المباركة علىٰ ترتّب الفرعونية واستعبادية سلطنة فرعون علىٰ هذا التفريق ظاهرةٌ واضحة.

وقد سبق أن نقلنا في المقدمة - لدىٰ تحقيق حقيقة السلطنة الاستعبادية - بعض كلمات سيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - التي نطق بها ضمن الخطبة القاصعة المباركة-، وينبغي نقل جميعها ليُعرف الداء والدواء وليطّلع الصادقون في دعوىٰ التشيّع والمنزّهون من أغراض الاستبداد والاستعباد بما أمربه وينتبهوا إلىٰ شناعه تبعيّة الظالم وعدم الموافقة علىٰ استنقاذ حريّتهم المغصوبة-، قال - صلوات الله عليه وآله - : وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ، فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالَيْهِمْ، فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَزَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَانْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ مِنَ الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَالتَّحَاصِّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا؛ وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مُتُنَهُمْ، مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي. وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ،

---

١. سورة القصص/ ٢٨، الآية ٤.

كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلَاءِ؛ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا، اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَةُ عَبِيداً فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَّعُوهُمُ الْمَرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ، حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالِاحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَايِقِ الْبَلَاءِ فَرَجاً، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً، وَأَئِمَّةً أَعْلَاماً، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ. فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً، أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ، وَمُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشَتَّتَتِ الْأُلْفَةُ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، وَقَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبَراً لِلْمُعْتَبِرِينَ.

فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ! تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ لَيَالِيَ، كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا، فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءِ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتِ مَوْءُودَةٍ، وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُمْ

جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَالْتَقَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ، قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ، وَآوَتْهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزٍّ غَالِبٍ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ، فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ[1]، إلىٰ آخرما أفاض - صلوات الله عليه - علىٰ الأُمة من العلم والحكمة، وقد صرّح - عليه السلام - في مواقع عديدة أُخرمن الخطبة المباركة - وورد في بعض الأخبار أيضاً - باستناد ذلة كلّ قومٍ وإسارته واضمحلال قوميّته إلىٰ تفرّق كلمتهم، بل هو - برهاناً - يُعدّ من البديهيات الأوّلية فانّ الضرورة قاضيةٌ بأنّ الحافظ للحقوق النوعية العامة لكلّ قومٍ - وأعظمها حرية رقابهم وحفظ ناموسهم الأكبر- الدين - واستقلال وطنهم وقوميّتهم - منحصرٌفي جامعتهم النوعية ومتوقفٌ علىٰ استحكامها، وأوّل آفةٍ تترتّب علىٰ الفتورالاختلال في هذا الحصن الحصين هي زوال الحريّة والابتلاء برقّية طواغيت الأُمة والأقوياء في الداخل، حيث إنّهم بقوتهم القاهرة علىٰ سائرالطبقات يستولون علىٰ الجميع ويسترقّونهم، ولغرض استئصال قدرتهم علىٰ الدفاع والتخلّص من الأسريهدمون جميع القوىٰ الوطنية والجامعة النوعية ويُبيدونها ويستتبع ذلك حفظ صولة الأجانب وشوكتهم واستيلائهم علىٰ البلاد، ويُسبّب إعمال الاستبداد وقطع جذورالعلم والمعرفة وترويج عبودية الملوك وغيرها من القوىٰ اللعينة والتشديد علىٰ منع الاجتماعات وسائرسبل الوعي والحياة الوطنية في صيرورة الناس أسرىٰ تحت مخالبهم ويبلغ بهم الحال إلىٰ حالة ﴿تخافون أن يتخطفكم الناس﴾[2]، والحالة الحالية للايرانيين المساكين وبلادهم المدمّرة عيانٌ لهذا البيان ووجدانٌ لهذا البرهان.

---

١. نهج البلاغة، الخطبة ١٩٢.

٢. سورة الأنفال/ ٨، الآية ٢٦.

[تعذيب دعاة الحريّة]

الخامس من تلك القوى : قوّة الارهاب والتخويف والتعذيب-، فانّ السيرة المأخوذة من الفراعنة والطواغيت السابقين هي تعذيب دعاة الحريّة الموهوبة من قِبَل الله - عزّاسمه - والأنوار الطيّبة الذين أحيَوا سيرة الأنبياء والأولياء - عليهم السلام - المقدّسة بأنواع العذاب من الأسر والقتل والتنكيل والتمثيل والحبس في المضائق ودسّ السموم وهتك الأعراض ونهب الأموال وغيرها بحيث لم يَنجُ منها أحد.

إنّ الغرض من القيام بهذه الأعمال القاسية - خلفاً عن سلف - هو تشفّي القلب من أولئك الشرفاء الأمجاد والطمع في قلع شجرة الإباء والحريّة والمنع من سرايتها إلىٰ عامّة الناس وتخويف الأُمة وإخضاعها إلىٰ الإسارة وذلّ الرقّية والتنازل عن شرف الحريّة ومجدها، ودرجات إعمال كلّ ذلك تختلف باختلاف مراتب القساوة والانسلاخ عن الفطرة الإنسانية وعدم الاعتقاد بالمبدأ والمعاد وعذاب يوم القيامة.

وفي عصرنا هذا كما أنّه اقترب عهد طغيان الطواغيت وابتلاء الأُمة بذلّ أسرهم ورقيّتهم إلىٰ نهايته - بعون الله سبحانه وتعالىٰ-، كذلك بلغت شقاوتهم وقساوتهم وانسلاخهم عن الفطرة والدين - هم وأعوانهم - إلىٰ أعلىٰ الدرجات وانكشف للعالمين صحّة المقالة الشائعة في الألسن من أنّ أمثال يزيد وابن زياد وابن سعد وشمروسنان كثيرون في كلّ زمان لكن لا يوجد في قبالهم سيّد المظلومين والأحرار - صلوات الله عليه وعلىٰ المستشهدين بين يديه-، وقد وردت في أخبار الطينة روايات تدلّ علىٰ التشابه بين مكمونات النفوس ومكنوناتها-، وقد أشرنا سابقاً إلىٰ أن الشعر الفارسي المعروف الذي مفاده أن كلّاً من الماء العذب والمالح يجري في عروق الخلائق مُقتبسٌ من هذه الروايات.

[ارتكاز الاستبداد في فطرة الأقوياء]

السادس من تلك القوىٰ: ارتكاز رذيلة الاستبداد واستعباد رقاب الضعفاء والمرؤوسين في فطرة أغلب أقوياء المملكة بمختلف طبقاتهم وجبلّتهم وصيرورة حالة التحكّم والمعاملة الاستبدادية أمراً طبيعيّاً لهم-، ومن هذه الجهة تقوم غالبيّة الأقوياء [من سائر الناس] ولا سيما الملّاكين منهم بتأييد أصل الاستبداد ومعاونتهم عليه فيُصبحون بمنزلة الأعضان لهذه الشجرة الخبيثة نظراً إلىٰ منافاة المساواة والعدالة مع مصالحهم وأهدافهم من جهات عديدة.

ففي مبدأ دخول المشروطية إلىٰ ايران وهبوب نسيم العدالة في جميع أرجائها المدمَّرة كان أمرها وراء الستاروكان يُظنّ أنّ سلب الاستبداد يختصّ برجال الدولة ولا يَعدوهم فبذل جميع الطبقات بما فيهم المعمّمون الغاصبون لزيّ العلماء والملّاكون وغيرهم قصارىٰ جهدهم - لإقامة أساسه والمساعدة عليه، لكن لمّا انكشف الأمر وارتفع الستار وعرفوا ما خبّأ لهم الدهريين طيّاته قلبوا الأُمور وأصبحت شعبة الاستبداد الديني تهاجم عليه باسم حفظ الدين، وعبيد الملوك بذريعة حفظ الدولة، وسائر المرتزقة والطفيليّين كلٌّ مع ما عنده من السلاح، ولم يُهمّهم كون ذلك ردّاً لأحكام حقّاظ الدين ومراجع الإسلام واندراجاً في عنوان (فإنّما بحكم الله استخفّ وعلينا ردّ والرادّ علينا كالرادّ علىٰ الله وهو في حدّ الشرك بالله)[1] وجدّدوا قصّة (نكثت طائفةٌ وقسطت - فسقت - أخرىٰ ومرق آخرون)[2]، ويجدر بنا هنا أيضاً التمثّل بالشعر الفارسي السابق ذكره والمأخوذ من الأخبار (كلٌّ من الماء العذب والمالح-...).

---

١. مقبولة عمر بن حنظلة، الوسائل، أبواب صفات القاضي، ب ١١، ح ١.
٢. نهج البلاغة، الخطبة الشقشقية، رقم ٣.

[قمع الأُمة بالقوىٰ الحافظة لها]

السابع من تلك القوىٰ: اغتصاب القوىٰ الحافظة للشعب من المالية والعسكرية وغيرهما وتسخيرها لقمع الشعب نفسه، وذلك عن طريق انتخاب القادة العسكريين من الأجانب والمعاندين للدين المبين وتفويض أمر العساكر الإسلامية وتربية الجنود إليهم-، كلّ ذلك لغرض تكميل هذه القوّة وعدم المبالاة بمخالفة أحكام الشريعة والتجرّؤ بقتل النفوس وهتك الأعراض ونهب الأموال، ومن مكمّلاتها أيضاً تهريش العشائر والقبائل المتوحّشه، وعمدة العلّة بل علّة العلل لكلّ ذلك هو الجهالة التي يتفرّع عنها جميع أنواع الخراب والدمار.

[سبل مكافحة قوى الاستبداد]

المقصد الثاني: في الإشارة الاجمالية إلىٰ علاج هذه القوىٰ الملعونة:

[علاج الجهالة]

وأوّلها بل أهمّها هو علاج الجهالة المتفشّية بين طبقات الأُمّة،

أمّا بالنسبة إلىٰ الجهل البسيط فالأمر في غاية السهولة فإنّه يعالج بتشريح حقيقة الاستبداد والمشروطية وتفهيم ما بيّناه في المقدّمة والفصول الخمسة، لكن بشرط أن يكون البيان ملائماً لا خشونة فيه والذهن خالياً عن شوائب الغرضية، وأن يتحرّز من موجبات التنفّر وانزجار القلوب ويتحفّظ من تشويش الأذهان، قال عزّ من قائل ﴿أُدعُ إلى سبيل ربّك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي أحسن﴾[1].

---

١. سورة النحل/١٦، الآية ١٢٥.

إنّ حقيقة الدعوة إلىٰ الحرية هي الدعوة إلىٰ التوحيد وهي بنصّ الآيات والأخبار المتقدّمة من وظائف الأنبياء والأولياء وشؤونهم.

وكلّ من أراد الدخول في هذا الوادي [علاج الجهالة] والقيام بهذا العمل سواءً كان من أصحاب الجريدة أو المنبر أو غير ذلك لابدّ أن يعمل علىٰ طبق تلك السيرة المقدّسة ويجعل ما أُمرت به الآية المباركة منهاجاً لعمله ويهتمّ برفع جهالات الأُمة وتكميل علومها وتهذيب أخلاقها ويتحرّز جداً عن ذمّ أيّ أحد لأنّه يُحمل علىٰ الغَرَضية-، ومادام لم يكن الشخص عالماً بصورةٍ كاملة فلا يدخل في هذا الوادي فيُحمل علىٰ طلب الشهرة وجلب العوام وإلقاء التشويش، ولا يُعطي مبرّراً بيد أصول الاستبداد وأركانه كما كان حال جملةٍ من الجرائد السابقة وبعض الناطقين من أهل المنبر- إذ كانوا إمّا أصدقاءً جاهلين أو أعداءً عالمين - حيث استند إلىٰ هفواتهم معظمُ الصدمات واللطمات التي وقعت علىٰ أساس السعادة هذه، وليحاول أن يُرشد هذه الأمة المسكينة إلىٰ مقتضيات حريّتهم وحقوقهم وليحترز عن تنفّرهم وانزجارهم وابتعادهم عن المقصد الأساسي، وليحافظ علىٰ شرافة أصحاب الشرف كي لا يؤدّي إلىٰ انحيازهم إلىٰ الاستبداد وإعانة الظلم، ولا يجعل حريّة القلم والبيان ونحوهما - ممّا هو من شؤون حريّة الرقاب من رقيّة الجائرين، ورفع القيود عن موجبات تنبّه الأُمة ومعرفتهم بمبادئ الترقّي وشرف القومية والكمالات الوطنية - ذريعةً إلىٰ هتك أعراض المحترمين وأخذ حقّ السكوت عن زيد أو الأُجرة علىٰ التشهير بعمرو أو الانتقام من بكر، ويكتفي في دفع أقاويل أعوان الظالمين وأباطيلهم -مع اجتماع جهات العلمية والعملية - بذكر الكلّيات ولا يتعرّض للأشخاص حتّىٰ بالكناية والاشارة والتلويح، ويجعل وظيفته التواصل والتقارب لا الانفصال والتباعد.

وأما بالنسبة إلىٰ الجهل المركب فالأمر في غاية الصعوبة لا سيّما إذا قويل

باللجاج والعناد والتفرّق والتحيّز والحسادة والتطرّف والقول بلسان الحال (النار ولا العار)-، ولعلّه يمكن علاج ذلك تدريجاً مع المرونة والمداراة والاجتناب عن التطرّف ودفع موجبات اللجاج والعناد والتحيّز- بعونه تعالىٰ --.

يبقىٰ الذين لم يقعوا في جهلٍ أو خطأ، وإنّما غلبة الهوىٰ والنيّات المغرضة أدّت بهم إلىٰ معاونة الظالمين وارتكاب كلّ شقاوةٍ وقساوة ومشاركة الفراعنة والطواغيت في جميع ذلك لإبقاء شجرة الاستبداد واستعباد الرقاب-، فانّه لا يتصوّر لهذه الأمراض النفسانية والأهداف الشهوانية علاجٌ سوى اليأس وأن تنقطع الآمال الملعونة عنهم، ومع هذا فمواجهتهم والتعرض لأشخاصهم وإن كان موجباً لتنبّه الأُمة وتحذّرهم من مكائدهم-، لكن لعلّ ترك ذلك والاكتفاء بذكر الكليّات أولىٰ من جهاتٍ عديدة أُخر، وهو المسدّد للصواب.

[علاج الاستبداد الديني]

الثاني وهو أصعب علاجاً من سائر القوىٰ بل قد يصل إلىٰ حدّ الامتناع: هو علاج شعبة الاستبداد الديني، لأنّ الضرورة قاضيةٌ بأن الرادع عن ممارسة الاستبدادات وإظهار المرادات الشهوانية بعنوان الديانة منحصرٌ في ملكة التقوىٰ والعدالة، ولا عاصم عنها سوىٰ اجتماع الأوصاف المذكورة في رواية الاحتجاج والتي اعتبروها في المرجعية الشرعية ومنها كونه (صائناً لدينه حافظاً لنفسه مطيعاً لأمر مولاه مخالفاً لهواه)[1].

وإذا اتّصف الانسان بأضداد الصفات المذكورة واجتمعت فيه الأوصاف التي عُدّت في الرواية الشريفة لعلماء السوء وقطّاع طريق الدين المبين ومُضلّي ضعفاء

---

١. الاحتجاج للطبرسي، ج ٢، ص ٥١١.

المسلمين -وفي آخرها (أولئك أضرّ علىٰ ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد -لعنه‌الله- علىٰ الحسين عليه السلام)- فلا يتصوّر مانعٌ من إعماله الاستبداد واستعباد الرقاب باسم الدين، ولا ضعفاء الأُمة وعوامها قادرون علىٰ التمييز بين الأصناف والأوصاف المتضادّة المذكورة في الرواية الشريفة والتحذّر عن الوقوع في شبكة صيد قطّاع الطرق، كما لا مفرّ لمن وقع في هذه الشبكة -قصوراً أو تقصيراً- وتخيّل أنّ اتباعهم هو من لوازم الديانة وهو جاهلٌ -بالجهل المركّب- بأنّ ذلك شركٌ بالذات الأحدية -عزّ اسمه- ولأجل ذلك ينسدّ طريق علاجه ويبدو أنّ تخليصه من هذه الورطة متعذّر.

ولكن مع هذا بما أنّ اتصاف الجبابرة والطواغيت بالصفات الخاصّة الإلٰهية -تعالىٰ شأنه- كفاعلية ما يشاء وحاكمية ما يريد والقاهرية علىٰ الرقاب وعدم المسؤولية عمّا يفعل وكونهم شركاء الباري تعالىٰ في هذه الصفات لم يكن يمكن أن يلبس ثوب المشروعية في أيّ شريعةٍ ودين ومذهب وكتاب فضلاً عن دين الإسلام القويم ولا سيّما مذهب الإمامية، ولا الإعانة على هذه الوثنيّة بنصّ الآيات والأخبار السابقة - سواءٌ كانت بمساعدة الفراعنة والظالمين أو بالسكوت وترك نصرة الحقّ وخذلانه - يمكن توجيهها بكونها إعانةً على حفظ الدين أو كونها تورّعاً واحتياطاً في الشبهات.

لهذا ففي هذا الجزء من الزمان -الذي انفتحت فيه عيون الناس وآذانهم وتعرّفوا علىٰ هذه الأمراض المزمنة المهلكة وتذوّقوا ولو قليلاً طعم الحريّة من هذه الاستعبادات- نرجو اضمحلال الاستبداد الديني بكلا شقّيه - إن شاء الله تعالىٰ-، بل بمقتضى الحديث المأثور(يُعرف الرجال بالحقّ لا الحقّ بالرجال)[1] الذي يُعدّ مفاده من المستقلّات العقلية وتتمّ به الحجة وعدم المعذورية يكون عبودية الظالمين-

---

١. نقلٌ بالمعنى، راجع البحار، ج ٦، ص ١٧٩.

سواءً كانت بالمعاونة معهم أو السكوت وعدم الموافقة علىٰ سلب الصفات الخاصة الالٰهية - عزّاسمه - عنهم علىٰ كلّ تقديرٍ- كاشفاً عن مكنونات السرائر، وهذا التقابل بين الحقّ والباطل في الحقيقة امتحاناً ومحكّاً لمعرفة السرائر، قال عزّمن قائل ﴿أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾[1].

[علاج عبودية السلطان]

الثالث: قلع شجرة عبودية السلطان الخبيثة وتفويض الأمور النوعية للبلاد إلىٰ أصحاب الكفاءة والعلم والكمالات النفسانية والقوىٰ العلمية والعملية، ومادامت شجرة الاستبداد والاستعباد الخبيثة قائمةً وأساس النهب والتطاول في البلاد مستحكماً يكون من المحال تحقّق هذا المقصد الأهمّ. وما دامت حقيقة السلطنة - التي عرفت أنّها عبارة عن الولاية علىٰ النظم والحفظ وبمنزلة الراعي للقطيع - مجهولةً علىٰ شخص السلطان لانهماكه في الشهوات الاستبدادية والرغبات النفسية ويرىٰ سلطنته عبارةً عن المالكية والقاهرية والفاعلية لما يشاء وعدم المسؤولية عمّا يفعل ويعتبر عدم تمكين الرعيّة من هذه المقهوريّة وسعيهم إلىٰ التحرّر منها طغياناً فيسعىٰ إلىٰ استئصالهم، كما يعتبر إعانة من أعانه علىٰ هذه الفرعونية حبّاً للوطن فيهتمّ بتمكينهم وإرجاع الأُمور إليهم، فما دام الأمر كذلك أصبح الطريق إلىٰ تصدّي المسؤوليات والأخذ بزمام أمور البلاد منحصراً في العبودية للسلطان ومعاونته في هلاك الأُمة وتخريب البلاد، وعلىٰ أثره يقع التنافر والاستيحاش بين السلطان والرعيّة حيث فُوّضت شؤون السلطنة إلىٰ هذه الزمرة الناهبة والسلطان

---

١. سورة العنكبوت/ ٢٩، الآيات ٢ و ٣.

مُختفٍ في زاوية الانزواء خوفاً ومحروماً من لذّة السلطنة والعدالة والمحبوبية في قلوب الأُمة، وفي الحقيقة أصبح هو بنفسه أداةً لتطاول أولئك وسطوهم وسوء السمعة في العالم.

بل بموجب النصّ المجرّب (الملك يبقىٰ مع الكفر ولا يبقىٰ مع الظلم) الذي مفاده - مضافاً إلىٰ صدوره من مهبط الوحي - مشاهَدٌ ومحسوس إذا قيست الحالة الحالية لإيران بالممالك الكافرة وبالأخصّ اليابان، وكذلك بمقتضىٰ الكلمات البرهانية الصادرة من سيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - في الخطبة المباركة الصادرة في بيان حقوق كلٍّ من الوالي والرعية علىٰ الآخر التي نقلناها سابقاً والأخبار المستفيضة الأُخر التي أُسند فيها حتّىٰ قيام السماوات إلى العدل الالهي - جلّت عظمته - يكون السلطان المستبدّ هو الذي هيّأ أسباب انقراض سلطنته بتلك الارتكابات وبمساعدته مع أهداف عبيده بتفويض الأُمور إليهم ولا يتمتّع في هذه الدنيا إلّا أياماً معدودة على حالةٍ هي أسوء من حالة يزيد في الليلة الأولىٰ في قبره ويُذكر اسمه باللعنة وسوء الذكر إلىٰ آخر الأبد كبخت النصر والضحّاك وجنكيز وتيمور ويزيد، ويظلّ من أظهر مصاديق الآية المباركة ﴿خَسِرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبين﴾[1]. وبالجملة لا يمكن علاج هذه القوة الخبيثة الهادمة للبلاد من دون قلع شجرة الاستبداد الملعونة.

وبما أنّ المسلمين أهملوا الوظيفتين الشرعيتين المهمّتين الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وقد أخبر النبيّ والإمام إخباراً غيبيّاً بقولهم (لَتَأمُرُنّ بالمعروف ولتنهُنّ عن المنكر أو ليُسلَّطنّ عليكن شراركم فيسومونكم سوء العذاب)[2] فحُرموا بإهمالهم ذلك

---

١. سورة الحج/ ٢٢، الآية ١١.

٢. وسائل الشيعة، ج ٦، كتاب الأمر بالمعروف، الباب ١، مع أدنى اختلاف.

من تلك السعادة الحاصلة من قناعة سلطانهم باغتصاب مقام الولاية وإغماضه عن اغتصاب الرداء الكبريائي وإعطائه الحريّة الموهوبة من الله لهم كما هو الحال في سلاطين الكفر، ويتوقّف استنقاذ هذه الحريّة وحفظ استقلالهم علىٰ الغيرة الدينية والاتحاد الوطني وعدم التهاون في الأمر بهذا المعروف والنهي عن هذا الذي هو أعظم المنكرات، ولو تهاونوا وتساهلوا - ولو قليلاً - في ذلك لَتعاظم الأمر وانتقلت رقيّة الفجرة إلىٰ عبودية الكفرة - العياذ بالله تعالىٰ -.

لهذا نأمل أن لا يفوت عنهم هذه الفرصة الأخيرة - بعون الله تعالىٰ وحسن تأييده - ولا يتهاونوا في الأمر بهذا المعروف والنهي عن ذلك المنكر أكثر من هذا، ويقيموا أساس العدل الذي يوجب بقاء الملك، ويهدموا بنيان الظلم ويستنقذوا رقاب الأُمة وحقوقهم المغصوبة، ويجتثّوا جذور عبودية السلطان التي هي أصل كلّ دمار، ويُذيقوا السلطان لذّة العدل والإحسان ويرفعوه عن مستوى الناهبين والجلّادين ويُجلسوه علىٰ أريكة السلطنة فإنّه إذا تذوّق - أياماً - حقيقة السلطنة وحلاوة العدل ومحبوبيّة القلوب لَخَرج - قهراً - من عالم السبعيّة إلىٰ وادي الانسانية -، وإن لم يكن قد انسلخ عن الفطرة سيسعى - ألبتة - في رفع موجبات تنفّر الناس وابتعادهم عنه واجتثاث أسباب التفرقة -، ولا يألو جهداً في بذل المجهود لتحقيق ذلك، وبالطبيعة يُبعّد عبدة الملوك عن نفسه ولا يعطي لهم مجالاً لأن يقربوا منه - إن شاء الله تعالىٰ - ولا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم.

[علاج تفريق الكلمة]

الرابع: علاج تفريق الكلمة وتحقيق موجبات الاتحاد.

وهذا المطلب مستفادٌ من البيانات البرهانية لسيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل

الصلاة والسلام - التي سبق أن نقلناها[1]، وهو برهاناً من البديهيات-، فإنّه لا ينحصر فائدة اتحاد الكلمة وعدم تشتّت الآراء والأهواء في حفظ حريّة الرقاب وصيانة حقوق الأُمة من الاغتصاب ومنع تعدّيات الأشرار ودفع تجاوزات الذئاب المفترسة، بل يتوقّف عليه أيضاً حفظ الشرف والنواميس الدينيّة والوطنيّة واستقلال القومية وعدم الوقوع فيما هو أشدّ من محنة بني إسرائيل إلىٰ غير ذلك، ولذلك اهتمّت الشريعة المطهّرة اهتماماً كثيراً بحفظ ذلك ورفع أسباب الاختلاف والتفرقة حتّىٰ عُدَّ ذلك من الحِكَم المنصوص عليها لتشريع صلاة الجماعة حيث يجتمع فيها المسلمون كلّ يومٍ خمس مرّات ويطّلع فيها بعضهم علىٰ أحوال بعض، وكذلك التأكيد علىٰ سائر الاجتماعات الموجبة للألفة والترغيب في عيادة المرضى وتشييع الجنائز والمعاونة في قضاء الحوائج وإجابة الطلبات والصفح عن الزلّات ونسخ الرهبانية وتحريم النميمة والتجسّس والتفتين والإفساد إلىٰ غير ذلك من التشريعات الموجبة للألفة ودفع المنافرات ورفعها، كلّ ذلك لأجل حفظ هذا الحصن الحصين، بل شدّة اهتمام الشارع المقدّس بالتهذيب من رذيلة حبّ النفس والتخلّق بالمواساة والإيثار والتحبّب مع الآخرين انّما هو لأجل استحكام مباني الاتحاد واجتثاث موجبات التفرقة، لأنّ من الضروري أنّ منشأ تفرّق الكلمة وتشتّت الأهواء واختلاف الآراء هو رذيلة الأنانية وحبّ الذات والعمل بالمشتهيات والأغراض الشخصيّة وتقديمها علىٰ المصالح والأغراض النوعيّة.

ومادامت هذه الرذائل والملكات البهيميّة تتحكّم علىٰ الانسان والأنانية وحبّ النفس مُسيطرٌ عليه ولم يجد في نفسه حالة الايثار والمواساة ولا أقلّ من صرف النظر عن الأغراض الشخصية وتقديم المصالح النوعية عليها عند الدوران فمن

---

١. يراجع الخطبة القاصعة، الخطبة ١٩٢ من نهج البلاغة.

المستحيل المحافظة علىٰ هذا الحصن الحصين-، إذ يظهر بين حين وآخر فجوةٌ متّسعة جديدة فيُعدّ سلب الصفات الخاصّة الالهيّة - عزّاسمه - من الطواغيت منافياً للإسلام والقرآن وتبعية الظالم حفظاً للدين والحريّة الموهوبة الالهيّة - عزّ اسمه - أمراً موهوماً والمظلومية والاغتصاب مباحاً شرعاً ومساواة آحاد الأُمة مع غاصبي حريّتهم وحقوقهم مساواةً بين أصنافٍ مختلفة الأحكام، وتُثار من جديد مغالطات وتمويهات كمغالطات معاوية وعمرو بن العاص وتمويهاتهما في نسبة قتل عمّار إلىٰ سيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - وينتسب سفك الدماء الجنكيزيّة وسائر الشنائع الظالمة الناشئة من التعاون علىٰ استعباد الرقاب إلىٰ المطالبة بالعدل والحقوق الشرعية وحريّة الأُمّة المظلومة إلىٰ غير ذلك.

إذن فأوّل وظيفةٍ - بعد رفع الجهالة وبيان حقيقة المشروطية والمساواة والحريّة - يكون فرضاً علىٰ دعاة الحريّة والتوحيد وحماة الدين والوطن ورائدي التقدم هو بذل الجهد وصرف المهجة في تهذيب أخلاق الأُمّة من هذه الملكات الرذيلة وقلع أساس الأنانية الخبيثة وغير ذلك من موجبات تفرّق الكلمة واختلاف الآراء وتقديم الأغراض الشخصيّة علىٰ النوعية.

وأهمّ مقاصد هذا الباب والذي هو مقدّمةٌ مهمّة لتحقّق حقيقة الاتحاد هو تشكيل لجانٍ علميةٍ صحيحة من أعضاء مهذّبين كاملين في العلم والعمل والأخلاق مُحبّين للنوع وطالبين للرقيّ وخبراء كفوئين علىٰ حفظ الجامعة الإسلامية وتوثيق الرابطة النوعية، لا مثل بعض اللجان المبتنية علىٰ التوافق علىٰ الأغراض الشخصية والتحكّم علىٰ الشعب والاستعلاء عليهم ونهب أموالهم وممارسة أنواع التحكّمات ممّا ينتج عكس المقصود ويوجب صرف القلوب عن الاتحاد من أصله ويُصبح استبداداً هو أضرّ و أمرّ بمراتب من الاستبداد الأصلي ويُلجئ الأُمّة إلىٰ التوسّل إلىٰ

ذلك الاستبداد الملعون للتخلّص منه وترضى عن شوقٍ وطيب نفس بتلك الاسارة البهيميّة.

وبالجملة-، الغرض من تشكيل اللجان وإحضار القرآن المجيد وسائر المعظّمات الدينية والقَسَم بها هو الابتعاد عن الأغراض الشخصية والتعاون علىٰ إعلاء الجامعة النوعية وحفظها والمضيّ بها قُدُماً إلىٰ الرقيّ في العمل لا المعاونة علىٰ أغراض أنفسهم وصرف قلوب العقلاء ذوي النفوس السليمة عن هذا الأمر.

إنّ من الآفات العظيمة والآلام غير القابلة للعلاج في هذا الباب هو ما نشاهده من دخول المغرضين وأهل المكر والنهب في هذا الوادي واغتنامهم لهذه الفرصة وتسلّطهم علىٰ الأُمور والقضاء علىٰ مقدّرات الأُمّة باسم حبّ الوطن، فكما أنّ عنوان عبودية السلطان ذريعةٌ إلىٰ التطاول والنهب وعنوان حفظ الدين مكيدةٌ إليه كذلك حبّ الوطن أداةٌ له، وأغلب الشكاوى والتألّمات مستندةٌ إلىٰ شنائع أعمال هؤلاء، فهم قولاً يطالبون بالمشروطية لكنّهم عملاً أقوىٰ من أغلب القوىٰ الملعونة في استحكام أسس الاستبداد ومن أعظم موجبات التفرّق وانزجار القلوب، بل ضررهم علىٰ أساس السعادة أكثر من غيرهم وينبغي عدّهم من تلك القوىٰ اللعينة، وعلىٰ عقلاء الأُمة الاهتمام بعلاج ذلك مقدّماً علىٰ غيره وسدّ باب هذا الفساد العظيم بإعمال الحِكَم العملية - بعونه تعالىٰ --.

وبالجملة إنّ أساس تفرّق الكلمة في إقامة الوظائف النوعية العائدة إلىٰ الأُمّة جمعاء - من الصدر الأوّل إلىٰ اليوم وإلىٰ آخر الأبد - هو إرائة الأغراض الشخصية بصورة الغرض النوعي وسُبُل ذلك أكثر من أن تُحصىٰ.

ومقتضىٰ الأخبار الواردة في تفسير الآية المباركة ﴿قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذيقَ بَعْضَكُمْ

بَأْسَ بَعْض﴾[1] أتـه بفضل دعاء نبيّ الرحمة - صلّىٰ الله عليه وآله وسلّم - ارتفعت ألوان العذاب السماوي والأرضي التي كانت تنزل علىٰ الأُمم السابقة عن هذه الأُمة وتبدّلت إلىٰ ما نشاهد من التفرّق والتنازع والبأس والشدّة والقتل والنهب وهتك الأعراض وسائر أنواع العذاب الدنيوية التي يذيقها بعضنا بعضاً.

إنّ مناشئ هذه الاختلافات والإفسادات سواءٌ كانت هي أصل الاستبداد أو شعبة الاستبداد الديني أو عبودية السلطان أو سائر القوىٰ الملعونة أو التوسل إلىٰ عنوان حبّ الوطن والشعب إلىٰ غير ذلك كلّها مبادئ للعذاب الإلهي -عزّ اسمه- لهذه الأُمة، وعلاجها خارجٌ عن قدرة علماء الأُمة وعقلائها، ولا علاج لها سوى التوبة والإنابة والتضرع والابتهال والإلحاح والتوسل والاستشفاع من مظاهر الرحمة -صلوات الله عليهم - ﴿ربّنا اكشف عنّا العذاب إنّا مؤمنون﴾[2] و اجمع علىٰ التقى كلمتنا وعلىٰ الهدىٰ شملنا بمحمّد وآله الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين-.

[علاج باقي قوى الاستبداد]

وأمّا علاج بقية القوىٰ الملعونة فلا يتيسّر إلّا بقلع شجرة الاستبداد وسلب الفعّالية لما يشاء وانتزاع القوىٰ الفعّالة المغتصبة، فما دامت هذه الشجرة قائمة وأساس التحكُّمات النفسانية باقياً والقوىٰ الوطنية الفعّالة مغتصبة فلا التعذيب والقتل والأسر والحبس وقمع النفوس الأبيّة وأحرار الأُمّة وأمجادها تقف عند حدّ ولا اغتصاب ممتلكات الأُمّة وصرفها في بطشها بها ينتهي إلى غاية وتصبح حالة المملكة كما وصفها الشاعر الفارسي عن لسان بومة تسكن خربةً وتخاطب بومةً

---

١. سورة الأنعام/٦، الآية ٦٥.

٢. سورة الدخان/٤٤، الآية ١٢.

أُخرىٰ (إن كان وضع الملك هكذا وأوضاع العالم علىٰ هذا المنوال سأعطيك مثل هذه القرية المدمَّرة ألف قرية).

فما دام القانون الجامع لوظائف جميع الطبقات غيرنافذ والمساواة بين القويّ والضعيف في الأحكام القانونية -علىٰ نحوٍ لا يطمع القويّ في باطله ولا ييأس الضعيف من حقّه- لم تكن مستحكمة فلا علاج لاضطهاد الأقوياء بطبقاتهم للضعفاء.

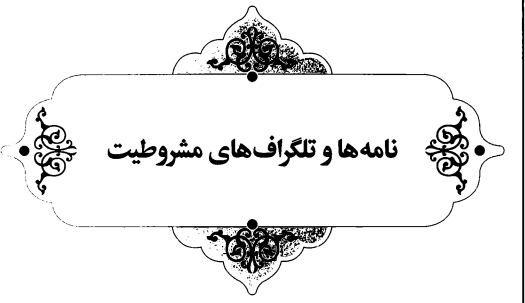
وما دامت القوىٰ الوطنية الفعّالة من المالية والعسكرية وغيرهما مغتصبة، والمالية غيرمصونةٍ - بنظارة وكلاء الأُمّة - من الاسراف والاتلاف والصرف في المشتهيات الشخصية وتطاول عبيد السلاطين، والعسكرية بسبب شدّة الجهالة وفرط الغباوة لا تعرف وليّ نعمتها الذي هو قاطبة الأُمة لا غاصبوا رقابها ولا تعرف أيضاً وظيفتها المقامية التي هي بحسب النصّ المبارك لسيّد الأوصياء - عليه وآله أفضل الصلاة والسلام - وظيفتها أن تكون حصوناً حافظةً للرعيّة لا أداةً لإعدامها، فمن الطبيعي أن لا يترقّب سوىٰ صرف طاقات القوىٰ الوطنية الفعّالة للأُمة في الشهوات وفي إعمال الغضب والقمع والبطش واستئصالها أنفسَها-، ولهذا السبب صدرالحكم بتحريم دفع الضرائب، ونرى أن أغلب العساكروالعشائرالمتوحّشة سبقوا - حتّىٰ الشاميين من أتباع معاوية ويزيد - في الغباوة وعدم الإدراك، حيث لا يتمتّعون بالديانة الإسلامية ولا بالفطرة الانسانية ولا بحبّ الوطن والأُمة، ولا علاج يتصوّرلذلك سوى انتزاع القوّة منهم بالمرّة ومنعهم من العمل - بعونه تعالىٰ وحسن تأييده --.

ومن المناسب أن أذكرهنا بقية الرؤيا السابقة التي رأيت فيها المرحوم آية الله الحاج ميرزا حسين الطهراني والتي تتعلّق بهذه الرسالة، ونختم الرسالة بها،

حينما بدأت بكتابة هذه الرسالة رتّبتُها في سبعة فصول هي الفصول الخمسة المتقدمة وفصلان آخران في اثبات نيابة الفقهاء العدول في عصرالغيبة في إقامة

الوظائف الراجعة إلىٰ سياسة أُمورالأُمّة والفروع المترتبة عليها، وفي تلك الرؤيا - بعد ما نقلناه سابقاً من تشبيه المشروطية بغسل يد الأمة السوداء عن لسان حضرة وليّ العصر- أرواحنا فداه - سألتُ عن الرسالة التي أنا مشغولٌ بتدوينها هل هي مرضيّةٌ لدى الإمام عليه السلام أولا؟ فقال: نعم مرضيةٌ سوى موضعين منها، وعرفت من القرائن أنّ مراده من الموضعين هو الفصلان الأخيران لأنّ المباحث العلمية التي تعرّضتُ لها فيهما لا تناسب هذه الرسالة التي لابدّ من انتفاع العوام أيضاً منها ولهذا حذفتُهما واقتصرت علىٰ الفصول الخمسة.

وقد خُتم بيد مصنّفه الفقيرالجاني (محمد حسين الغروي النائيني) في الوادي المقدّس الغريّ - على مشرّفه أفضل الصلاة والسلام - في شهرربيع الأوّل سنة ألف وثلاثمائة وسبع وعشرين (١٣٢٧) من الهجرة المقدّسة - على هاجرها وآله أفضل الصلاة والسلام --.



نامه‌ها و تلگراف‌های مشروطیت

بخشی از نامه‌ها و تلگراف‌های مشروطیت که به انشاء و خط میرزای نائینی نگاشته شده است:

شماره (۱)

تبریک آیة الله آخوند خراسانی به مجلس شورای ملّی جهت افتتاح آن

۲۸ / ذي الحجة / ۱۳۲٤ ق

بسم الله الرحمن الرحيم

به مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

بعد از إهداء ثناء و تحیّت و أداء مراسم تبریک و تهنیت معروض می‌دارد: در این موقع گرامی که بحمد الله تعالی و حسن عنایته و به توجّهات مقدّسه حضرت حجّت عصر أرواحنا فداه پریشانیها و ویرانیهای ناشئه از استبدادات و قصر أنظار بر اغراض شخصیه و إغماض از مصالح نوعیه را نوبت به پایان، و به اقتضای کمال دین پروری و خلوص نیّت ذات أقدس شاهانه أدام الله تعالی سلطانه، و سعادت این عهد فرخنده که پاینده باد قلب مبارک همایونی که (بین إصبعي الرحمن)[1] است به عقد این مجلس خجسته که نخستین مرحلهٔ ترقّی است منعطف فرمودند لازم دانسته پس از قیام به وظائف دعاگویی آن ذات أقدس أعلا و أداء شکر آن مواهب عُظمیٰ به مراسم تبریک مبادرت نموده به مقتضای کریمهٔ مبارکه (فَإنَّ الذکریٰ تنفع المؤمنین)[2] محض مزید تذکّر معروض دارد که این اساس بزرگ که (بعد اللتّیا والّتي) به عهدهٔ کفایت آن دین داران با دیانت و دولت خواهان با غیرت سپرده شده مفتاح سر بلندی دین و دولت و پایهٔ قوّت و شوکت و استغنای از أجانب و آبادانی مملکت است، و الله ملل و دول عالم در این موقع نگران حال مایند تا از این اتفاق ملّی و مجلس شورا که آخرین علاج أمراض مزمنهٔ مهلکه است چه نتیجه گیریم، و چنانچه بعون الله تعالی و حسن تأییده در این مرحله به طوری که باید قدم برداریم امید است که إن شاء الله تعالی از مهالک نجات و عمّا قریب با همگنان همعنان گردیم، و بالعکس اگر خدای

---

۱. اشاره است به حدیث نبوی شریف که در بحار الانوار، جلد (٦٧)، صفحه (٤٠) آمده است: (قال رسول‌الله ﷺ: قلب المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمن).

۲. سوره ذاریات (٥١)، آیه (٥٥).

نخواسته بازهم أغراض شخصیه منظور و جلوگیر باشد امکان استعدادی خود را باطل و عرض و ناموسمان را بر باد داده و انگشت نمای ملل و دول و مصداق ﴿تخافون أن يَتَخَطَّفَكُم النّاس﴾[1] خواهیم بود أعاذنا الله تعالی من ذلك. حالاکه برای اصلاح مفاسد و تکمیل نواقص آزادی مرحمت فرمودند إن شاء الله تعالی هیچ دقیقه‌ای را فروگذار نفرموده‌اند قوانین مُحکمهٔ دین مبین راکه ناموس اکبر و از أعظم أسباب ترقّی و نفوذ و فقط رسمی از آن باقی است صحیحاً به موقع إجراء و مصالح دولت و انتظامات مملکت را بر وجه أحسن و نظام أتقن مرتّب و أبواب استبدادات و تعدّیات و حیف و میل و خایانی که خانهٔ ملّت را چنین ویران و روزگار دولت أبد آیت راکه حارس دین و مایهٔ شرفمان است به این درجه منتهي و زیر بار این مبلغ خطیر قرض از أجانب نموده بکلّی مسدود، و أسباب تخلّص از ذمّت این قرض و صرف دخل دولت در مصالح لازمه و استعدادات موجبه قوّت و شوکت که اوّل قدم ترقّی است ترتیبات صحیحه فراهم و مقدّمات استغنای از أجانب که مایهٔ ثروت و مکنت و تخلیص از فقر و ذلّت و به مزید معونه و همدستی متمکنین از أبنای وطن و اطمینان آنها به عدم تلف و عنوان أموال موقوف است به افکار ثاقبه و تدابیر حکیمانه تدریجاً مهیّا و صرف جهد و بذل مهجه خواهند فرمود إن شاء الله تعالی و الثقة بالله تعالی و بولیّ أمره صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته[2].

الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

---

۱. سوره أنفال (۸)، آیه (۲۶).

۲. در روزنامه مجلس، سال اول، شماره (٤۲)، صفحه (۳)، به تاریخ ۷ محرم ۱۳۲۵ قمری درج شده، و در مذاکرات روز سه شنبه ۲۸ ذی الحجة الحرام ۱۳۲٤ مجلس قرائت شده است. و نیز ناظم الاسلام کرمانی، در جلد دوم (تاریخ بیداری ایرانیان) در صفحه (۸۹) در وقایع روز شنبه سوّم محرم الحرام ۱۳۲۵ قمری ذکر کرده است. و در روزنامه (حبل المتین)، سال (١٤)، شماره (۳۳)، به تاریخ ٢٤ صفر ۱۳۲۵ قمری در صفحه (۲۲) نیز درج شده است.

شماره (۲)

تلگراف حجّتین آیتین آقایان آخوند خراسانی و مازندرانی به حجة الاسلام نوری در تأیید أصل دوم متمّم قانون اساسی

۷ / جمادی الاولی / ۱۳۲۵ ق

از نجف أشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته

مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

مادّهٔ شریفهٔ أبدیه که به موجب أخبار واصله در نظامنامهٔ أساسی درج و قانونیّت موادّ سیاسیّه و نحوها من الشرعیات را به موافقت با شریعت مطهّره منوط نموده‌اند از أهمّ موادّ لازمه و حافظ اسلامیّت این اساس است، و چون زنادقهٔ عصر به گمان فاسد، حرّیت این موقع [موقعیت] را برای نشر زندقه و إلحاد مغتنم، و این اساس قویم را بد نام نموده، لازم است مادّهٔ أبدیّهٔ دیگر در دفع این زنادقه و إجرای احکام إلهیّه عزّ اسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون الله تعالی نتیجهٔ مقصوده بر مجلس محترم مترتّب و فِرَق ضالّه مأیوس، و إشکالی متولّد نشود، إن شاء الله تعالی[1].

هفتم جمادی الأُولیٰ ۱۳۲۵

الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني الأحقر عبد الله المازندراني

---

۱. لوایح شیخ فضل الله نوری، لایحهٔ دهم، جمادی الأُولیٰ ۱۳۲۵. و کتاب (رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامهٔ شیخ شهید شیخ فضل الله نوری)، جلد اول، صفحه ۲۳۹، گرد آورنده: محمد ترکمان.

شماره (۳)

تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار

۱۲ / ذی القعدة / ۱۳۲۵ ق

(صورت دوطغرا تلگرافی است که حجج اسلام دام ظلّهم از نجف اشرف مخابره فرموده‌اند)

ازکرمانشاه به طهران

به توسط رئیس مجلس محترم

حضور مبارک اعلیحضرت أقدس شاهنشاهی أدام الله سلطانه

پس از تقدیم أدعیهٔ خالصانه عرضه می‌دارد، از آنجایی که بحمد الله تعالی برای حفظ دین و صیانت دولت و ملت همیشه عنایات غیبیهٔ إلهیّه عزّاسمه بوده و هست در این موقع که انتظام رشتهٔ مملکت مشرف به گسیختگی کلّی و همسایه‌ها هم مرام خود را حاصل دیده علانیه به اظهار مکنونات دیرینهٔ خود بپرداختند حمداً لله که باز به تأییدات و عنایات مقدّسهٔ حضرت ولیّ عصر أرواحنا فداه قلب مبارک همایونی که (بین اصبعي الرّحمن) است به لوازم دین پروری و مملکت داری منعطف و به إظهار مکنونات خاطر أقدس و تصمیم عزیمت راسخهٔ خسروانه که به تشیید اساس عدالت و مشروطیت قاطبهٔ ملت را از صمیم قلب به مقام جان نثاری سر افراز فرموده‌اند، إن شاء الله تعالی همواره ظلّ عطوفت و مهربانی بر مفارق مسلمین مستدام، و در تشیید این اساس قویم بروجهی که تمام کارگزاران دولت و کافهٔ اهل مملکت تخلف از قوانین مشروطیت را خیانت و عداوت به ذات أقدس و جدّاً موجب مؤاخذه دانسته إتّباع آن را درعهده شناسند بذل عنایت مجدّانه فرموده، با تشکیل بانک و تهیّهٔ قشون ملّی اسباب إستغنای از أجانب و مأیوسی آنها را بالکلّیه فراهم و بلاد محروسهٔ إسلامیه را بعون الله تعالی و حسن تأییده عمّا قریب رشک ملل و دول عالم خواهند فرمود، ثمّ الأمر لمن له الأمر، أدام الله تعالی سلطانه[1].

الداعي عبد الله المازندراني الداعي محمد كاظم الخراساني

الداعي نجل المرحوم حاجي ميرزا خليل محمد حسين

---

۱. ایرج افشار، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقس زاده، صفحه ۵۱۷.

شماره (٤)

تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به مجلس شورای ملّی

۱۲ / ذی القعدة / ۱۳۲۵ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

ازکرمانشاه به طهران

مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

البته خاطر أولیای دولت و أمنای ملت از خیالات همسایه‌ها واقف و شرح مذاکرهٔ مجلس محترم در لزوم بانک و تهیه و تشکیل قشون ملّی و اقدام قاطبهٔ ملت در جمیع بلاد و عشایر و ایلات به مشق نظامی و تعلّم قوانین حرب به وضع جدید و همراهی همهٔ مسلمین چقدر به موقع، و البته مبادرت به ترتیب این امر و تهیهٔ مقدّمات آن بر وضع صحیح قانونی از أهمّ تکالیف مجلس محترم است که إن شاء الله تعالی پس از تهیه و تدارکات لازمه حکم به وجوب آن بر قاطبه مسلمین إعلام بشود. عریضهٔ تلگرافی به حضور أقدس ملوکانه ادام الله سلطانه عرضه داشته، إن شاء الله تعالی به توسط رئیس مجلس محترم تقدیم و در رفع اغتشاشات داخله که أعظم وسایل برای باز شدن پای أجانب به مملکت است به عواطف کاملهٔ خسروانه و کفایت أولیای دولت و أمنای ملّت دقیقه‌ای تسامح و دفع الوقت را روا نداشته، أعادی داخلیه و همسایه‌ها که به این وسیله مرام خودشان حاصل شمرده‌اند به کلّی مأیوس و مقطوع الطّمع خواهند فرمود إن شاء الله تعالی[1].

نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل محمد حسین الأحقر عبد الله المازندراني

الأحقر محمد کاظم الخراسانی

---

۱. ایرج افشار، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، صفحه (۵۱۶). و روزنامه مساوات، شماره (۹)، صفحه (۸)، به تاریخ یکشنبه ۹ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۵ قمری.

شماره (۵)

عریضهٔ ریاست روحانیت اسلام در نجف به عموم ملت ایران

۷ / ربیع الأوّل / ۱۳۲۶ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بر عموم أفراد ملت خاصّه عشایر و ایلات و نگهبانان حدود و ثغور مملکت اسلامیهٔ ایران إعلام می‌شود که در هیچ دوره ضعف و ناتوانی ممالک و دول إسلامیه به این اندازه که فعلاً مشهود همگی است نبوده، چنانچه قوّه و قدرت و قهر و غلبه أجانب با این قرب جوار و هم خاک بودنشان در هر نقطه از نقاط مملکت اسلام با مسلمین در هیچ زمان کسی یاد نمی‌دارد، و معلوم است اگر حال بدین منوال بماند خدا نخواسته حال أندلس در وطن مقدّس اسلام خواهد ظاهر شد، پس قبل الوقت تا فرصتی در دست هست بر شما رؤسای عشایر و ایلات و پاسبانان حدود که به منزلهٔ روح مملکت و قوهٔ قهریّه دولت بشمار می‌آیید شرعاً و عقلاً لازم است که اختلاف فیما بین را به اتفاق کلمهٔ جامعهٔ اسلامیّت مبدّل کنید و دست به دست یکدیگر داده در مقدّمات دفاع با اجانب [دفع أجانب] از أرض أقدس اسلام بکوشید و تعلیم و تعلّم قوانین حرب به طرز جدید فریضهٔ ذمّهٔ خود دانید، و قانون نظام را از مجلس شورای ملّی شیّد الله ارکانه درخواست کنید، و در فرستادن وکلای خود به مجلس شورای ملّی بطالت مکنید، و إنفاذ أوامر و أحکام و قوانین سیاسیّهٔ موضوعهٔ صادره از مجلس شورای ملی را که وجودش موجب استحکام امر سلطنت و دوام پادشاهی اسلامی است فریضهٔ شرعیه ذمهٔ خود و مخالف آن را در حکم معاند و محادّ با حضرت ولیّ عصر عَجَّلَ الله فَرَجَه دانسته تا آب رفته مگر به جوی باز آید، و رقبهٔ مملکت و ملت و دولت اسلام از تحت رقّیت أعادی دین مستخلص شود، و الّا لأصبحت حوزة الاسلام تحت سلطنة الأجانب

يفعلون فيها ما يشاؤن و يحكمون فيها ما يريدون، و لا أرانا الله ذلك اليوم، إن شاء الله تعالى[1].

الأحقر نجل المرحوم الحاج ميرزا خليل من الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني
حرّره الأحقر عبد الله المازندراني

---

۱. در صفحهٔ (٤) روزنامه مجلس، شماره (۹۳)، سال دوم، به تاریخ شنبه ۹ ربیع الأوّل ۱۳۲٦ قمری آمده که: در مذاکرات روز پنجشنبه هفتم شهر ربیع الأوّل دار الشورای ملی، آقای رئیس مجلس اظهار داشت که عریضه‌ای از انجمن جنوب رسیده که ملفوف آن احکام حضرات حجج اسلام است و محض اطلاع قرائت می‌شود، و چون اهمیت دارد هزار و صد نسخه از آن گراور شده و سیصد و ده نسخهٔ آن به مجلس مقدّس تقدیم شد. و در صفحه (۲۱۲)، واقعات اتفاقیه در روزگار هم آمده است.

شماره (٦)

تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به مجلس شورای ملّی

٢٦ / ربيع الأوّل / ١٣٢٦ ق

تلگراف حجج اسلام عتبات عالیات از قصر به طهران ٣٠

مجلس محترم شورای ملّی نصرالله تعالی أعوانه

با إظهارات مجدّانه و مواعید خسروانه که دستخطهای تلگرافی و کتبی ملوکانه متضمّن بوده چنین مترقّب بود که مِن بعد برای دولت و ملّت روزگار سیاهی رخ ندهد و تمام ظلم ظالمین که در سفک دماء منهمک بوده انتظام و مجازات خواهند فرمود، تاکنون در این باب اثر عنایت به ظهور نرسیده لهذا مفسدین جري و اقدام در قتل علمایِ اُمّت و ذرّیهٔ طاهره نموده مصیبتی راکه پس از انقراض دولت ملعونه بنيِ اُمیّه لعنهم الله تاکنون اتفاق نیافتاده بود بقایا و اخلاف آن شجرهٔ ملعونه در شیراز وارد آورده، إنّا لله و إنّا الیه راجعون، از اطراف هم هر روز از ضعیفی صدایی بلند و ناله و فریاد و استغاثه مظلومین شنیده می‌شود، العجب ثمّ العجب از این ذهول و إغفال که مایهٔ إعدام دولت و ملت است، چنانچه عزیمت خسروانه أدام الله تعالی سلطنته در وفای به عهد و انجام به وعده ثابت و راسخ است جدّاً در مقام ترفیه حال رعیّت و تأمین بلاد بذل مرحمتی مخصوص و حادثه فجیعه شیراز را چنان تدارک و جبران، مؤاخذه و انتقام فرمایند که موجب جبرکسر قلب أنور حضرت أقدس ولیّ عصر أرواحنا فداه، عموم رعیّت هم از تطاول ظَلَمه و طغات در أمن و أمان، مزید دعاگویی داعیان خواهد گردید، و اگر خدای نخواسته در تدارک معروضات تعلّل و إغماض شود علی الاسلام السلام، حقیقت حال را اعلام فرمایید[1].

نجل المرحوم حاجي ميرزا خليل الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

الأحقر عبد الله المازندراني

---

١. روزنامهٔ مشروح صورت مذاکرات مجلس در دورهٔ اول تقنینیه، صفحه (٥٢٩)، در مذاکرات روز سه شنبه ٢٦ ربیع الأوّل ١٣٢٦ ق ذکر شده است.

شماره (۷)

تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار

۲ / رجب / ۱۳۲۶ ق

تلگراف علمای عتبات عالیات به مجلس

توسط رئیس الوزراء - حضور أقدس ملوکانه منّ الله علی الرعیّة برأفته

بد بختی و سوء حظّ همین است که دولت علیّهٔ عثمانیه با آن نفوذ و اقتدار و عدم قدرت أحدی کائناً مَن کان تخلّف از أوامر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضهٔ اسلام و مسلمین را سربلند و نتایج آن عمّا قریب إن شاء الله تعالی مشهود خواهد بود، لکن این سوء حظّ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد که با اینکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس سعادت را استوار فرموده بودند، همین که نوبت تاجداری به ذات أقدس رسیده احاطهٔ خاینین خودخواه و دشمنان دین و دولت به أریکهٔ سلطنت یوماً فیوماً جز إلقای فساد و إغتشاش بلاد و تخریب مفسدین و اتلاف نفوس و أعراض و أموال مسلمین و تکرر نقض عهود نگردیده، و آنچه داعیان را به اقتضای وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دولت و ملت در عهده داریم دولتخواهانه استحکام رشتهٔ اتحاد و عدم قطع روابط را استدعا نمودیم، قولاً کمال مساعدت را اظهار و عملاً برخلاف حقیقت رفتار و بالاخره به باز شدن لسان جسارت به مقام سلطنت مؤدي و نتیجهٔ سوء تدبیر خاینین دفع فاسد به أفسد شد. تفرقهٔ کلمهٔ دولت و ملّت در تهدیر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید أعاظم علماء بعد از آن همه اهانتها به دست دشمن روس و استخفاف کلام مجید إلهی عزّ اسمه و سایر شعایر اسلامیه که دول کفر هم محترم می‌شمارند إلیٰ غیر ذلك هیچ فروگذاری نگردید. معلوم است این دستهٔ أعادی دین و دولت که خود را چنین دولت خواه قلمداده‌اند تا مرز و بوم ایران را به کلّی ویران و دولت و ملت را بالمرّه معدوم و مملکت را تسلیم أجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد، لکن سزاوار است ذات أقدس به خود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و می‌کنند، مقام سلطنت اسلامیه

را وسيلهٔ هدم اساس دين مبين و إعدام مملكت و ملت فرموده‌اند، آذربايجان كه از دست رفت، حال بقيّه معلوم، چنانچه بعد از اين بنا به نگاهداری باقی ماندگان دارند إن شاء الله تعالى تدارک اين شنايع و جلب قلوب و طرد مفسدين خاصةً محترقين كتاب الله و هادمين ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زياده بر اين به باد دادن دين و دولت همّت نگمارند و اين خدّام شرع أنور را به آنچه مهما أمكن از اعلان آن به قاطبهٔ مسلمين ايران و غيرها تحذّر داريم ناچار نفرمايند إن شاء الله تعالى[1].

الأحقر نجل حاج ميرزا خليل محمد حسين الأحقر محمد كاظم الخراساني

الأحقر عبد الله المازندراني

١. اين نامه بعد از به توپ بستن و انهدام مجلس شورا و دستگيری و اعدام و زندان كردن عده‌ای از نمايندگان و مشروطه خواهان به دستور محمد علی شاه در ٢٣ جمادی الاولی، و افسادهايی كه زير دست او در مملكت انجام می‌شد صادر شده است. ناظم الاسلام كرمانی در (تاريخ بيداری ايرانيان)، جلد چهارم، صفحه ١٨٧، پس از نقل آن می‌نويسد: اين تلگراف هر كلمه‌اش اشاره به يک واقعهٔ جانگذار است كه ما در موقع و به مناسبت مقام اشارهٔ اجماليه به آنها خواهيم كرد.

شماره (۸)

تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار

۲۶ / رمضان / ۱۳۲۶ ق

جناب مشیر السلطنه[۱] این تلگراف را به شاه برسانید

اگر چه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیه حال عباد غرضی نداریم، ولی چون هر چه از اوّل أمر تاکنون اقدام در اصلاح و إتحاد بین دولت و ملت کردیم و راه را از چاه نمودیم و دولت را به همراهی با ملت دعوت کردیم و به هر لسان که ممکن بود مضار و مفاسد اینگونه اقدامات وحشیانه را ظاهر ساختیم تا بلکه رشتهٔ این اتحاد نگسلد و أمنیت در مملکت قائم گردد و این مشت شیعه از چنگال ظلم جمعی از حُکّام ظَلَام خون آشام خودپسند نجات یابند و در اصلاح مملکت یک دل و یک جهت بکوشند تا این مقدار قلیل از مملکت اسلامی برای مسلمین باقی مانده و مانند ممالک از دست رفته مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهّره پایمال سلاطین کفر نگردد بر عکس همه را دولت به وعده‌های عرقوبی[۲] گذرانیده و در اظهار مساعدت و همراهی فروگذار نکرد و باطناً به خیال خود مشغول بود با اینکه می‌دانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خاین است باز محض حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصح و خیرخواهی خودداری نکردیم تا آنچه راکه از او حذر داشتیم واقع شد و رشتهٔ اتحاد دولت و ملت یکباره گسیخت و خاینین دین و دولت خبث باطن را ظاهر ساختند باز بر حسب وظیفهٔ شرعیه در مقام اصلاح کوشیدیم تا بلکه این رشتهٔ گسیخته را دوباره متصل سازیم ولی هنوز مرکّب تلگرافات همراهی و مساعدت دولت نخشکیده تلگرافی که تمام الفاظ بی معنا و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی بود رسید حرکاتی را

---

۱. میرزا احمد خان مشیر السلطنه نخست وزیر محمد علی شاه.

۲. (عرقوب)، نام مردی از عمالقه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام و قبل از حضرت موسی علیه السلام می‌زیسته و مشهور به دروغگویی و خلف وعده بوده، اسمش ضرب المثل در عرب واقع شده است. (لسان العرب، ج ۱۰، صفحه ۱۲۱).

که تماماً جراحت قلب صاحب شرع و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجّة الله علیه الصلاة و السلام است با کمال بی شرفی [بی شرمی] جهاد فی سبیل الله شمرده پیروی چنگیز را دینداری و تخریب اساس اسلام را مسلمانی و تسلیط کفار روس را بر جان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و به اغوای خاینین دین و عالم نمایان غدّار با این هتاکی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمردند تا ما را مجبور به آنچه متحذر از اشاعه واظهار آن بودیم نمودند، ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً﴾[1]. آیا بر أحدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت قاجاریه تاکنون چه صدمات فوق الطاقه بر مسلمین وارد آمد، و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاد، قفقازیه و شروانات و بلاد ترکمان، بحر خزر و هرات و افغانستان و بلوچستان و بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان تمام از ایران مجزّا شد، و تمام شیعیان غالب این بلاد با کمال ذلّت به دست کفّار أسیر شدند، و از استفادهٔ روحانی مذاهب محروم ماندند، دو ثلث تمام از ایران رفت، و این یک ثلث باقی مانده را هم به أنحاء مختلف زمامش را به دست أجانب دادند، گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر برده خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند، گاهی به دادن امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند و مسلمین را محتاج به آنها ساختند، گاهی خزاین مدفون ایران را به ثمن بَخس به دشمنان دین سپردند، یکصد کرور یا بیشتر خزینهٔ سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیرهٔ بیت المال مسلمین بود خرج فواحش فرنگیان شد، و آن همه اموال مسلمین راکه به یغما بردند یک پولش را خرج اصلاح مملکت و سدّ باب احتیاج رعیّت ننمودند، گرگان آدمی خوار و عالم نمایان دین بر باد ده نیز وقت را غنیمت شمرده به جان و مال مسلمین افتادند، هر روز زخمی تازه به قلب منوّر حضرت بقیّة الله عجّل الله فرجه زدند، به حدّی شیرازهٔ مملکت و ملت را از هم گسیختند که أجانب علناً مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده حصص برای خود مفروض [مفروز] نمودند، و در این حال شیعیان آل محمد از باطن أئمه هدیٰ علیهم الصلاة و السلام استمداد نموده یکباره حرکت کردند،

---

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه (۱۰۴-۱۰۳).

و برای حفظ این قطعهٔ باقی مانده از مملکت اسلامی و نجات از سفّاکی و استبداد قاجاریه با مال و جان حاضر شده و به معاونت و امداد حضرت حجة الله عجّل الله فرجه به مطلوب خود خواهند رسید، داعیان نیز بر حسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود و آن مسؤولیت که در پیشگاه عدل إلهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خاینین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و إعادهٔ حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده، در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزّمان عجّل الله فرجه با جمهور بوده حتّیٰ الامکان فروگذار نخواهیم کرد، و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواسیم ساخت، و از حضرت حجّة الله أرواح العالمین فداه در إنجاح این مقصد مقدّس استمداد نموده، و به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم. ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[1]، ألا لعنة الله علی القوم الظالمین[2].

الأحقر محمد کاظم الخراساني الأحقر نجل المرحوم میرزا خلیل

الأحقر عبد الله المازندراني

---

۱. سوره شعراء (۲۶)، آیه (۲۲۷).

۲. در پی تلگراف ناصحانهٔ تهدید آمیز علمای عتبات عالیات به محمد علی شاه در تاریخ ۲ رجب ۱۳۲۶ که متن آن گذشت، و تلگراف جوابیهٔ مزوّرانه درباریان که به امضای محمد علی شاه بود، تلگراف فوق که در واقع آخرین اتمام حجت علمای عتبات عالیات به محمد علی شاه است به وی مخابره شد. این تلگراف در (تاریخ بیداری ایرانیان)، جلد چهارم، صفحه ۲۲۹، در وقایع روز پنجشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۲۶، و در (واقعات اتفاقیه در روزگار)، جلد اول، صفحه ۲۰۹ درج گردیده است. دکتر مهدی ملک زاده در (کتاب پنجم تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)، در صفحه ۱۰۱۹، قبل از متن تلگراف چنین نوشته است: (این تلگراف که در حقیقت اعلامیه‌ای است از طرف روحانیون نجف، برای انجمن سعادت اسلامبول فرستاده شد، و از طرف انجمن سعادت هزارها نسخه چاپ شد و در تمام نقاط ایران و کشورهای اروپا، مصر، هندوستان، افغانستان وقفقاز منتشر گردید).

شماره (۹)

عریضهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی در تأیید مشروطیت

۱۰ / ذی الحجّة / ۱۳۲۶ ق

صورت دستخط آیتی الله فی العالمین آقایان آخوند خراسانی و مازندرانی[1]

طهران - دهم شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۲۶

خدمت جنابان مستطابان عُمدَتَی الاعلماء الأعلام ملاذَي الاسلام آقای حاجی سید محمد امام زاده و آقای صدر العلماء[2] دامت برکاتهما

أحکام صادره از این خدّام شرع أنور بر وجوب اهتمام در مشروطیت دولت ایران و تشکیل مجلس شورای ملّی عمومی و حرمتِ دادنِ مالیّات به حکّام حالیهٔ بلاد جمیعاً صحیح و صادر از داعیان است، و نسبت صدور ناسخ احکام مزبوره از مرحوم مقدّس آیة الله آقای حاجی ﷺ[3] و این خادمان شریعت مطهّره کذب محض است، چگونه رفع ید و إعراض از چنین نعمت عظمیٰ که موجب قطع تعدّی و ارتکابات دلخواهانهٔ ظالمین و مقدمهٔ حفظ بیضهٔ اسلام است ممکن، و صدور ناسخ در چنین امر واضحی

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد پنجم، صفحه ۲۹۳، در وقایع روز دوشنبه ۱۶ محرم الحرام ۱۳۲۷. و جلد اول واقعات اتفاقیه در روزگار، صفحه ۲۶۲، در عنوان این عریضه چنین نوشته است: (صورت تلگراف حجج اسلام به متحصنین سفارت دولت علیهٔ عثمانی). و در تاریخ بیداری ایرانیان، پس از این نامه در صفحه ۲۹۴، آمده است: (ایضاً صورت دستخط مبارک که برای متحصنین حضرت عبد العظیم ﷺ رسیده است: طهران، پنجم شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۲۶، خدمت جناب مستطاب شریعتمدار عمدة العلماء الأعلام ملاذ الاسلام آقای آقا سید علی یزدی دامت برکاته...)، و عین متن فوق در آن تکرار شده است.

۲. سید محسن صدرالعلماء داماد و از شاگردان و مریدان آیة الله بهبهانی، از فعالان نهضت مشروطه و نمایندهٔ دورهٔ اول مجلس شورای ملّی، در سال ۱۲۹۶ شمسی در ماه مبارک رمضان جلوی مسجد شاه تهران به ضرب گلوله به شهادت رسید.

۳. میرزا حسین فرزند میرزا خلیل تهرانی، از مراجع بزرگ جهان اسلام در نجف اشرف و یکی از ارکان و رهبران سه گانه نهضت مشروطیت ایران، او اولین شخصی از مراجع بود که مشروطه را امضا کرد و پس از آن آخوند خراسانی و ملا عبد الله مازندرانی امضاء نمودند. در ابتدای دوران استبداد صغیر محمد علی شاهی در سحرگاه جمعه دهم شوال ۱۳۲۶ قمری در نجف اشرف درگذشت.

که از أظهر ضروریات دین مبین است محتمل الصدور می‌باشد؟ شرح مراتب معروضه را به عموم مسلمین ابلاغ فرموده با کمال اتّحاد و اتفاق کلمه در إنفاذ أحکام إلهیّه عزّ اسمه بذل جهد نمایند تا بعون الله نفوس و أعراض و أموال مسلمین بیش از این تلف نشود، و این بقیهٔ ممالک اسلامیه از استیلای کَفَره محفوظ بماند، و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم.

الأحقر عبد الله المازندراني
(سجع مهر مبارک): (قال انّي عبد الله)

الأحقر الجانی محمد کاظم الخراساني
(سجع مهر مبارک: محمد کاظم)

شماره (۱۰)

عریضهٔ آیة الله آخوند خراسانی به انجمن ایالتی تبریز

۱۰ / محرم / ۱۳۲۷ ق

تبریز - در عشر اول محرّم ۱۳۲۷

انجمن محترم ایالتی شیّد الله أرکانه و نصر أعوانه

بحمد الله تعالی و حسن تأییده غیرت دینی و همّت ایمانی برادران غیور آذربایجان و حسن کفایت و همّت و تمدّن برادران محترم دامت تأییداتهم موجب سر بلندی اسلامیان و إن شاء الله نیکنامی أبدی و إحیای ایران و استنقاذ حقوق مغصوبهٔ ملت مخصوصاً برادران گرامی در صفحات تاریخ عالم بر ما یادگار خواهد ماند. دو سه مطلب لازم است که به مقتضای آیهٔ مبارکه ﴿إِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] معروض شود:

اول: آنکه از قراری که مکاتیب متعدّده واصله متضمّن و به وضوح پیوسته مملکت فروشان و ملّت بر باد دهندگان ایران نقشهٔ خیالی راکه فعلاً برای نیل مقاصد فاسدهٔ خود أقرب وسیله دانسته و جدّاً همّت گماشته‌اند تفریق کلمهٔ ملت و إبقای نفاق و دودستگی فیما بین سرداران محترم و مجاهدین غیور آذربایجان است، که إن شاء الله تعالی عموماً تمام برادران خاصّه سرداران محترم و تمام عقلای مملکت این نکتهٔ دقیقه که از ابتدای عالم تا حال هر ملّتی که بر باد رفته است از این طریق بوده کما ینبغی رعایت، و همگی دستور العمل أخوّت و مساوات و ایثار که در شریعت مطهّره وارد و برای حفظ این مقام کما ینبغی رعایت و مراقبت فرموده، إرغام أنف مغرضین و دشمنان دین مبین را به أحسن وجه خواهند فرمود، و مخصوصاً در حفظ حقوق اتباع خارجه که سرمویی تعرّض وجهاً من الوجوه به أحدی نشود و بهانه و دستاویزی برای مداخله به هم نرسانند مزید مراقبت لازم، و چقدر سزاوار است که بزرگان و خیرخواهان مملکت که از وطن اسلامی مطرود و در خارجه اقامت دارند مثل جنابان مستطابان

---

۱. سوره الذاریات (۵۱)، آیه (۵۵).

ناصر الملک و مخبر السلطنه و ممتاز الدوله و أمثالهم را چنانچه اقامتشان در خارجه اهمیتی نداشته باشد به هر قسم است به تبریز إحضار شوند که به همدستی همه حفظ دین و دولت شیعه و مملکت اسلامیه بشود، إن شاء الله تعالی.

دوّم: آنکه در این موقع که در بلاد معظّمه ملت بحمد الله بیدار و در صدد استنقاذ حقوق مغصوبه هستند خیلی لازم است که مخابره و مکاتبه و هم خبری و همدستی با هم اگر چه به ذهاب و ایاب قاصدهای مخصوص باشد حاصل و هم متّحد القصد باشند، و الّا اگر خدای نخواسته هر ناحیه عَلَم استقلالی افراشته شود نتیجه‌اش استیلای اجانب است و با اتحاد و همدستی بعون الله تعالی و حسن تأییده حفظ استقلال ممالک اسلامیه و حتّیٰ تشکیل دولت صحیّه قانونیه جمهوریّه هم با تنبّه و تمدّن عقلای ملّت و همدستی و اتحاد عموم ملّت غیور و شاید تقدیرات إلهی عزّ اسمه هم به همین نقطهٔ علیا که غایة القصویٰ مقاصد ملّیه است متحرّک، و علی أیّ حال هر نعمتی که متصور شود طریق حصولش فقط اتحاد و عدم تفرّق است، قال الله تعالی: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾[1] الآیة، زیاده حاجت به تأکید نیست. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[2].

من الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

---

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه (۱۰۵).

۲. سیاست نامه خراسانی، صفحه ۲۲۱، به نقل از (خاطرات و اسناد مستشار الدوله صادق، ۲۳۸-۲۳۷).

شماره (۱۱)

لایحهٔ آیة الله آقای آخوند خراسانی به محمدعلی شاه

۱۱ / محرم / ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

سالها بود ناهنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزّل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً موجب کمال أسف و حسرت بود، از یک طرف کارگزاران اُمور از وظائف مملکت داری و حفظ نوامیس دین و دولت بیخبر و غافل و تمام همّشان به اغتصاب هستی دولت و ملت مقصور و جز اندوختن ذخایر و ایداع در بانکهای خارجه مقصد دیگری تصوّر نکرده، تعدّیات بر هیچ حدّی واقف نبود، و از طرف دیگر أعادی خارجیه هم این وضع را مغتنم و همان حِیَل و تزویراتی راکه در استیلای بر سایر ممالک بکار برده به مقصود نایل شدند إعمال، و جهات استیلاء و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملت و تحکّم و اقتراحات بر دولت به درجه‌ای که مشهود است منتهی نموده تمام ثروت و نفوذ مملکت را ربودند، تجارت و صناعت داخله را بکلّی باطل و همه را به خود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و... خود نمودند، و به رأي العین مشهود که چنانچه علاج عاجلی به این امراض مُهلکه نرسد به انقراض و اضمحلال کلّی مؤدّي و عمّا قریب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود، و بعد از تأمل علاج را متوقف بر چند أمر دانستیم:

اول: اصلاح حال کلیهٔ متصدیان امور و ترتیب آنها بطبقاتهم به إغماض از آن وضع ناهنجار، و گماشتن وجههٔ همّت به مصالح نوعیّه و حفظ نوامیس دین و دولت و ملت، به طوری که چنانچه از آحاد مأمورین خارجه اعلا درجه کفایت و درایت و امانت مشهود است و حتّیٰ معاش مقرّرشان را وقتی گوارا و حلال می‌دانند که در مقابل آن به دولت و ملت خود خدمتی کرده باشند، حال متصدیان اُمور ما هم بر این وجه و لا أقل در این خط باشند تا تدریجاً تکمیل شوند، إن شاء الله تعالی.

دویّم: تحصیل اتحاد کامل فیما بین دولت و ملت به طوری که از روی واقع وحقیقت

- نه محض لفظ و صورت - پدر و فرزند باشند، پادشاه تمام قوّت زانو و ظَهر و بازوی خود را به ملّت داند و خود را حافظ و حارس نفوس و اموالشان شناسد، آحاد ملّت هم حیات ملّی و حفظ شرف و هستی را در سایهٔ عدل و رأفت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از أهمّ نوامیس شمارند، واردات دولت که تمام مصرفش شرعاً و عقلاً اصلاحات ملکیّه [ملّیه] و مصالح عمومیّه و تهیهٔ استعدادات حربیّه و ترتیب عساکر و قشون داخله و سر حدّیه الی غیر ذلك است کاملاً از حیف و مَیل و صرف در مشتهیات شخصیه مصون، تا ملت هم که این معنا را کما ینبغی بدانند در اداء مالیات و بذل هرگونه اعانهٔ مالی که حاجت افتد بدون هیچ شائبهٔ اکراه و اجبار حاضر باشند، و از برای تمکّن دفاع از حوزه و بیضهٔ اسلام به تعلیم قوانین حرب بر وفق مقتضیات عصر که شرعاً واجب است از روی غیرت و حمیّت دینی با کمال شرف مُقدِم و در تحفظ بر شبری از حدود مملکت و پاس ناموس داری بذل نفوس و اموال دریغ ندارند.

سویم: تهیهٔ اسباب استغنای از اجانب و احداث کارخانجات و ترویج أمتعهٔ داخلیه و افتتاح مکاتب و مدارس کامله به تعلیم و تعلّم علوم و صنایع محتاج إلیها، با کمال مراقبت و تحفظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین نه مثل معلّم خانه‌های سابقه که از روی بی انضباطی جز فساد عقاید نتیجه نداد.

در تهیهٔ مقدّمات این اُمور متحیّر بودیم که به چه وسیله ممکن توانند بود؟ در عهد شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه در سنهٔ ۱۳۲۱ در این باب مذاکراتی شد و به مواعید إقناعیه گذشت، تا آنکه مقدّمات مشروطیت به میان آمد، عموم علماء و قاطبهٔ ملت بر آن مطبق و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت فرمود[1]، و از أغلب بلاد حتّیٰ کسانی هم که فعلاً سالک سبیل خلافند کتباً و تلگرافاً از ماها امضاء خواستند و با اینکه اجمالاً فواید و محسّناتش معلوم بود معهذا به رعایت آنکه مبادا متضمن مزاحم و محذوراتی باشد در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم، بعد از تأمل کامل دیدیم مبانی و اُصول صحیحهٔ آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است، و با رعایت تطبیق نظامنامه - که راجع به شرعیات

---

۱. مظفر الدین شاه قاجار، پس از امضای فرمان مشروطیت در (۱۳ مرداد ۱۲۸۵) (۱٤ جمادی الثانی ۱۳۲٤) و تشکیل نخستین دوره مجلس شورای ملی که با حضور وی در (۱۷ شعبان ۱۳۲٤) (۱۳ مهر ۱۲۸۵) برقرار شد، در روز سه شنبه (۲۳ ذی القعده ۱۳۲٤) (۱۷ دی ۱۲۸۵) وفات نمود.

است - بر قوانین شرعیه و اشتمال هیأت مجلس شورای ملی بر عدّه‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره، صحّت و مشروعیت آن بی شبهه و اشکال، و علاوه بر آنکه موجب سدّ أبواب تعدّیات و تجاوزاتی است که بر هیچ حدّی واقف نبود، به آن مقاصد مهمّه و اصلاحات لازمه که سالها بود در تحفّظ بر دین و دولت و تخلّص از چنگال أعادی در نظر داشتیم هم کاملاً وافی، و مجلس شورای ملی همان رابطهٔ اتّحاد و اتصالی است که همیشه فیما بین دولت و ملّت آرزومند آن بودیم، و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که سایر ملل نایل و ما محرومیم، و از این رو دانستیم که به القائات غیبیّه بوده و من حیث لا یحتسب عنایت شده، به لوازم شکر آن قیام و در تشیید اساسش آنچه تکلیف شرعی مقتضی بود اقدام و این بنیان سعادت استوار شد، لکن از آن جایی که بدیهی است هر چه نعمت قدرش بزرگ و فوایدش خطیرتر باشد لا محاله خطراتش هم عظیمتر خواهد بود، خصوصاً چنین انقلاب عظیم دفعی که هم بر طباع مجبوله - به آن وضع استبداد و فعّال ما یشاء بودن و چپاول و تطاولات کذاییّه فوق قدر تحمل و طاقت - گران، و هم موجب هدر شدن تعب و زحماتی است که سالها همسایگان جنوبی و شمالی در قسمت مملکت به رنج آورده و نقشه کشیده‌اند و تا بتوانند از هر تحریکی فروگذار نمی‌کنند، این بود که هرکس با هر سلاحی که داشت حمله ور شد، یک دسته به اسم دینداری و نسبت دادن به مذهب مزدک و باب و نحو ذلك - که همه با اساس مشروطیت بی ربط و ضدّ حقیقی و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست - بر سر و سینه زده مسلمانان پاک عقیده را تکفیر کردند، دستهٔ دیگر هم به اسم دولت خواهی بر أریکهٔ سلطنت احاطه و چه خودکشی‌ها کردند، و هرچند با مشاهدهٔ ترقی و اقتدارات سایر سلاطین و دول مشروطهٔ عالم تأثیر سموم وساوس مفسدین در مقام سلطنت اصلاً مترقّب نبود، لکن تجاوزات ارباب جراید و ناطقین و افساد جمله‌ای از مفسدین که در ظاهر به عضویت مجلس منتخب و در باطن مخرّب و مغرض بودند مصدّق آن اقاویل و رفته رفته شنایع عصر ضحّاک و چنگیز را تجدید و دین و دولت را چنین از هم متفرق و پراکنده ساختند.

حالا با إغماض از سرگذشت گذشته، اوّلاً: محض حفظ أحکام إلهیّه عزّاسمه و ضروریات دینیّه از دسیسه و تغییر مغرضین و مبدعین، لازم است این معنا را به لسان واضحی که

هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت عبارت أخری از تحدید استیلاء و قصر تصرّف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از أظهر ضروریات دین اسلام، و منکر اصل وجوبش در عداد منکر سایر ضروریات محسوب است، و فعّال ما یشاء بودن و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هرکس از احکام دین شمارد لا أقل مبدع خواهد بود.

و ثانیاً: از توضیح این واضح برای تحفظ بر بقیهٔ نفوس و أعراض و أموال مسلمین و حفظ دین و دولت معروض می‌داریم که بعد از این تنبّه عمومی و ارتکاز مشروطیت و فواید ظاهرهٔ آن در اذهان قاطبهٔ ملت، عود به استبداد و وضع نا هنجار سابق با اغماض از تمام مفاسد مشروحه و مترتبه و مخالفت آن با ضروریات احکام شرعیه، عادتاً از أظهر ممتنعات و محالات است، چه إبطال رسم مشروطیت اگر به این درجه از إعمال قوهٔ جبریه و بریدن زبان ملت و نوشته گرفتن به رفع ید از آن و رضای به استبداد ممکن شود إمحای آن از الواح صدور نه به وسیلهٔ قوهٔ جبریه و نه به این اقاویل و اباطیل بی اساس و دلخواهانهٔ بعضی منسلکین در زیّ أهل علم أبداً ممکن نخواهد بود، و چنانچه کسی إمحای آن را به این وسایل و به نسبت دادن به مذهب مزدک و باب و غیر ذلك تعهّد کرده باشد ظاهراً عدم تمکّنش از خروج از عهدهٔ آن خیلی ظاهر و بدیهی باشد، و استدامهٔ إعمال این قوهٔ جبریّه هم بر فرض امکان مفاسدش ظاهر و جزدوام هرج و مرج بلاد و نا أمنی طرق و شوارع و بالأخره صرف قوهٔ دولت و ملّت در اعدام همدیگر و تسلیط أعادی و تسلیم مملکت به آنان نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت، خصوصاً اگر نفوس و أموال هم در این بین از اتباع آنها تلف شود و لا محاله.... آن را هم خواهند کرد، و اگر باز هم مثل سابق صورتاً مساعدت و مجلس مفتوح، لکن همراهی واقعی و مساعدت مجدّانهٔ قلبی نباشد باز هم دچار همان محاذیر دو ساله[1] و همان نا امنی و هرج و مرج و اغتشاشات و همین روزگاران سیاه خواهیم بود و مملکت از دست خواهد رفت.

و علیٰ هذا وظیفهٔ تاجداری و حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در این است که

---

۱. مرادشان از زمان امضای مشروطیت به دست مظفر الدین شاه در (۱۳ مرداد ۱۲۸۵) (۱٤ جمادی الثانی ۱۳۲٤) تا زمان محاصره و به توپ بستن مجلس توسط فرزندش محمد علی شاه در (۲ تیر ۱۲۸۷) (۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲٦) می‌باشد.

چنانچه أعلیحضرت أقدس سلطان عثمانی با کمال مساعدت مجدّانه این اساس سعادت را استوارتر فرموده عنایات محیّر العقول در این زمان قلیل مبذول و تمام مسلمانان روی زمین را - چنانچه ما هم برای شاهنشاهمان آرزومند و جز حسرت بهره نبردیم - فدوی خود فرموده‌اند و رجال با کفایت و درایت دولت و ملّت هم به عفو عمومی از طرفین و إحضار تمام تبعید شدگان سیاسی و سرگذشت گذشته نگفتن، همه با هم متّحد و به إصلاحات لازمه مشغول و عمّا قریب نتایج مترتبه بر آن بعون الله تعالی مشهودتان خواهد بود، همین قسم أعلیحضرت أقدس شاهانه هم همین سجیّهٔ مرضیّه را رفتار فرموده صحایف جراید و تواریخ عالم را از فجایع این چند ماهه که اعظم وقایع عالم شمرده‌اند شست و شو و جراحات صدور را مندمل و آراء صادره از مجلس را از روی واقع و حقیقت رأی خود دانسته، در جلسهٔ اولیٰ همان عفو عمومی طرفین را اجراء و این تفرّق کلمه و موجبات دوام ذکر سوء را به اتحاد کامل و دوام نیکنامی أبدی تبدیل، و تمام معاندین این اساس سعادت را محض تحفّظ از سموم وساوس انفاسشان از ساحت سلطنت تبعید فرموده، حقیقت سلطنت و لذّت جهانبانی را به فدایی و جان نثاری عموم ملت و بسط بساط عدالت ادراک فرمایند، إن شاء الله تعالی.

بسم الله الرحمن الرحیم

این لایحهٔ دولت خواهانه، مختصری است از مکنونات خاطر خدّام شرع أنور، و أمید است که چنانچه با تجرید ذهن و از روی حقیقت رسی به ملاحظهٔ ملوکانه بگذرد تریاق سموم وساوس أنفاس مفسدین و مغرضین گردد، إن شاء الله، و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم[1].

الأحقر الجاني محمد کاظم الخراساني

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد پنجم، صفحه (۲۸۷)، در وقایع روز چهارشنبه ۱۱ محرم ۱۳۲۷ این لایحه ذکر شده است.

شماره (۱۲)

عریضهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به عموم ملت ایران

۵ / صفر / ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

به عموم برادران دینی و عدالت خواهان ایران أیّدهم الله تعالی اظهار می‌شود:

چون در أوایل هدم مجلس و غصب حقوق ملت ایران اهالی آذربایجان قیام به حفظ حقوق خود نموده در مقام دفاع [دفع] ظالمین بر آمدند، این داعیان قائم بودن انجمن ایالتی تبریز را مقام پارلمان ایران پیشنهاد تمام دول و ملل عالم نموده، امروز که انقلاب و اغتشاش اغلب نقاط ایران را فراگرفته حفظ و بقای دین اسلام موقوف به اتحاد کلمهٔ مسلمین و وحدت مقصود آنها است اختلاف کلمه و تعدد غرض کم‌کم منجر به رخنهٔ أجانب و اضمحلال اسلام است، علیٰ هذا بر تمام مسلمانان ایران واجب است که مقصود خود را متّحد با مقصود مسلمانان تبریز نموده به غیر از مطالبهٔ مشروطیت که بقای اسلام مبنی بر آن است مطالب دیگری اظهار ننمایند، به مصداق (المؤمنون کنفسٍ واحدة)[1] همگی خود را خادم و حافظ جامعهٔ اسلامیت و مشروطیت بدانند، و لا یزال به توسط تلگرافات از سیم خارجه و قاصدهای مخفی از حالات همدیگر مطلع باشند و از همدیگر کسب دستور العمل نموده اجراء نمایند، و خط مستقیم حرکت همدیگر را فهمیده و همه بر آن خط مستقیم متحرک باشند. در صورتی که قلوب مسلمانان با هم متحد و مقصود کلّ مسلمین حفظ نوامیس إلهیّه باشد یقیناً حرکات آنها مورث فوز عظیم و رضایت حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه خواهد گردید[2].

من الأحقر عبد الله المازندراني
(مهر مبارک: قال إنّي عبد الله)

من الأحقر محمد کاظم الخراساني
(مهر مبارک: محمد کاظم)

---

۱. حدیث نبوی شریف صلّی الله علیه وآله. رجوع شود به کتاب (أحادیث نبوی در متون کهن فارسی)، ج(۱)، ص۴۲۹.
۲. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد پنجم، صفحه ۳۵۱. و واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد (۱)، صفحه (۲۶۳). و در سیاست نامهٔ خراسانی، صفحه ۲۲۴، به تاریخ نهم شهر صفر المظفر ۱۳۲۷ آمده است.

شماره (۱۳)

تلگراف آیة الله آخوند خراسانی به عموم طبقات ملت در بندر بوشهر و سایر بنادر

۲۹ / ربیع الثانی / ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

بندر بوشهر

مؤرخه ۲۹ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۷

انجمن ولایتی و عموم علمای أعلام و أمراء و خوانین عظام و تجّار محترم بندر بوشهر و سایر بنادر و قاطبهٔ اهالی آن صفحه را به سلام وافر مخصوص می‌داریم.

بعد از تلگرافی که از بصره مخابره و جواب آن هم به توسط جناب دهدشتی مخابره شده از مجاری حالات آن خطّه اطلاعی نداریم. جناب جلالت مآب أجلّ دریا بیگی دام تأییده به عنوان حکومت منتخبهٔ ملّیه حرکت فرمودند. إن شاء الله تعالی به همان ترتیبی که سابقاً کتباً و تلگرافاً نوشته شد باید به انجمن ولایتی به نمایندگی نوع ملّت مسلم و تمام ادارات مالیّه و نظمیّه و حربیّه و غیرها در تحت مراقبت انجمن ایالتی و مالیّه به نظارت انجمن و جناب أجلّ دریا بیگی را به مقام ریاست قوهٔ اجرائیه و به حکومت منتخبهٔ ملّیه برقرار و أهمّ مقاصد استحکام أساس أمنیّت عمومیه و رفع بهانهٔ انگلیس و اخراج آنها است از آن خطّه که إن شاء الله تعالی بوسیلهٔ اخراج انگلیس از بوشهر، روس هم از خراسان و آذربایجان رفع ید نماید. امروزه اهتمام در استحکام أمنیت عمومیّه درکلیّهٔ بلاد و قاطبه طرق و شوارع هم تکالیف اسلامیهٔ مسلمین است که به وسیلهٔ أمنیّت کامله استقلال مملکت محفوظ و در سایهٔ امنیت و استقلال مملکت دین و دنیای مسلمین محفوظ و أساس مشروطیت استوارگردد، و چنانچه مخالفت با اساس مشروطیت به منزلهٔ محاربهٔ امام زمان أرواحنا فداه و با مسلمانی منافی است همین قسم اقدامات منافیهٔ أمنیّت کامله هم چون موجب تسلّط کَفَره و ذهاب

بیضهٔ اسلام است لهذا مثل محاربه با صاحب شریعت و با مسلمانی منافی است. باید عموم مسلمین در حفظ أمنیّت و عدم تعرّض به أحدی و حفظ نفوس و أعراض و أموال مسلمین و غیر مسلمین از تبعهٔ خارجه و داخله بذل جهد نموده بعون الله تعالی و حسن تأییده نگذارند سر مویی بهانه به دست اجانب بیفتد، و خدای ناخواسته ممالک اسلامیه از دست برود، أمید که إن شاء الله تعالی عقلاء و رؤسای ملت در این باب مراقبت کامله فرموده ملّت ایران را به تمدّن و دانایی در تمام عالم سر بلند و در نزد صاحب شریعت ﷺ رو سفید فرمایند. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[1].

الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

۱. سیاست نامهٔ خراسانی، بخش أهمّ لوایح و تلگرافها، صفحه ۲۳۵، به نقل از (حبل المتین) کلکته، سال ۱۷، شماره (۱)، صفحه ۱۳، به تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷.

شماره (۱٤)

پاسخ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به تلگراف محمد علی شاه قاجار

۳ / جمادی الثانی / ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب أجلّ یمین الملك[۱] دام تأییده

اگر چه تلگرافی که حامل بودید دستخط مشروطیت و التزام به قانون أساسی را بدون زیاده و نقصان متضمن بوده و در بعضی بلاد هم طبع و نشر شده، ولکن (خیر المقال ما صدّقه الفعال)[۲]، گذشته از این که مکرر نقض عهود، ابواب اطمینان ملت را بکلّی مسدود نموده است، علاوه بر آن، ابقای مفسدین طهران و اردوی تبریز کماکان و عدم اخراج قشون روس و انگلیس از بلاد و حدود، و عدم تفویض ذخایر و توپخانه و قوای حربیّه و مالیه و تلگراف و سایر قوای مملکت به وزرای مسؤول، و سدّ ابواب مخابرات تلگرافی بر ملّت الی غیر ذلك که شفاهاً مذکور شد نقض عملی این تلگراف، لهذا لازم است شرح مذاکرات شفاهیه را ابلاغ، خالصانه معروض دارید اگر بعد از این همه خرابی‌های مملکت و اتلاف نفوس و اموال ملت مظلومه، حقیقت اغراض مفسدین مملکت ویرانه ساز مکشوف، و حصول اتحاد و اصلاح مفاسد را جدّاً درصدد، و از روی صدق و صفا به قوانین مشروطیت التزام دادند لازم است به اصلاح مفاسد مذکوره مبادرت و از امروز بنای عمل را بر عدم تخطی از قانون اساسی گذارند، و عجالتاً از اشخاصی که محل اطمینان و منتخب ملت باشند از وکلای دورهٔ سابقه که حاضرند وعدهٔ دیگر از اُمنای ملت، مجلس ملّی را موقّتاً برای استحکام اساس و حفظ قانون و مسؤولیت وزراء و غیر ذلك فعلاً تشکیل دهند تا انتخابات جدید انجام و مبعوثان

---

۱. سید علی حسابی ملقّب به حاج یمین الملك یا معزّ السلطان، کنسول ایران در بغداد.

۲. در وصیّت أمیر المؤمنین ﷺ به امام حسن مجتبی ﷺ است، تحف العقول، صفحه ۸٦.

ملت با اطمینان و ایمنی حاضر شوند، و موجبات دلگرمی ملت را به عدم تجدید نقض عهود از هر جهت کاملاً فراهم نمایند، تا از مراکز ملّیه مایهٔ بشارت إنجاح مأمول به این خدّام شرع أنور برسد و در لوازم اصلاح و اتحاد به تکالیف لازمه قیام نماییم، و الّا با این حالت حالیّه انتخابات و توجّه مبعوثان ملت به مرکز و معاودت مهاجرین به وطن چطور ممکن؟ و تکلیف شرعی این خدّام شرع أنور ترتیب اثر به این تلگراف چگونه مقتضي تواند بود؟ مَن جَرَّبَ المُجَرَّبَ حَلَّت بِهِ الندامه. والله الموفّق بالصواب[1].

من الأحقر الجاني عبد الله المازندراني　　من الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد پنجم، صفحه ٤٤٩، در وقایع روز سه شنبه ۳ جمادی الآخره ۱۳۲۷. و (أسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران)، فصل دوم، صفحه ٦٤، سند شماره (۱۰).

شماره (۱۵)

نامهٔ حضرتین آیتین آقایان خراسانی و مازندرانی به واعظ شهیر شیخ محمد واعظ اصفهانی

طهران إن شاء الله تعالی

جناب مستطاب افاضت مآب مصباح الظّلام مصلاح الأنام مروّج الأحکام مشیّد الاسلام قدوة الواعظین سلطان المحقّقین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلّمه الله تعالی ملاحظه فرمایند.

۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عرض می‌شود إن شاء الله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت أنام به مزید تأیید مخصوص خواهید بود.

از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت إلیٰ کنون از صدمات وارده بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیلهٔ مبذولهٔ آن جناب که کاشف از کمال استقامت در تدیّن و حاکی از وفوردانش و تمدّن آن وجود شریف است مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که إن شاء الله تعالی تمام مراجع و أولیای أمور و طبقات ملّت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فواید بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند، بعون الله تعالی قدر این نعمت عظمی که بهای این همه نفوس عزیزه و اموال ملّت است به حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد، همه بدانند که حفظ أساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حرّیّت موهوبهٔ إلهیّه عزّ اسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکّمات دل بخواهانهٔ کارگزاران أمور و أولیای درباری است نه خروج از ربقهٔ عبودیت إلهیّه

عزّ اسمه و إلقای قیود شرعیّه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه و تمویهات مغرضین و تجرّیات أرباب فسوق و مبتدعین را مسدود، معنای مساوات را هم که تسویه فی ما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام است کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظائف و حدود مقرّرهٔ شرعیّه و سیاسیّه است وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملّت به عین الیقین بدانند که برای تحصیل چه نعمت و فوز به چه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت این همه شداید را تحمّل نموده از مقام لفظ و گفتار ترقّی و به مرحلهٔ عمل و رفتار قدم نهند، و انجمنهای متفرقهٔ اصنافیه و غیرها تماماً همّ خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیّه که خارج از وظیفهٔ آنان است بکلّی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملّی که قاطبهٔ ملّت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دورهٔ سابقه از کمال بی علمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی به دین و وطن اسلامی و از أعظم محرّمات و کبایر دانند و بکلّی تحرز نمایند، و مخصوصاً عموم أرباب جراید و ناطقین لازمهٔ وظیفهٔ مقالیهٔ خودشان را که تربیت و ترقّی و تکمیل علمیات و عملیات و تهذیب اخلاق ملّت از رذایل و رسوخ دادن مبادی تدیّن و تمدّن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرّض أمور لایعنیٰ و جسارت به هتک نوامیس إلهیّه عزّ اسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرّض به محترمین مملکت و هتک أرباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که در دورهٔ سابقه باب الأبواب فساد و إفساد بود به هیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفهٔ خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن، و لازم است أصل نسبت ملعونهٔ استبداد را - تمام مسلمانان بکلّی متروک و دو دستگی را از میان بردارند و إن شاء الله تعالی اولیای أمور و خاصّه وزارت جلیلهٔ معارف در تهذیب أرباب جراید و ناطقین از اشخاص جاهل و بی مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدّی بعضی اشخاص را که به تجربت حالشان معلوم

و از جهالت و يا عدم ديانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق در قلوب مسلمانان كاشته و ساده لوحان را به گمان آنكه أساس مشروطيت اين گونه أُمور را مقتضى است منحرف ساختند بكلّى از وظائف منيعهٔ رفيعه ممنوع خواهند داشت إن شاء الله تعالى. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته[1].

الأحقر عبدالله المازندراني الأحقر الجاني محمّد كاظم الخراساني

١. تاريخ بيدارى ايرانيان، جلد اول، صفحه ٢٦٤.

شماره (۱۶)

تلگراف حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به رئیس مجلس شورای ملّی

۲۵ / ذی القعدة / ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

(تلگراف از قصر به طهران - نمره ۲۲ - ۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۷)

جناب مستطاب أجلّ مستشار الدوله رئیس کمیسیون عالی دامت تأییداته.

تلگراف جنابعالی متضمّن بشارت افتتاح مجلس محترم ملی زهی موجب شکر حضرت أحدیت عزّ اسمه گردید، عموم ملت به درک این موهبت إلهیّه جلّت آلاؤه که به طول مجاهدات و در عوض این همه دماء طیّبه و تلفات وارده به دست آمده است تبریک، و ازکمال دین پرستی و وطن پروری هیأت معظّمه مبعوثان ملت أیّدهم الله تعالی که مفتاح ترقّی است و سعادت مملکت و ملت و حفظ دین و استقلال اسلامی را به این زحمت و محنت به کف باکفایت سپردیم رجاء واثق داریم که إن شاء الله تعالی همواره زحمات و مِحَن این خادمان شریعت مطهّره و سرداران عظام ملّی و عموم ملت راکه از برای چه مطلب و فوز به چه مقصد أهمّ بوده نصب العین خود نمایند، خودخواهی و نفس پرستی‌هاکه روزگار اسلامیان و خاصّه ما ایرانیان را چنین تباه نموده از روی واقع و حقیقت نه محض لفظ و صورت اغماض، و إعلای دین و إحیای دولت و ملت و آبادانی مملکت و موجبات استغنای کلّی از أجانب که وسیلهٔ منحصره حفظ شرف استقلال است مجدّانه همّت گمارند، تجدید رسوم شرعیه و حفظ نوامیس إلهیّه تقدّست أسماؤه را أهمّ وظائف، و رفع جهالت و تربیت طبقات ملت راکه حصن حصین اتحاد کلمه ملّیه متوقف بر این است اولین وظیفه شمارند، از مخالفتهای سابق... که افسادات مفسدین آن دوره طبعاً منقضی [مقتضی] بود بکلّی اغماض، و اصلاح ذات البین ملت را مخصوصاً در آذربایجان که از شئامت آن دوره به خون و مال همدیگر آلودند کاملاً مراقبت فرمایند إن شاء الله تعالی.

بشارت افتتاح مجلس سنا هم که جزء متمّم و تالی مجلس شورای ملّی است عاجلاً

مترصّد، و در خصوص هیأت مجتهدین عظام که به موجب فصل دوم (متمّم) قانون اساسی برای مراقبت عدم مخالفت آراء صادره با قوانین شرعی هم باید معرفی شود، چون تحقیقات لازمهٔ این امر به انجام نرسیده عجالتاً عدّه‌ای از آقایان عظام علمای اعلام طهران راکه مسلّمیّت و قبول عامه دارند موقتاً برای قیام به این وظیفه انتخاب فرمایند تا تحقیقات داعیان انجام و نتیجه را اعلام داریم، إن شاء الله[1].

محمد کاظم الخراساني　　عبد الله المازندراني

۱. در روزنامه مجلس، شماره (۵۳)، صفحه (۱)، به تاریخ یکشنبه ۱۲ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۷ قمری آمده است: در مذاکرات پنجشنبه ۹ ذی الحجّة الحرام ۱۳۲۷ آمده که: ذکاء الملک دو طغرا تلگراف از حجج اسلام قرائت نموده است که یکی از آن دو تلگراف فوق است.

شماره (۱۷)

لایحهٔ تبریک آیة الله آخوند خراسانی به احمد شاه قاجار پس از جلوس به سلطنت

۲۶ / ذی القعدة / ۱۳۲۷ ق

لایحهٔ تبریکیّه آیة الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که پس از جلوس سلطان احمد شاه به سلطنت توسط سفیرشان جناب حجة الاسلام آقا میرزا محسن صدر العلماء که از نجف عازم حرکت به طهران بودند همراه با پیغامات شفاهیه و کلمات حکیمانه فرمودند:

حضور أقدس شاهنشاهی أعلیحضرت همایون سلطان أحمد شاه أدام الله تعالی مُلکه و سلطانه و نصر جیشه و أعوانه

در این موقع که جناب مستطاب عمدة العلماء شریعتمدار ملاذ الاسلام و المسلمین آقای آقا میرزا محسن دامت برکاته روانه بودند ایشان برای عرض تبریک جلوس میمنت مأنوس که باید به توسط شخص محترم امینی از طرف روحانیین بشود اختیار و با دعاهای خالصانه اهداء حضور داشته، در ضمن این لایحه دولت خواهانه تقدیم می‌شود:

بحمد الله تعالی و حسن تأییده آن شاهنشاه جوان بخت در ابتدای سن و عنفوان شباب به نعمت و سعادت جهان بانی موفّق و زینت افزای أریکهٔ سلطنت اسلامیه شده‌اند و مراقبت و بذل جهد در معروضات ذیل امیدواریم که بعون الله سلطنت عادلهٔ آن ذات أقدس موجب إحیای ایران و تالی سلطنت تاریخیهٔ انوشیروان گردد، إن شاء الله تعالی.

اول: مراقبت کامله در ترویج شریعت طاهره و تشیید مبانی مسلمانی و انتخاب معلّم با دیانت و امانت که علوم شرعیّه لازمه که مقام اعلای سلطنت اسلامیه را کما ینبغی تکمیل و در عملیات کاملاً مواظبت داشته باشند، و این رشته عبودیت و أداء فرایض إلهیّه عزّ اسمه را تهیه، موجب دوام سلطنت و مولویت بر مخلوق بدانند، إن شاء الله تعالی.

دوم: از ندماء سوء معلّمین فاسد العقیده و مقرّبین دنیا پرست که قهراً أنفاس آنها در مخالطت و مجاورت مؤثر و مانند مقناطیس جاذب ملکات سیّئه و ذمایم اخلاق است کمال تحذّر و اجتناب فرموده، ساحت مقدّس سلطنت اسلامیه را از آلایش و لوث بی‌مبالاتان و سهل انگاران أهل دین و مواعید آخرت محروس و مصون بدارند، إن شاء الله تعالی.

سیّم: جدّ و جهد ملوکانه در وطن پروری و مملکت داری و تشویق رعیّت در صنایع.

و بدیهی است چنانچه آن ذات أقدس همایونی ملبوسات سلطنتی را از منسوجات وطنیه انتخاب فرمایند قاطبهٔ رجال دولت و ملّت هم به پادشاه جوان بخت خود تأسّي خواهند نمود از ذلّ احتیاج به خارجه رها خواهند شد، همچنانکه (میکادو) امپراطور ژاپون مفتاح ترقّی دولت خود را در این رشته دانست و از این باب داخل و به مقصد خویش نایل گشت اگر ذات أقدس شهریاری هم در این بدو سلطنت و عنفوان شباب از این طریق در مقام ترقّی دولت و رفع فقر و احتیاج ملت برآیند عمّا قریب أعلا درجهٔ شوکت و استقلال سلطنت و آبادی ملک و رعیّت را نایل خواهند بود، إن شاء الله تعالی.

چهارم: بذل مساعی جمیله و صرف همّت خسروانه در نشر علوم و صنایع متداوله که سایر ملل به وسایل آنها به این مدارج ترقی رسیده‌اند، بدیهی است که ایرانیان در لیاقت علوم و صنایع أکمل أمم و همیشه پیش قدم و مقدّم بر تمام ملل عالم بوده‌اند، و این تأخّر حالی که مملکت و ملت را به این درجه از فقر و فلاکت رسانیده است فقط از بی اعتنایی سَلَف به این أمور و مَیل آنها به مصنوعات اجانب بود که قهراً به جمیع ملت سرایت نمود، فعلاً إحیای ایران منوط به این نقطه و توجّهات مجدّانه آن ذات أقدس شاهنشاهی است، إن شاء الله تعالی.

پنجم: تحذّر از مداخلات أجانب و قطع رشتهٔ جاذبیت آنها است که آنچه بر سر این مملکت آورده‌اند فقط از طریق جلب قلوب سلاطین و صدور سَلَف بوده، تمام این مملکت فروشیها و این قرض خطیر و سایر جهات فقر دولت و ملت و نفوذ أجانب از این منشأ حادث است، إن شاء الله تعالی.

همیشه رجال ایران دوست و وطن پرست را برای ادارهٔ خاصّه سلطنتی اختیار و انتخاب خواهند فرمود و هوا خواهان اجانب و اشخاصی راکه با دشمنان دین و مملکت دوستی دارند بکلّی از بساط سلطنت تبعید خواهند فرمود و به خود بار نخواهند داد، إن شاء الله تعالی.

ششم: جهد قلبی در نشر عدالت، و حقیقت این مطلب موقوف است که شخص مقام سلطنت دام الله تعالیٰ شوکتها خود را با أضعف آحاد ملت مساوی در حقوق و أحکام قانونیه مقرّر فرمایند. بعد از اینکه مقام سلطنت به این وادی قدم نهاد و جدّاً در این مقام برآمد البتّه تمام گردن کشان مملکت قهراً تمکین خواهند نمود و أساس عدالت از روی واقع و حقیقت نه لفظ و صورت اُستوار خواهد بود، إن شاء الله تعالی.

هفتم: بذل رأفت و محبّت نسبت به عموم ملت که موجب جلب قلوب و رسوخ محبت پادشاه در قلوب ملت خواهد بود، إن شاء الله تعالی.

هشتم: مراجعه به تواریخ سلاطین بزرگ عالم، و دانستن اینکه به چه روش و رفتار و نشر معارف مذهبیّه تمدّنیه استقلال ملت خود را پایه دار و در صفحات تاریخ عالم نام خود را به یادگار گذارده‌اند و بر طبق همین سلوک و رفتار مراقبت فرمایند، إن شاء الله تعالی.

نهم: این معنا از تاریخ ایران بر ذات أقدس مکشوف خواهد بود که هر یک از سلاطین سَلَف چه سابق بر اسلام و چه بعد از آن که در وادی خوش گذرانی برآمده عمر خود را به لَهویات مصروف داشته‌اند قاطبه رجال مملکت هم همین طریقه را سلوک نموده، نتیجه ضعف و مذلّت بار آورده‌اند، و هر کدام که از این عیّاشی‌ها و شهوات بهیمیه و سَبُعیّه إحتراز و هم خود را به وظائف رعیّت پروری و مملکت‌داری و نشر علمیات و عملیّات و ترتیبات لشکری و کشوری و آبادی مملکت مصروف داشته به أندک زمان مقدّم بر سلاطین جهان شدند، امید که إن شاء الله تعالی آن ذات أقدس نیز از طریقهٔ دنیّه أولیٰ بکلّی إعراض و إحتراز، و مسلک ثانی را نصب العین خود خواهند فرمود، و عمّا قریب نتایج مأموله را حاصل خواهند فرمود، إن شاء الله تعالی.

دهم: ترویج علماء و حفظ مقام ایشان است، چه بالضروره اساس استقلال این دولت

و ملت به رواج مذهب منوط و رواج مذهب به نفوذ کلمه و مطاعیت علمای عاملین متوقف است. اگر خدای نخواسته اندکی از این مطالب کاسته شود حصن بزرگ مملکت و حافظ استقلال دولت و ملت از دست خواهد رفت، لهذا گذشته از وظیفهٔ دینیه حفظ قوّت و شوکت دولت و استقلال مملکت و ملت به این مطالب متوقف، و لازم است همیشه إلقائات دشمنان دوست نما و منحرفین از شریعت و علماء را دشمنی به دین و دولت و ماحی استقلال سلطنت دانسته کسانی راکه اینگونه دسایس إلقاء می‌نمایند دشمن و خاین سلطنت شمرده اصلاً به خود راه ندهند، إن شاء الله تعالی[1].

الداعي محمد كاظم الخراساني

---

۱. روزنامه مجلس، سال سیّم، شماره ٤٤، صفحه ۳، به تاریخ پنجشنبه ۲٦ ذی القعدة ۱۳۲۷ قمری. و این روزنامه در شماره (۱۲۱)، سال سیّم، در صفحه (۱)، به تاریخ شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۸، دربارهٔ این لایحه چنین نوشته است: این نامه أرباب سیاست را متحیّر ساخت به حدّی که جراید خارجه نوشتند که سزاوار است این نصایح به آب طلا بر صفحه نورانی ثبت شده و سلاطین موادّ آن را دستور العمل خود قرار دهند.

شماره (۱۸)

لایحهٔ هیأت علمیه نجف اشرف به اعضای دارالشورای کبرا پس از استبداد صغیر

۲۷ / ذی القعدة / ۱۳۲۷ ق

بسم الله تعالی

صورت لایحه‌ای که هیأت علمیّه نجف اشرف به دارالشورای ملّی فرستاده و در جلسه هشتم خوانده شده است.[۱]

به عرض حضور مبارک اعضای محترم دارالشورای کبرا شیّد الله أرکانه می‌رساند:

امروز که مبارکترین روز دورهٔ سعادت و بهترین وقت فیروز عالم إسلامیت، خاتمهٔ أیّام نحس و مصائب، و دورهٔ زوال و انجلاء سحاب ظلمت و کدورت است مقتضی ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[۲] أیام نکبت و ذلّت منقضي و طالع عزّت و نیک بختی أهالی این آب و خاک رو به اقبال گذاشته، و لیالی مظلمهٔ شدّت و گرفتاری به آخر رسیده، و نیّر أعظم عدالت در أفق تاریک مملکت طلوع نموده، از میامن توجّهات خاصّهٔ حضرت بقیة الله أرواحنا فداه و اقدامات کاملهٔ حضرات آیات الله مدّ ظلالهم و فداکاری و جان نثاریهای غیورانهٔ أحرار مجاهدین ملّت که مصادیق ﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾[۳] بوده، در میان آن همه شعله‌های خانمان سوز و زیر فشار آن همه ظلمهای چنگیزی

---

۱. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیلی آن در دورهٔ اول و زندانی و شهید نمودن عده‌ای از نمایندگان و آزادی خواهان به دستور محمد علی شاه قاجار که آغاز دورهٔ استبداد صغیر است، در تاریخ (۲ تیر ۱۲۸۷) برابر (۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶) مشروطه خواهان قیام نموده، و در تاریخ (۲۲ تیر ۱۲۸۸) برابر (۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷) تهران را فتح و سلطنت محمد علی شاه را سرنگون کردند. دورهٔ دوم مجلس شورا در تاریخ (۲۴ آبان ۱۲۸۸) برابر (۲ ذی القعدة ۱۳۲۷) پس از یک سال و چهار ماه و بیست و یک روز فترت شروع به کار کرد، و در جلسه هشتم آن این لایحه قرائت شد.

۲. سوره نور (۲۴)، آیه (۵۵).

۳. سوره آل عمران (۳)، آیه (۱۴۶).

متحمّل هرگونه بلیّات و مخاطرات فوق العاده گشته، در راه إحیای ملک و ملت از بذل جان و مال مضایقه ننمودند بحمد الله و حسن تأییده تمام مقاصد ملت حاصل و حقوق مغصوبهٔ ملت مسترد شده، دار الشورای ملی که نقطهٔ توجه و اُمیدگاه و کعبه آمال سی کرور برادران دینی است منعقد گردیده، به عرض تشکرات خالصانه و إهداء تبریکات صمیمانه مصدّع و از ألطاف عمیمهٔ أحدیّت جلّ شأنه موفّقیت آن وجودات مبارکه را بر إصلاح خرابیهای مملکت و إرقاء حال ملت خواهانیم. جای منتهای دقت و ملاحظه است که این ودیعهٔ نفیسه و امانت شریفه که درکنف با کفایت آن ذوات محترمه قرارگرفته خونبهای چه جوانهای رعنا و وجه المصالحهٔ چه اموال غارت شده و خانمانهای بر باد رفته است، و این کشتی دور افتاده از ساحل که امروزه آن وجودات محترمه کشتیبانیش را در عهده گرفته ذمّه دار نجات دادن از غرقاب هلاکت شده‌اند متضمّن چقدر نفوس مقدّسه اسلامیه است که الیوم بین الحیات و الممات چشم بر شما دوخته و منتظر نتیجهٔ اقدامات آن وجودات مبارکه می‌باشند، و فعلاً نبض علاج أمراض مهلکهٔ وطن مقدّس به دست طبیبانهٔ شماها سپرده شده مترصّد است که به دردهای بی درمان مملکت چه علاجی فکر نموده و چه حیات تازه از أنفاس مسیحیهٔ آن ذوات محترمه که به کالبد ملک و ملت خواهد رسید، امیدوار چنانیم که بعون الله تمام مشکلات عویصهٔ مملکت در دست تدبیر آن وجودات مبارکه حل گشته، و وطن مقدس اسلامی به اقدامات صحیحهٔ آن ذوات محترمه از همهٔ مخاطرات هائله رهایی یابد، و ضمناً مستدعی است که در خصوص فضایح أعمال و حرکات مستبدّانه جناب یمین الملک کارپرداز اول بغداد که کراراً بر أولیای امور اطلاع داده شده و ثمری نبخشیده توجهی فرموده، و ایرانیان مقیم عراق را از شرّ افعال استبدادیهٔ ایشان نجات بدهید[1].

(محل مهر هیأت علمیّه)

---

۱. روزنامه ایران نو، سال اول، شماره (۸٦)، صفحه (۹)، به تاریخ ۲۷ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷ قمری.

شماره (۱۹)

لایحهٔ آیة الله آخوند خراسانی به علمای اعلام اُرومیه

اواخر سال ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سواد دستخط حضرت آیة الله خراسانی که به توسط أشرف الحاج حاجی علی آقای حاجی رحیم طاب ثراه صادر شده است.

اُرومیّه

عموم آقایان عظام و علمای أعلام و أرکان اسلام آن بلدهٔ شریفه دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد.

البته آن ذوات محترمه به وظیفه و تکلیف فعلی که امروزه در حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند قیام خواهند فرمود و این معنا را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیّه از چند قرن قبل به اینطرف هر یک از هر طرف که به بلاد اسلامیه راه داشته به محو استقلال اسلامیان و هدم اساس مسلمانی همّت گماشته کاملاً به مقدّمات آن مشغول و حالا به گرفتن نتیجه پرداخته‌اند. مفاسد داخلیهٔ مرکزوجولهٔ باطلهٔ معاندین اساس دیانت حقّه، و جدّیت لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب، و تفریق کلمهٔ ملّیه هم از فروع این أصل است، و منشأ تمام این مفاسد و أساس تمام خرابیها اقامت قشون اجانب است در داخلهٔ مملکت ایران که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده طول اقامت آنها تدریجاً به فساد اخلاق ملّت و ذهاب غیرت اسلامیه و ضعف عقاید مؤدی و به وسیلهٔ دامهایی که افکنده‌اند مسلمانان سست عنصر ضعیف‌الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثهٔ خود نموده، کار به جایی رسیده که بستگی به اجانب و در تحت حمایت آنها بودن برای مسلمانان موجب شرف و افتخار شده است، یا للأسف که درجهٔ ضعف ایمان و جهالت و بی خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیه به این مرتبه منتهی شده است، خوب است که از ملاحظه حال مسلمین سایر ممالک مثل ترکستان و قفقاز و بعضی صفحات هند و غیرهم که به همین ترتیبات أبله فریبانه دشمنان دین، شرف و

استقلال مملکت خودشان را از دست داده حالا در ذلّت اسارت و رقّیت کَفَره گرفتارند عبرت بگیرند، فعلاً أهمّ وظائف عموم علمای اعلام و حصون اسلام این است که در سدّ این ثلمهٔ عظیمهٔ وارده بر اسلام بذل جهد و صرف مهجه فرمایند، تمام أرباب منابر و وعّاظ را مقرّر فرمایند که در مجامع عامّه و خاصّه به مفاد آیات و اخبار وارده در منع توادّ و تحابّ و اُنس با کَفَره فضلاً از کارگزاری، آنها را ذهنی قاطبهٔ مسلمین نموده، به همه بفهمانند که به نصّ کلام مجید إلهی عزّ اسمه ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾[1]، این رفتارها با واقعی بودن ایمان منافی، و البته اگر مسلمانان پاک عقیدت به این معنا متذکر و بفهمند که چشم و گوش بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم می‌زنند البته از این سکون و غفلت متنبّه خواهند شد و به عقد أخوّت و اتحاد با همدیگر در دفاع از حوزه اسلام موفّق خواهند گردید، و بلکه به همان فطرت اسلامی بدون حاجت به صدور حکم تحریم أمتعهٔ روسیه از این فضول عیش که موجب ذهاب ثروت و بیضهٔ اسلام و ذلت و اسارت مسلمین است غمض عین خواهند کرد، و حتّیٰ به قوّهٔ دفاعیه که فعلاً بر قاطبه مسلمین واجب است و أهمیت آن از تمام أحکام شرعیه مطهّره بدیهی است مبادرت و أحکام سبق و رمایه را که در این عصر مصداقش مبدّل است عموماً امتثال، و بلکه در این باب بعد از مشورت با آقایان حجج اسلام آنچه به نظر رسیده باید حوزه علمیّه تمام بلاد محروسه با هم متّفق و متواعد شوند و در موعد واحد همه با هم به تعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسّی عموم طبقات ملت گردد، إن شاء الله تعالی، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[2].

من الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

---

۱. سوره مجادله (۵۸)، آیه (۲۲).

۲. این نامه در اوراق و شبنامه‌های ژلاتینی سید حسن تقی زاده در کتابخانه مجلس شورای اسلامی می‌باشد. ولی آقای منوچهر صدوقی سها در کتاب (تدوین الاقاویل فی مشیخة الاردبیل) صفحه (۱۶) آورده است که این نامه خطاب به حاجی میرزا عبد الله آقای مجتهد اردبیلی، عالم و مرجع تقلید در اردبیل که از تلامذه آقای آخوند خراسانی بوده و در سال (۱۳۲۰ ق) به اردبیل مراجعت نموده می‌باشد، و تاریخ نامه را اواخر سال (۱۳۲۷ ق) هنگامی که قشون روس در اردبیل بودند ذکر کرده است. سقوط و اشغال اردبیل در روز ۲۲ شوال ۱۳۲۷ قمری بوده است.

شماره (۲۰)

لایحهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به حجج اسلام و حوزه علمیه تهران دربارهٔ مجتهدین هیأت نظّار مجلس

۲۲ / ذی الحجّة / ۱۳۲۷ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

طهران - خدمت آقایان عظام حجج اسلام و حوزهٔ مقدّسه علمیهٔ تهران أدام الله تعالی تأییداتهم و تسدیداتهم

چون به موجب فصل دوم از متمّم قانون اساسی برای مراقبت در عدم مخالفت قوانین موضوعه و آراء صادره با شرعیات رسماً مقرّر است بیست نفر مجتهدین عدول عارفین به مقتضیات عصر به مجلس محترم ملی معرفی شود که به اکثریت آراء یا قرعه پنج نفر یا بیشتر از آن میان انتخاب نموده به عضویت مجلس بشناسند و ردّ و قبول ایشان را در این باب متّبع دانند لهذا خدمت آقایان عظام و حوزهٔ علمیه طهران أسّس الله تعالی علی التقویٰ بنیانها و شیّد أرکانها مستدعی که هرکس را بینکم و بین الله دارای اوصاف ثلاثهٔ مذکوره دانند و بعلاوه بی غرضی او عند العموم هم مسلّم و صاحب قبول عامّه باشد یعنی اشخاص مسلّم و متّفق علیه عند النوع را به این خادمان شرع أنور معرفی فرمایند تا در تکلیف شرعی خود کاملاً بر بصیرت باشیم، إن شاء الله تعالی.

از سایر بلاد معظّمه هم همین سؤال معروض، و انتظار جواب همه را داریم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[1].

۲۲ ذی الحجّة ۱۳۲۷

عبد الله المازندراني محمد کاظم الخراساني

---

۱. روزنامه ایران نو، سال اول، شماره (۱۲۶)، صفحه (۳)، به تاریخ ۲۵ محرم الحرام ۱۳۲۸.

شماره (۲۱)

عریضهٔ انجمن وطن خواهان ایران در بمبئی به آقای آخوند خراسانی

۱٤ / صفر / ۱۳۲۸

در این عریضه آمده است که: (انگلیسها به بهانهٔ جلوگیری و منع دخول اسلحه از ایران به افغانستان، بندر جاسک و سواحل مکران را اشغال کرده‌اند، از ریاست روحانی اسلام درخواست نموده‌اند که با اولیای دولت مذاکرات و مخابرات فرموده، تخلیهٔ فوری بندر جاسک و سایر بنادر را بخواهند، و اگر اهمال شود عمّا قریب بنادر خلیج فارس به کلّی از دست خواهد رفت...).

درپشت این نامه، دستخط میرزای نائینی خطاب به وزارت اُمور خارجه چنین است:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

این عریضه را انجمن وطن خواهان بمبئی به حضور حضرت آیة الله دام ظلّه عرض کرده‌اند، لازم شد لفّاً تقدیم شود که به نظر اُولیای اُمور برسانند و علاج عاجل بخواهند. حضرت آیة الله دام ظلّه فرستاده‌اند که لفّاً ایفاد خدمت نمایم[1].

الأحقر محمد حسین النائینی

۱۴ شهر صفر ۲۸

---

۱. اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس و روس به ایران، فصل اول، سند شمارهٔ (٤٦)، صفحه ٤۱، به نقل از آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، ج ۲۷، پ ۲، سال ۱۳۳۸ ق. و تصویر دستخط میرزای نائینی در بخش (اصول اسناد) این کتاب، در صفحه (۵۱۰) آمده است، و آن را در بخش دستخطها ذکر نمودیم.

شماره (۲۲)

نامه حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به نایب السلطنه دربارهٔ فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده

۱۲ / ربیع الثانی / ۱۳۲۸ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

إن شاء الله تعالی - طهران

خدمت جناب مستطاب أجلّ اکرم أشرف آقای ناصرالملک دام تأییده و اقباله فایزگردد. به عرض می‌رساند، مراتب تشکر ازکمال اسلام پرستی و وطن پروری و کفایت کافیه و درایت کامله جناب مستطاب عالی و قیام به وظیفهٔ معلّمی و راهنمایی و کشتیبانی سفینهٔ حیات استقلالی مملکت خارج ازآن است که در طیّ این مختصر حقّ آن را توان اداء کرد، أجرکم علی الله تعالی و علی رسوله وآله صلوات الله علیهم، و نسأله تعالی أن یدیم تأییدکم و تَسدیدکم. عجالتاً آنچه که به تحقیق و وضوح پیوسته آنکه وجود آقا سید حسن تقی زاده بعکس آنچه اُمیدوار بودیم مصداق این شعر است:

فکانت رجاءً ثم صارت رزیةً لقد عَظُمَت تلك الرزایا و جلّتِ

ضدّیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش به اینکه همچنانکه مملکت پاریس فیما بین ممالک نصارا به القای قیود مذهب تنصّر مسلّم و معروف آفاق است همین قسم ایران هم که فیما بین ممالک اسلامیه بحمد الله تعالی و حسن تأییده تا بحال به حفظ اساس دیانت اسلامیه امتیازی داشته است از این به بعد هم همین مسلک ملعون لا مذهبی و القای قیود و حدود اسلامیه را اختیار نماید و همچنانکه پاریس فعلاً فیما بین ملل مسیحیه به عدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت نما و ممتاز است همین طور ایران هم فیما بین ملل اسلامیه به همین لکهٔ ننگ و عار العیاذ بالله تعالی انگشت نما و ممتاز گردد. و چون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد

دينيهٔ مترتبه بر تعقيب اين مسلک خبيث بالأخره جز انقلاب عمومی و ضدّيت تمام علماء و مسلمين با اصل اساس قويم مشروطيت و ذهاب مملکت و استيلای اجانب اثری مترتب نتواند بود لهذا اصابه و صحّت عقيده کسانی که او را عمداً يا جهلاً کارکن خارجه می‌شمارند بديهی است، و در اين مدت چند ماه به تمام وسايل ممکنه در نصيحت او تشبّث شد و اصلاً مفيد نشد، اکنون چون زياده بر اين سکوت و اغماض دربارهٔ اين چنين مادهٔ فاسدهٔ شقاقلوسيه[1] را با وظيفه و تکليفی که در حفظ دين و دنيای مسلمين و صيانت ممالک اسلاميه در عهده داريم منافی و عياناً مؤدی به انقلاب عمومی و استيلای اجانب شدن را مشاهده می‌نماييم لهذا به أداء وظيفهٔ إلهيّه عزّاسمه مبادرت و حکم قطعی صادر و لفّاً ايفاد شد. ترتيب و تهيهٔ مقدّمات اظهار اين حکم إلهی عزّاسمه که بدون غايله اين مادهٔ فاسده مقطوع الأثر گردد به عهدهٔ کفايت و درايت و دين پرستی و وطن پروری جناب مستطاب عالی و هيأت معظّمه وزرای عظام و أمنای محترم دار الشورا و ساير أمراء و سرداران عظام موکول و به عنايت امام زمان أرواحنا فداه أميدواريم که بعون الله تعالی و حسن تأييده بدون ترتّب هيچ غايله بکلّی از هرگونه مداخله و إفساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمرّه ساقط شود إن شاء الله تعالی، والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته[2].

من الأحقر الجاني محمد کاظم الخراساني
(محل مهر مبارک)

من الأحقر عبد الله المازندراني
(محل مهر مبارک)

---

۱. مصحف لفظ يونانی (سفاکلوس)، به معنی موت يا فساد عضوی خشک و بی حس شدن آن (لغت‌نامه دهخدا).

۲. تاريخ معاصر ايران، جلد سوم، بخش اسناد، سند شمارهٔ (۱۲)، صفحه (۱۷۲). و تصوير دستخط ميرزای نائينی هم در صفحه (۲۳۶) اين کتاب آمده، و ما آن را در بخش دستخطها ذکر کرديم.

شماره (۲۳)

مکتوب حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملّی در معرّفی مجتهدین طراز اول نظّار

۳ / جمادی الأولی / ۱۳۲۸

بسم الله الرّحمن الرّحیم

۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۸

مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

چون به موجب فصل دوم از متمّم قانون اساسی رسماً مقرّر است که برای مراقبت در عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه بیست نفر از مجتهدین عدول عارف به مقتضیات عصر به مجلس محترم معرفی شود و پنج نفر یا بیشتر به اکثریت آراء یا قرعه از ایشان انتخاب نموده به عضویت مجلس محترم بشناسند و امضاء و ردّ هیأت معظّمهٔ منتخبه را در این باب مطاع و متّبع دانسته هر چه را که اکثر از این هیأت محترمه مخالف شریعت مطهّره شمارند بکلّی الغاء نموده بسمَت قانونیت ندهند و به موقع اجراء نگذارند، لهذا بموجب همین فصل شریف که به منزلهٔ روح سیاست اسلامیه و حافظ استقامت این اساس سعادت است مدتی است در مقام فحص و سؤال از أمّهات بلاد برآمدیم و با اینکه بحمد الله عدد کثیر موصوفین به اوصاف مذکوره که چشم اسلام به وجود مبارکشان روشن است به معرفت خودمان یا شهادت شهود معتبره احراز شد، لکن چون بقای جمله‌ای در مراکز خودشان أهمّ و لازم و حرکت جمله‌ای دیگر به طهران زحمتی است فوق العاده، بلکه خیلی از آقایان عظام حاضرین طهران هم که جامع اوصاف و پشتیبان ملت و مایه قوام این اساس سعادتند مراقبت حضور همه روزه مجلس زحمتی است فوق حدّ تحمل ایشان، لهذا به معرفی آقایان مفضّلة الأسامی با اعتذار از اسقاط عناوین و القاب و عدم رعایت تقدیم و تأخیر اکتفا می‌شود:

از نجف اشرف زاده الله تعالی شرفاً و عزّاً: آقای حاجی سید مصطفی کاشانی، آقای آقا شیخ اسماعیل محلاتی، آقای آقا میرزا محمد حسین نائینی، آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقای آقا شیخ مهدی مازندرانی، آقای آقا ضیاء الدین عراقی، آقای آقا شیخ عبد الله گلپایگانی.

از مشهد مقدّس علیٰ مشرّفها افضل الصلاة و السلام: آقای حاجی سید أسد الله قزوینی تنکابنی.

از خود طهران: آقای حجة الاسلام بهبهانی، آقای حاجی امام جمعه خویی، آقای آقا میرزا سید محمد آقازاده بهبهانی.

از اصفهان: آقای حاجی آقا نور الله ثقة الاسلام، آقای آقا سید حسن مدرّس قمشه‌ای.

از تبریز: آقای حاجی میرزا ابوالحسن انجزی (انگزی).

از شیراز: آقای آقا سید علی کازرونی.

از یزد: آقای حاجی میر سید علی حایری.

از بلدهٔ طیبهٔ قم علیٰ الثاویة بها سلام الله: آقای حاجی میرزا زین العابدین.

از همدان: آقای حاجی شیخ محمد باقر.

از سلطان آباد عراق: آقای آقا نور الدین.

از گلپایگان: آقای آقاخوند ملّا زین العابدین. أدام الله تعالی تأییداتهم و تسدیداتهم.

آقایان عظام که معرفی شده‌اند اتصاف جمله‌ای از ایشان به معرفت - کاملهٔ خودمان معلوم و نسبت به بعضی هم به شهادت شهود ثابت است. وظیفهٔ مقامیّهٔ آقایان عظام نظّارکه به عضویت منتخب می‌شوند رعایت تطبیق قوانین راجعه به سیاسات مملکتی است کائناً ماکان بر احکام خاصّه و عامهٔ شرعیّه، اما تسویه و تعدیل اُمور مالیه و تطبیق دخل و خرج مملکت مطلقا خارج از این عنوان است، چنانکه قوانین راجعه به موادّ قضائیه و فصل خصومات و قصاص و حدود و غیر ذلك از آنچه صدور حکم در آنها وظیفهٔ خاصهٔ حکّام شرع أنور است و از برای هیأت معظّمه دولت جز إرجاع به مجتهدین عدول نافذی الحکومه و إجراء حکم صادر کائناً ماکان مداخله و تصرفی نیست، البته وضع اینگونه قوانین و دستور العمل حکّام شرع أنور هم از وظائف مجلس

محترم ملی خارج و در شریعت مطهّره مبیّن و معلوم، و وظیفهٔ مجلس محترم در این امور فقط تعیین کیفیت ارجاع و اجراء و تشخیص مصداق مجتهد نافذ الحکومه است که بعون الله تعالی مصادیق واقعیه معیّن شوند إن شاء الله تعالی.

آقایان علمای عظام که فعلاً در مجلس محترم سِمَت عضویت دارند اگر چه اتصاف جمله‌ای از ایشان به اوصاف ثلاثه معتبره در هیأت معظّمه نظّار معلوم است لکن چون وظیفه رسمیه این هیأت معظّمه فقط رعایت انطباق قوانین سیاسیه مملکت بر شرعیات است لهذا از معرفی ایشان در این موقع عجالتاً اغماض شد، ولکن البتّه أنظار شریفه ایشان هم معین هیأت معظّمه نظّار خواهد بود إن شاء الله تعالیٰ. أدام الله تعالیٰ تأییدکم و تسدیدکم، والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته[1].

الأحقر عبد الله المازندراني
(محل مهر مبارک)

الأحقر الجاني محمد کاظم الخراساني
(محل مهر مبارک)

۱. نسخهٔ اصلی این نامه به دستخط میرزای نائینی در آرشیو اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی می‌باشد. و تصویر آن را در بخش دستخطها آورده‌ایم.

شماره (٢٤)

نامه حجّتين آيتين آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملی در معرفی یک مجتهد هیأت نظّار

١٠ / جمادی الاولی / ١٣٢٨ ق

بسم الله الرّحمن الرّحيم

طهران - مجلس محترم شورای ملّی شيّد الله تعالى أركانه

هر چند ورقه معرفی بیست نفر مجتهدین عظام هفته قبل فرستاده شد لکن چون بدیهی است عدد بیست نفر به شرط عدم زیاده نیست لهذا مجدّداً معروض می‌شود جناب مستطاب زبدة المجتهدين العظام آقای حاجی شیخ محمد هادی مجتهد قائینی سلّمه الله تعالی هم از یگانه وجودات محترمه و جامع اوصاف ثلاثهٔ معتبره در این وظیفهٔ مهمّه و الحقّ وجود محترمشان در بیرجند به منزلهٔ گنجی است در خرابه چنانچه اکثریت آراء مبعوثان عظام أيّدهم الله تعالى بر انتخاب آن جناب و بلکه به افزودن عدد منتخبین بر پنج نفر صادر شود زهی موجب اطمینان است، إن شاء الله تعالى[1].

عبد الله المازندراني
(محل مهر شريف)

محمد كاظم الخراساني
(محل مهر شريف)

---

١. نسخهٔ اصل این نامه به دستخط میرزای نائینی در بخش اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی می‌باشد، و تصویر آن را در بخش دستخطها آورده‌ایم. و نامهٔ هفتهٔ قبل آقایان هم بتاریخ ٣ شهر جمادی الاولی ١٣٢٨ قمری می‌باشد که در سند قبل ذکر نمودیم.

شماره (۲۵)

اعتراض نامه ریاست روحانی اسلام در نجف به دول متمدّنه عالم در خصوص تجاوزات روس و انگلیس

اوّل ذی القعدة / ۱۳۲۸ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مقام ریاست روحانیّه اسلامیه، خاطر طرفداران حقوق بشریت و آزادی پروران عدالت پرست را متوجه می‌خواهد.

در این دورهٔ تمدّن که أشعهٔ عدالت و آزادی دو روی کره را منوّر دارد همیشه می‌شنیدیم که هیچ قوی پنجه و صاحب اقتدار و شوکتی پایمال کردن اندک حقّی از حقوق ضعیف‌ترین ملل عالم را غیر ممکن، و چنانچه ظلم پیشه و مغروری در چنین مقام برآید حکومتهای متمدّنه دنیا با او طرفیت و دفعش خواهند نمود. هر چند مقام ریاست روحانیهٔ اسلامیه از اوضاع سایر ممالک و طرفداری نوع پروران حق پرست از حقوق سایر ملل کاملاً اطلاع ندارد، لکن از سکوت و اغماضی که از این همه تجاوزات ظالمانهٔ حکومت روسیه در ایران شده و می‌شود بسی حیرت دارد. در چنین موقعی که ملّت مظلومهٔ ایرانیه که در عایلهٔ بشریت یک اولاد قدیم است بعد از احساسات ملّیه به وادی تربیت و ترقّی قدم نهادو به حسن دلالت و هدایت و تصویب پیشوایان روحانی خود، زنجیر اسارت و رقّیتی راکه از حکّام استبدادیه درگردن داشت با یک هیجان ملّی گسیخته، و بعد از چه قربانی‌ها و فداکاری‌ها به هدم أساس استبداد و خودسری و تشکیل حکومت شورویه ملّیه بر أساس قویم مشروطیت موفقیت یافت، چون این پیشامد برخلاف غرض و مقصودی که حکومت روسیه در محو آزادی و استقلال ایران از دیر زمان تهیه می‌نمود نتیجه می‌داد از این جهت به مقام آن بر آمد که تا موقع از دستش نرفته به حرکات غیر قانونی و مداخلات ناحق، آزادی پروران ایران را از اجراءات عملیه و ترقّیات ملّیه عایق، و به مکنونات دیرینهٔ خود هر چه زودتر نایل آید، و تا توانست هیکل پوسیدهٔ استبداد را نگهداری و از استوار شدن اساس مشروطیت

جلوگیری نمود، حتّیٰ مجلس ملّی ایران را در ۲۳ جمادی الأول ۱۳۲۶ به مباشرت لیاخوف روسی منهدم ساخت، همین که آن اساس پوسیده را مشرف به اضمحلال دید، اوّلاً به اسم فتح باب أرزاق برای تبریز، در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود، و بهانه حفظ قنسولات در حالتی که کاملاً محفوظ بوده قوهٔ نظامی خود را به تبریز وارد و در مرأیٰ و منظر قناسل دول معظّمه آنهمه تعدیات که درکتابچه علیحده در ۳۶ ماده ثبت و ضبط شده از عساکر او در تبریز صدور یافت، و چون خود را در هر تجاوز و مداخله بلا مانع، و دولت انگلیس را هم مساعد خود دید به قزوین و جاهای دیگر هم به اسم حفظ تجارت - با اینکه پیوسته محفوظ بوده و هست - عساکر خود را سوق داده از هیچ مداخله و تعدّی خودداری نکرد، و مفسدین و أشرار مملکت را تا توانست بر ضد دولت برانگیخت، همین که بعد از زحمات و خسارات زیاد مغلوب دولت شدند پناهشان داد، چنانکه پناه دادن به امثال رحیم خان قراچه داغی[1] و سایر پناهندگان به سفارت و قونسولخانه‌ها و افساد کاری‌های داراب میرزا[2] که از مستخدمین نظامی روس است در زنجان و سایر مداخلات ناحق او در اُمور داخلیهٔ مملکت، برکشف این مدّعا دلیل واضحی است.

لکن تا بحال از دولت انگلیس جز همان مساعدتهای معنویه علناً مداخله و اقدامی بر ضد استقلال ایران مذاکره نمی‌شد، حالا همان افسادات صفحه شمال به طرف جنوب هم ساری، و دولت انگلیس هم که سالها است خود را در اقطار عالم به عدالت پرستی و آزادی پروری معرفی فرموده بود، نسبت به ایران مسلک قدیم قویم خود را از دست داده، همدستی با روس را اختیار، و به موجب خبری که تلگرافاً رسیده است به مقام آن برآمده که همان معاملهٔ روس با شمال ایران را در صفحهٔ جنوب معمول دارد، و عساکر خود را به بهانهٔ اغتشاش جنوب به آن صفحه سوق نماید، و بلکه اختیار عسکریه و گمرکات آن صفحه را در تحت اقتدار خود آرد، و همان مقاصدی را که دولتین در نظر

---

۱. رحیم خان چلبیانلو فرزند حاج علی خان از سران عشایر شمالی آذربایجان ساکن أرس باران (قراچه داغ یا قره داغ). (تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، جلد اول، صفحه ۵۶).

۲. دارب میرزا پسر سیّم بهمن میرزا بهاء الدوله فرزند سی و هفتم فتحعلی شاه قاجار. (تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۶، صفحه ۹۸).

داشتند که در ضمن قرض دادن نصف ملیون لیره به ایران مجرا دارند، و ملت و دولت ایران زیر بار نرفت حالا به بهانه جویی درصدد اجرای آن بر آمده که به این وسیله استقلال ایران را خاتمه دهند. بدیهی است ملت تازه بیدار ایران که طوق رقّیت خاندان سلطنت قدیمهٔ خود را خلع کرد تا جان در بدن دارد به رقّیت أجانب تمکین نخواهد کرد، و مقام ریاست روحانیهٔ اسلامیه هم در دفاع از حوزهٔ مسلمین به هر اقدامی حاضر خواهد بود، لکن گمان نمی‌رفت طرفداران حقوق انسانیت سکوت و اغماض از این همه تعدّی و فشار دولتین روس و انگلیس را به ملت تازه هشیار ایران که تا مدتها لازم است برای اصلاحات اُمور و ترتیبات اساسیهٔ خود فارغ البال باشد رضا دهند، و به جای آنکه در عالم نوع پرستی حریّت پروران ایران را در اصلاحات نوع پرورانه کمک کنند در تخلیص از چنین گرفتاریهای در چنگال دو همسایهٔ مهربان هم اعانتی نفرموده، جوی خون شدن ایران و لکّه دار شدن عالم انسانیت را در این عصر زیاده بر این روا دارند. از تمام عدالت پروران عالم تمنّا داریم بیش از این سکوت و اغماض دربارهٔ ملت مظلومهٔ ایران روا نداشته، به تخلیص از چنگال دو همسایهٔ مهربان که در محو آزادی و استقلال ایران همدست شده‌اند عالم انسانیت و حق پرستی را خلاصی بخشند.

این بیان نامه را مقام ریاست روحانیهٔ اسلامیهٔ در نجف أشرف به دربار حرّیت پرور آن دولت فخیمه، به توسط سفارت جلیلهٔ دولت معظّمه در طهران با احترامات خالصه تقدیم می‌دارد[1].

الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني الأحقر عبد الله المازندراني

---

۱. روزنامه حبل المتین، سال هیجدهم، شماره (۲٤)، صفحه (٤)، بتاریخ ۹ ذی الحجة ۱۳۲۸. و روزنامه ایران نو، سال دوم، شماره (۲٦)، صفحه (۲)، بتاریخ دوشنبه ۸ ذی قعده ۱۳۲۸. و سیاست نامهٔ خراسانی، صفحه ۲۷۱، به نقل از روزنامهٔ نجف، سال اول، شماره ۱۸، صفحه ۷ و ۸، اول ذیقعده ۱۳۲۸. و اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد چهارم، سند شماره (٤۰)، صفحه ۲٦۸.

شماره (۲۶)

تلگراف ریاست روحانی اسلام در نجف به امپراطور روس در اعتراض به تجاوزات آن کشور

۲۷ / ذی القعدة / ۱۳۲۸

توسط قنسول روس مقیم بغداد

حضور اعلیحضرت امپراطور أعظم روسیه

پس از تقدیم احترامات شایان آن مقام منیع، معروض می‌داریم:

در چنین موقعی که ملت مظلومهٔ ایرانیه که در عایلهٔ بشریت از قدیمترین اولاد است به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی خود زنجیر اسارت و رقّیتی را که از حکّام استبدادیه در گردن و از سعادت بشریه محرومشان داشت به یک هیجان ملّی گسیخته، بعد از چه فداکاریها و قربانیها به مقصد نایل و به تشکیل حکومت شورویهٔ ملّیه بر اساس قویم مشروطیت موفّقیت یافت.

با اینکه نظر به سوابق ودادیّه و استحکام روابط جواریّه فیما بین ملّتین ایران و روس چنین مترقّب بود در این اوّلین قدم که در ترتیبات اساسیهٔ خود بالطبیعه دچار مشکلات داخلیه است دولت و ملت روسیه به وسیلهٔ حسن مساعدتهای مقتضیه روابط دوستانه را مستحکم و حقوق جواریّه را أداء خواهند فرمود متأسّفانه ضدّ آنچه مأمول بود کارگزاران روسیه در ایران همه روزه برای ملت و دولت تازه به راه افتاده چه اشکالات جدیده تولید و طریق سعادتشان را به چه سدهای آهنین مسدود ساخته، اوّلاً: قشون خود را به بهانهٔ فتح طریق ارزاق برای تبریز - در صورتی که قبل از آن مفتوح شده بود - و به اسم حفظ قونسولات - در حالتی که کاملاً محفوظ بود - به آذربایجان و بعد از آن هم به اسم حفظ تجارت - با اینکه همیشه محفوظ بوده و هست - به قزوین و نقاط مهمّه دیگر سوق نموده، پیوسته به مداخلات غیر قانونی و مزاحمات استقلال شکنانه و جری ساختن مفسدین و پناه دادن به یاغیان مملکت و بر خلاف قوانین مسلّمه عالم و حقوق بین‌المللی تذکرهٔ تبعیّت و حمایت به دست آنها دادن، إلیٰ غیر ذلك از اقدامات غیر حقّه حقوق ملت

و استقلال ایران را پایمال، و اوقات اولیای دولت و ملّت را از اصلاحات مملکتی و ترقّیات اساسیه به این مشکلات متعاقبه مشغول و مصروف، و با اینکه بالبدیهه مفاسد مترتبه بر وجود قشون اجنبی در مملکت و مداخلات غیر حَقّه و غیر قانونی کارگزاران آن دولت بهیّه در امور داخلیه ایران ممکن الارتفاع نیست الّا به اعادهٔ قشون و رفع ید از اینگونه مداخلات استقلال شکنانه، مع هذا اعادهٔ آنها را به ارتفاع مفاسد مترتبه بر وجودشان منوط فرموده‌اند.

اگر چه سابقاً مفاسد مترتّبه بر این رفتار مأمورین روسیه را در ایران به حضور اعلیحضرت امپراطوری تلگرافاً به توسط سفارت کبرای ایران معروض، و اعادهٔ عساکر روسیه و عدم تحقیر اساس دیانت و عزّت نفوس مسلمین را از آن مقام منیع درخواست نموده، اوائل ورود جناب أجلّ قونسول حالیهٔ بغداد هم به اقتضای وظیفهٔ مقامیّه و حقوق جواریّه مراتب مأیوسی رؤسای روحانی و عموم مسلمین را از این وضع، و مؤدّی شدن ان بالمجبوریه به گسیختگی روابط جواریّه و تجاریه و غیرهما به توسط آن جناب أجلّ مشروحاً معروض، و اعادهٔ قشون روسیه از ایران استدعا شد.

در جواب این مکتوب هم اخبار رفتن جمله‌ای از عساکر روسیه از ایران و وعدهٔ عاجلهٔ اعلیحضرت امپراطوری به اعاده بقیه را، آن جناب أجلّ ابلاغ، و به مرعی بودن حقوق ملت و رعایت استقلال ایران هم کاملاً امیدوارمان نمودند، لکن تا بحال در إنجاز آن مواعید به هیچ وجه اثری ظاهر نشده.

به واسطهٔ همین طول اقامت قشون روسیه در شمال ایران است که دولت فخیمهٔ انگلیس هم در مقام اجرای همین معامله در جنوب به همین بهانه‌های بی منشأ و همعنان شدن با آن دولت بهیّه در تشبّثات ناحق بر آمده‌اند.

مقام ریاست روحانیه اسلامیه باز هم به اقتضای کمال امیدواری به مراتب حق پرستی و نوع خواهی و آزادی پروری اعلیحضرت امپراطوری، و حسن رعایت أولیای آن دولت بهیّه از حقوق جواریّه رجاء واثق دارد إن شاء الله تعالی تضییع حقوق ملت مظلومه ایرانیه و هدم مبانی آزادی و استقلال ایران را زیاده بر این روا نداشته، اعاده قشون روسیه از ایران و رفع ید از مداخلات استقلال شکنانه، أوامر عاجله شرف اصدار، و

مأيوسی علماء و قاطبهٔ مسلمين را به اميدواری كامل مبدّل، وگسيختگی روابط و داديّه و جواريّه و تجاريّه را روا نخواهند داشت، و رياست روحانيه اسلاميه و قاطبهٔ مسلمين را از تكاليف دينيّه كه لامحاله بر اين تجاوزات و مداخلات غير قانونی كه بالمجبوريه مترتب خواهد بود آسوده، و دولت فخيمهٔ انگليس را هم از اين خيالاتی كه محض همعنان شدن با دولت بهيّه درصدد برآمده بالتبع منصرف خواهند فرمود[1].

رؤسای روحانی اسلام علمای نجف اشرف

محمد كاظم الخراساني عبد الله المازندراني

۱. روزنامه حبل المتين، سال (۱۸)، شماره (۳۳)، بتاريخ ۲۰ صفر المظفر ۱۳۲۹، صفحه ٤. و روزنامه ايران نو، سال دوم، شماره ٥٦، صفحه (۱)، بتاريخ چهارشنبه ۲۵ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۸، برابر ۲۸ دسامبر ۱۹۱۰ ميلادی. و (واقعات اتفاقيه در روزگار)، جلد دوم، صفحات ۵۸۱-۵۸۲. و سياست نامه خراسانی، صفحه ۲۷۵، به نقل از روزنامه نجف، سال اول، شماره ۲۳، صفحه اول، به تاريخ ۲۸ ذيقعده ۱۳۲۸.

شماره (۲۷)

تلگراف حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملّی

ماه صفر ۱۳۲۹ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

خدمت جناب مستطاب آقای ناصرالملک دام تأییده و اقباله

پس از تبریک قدوم میمنت لزوم و أدعیهٔ شکر نعمت وجود محترم، ابلاغ تلگراف ذیل و اقدامات اسلام پرستانهٔ وطن پرورانه را امیدواریم.

مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

البته أمنای محترم ملت علاوه بر دیانت و حسن عقیدت اسلامیه در عالم وطن‌خواهی این معنا راکما ینبغی متذکرند که همچنانکه مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذاهب رسمیهٔ آن ممالک مبتنی و لهذا از خلل مصون است همینطور آزادی ایران هم در صورتی که به تأییدات إلهیّه عزّ اسمه و حسن مراقبت مبعوثان ملت و هیأت معظّمهٔ مجتهدین عظام أیّدهم الله تعالی بر اساس قویم مذهب رسمی مملکت که أبد الدّهر خلل ناپذیر است أستوار شود البته از هر خلل مصون و پایدار و بالطبیعه جالب اتفاق کلمهٔ ملّیه و قالع موادّ اختلاف و موجب یأس أجانب و حصول نتیجهٔ مطلوبه از این همه مجاهدات و بذل نفوس و أموال تواند بود.

حال که بحمد الله تعالی أصل شجرهٔ خبیثهٔ استبداد و مادّة المواد فساد مملکت منقطع و از این جهت فراغت حاصل است مراقبت کامله در عدم تخلف از فصل دوّم متمّم قانون اساسی أهمّ وظائف مبعوثان عظام و رفع شوائب أوهام عاجلاً لازم، مخصوصاً در بعضی جراید معتبرهٔ مملکت به جای آنکه قوانین موضوعه برای منع از ارتکاب منکرات اسلامیه را اشاعه و این اساس سعادت را أستوار نمایند افتتاح قمارخانه‌ها و بیع و شراء و مالیات بستن بر مسکرات و نحو ذلک را اعلان و از معاندین مشروطیت بی اندازه تقویت شده، لهذا لازم است به دفع این مفاسد مبادرت، و از أندک عایدهٔ این قبیل شنایع اغماض و قوانین ممنوعیت آنها و اجرای حدود إلهیّه عزّ اسمه بر مرتکب

را در تمام مملکت سریعاً منتشر فرمایند، و در تهذیب کلیهٔ جراید و مطبوعات از مواد مخالف با شریعت و موجبات نفرت و صرف قلوب هم لازم است أولیای دولت و ملت مزید مراقبت مبذول، و این أعظم أبواب فساد و إفساد را کاملاً مسدود فرمایند.

هنوز ملّت فلک زده از تبعات مقالهٔ منحوسهٔ مندرجه در شماره (۶) حبل المتین یومیه آسوده نشده که در جریدهٔ مطبوعه تبریز داستان بی حجاب بیرون آمدن زنان را که بالاترین اتهامات مجعوله برای صرف قلوب از این اساس سعادت بود عنوان نموده و برای تصدیق این مفتریات چه خوب سند به دست می‌دهند. بدیهی است ضرر اینگونه دشمنان دوست نمایی که بواسطهٔ کمال بی دینی یا تحریک أعادی به موجبات صرف قلوب همّت گماشته‌اند از ادارهٔ استبدادیهٔ سابقه به مراتب أعظم و دفعشان أهمّ و أندک تسامح در این باب چون خیانتی است عظیم لهذا هیچ متردّد نخواهد بود إن شاء الله تعالی.

در خصوص ترتیب ادارهٔ معارف و تهذیب مکاتب و مدارس و أصول تدریسات از منافیات اسلامیه و گماشتن معلّمین مذهبی برای تعلیم اصول و فروع لازمهٔ مذهبیه، وصول بشارت ترتیبات صحیحهٔ این امر که مقدمهٔ استغنای از اجانب و مفتاح سعادت دین و دنیای مسلمین و متوقّف علیه حکم به وجوب اهتمام در تعلیم علوم لازمه محتاج الیها بر تمام مسلمین است عاجلاً مترصّد و أمیدواریم إن شاء الله تعالی.

در خصوص ترتیب قانون عدلیه، مراقبت کامله لازم است که بعون الله تعالی از روی واقع و حقیقت مظهر عدل و ما حی ظلم و بر طبق شریعت مقدسه تأسیس شود. مقام قضاوت شرعیه که منصب إلهی عزّ اسمه است مطابق اصول مذهب مقدّس جعفری علی مشیّده أفضل الصّلاة و السلام کاملاً محفوظ و نفوذ و مطاعیت أحکام صادره از حکّام شرع أنور کما هو حقّه مرعی و موجبات حفظ اتحاد کلمهٔ آقایان عظام علمای اعلام و قاطبهٔ ملت را کما ینبغی رعایت خواهند فرمود، إن شاء الله تعالی[1].

الأحقر محمد کاظم الخراساني الأحقر عبد الله المازندراني

---

۱. واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد سوم، صفحه (۵۹۸).

شماره (۲۸)

تلگراف تبریک آیات عظام عتبات عالیات به نایب السلطنه ناصر الملک - برای تشریف فرمایی ایشان به مجلس

غرّه / ربیع الثانی / ۱۳۲۹ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مقام منیع نیابت سلطنت عظمیٰ دامت شوکته العالیه

بشارت تشریف فرمایی را بر آن سرمایه سعادت و نجات مملکت و ملّت از أعظم بشارات و به منزلهٔ عود روح به جسد عاری از حیات و موجب تبدیل یأس کلّی به کمال امیدواری گردید.

إن شاء الله تعالی به مبارکی و میمنت و دوام نصرت و تأیید در موجبات قوّت و شوکت دین و دولت مقرون، و در جمع کلمهٔ ملّیه و اصلاحات اساسیّه و رفع پیچیدگیهایی که ازکثرت اختلافات و نمایش دادن أغراض شخصی به صورت نوع پرستی حاصل و حال مملکت و ملت را چنین تباه نموده است مؤیّد و منصور، و به برکت انفاس دین پرستانه و بیانات وطن پرورانهٔ قاطبهٔ رجال با شرف و حمیّت را به وخامت عاقبت این تفریق و اختلاف أهواء و تشتّت که سیر قهقرایی را به این درجه منتهی و مساعی و زحمات داعیان را هم در جمع کلمهٔ ملّیه چنین هباء و هدر داده حکیمانه متنبّه، در این معنا چنانچه باید و شاید مجسّم و ذهنی همه خواهند فرمود که: تمام شرف و سعادت شخصیه و نوعیه هرکس هر چه در نظر دارد تماماً به حفظ استقلال مملکت متوقّف، و این معنا جز در سایهٔ مذهب که جامع وحید این ملّت و حصن حصین مملکت و یگانه حافظ این آب و خاک است محال، و نعمت اتحاد عنصر غالب که از نعم خاصهٔ إلهیّه عزّاسمه بر این ملت و نتیجهٔ زحمات سلف صالحین از علماء و سلاطین است وسیلهٔ حفظ شرف و استقلال و فوز به أعلا درجهٔ شوکت و عزّت و ترقّی و رفعت است. نتیجهٔ مشهوده از تفریق و اختلافات و سیر معکوس این مدت هم برای تجربیّات کافی است.

و امید است که بعون الله تعالی و حسن تأییده از این به بعد تمام رجال دین پرست ایران خواه به حسن نیّات و کمال مراقبت آن والا حضرت أقدس دامت شوکته که به موجبات نجات و وسایل حیات که فقط به اتحاد کلمهٔ عموم علماء و أمراء و أعیان مملکت موقوف، و به رفع کلیهٔ اختلافات و فراهمی اسباب جلب قلوب و رفع نفرت طبقات ملت منوط است کاملاً همّت خواهند گماشت و در جمع کلمهٔ ملّیه عاجلاً با داعیان مساعدت خواهند فرمود، و آن والا حضرت أقدس هم با عزم راسخ و خیال ثابت متوکّلاً علی الله مستمدّاً من ولیّ عصره أرواحنا فداه به وظائف مقامیه قیام، و کلمهٔ تشتّت راجع به مملکت و ملّت از دست رفته را القاء خواهند فرمود، إن شاء الله تعالی، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[1].

محمد کاظم الخراساني عبد الله المازندراني

١. روزنامه ایران نو، سال سوم، شماره (٨)، صفحه (١)، بتاریخ سه شنبه ٤ ربیع الثانی، ١٤ برج حمل ١٣٢٩. لازم به ذکر است که: (از طرف آقایان مراجع نجف تلگرافی شده بود برای تبریک و تشریف فرمایی والا حضرت نایب السلطنه به مجلس، تلگراف مزبور را والا حضرت به مجلس فرستاده بودند قرائت شود، از قرار فوق قرائت شد، در جلسه ٢١٨ مجلس، به تاریخ شنبه غرّه شهر ربیع الثانی). همچنانکه در این روزنامه آمده است.

شماره (۲۹)

لایحهٔ آیات عظام عتبات عالیات به مجلس شورای ملّی دربارهٔ ضوابط قضاوت شرعی

۱۱ / ربیع الثانی / ۱۳۲۹ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

به توسط هیأت معظّمه مجتهدین عظام أعضاء أیّدهم الله تعالی

به مجلس شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه و وزارت جلیلهٔ عدلیّه دامت تأییداته

بعد از دعاء معروض می‌شود: در دورهٔ سابقه که فصل ۲۷ قانون اساسی[۱] بطوری که باید دقایق لازمه را مراعات نمود، و فصل خصومات شرعیه را به محاکم شرعیّه و تصدّي حکّام شرع مسلّم الأجتهاد و العدالة موکول[۲]، و سایر خصومات سیاسیّه مملکتی را به عهدهٔ محاکم عرفیّه نظامیّه برگزار کرده[۳]، چقدر تمامیت این اصل کاشف از صحّت اساسی بود.

بعد هم در مسألهٔ استیناف و تمییز، مذاکرات و مراجعاتی از مجلس محترم به این ناحیهٔ مقدّسه می‌شد، و چون استیناف و تمییز بعد از صدور حکم شرعی بتّی از مجتهد نافذ الحکومه بنابر اُصول مذهب مقدّس جعفری علی مشیّده أفضل الصلاة و السلام أصلاً مشروعیت ندارد، و نتیجهٔ مراجعات و مذاکرات آن دوره این شد: بعد از اینکه محاکم شرعیّه و أساسیّهٔ عرفیه از همدیگر منفصل شد استیناف و تمییز را به همان محاکم سیاسیّه عرفیّه مخصوص دارند، که هم مخالفتی با اساس مذهب مقدّس نشده باشد

---

۱. اصل بیست و هفتم متمّم قانون اساسی: « دوّم: قوهٔ قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمییز حقوق و این قوّه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیّه در عرفیات ».

۲. اصل هفتاد و یکم متمّم قانون اساسی: « دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلّمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است ».

۳. اصل هفتاد و دوم متمّم قانون اساسی: « منازعات راجعهٔ به حقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نماید ».

و هم موازین سیاسیّه ایران در انظار دول أجنبیّه ناقص نباشد، و به همین طور بنا بود انجام شود که داستان انفصال مجلس به میان آمد.

تا در این دوره چندی قبل مسموع شد محکمهٔ تمییز را مقرّر داشته‌اند، و جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای حاج شیخ محمد حایری مازندرانی دام علاه به ریاست آن انتخاب شده‌اند، به گمان آنکه به همان ترتیب سابق است و انتخاب ایشان هم برای إعمال دقایق شرعیه است از این جهت مسرور شده تلگرافی هم مبنی بر همین معنا معروض داشته، و ضمناً از وزارت جلیلهٔ عدلیّه مزید مراقبت و بذل جهد کامل در رفع خرابیهای عدلیه و شعب و ادارات آن که موجب شکایت عمومی شده است درخواست شد.

حالا می‌شنویم آن ترتیب سابق و آن فصل شریف بکلّی من حیث العمل مُلغا شده و خصومات شرعیه را غیر أهله متصدّی گشته و استیناف و تمییز مطّرداً مقرّر شده است، اگر چه این معنا از جهات عدیده قابل تصدیق نبود لکن از روی کمال اضطراب که مبادا خدای نخواسته تقلید از محاکم خارجه چنین پیش آمد و روز سیاهی را برای انهدام این اساس سعادت مقتضی گشته، و سر آمد تمام موجبات انزجار ونفرت قلوب نوع علماء و ملّت شده که ناموس این اساس سعادت تدریجاً از میان برود از این جهت لازم شد مصادعت شود، إن شاء الله تعالی در مجلس محترم با حضور وزارت جلیلهٔ عدلیّه که وجود محترمشان موجب بسی امیدواریها است علناً قرائت شود و جواب رافع وحشت و اضطراب را عاجلاً مترصّد است، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[1].

حرّره عبد الله المازندراني محمد کاظم الخراساني

---

۱. سیاست نامه خراسانی، صفحه ۲۸۲، به نقل از روزنامه مجلس، سال چهارم، شماره ۷۸، صفحه ۲ و ۳، به تاریخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۹.

شماره (۳۰)

تلگراف آیات عظام عتبات عالیات به قاطبهٔ علمای أعلام بلاد محروسه ایران در شرایط منتَخَبین ملّت

۲ / رجب / ۱۳۲۹ ق

جناب أجلّ رئیس تلگرافخانهٔ قصردام تأییده، تلگراف ذیل به جمیع بلاد محروسهٔ ایران مستقیماً مخابره و وزارت جلیله پست و تلگراف مقرّر خواهند فرمود در همه جا طبع و توزیع شود، إن شاء الله

بسم الله الرّحمن الرّحیم

خدمت حجج و أرکان اسلام آقایان علمای اعلام بلاد محروسهٔ ایران دامت برکاتهم

هر چند نظر به کثرت آراء راجعه به دقّت در حسن انتخابات آتیه و بصیرت حاصله از تجربیّات سابقه کمال اطمینان به عدم انتخاب غیر أهل در آینده حاصل است، لکن إتماماً للحجّة و ایضاحاً للمحجّة لازم است به قاطبهٔ ملّت ابلاغ و ذهنی همه فرمایند که در ممالک مشروطه زمام کلّیهٔ أمور مملکت را خود ملّت بالاستحقاق و الاصالة مالک، و حقیقت انتخاب وکلای دار الشورا عبارت از تفویض همین مالکیّت به وکلای عظام و حاکمیّت مطلقه دادن به آنها است در مدّت مقرّره بر کلّیهٔ أمور.

و چون مفتاح سعادت مملکت و انتظام أُمور دین و دنیای ملّت فقط منحصر به حسن انتخاب، و بالعکس أساس تمام خرابیها هم منتهی به سوء انتخاب است لهذا دقّت کامله در أهلیّت منتَخَبین برای چنین مقام رفیع و أمین بودن آنها بر دین و دنیای مسلمین از أهمّ تکالیف اسلامیّه است، و مساهله در این باب و تجافی عقلاء و متدیّنین مملکت از دخول در أمر انتخاب و تفویض این أمر خیر به مردمان بی مبالات در دین و متّهمین به فساد عقیده و حاکمیّت بر أُمور مسلمین را به غیر أمین در دین و دنیا واگذاردن بزرگترین معانده با صاحب شریعت مطهّره علیه و آله أفضل الصلاة و السلام خصومت با امام زمان أرواحنا فداه و بالاترین عداوت به دین اسلام و خیانت به ملّت

و مملكت اسلامى و حوزهٔ مسلمين است، ندامت بعد هم سودى نخواهد داشت و خود كرده را تدبير نخواهد بود. ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ﴾[1]، و قد أدّينا ما علينا. و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته[2].

الأحقر عبد الله المازندراني الداعي محمد كاظم الخراساني

١. سوره يس (٣٦)، آيه (١٧).

٢. سياست‌نامه خراسانى، صفحه ٢٨٨، به نقل از روزنامهٔ رسمى، سال چهارم، شماره ١٠٩، ٢ رجب ١٣٢٩، صفحه ٣. و غير آن.

شماره (۳۱)

تلگراف آیة الله آخوند خراسانی به اتحادیهٔ علمای اصفهان در بیان شرایط وکلای ملت در مجلس

۹ / رجب / ۱۳۲۹ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اتّحادیهٔ علمای اصفهان

راجع به انتخابات آتیه مجدّداً زحمت افزا می‌گردد:

در این موقع که نعمت إلهیّه عزّ اسمه بر ایران به وجود مسعود والا حضرت أقدس آقای نایب السلطنه دامت شوکته و تمام أریکهٔ سلطنت فعلاً به چنین وجود دین پرست با علم و درایت مزیّن و در أنظار سایر دول و ملل هم از موجبات شرف و افتخار ایرانیان و با قدردانی و حق شناسی عموم آقایان عظام علمای أعلام و طبقات ملّت کمال امیدواری به سعادت آتیهٔ مملکت و انتظام دین و دنیای مسلمین حاصل است، أهمّ وظائف و تکالیف عموم آقایان علماء و طبقات ملّت کمال دقّت و مزید اهتمام و عنایت از حسن انتخابات این دوره که بعون الله تعالی و حسن تأییده أعضای مجلس محترم ملّی که حافظ حقوق ملّت و نگهبان دین و دولت است از اشخاص مهذّب صحیح المسلک و العقیده انتخاب شوند، این معنا ذهنی عموم طبقات شود که دقّت در صحّت عقیده و مسلک و مذاق وکلای مجلس ملّی به مراتب از دقّت در عدالت امام جماعت أهمّ و ضرر سوء انتخاب بر دین و دنیای مسلمین به درجاتی از ضرر اقتدای به غیر أهل أعظم است و بعون الله تعالی مراقبت کامله در این مرحله بر تمام نقاط مبذول و از انتخاب غیر أهل و متّهم به فساد عقیده یا مسلک و نحو ذلك تحرّز شود. باید عموم ملّت به حسن بیان و تذکار آقایان علمای أعلام دامت تأییداتهم این معنا راکما ینبغی ملتفت و نصب العین خود نمایند که هر نتیجه خیر و شرّ یا ضرری که بر اختیارات و آراء صادره از مجلس محترم ملّی مترتّب شود مفتاح آن حسن انتخاب یا

سوء انتخاب است و مسؤولیّت آن بر عهدهٔ خود ملّت است، و أحدی را از این جهت مسؤولیتی نیست.

خیلی موجب عجب و جای أسف است که خدای نخواسته خود ملّت غیر أهل را به این مقام بزرگ برانگیزد و بر خود حکومت دهد و در اختیارات و آراء مضرّ به دین و دنیای مسلمین دیگری را مسؤول و مورد اعتراض شمارد. أمید که إن شاء الله تعالی از برای عموم آقایان علماء و طبقات ملّت تجربیّات و امتحانات این دو دوره بصیرت کامله حاصل و در این دوره چنانچه باید و شاید در این باب دقّت و مردمان صحیح را انتخاب خواهند فرمود. إن شاء الله تعالی مخابرات کتبی و تلگرافی در این باب فیما بین علماء و طبقات ملّت باید جاری باشد و از اسباب چینی هایی که در انتخابات تشبّث شده و می‌شود و همچنین از برای فروش و خاطر خواهی و غیر ذلك کاملاً احتراز شود، إن شاء الله تعالی. زیاده متصدّع است. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[1].

حرّره الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

---

۱. سیاست نامه خراسانی، صفحه ۲۸۹، به نقل از روزنامه مجلس، سال چهارم، شماره ۱۱۵، صفحه اول، به تاریخ ۹ رجب ۱۳۲۹.

شماره (۳۲)

عریضهٔ آیة الله آخوند خراسانی به عموم علمای اعلام بلده استراباد در مفاسد اقامت قشون اجانب در کشور و لزوم اخراج آنها و تهیهٔ قوهٔ دفاعیه

۲۰ / رجب / ۱۳۲۹ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عموم آقایان عظام وعلماء أعلام و أرکان اسلام آن بلدهٔ شریفه (استراباد) دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد:

البته آن ذوات شریفه به وظیفه و تکلیف فعلی که در حفظ بیضهٔ اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند قیام خواهند فرمود، و این معنا را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیّه از چند قرن قبل به این طرف هر یک از هر طرف که به بلاد اسلامیّه راه داشتند به محو استقلال اسلامیان و هدم اساس مسلمانی همّت گماشته کاملاً به مقدّمات آن مشغول و حالا به گرفتن نتیجه پرداخته‌اند. مفاسد داخلهٔ مرکز و جولهٔ باطلهٔ معاندین أساس دیانت حقّه و جدّیت لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب و تفریق کلمهٔ ملّیه همه از فروع این أصل است، و منشأ تمام این مفاسد و اساس تمام خرابیها اقامت قشون اجانب است در داخلهٔ مملکت ایران که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده تدریجاً به فساد اخلاق ملّت و ذهاب غیرت اسلامیه و ضعف عقاید مؤدّی و به وسیلهٔ دامهایی که افکنده‌اند مسلمانان سست عنصر ضعیف الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثهٔ خود نموده، کار به جایی رسیده که بستگی به اجانب و تحت حمایت آنها بودن موجب شرف و افتخار برای مسلمانان شده، یا للأسف که درجهٔ ضعف ایمان و جهالت و بی خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیه به این مرتبه منتهی شده است، خوب است که از حال مسلمین سایر بلاد مثل ترکستان و قفقاز و بعض صفحات هند و غیرهم که به همین ترتیبات أبله فریبانهٔ دشمنان دین شرف استقلال مملکت خودشان را از دست داده حالا در ذلّت اسارت و رقّیت کَفَره گرفتارند عبرت بگیرند.

فعلاً أهمّ وظائف علمای أعلام و حصون اسلام این است در سدّ این ثلمهٔ عظیمهٔ وارده

بر اسلام بذل جهد و صرف مُهجه فرمایند، تمام أرباب منابر و وعّاظ را مقرّر فرمایند در مجامع عامّه و خاصّه به مفاد آیات و اخبار وارده در منع تحابّ و توادّ و اُنس با کَفَره فضلاً از کارگزاری آنها را ذهنی قاطبهٔ مسلمین نموده و به همه بفهمانند که به نصّ کلام مجید إلهی عزّ اسمه ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾[1] این رفتارها با واقعی بودن ایمان منافی و البته اگر مسلمانان پاک عقیدت به این مفاد متذکّر و بفهمند که چشم و گوش بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم می‌زنند البته از این سکرت و غفلت متنبّه خواهند شد و برای دو روز دنیای فانی از آخرت باقی و نعیم دایمی چشم نخواهند پوشید، و إن شاء الله تعالی به عقد اُخوّت و اتّحاد و اتّفاق در دفاع [دفع] دشمن از حوزهٔ اسلام و وطن اسلامی موفّق و مؤیّد خواهند شد، و بلکه به همان فطرت اسلامی بدون حاجت به صدور حکم تحریم أمتعهٔ روسیه از این فضول عیش که موجب ذهاب ثروت و فقر و ذلّت و احتیاج مسلمین است غمض عین خواهند کرد.

حتماً به تدارک و تهیّهٔ قوّهٔ دفاعیه که فعلاً بر قاطبهٔ مسلمین واجب است اهمّیت آن در این وقت از همهٔ أحکام شرع شریف بدیهی است مبادرت، و احکام سبق و رمایه را که در این عصر مصداقش مبدّل است عموماً امتثال نمایند، بلکه در این باب بعد از مشورت با آقایان حجج اسلام آنچه به نظر رسیده باید حوزهٔ علمیّه تمام بلاد محروسه با هم متّحد و متواعد شوند که موعد واحد همه به مشق و تعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسّی تمام طبقات ملّت گردد، إن شاء الله تعالی. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته[2].

من الأحقر الجاني محمد كاظم الخراساني

---

۱. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

۲. سیاست نامهٔ خراسانی، صفحه ۲۹۰، به نقل از روزنامهٔ حبل المتین کلکته، سال ۱۹، شماره ۵، صفحه ۱ و ۲، به تاریخ ۲۰ رجب ۱۳۲۹.

شماره (۳۳)

نامه ریاست روحانی اسلام در عتبات عالیات حجّتین آیتین آقایان میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به مجلس شورای ملّی در معرفی هیأت مجتهدین نظّار و تأیید آیة الله حائری

شهر شعبان المعظم ۱۳۴۲ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مجلس محترم شورای ملّی شیّد الله تعالی أرکانه

چون به موجب اصل دوم [متمّم] قانون أساسی مقرّر است بیست نفر از علمای اعلام به مجلس محترم معرفی شود و پنج نفر از ایشان را بالاتفاق یا به قرعه برای مراقبت در عدم مخالفت آراء صادره با قوانین مقدسه اسلامیه انتخاب نموده امضاء و ردّ آن پنج نفر را در این باب مطاع و متّبع دانند لهذا علمای عظام مفصّلة الأسامي را به مجلس محترم معرفی می‌نماییم:

نجف اشرف: آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، آقای حاج شیخ محمد کاظم شیرازی، آقای حاجی میرزا احمد آیة الله زاده خراسانی، آقای حاجی شیخ اسحاق آیة الله زاده رشتی

طهران: آقای آقا میر سید محمد بهبهانی، آقای حاجی امام جمعه خویی، آقای حاجی سید محمد امام جمعه، آقای آقا سید حسن مدرّس

اصفهان: آقای حاجی آقا نور الله، آقای فشارکی

خراسان: آقای حاجی میرزا محمد آقا زاده، آقای حاجی شیخ احمد شاهرودی

کرمانشاه: آقای آقا شیخ هادی، آقای حاجی آقا محمد مهدی

شیراز: آقای آقا شیخ مرتضی، آقای آقا شیخ جعفر، آقای آقا سید جعفر

یزد: آقای حاجی میر سید علی یزدی مدرّس

عراق: آقای حاجی آقا مصطفی، آقای حاجی میرزا محمد علی خان

و نسأل الله تعالى أن يؤيّدهم جميعاً بالنبي و آله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

الأحقر أبوالحسن الموسوي الاصفهاني
(محل مهرشريف)

الأحقر محمد حسين الغروي النائيني
(محل مهرشريف)

بسم الله الرّحمن الرّحيم

أشخاص مفصّلهٔ فوق دامت بركاتهم كه حضرتين حجّتين آيتين أدام الله ظلّهما معيّن فرمودند صحيح و محل اعتماد اين جانب هستند. أيدهم الله تعالى لنصرة الاسلام بجاه محمّد و آله الطاهرين[1].

الأحقر عبد الكريم الحايري
(محل مهرشريف)

١. لازم به توضيح است كه حضرتين حجّتين آيتين ميرزاى نائينى و آقاى اصفهانى در اعتراض به انتخابات فرمايشى استعمار گران انگليس در عراق در تابستان ١٣٠٢ شمسى برابر اواخر ذى حجه ١٣٤١ قمرى وارد ايران گرديده و عازم قم شده و ٩ ماه را در قم نزد آية الله حايرى اقامت نمودند، در اثناى اقامت آقايان انتخابات پنجمين دوره مجلس شوراى ملى برگزار و مجلس در روز ٥ ماه رجب ١٣٤٢ قمرى برابر ٢١ بهمن ١٣٠٢ شمسى افتتاح و نامه فوق در ماه شعبان به مجلس شورا ارسال گرديد. مراجعت ميرزاى نائينى و همراهان به عراق در فروردين ١٣٠٣ برابر ماه رمضان ١٣٤٢ قمرى بوده است. تصوير نسخه اصل دستخط فوق را در بخش دستخطها ذكر كرده‌ايم.

[*]

قطعه‌ای از نامه مکتوب میرزای نائینی به رضا شاه با امضای آیة‌الله سید ابوالحسن اصفهانی

بتاریخ سلخ جمادی الاولی ۱۳٤٦ ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اول: اصدار أوامر أکیدهٔ تخلّف ناپذیر به اجرای دستخطهای مبارکهٔ صادره در جلوگیری از منکرات اسلامیه و منع ازکلیهٔ اجتماعات بر ضدّ دیانت و نشر مقالات مضرّه در جراید و منع از ورود جراید و مجلّات متضمّنهٔ چنین مقالات که در خارجه طبع و به ایران حمل می‌شود و اصدار أمر متّحد المآل به جمیع حکّام و عسکریه بلاد محروسه در تعظیم شعایر دینیّه و تدارک بعض سوء تفاهمات، إن شاء الله تعالی.

دوّم: اجرای فصل دوّم [متمّم] قانون اساسی که انتخاب پنج نفر از مجتهدین عظام را برای عضویّت مجلس به طور قانونیت أبدیّه غیر قابل نسخ مقرّر داشته و اساس حفظ اسلامیّت مملکت متوقّف بر این فصل است، و در موقع حرکت از دارالایمان قم آنچه وظیفهٔ داعیان در معرّفی بیست نفر مقتضی بود اقدام شد، مع ذلك تاکنون معوّق مانده، معلوم است حفظ اسلامیت مملکت را شخص اعلیحضرت به اقتضای مقام سلطنت اسلامیه و اجرای قانون اساسی را هم رسماً در عهده دارند و به اصدار أمرحتمی غیر قابل تخلّف به اجرای این فصل قانون اساسی خاطر مبارک در آینده از کلیهٔ پیش آمدهای سوء آسوده خواهد بود، إن شاء الله تعالی.

سیّم: بذل توجّهات دین پرورانه به اصلاح دائرهٔ معارف به طوری که أبنای مسلمین که با فطرت پاک اسلامی پرورش یافته‌اند با عقاید صحیحه به این مکاتب و مدارس داخل می‌شوند بی دین و لامذهب و فاسد العقیده خارج نشوند، و همچنین در علاج خرابیهای حاصله از مدارسی که أجانب فقط برای افساد عقاید أبنای مسلمین و نصرانی کردن آنها احداث کرده‌اند سابقاً هم این معنا استدعا شده بود و وعده فرموده بودند اینک بر حسب بعض مراسلات واصله از طرف وزارت جلیلهٔ معارف در هر دو أمر اقدامی شده است،

بديهی است تکمیل این اقدامات به طوری که أبنای مسلمین از ورود به این مدارس فاسد نشوند از أهمّ مبانی حفظ اسلامیت مملکت است، و إن شاء الله تعالی به گماشتن معلّمین مذهبی درکلّیهٔ مدارس و تهذیب اصول تدریسات از موجبات فساد و سدّ ابواب افسادهای مدارس أجنبیّه أوامر دین پرورانه شرف اصدار و این ابواب فساد را به کلّی مسدود و دین و دولت و ملّت و مملکت را از تبعات آنها آسوده خواهند فرمود، إن شاء الله تعالی.

چهارم: از آنجایی که وظیفهٔ مقامیه نوع علمای أعلام مراقبت در حفظ شعایر و نوامیس اسلامیه و موجبات توجّه خاطر مبارک به دین پروری و بذل رأفت و عطوفت پدرانه نسبت به عموم ملّت را مقتضی است و برای حفظ قوّهٔ مبارکه دیانت که پشتیبان استقلال سلطنت است به منزلهٔ حاملین لوای آن قوّه‌اند لهذا کسانی که إعدام آن قوّه و براندا‌ختن ریشهٔ دیانت از مملکت أهمّ مکنوناتشان است تمام همّشان به انفصال روحانیت از سلطنت و خوابانیدن لوای آن قوّهٔ مبارکه مصروف، و پیوسته به هر وسیله‌ای که از دستشان برآید در موجبات منفوریت آن طبقهٔ جلیله و انفصالشان از مقام أقدس کوتاهی ندارند، و چنانچه خاطر مبارک را از معروضات مغرضین تجرید فرموده به فراست وکیاست ملوکانه تأمّلی فرمایند حضور مبارک مکشوف خواهد بود که آن معروضات خاینانه از چه سرچشمهٔ تلخ آب خورده و می‌خورد، و عیاناً مشاهده خواهند فرمود که نوع علمای أعلام مرکز و بلاد جز توجّه خاطر مبارک به دین پروری و بذل رأفت و عطوفت پدرانه نسبت به طبقات ملت و محبوبیت کاملهٔ اعلیحضرت در قلوب عموم ملت ایران وقاطبهٔ مسلمین عالم در نظر ندارند، و به رغم معاندین دیانت که دشمن‌ترین دشمنان استقلال سلطنتند در حفظ مقام و موجبات تشویقشان در قیام به وظائف دولتخواهانهٔ معروضه و استحکام روابط روحانیت به مقام منیع سلطنت بذل عنایت دین پرورانه خواهند فرمود، إن شاء الله تعالی.

در خاتمهٔ مستدعیات دولتخواهانه که مبنی بر اکتفای به مهمّات أساسیه است چون علوّ مقام آقایان عظام علمای اعلام اصفهان دامت افاضاتهم و محلّ توجّه عمومی بودن ایشان خَلَفاً عن سَلَف البته حضور مبارک واضح است و به موجب مرقوماتی که سابقاً از ایشان رسیده بود به واسطهٔ کثرت تجرّیات بر ضدّ دیانت برای جلب توجّهات

خاطر مبارک به استحضار از حالت مملکت و استدعای اصلاحات دینیّه چنین مسافرتی را در نظر داشته‌اند و به واسطهٔ این پیش آمد أخیر نظام اجباری و کثرت ضجّه و نالهٔ أهالی قرار و ثبات از ایشان سلب شده از روی فرط امیدواری به دین پروری و رأفت ملوکانهٔ اعلیحضرت به عموم ملّت اقدام نموده‌اند، معلوم است مأیوسی ایشان نه تنها یأس علمای اعلام و أهل اصفهان است بلکه موجب مأیوسی عموم علماء و قاطبهٔ ملت ایران و مؤدی به مفاسدی است که اجمال آنها علیحده معروض شده، بذل عنایت ملوکانه و رأفت پدرانه به قلع این مادّهٔ فساد و مزید أمیدواری بخشیدن به عموم علماء و قاطبهٔ ملت را سریعاً أمیدواریم، إن شاء الله تعالی[1].

الداعي محمد حسين الغروي النائيني
(محل مهر مبارک)

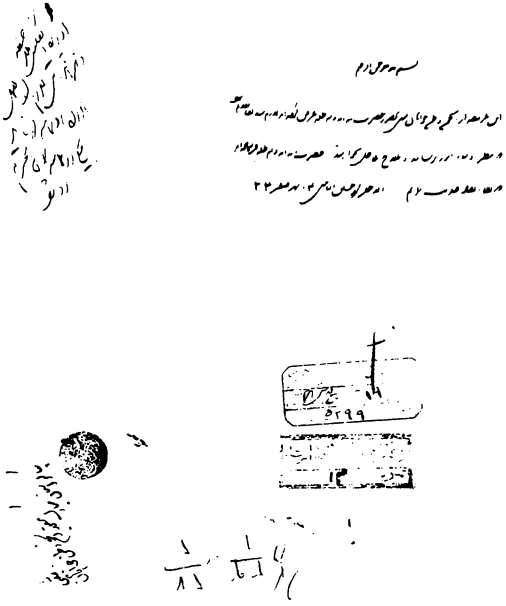
الداعی أبوالحسن الموسوي الاصفهاني
(محل مهر مبارک)

---

۱. سراج المعانی، در احوالات سید أبوالحسن اصفهانی، صفحات ۳۱۴-۳۱۳، تألیف سید ناصر حسینی میبدی. با تلخیص آن.

لازم به توضیح است که با تصویب قانون خدمت نظام سربازی اجباری در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملّی، اعتراضات و اعتصاب مردم و علمای اکثر شهرها و تعطیلی عمومی بر علیه تصویب این قانون به حکومت رضا خانی بالا گرفت که در آن خواستار لغو این قانون شدند، در اصفهان هم حاج آقا نور الله نجفی اصفهانی فرزند مرحوم آیة الله شیخ محمد باقر اصفهانی نجفی همراه جمعی از علمای برجسته و بیش از سیصد تن از فضلاء و روحانیون اصفهان در تاریخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۴٦ برابر ۲۰ شهریور ۱۳۰٦ به قم مهاجرت نموده در آنجا تحصّن کرده و از علمای بلاد و مراجع عالی مقام نجف اشرف درخواست پشتیبانی کردند که لایحهٔ فوق از سوی حضرتین آیتین میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به رضا شاه ارسال شد. سرانجام پس از مدتها تبادل تلگرافها و نامه بین دربار و رئیس مجلس و رئیس دولت با هیأت مهاجرین قم و ارسال شاه سه نفر نماینده از سوی خود به همراه امام جمعهٔ تهران به قم و مذاکرات مفصّل با مهاجرین، شاه پذیرفت که این موارد را اجراء کند: ۱- تجدید نظر در قانون نظام اجباری. ۲- انتخاب پنج تن از علماء برای نظارت بر مصوّبات مجلس (مطابق اصل دوم متمّم قانون اساسی). ۳- تعیین ناظر شرعیت در کلیهٔ وُلایات. ٤- جلوگیری از منهیّات. ٥- اجرای مواد مربوط به محاضر شرع. شاه در تاریخ ۳۰ آذر ماه ۱۳۰٦ تلگراف دلجویی از علمای مهاجر به قم ارسال کرده و از طرف دولت قرار شد لایحهٔ مقتضی در زمینهٔ اصلاحات مورد نظر هیأت علمیه تهیه و به مجلس تقدیم شود. که ناگهان در شب ٤ دی ماه ۱۳۰٦ برابر اول رجب ۱۳٤٦ حاج آقا نور الله در گذشت. شهرت یافت که آن مرحوم توسط عوامل رضا خانی به قتل رسیده است. (برگرفته از: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مروری بر حیات سیاسی حاج آقا نور الله اصفهانی).

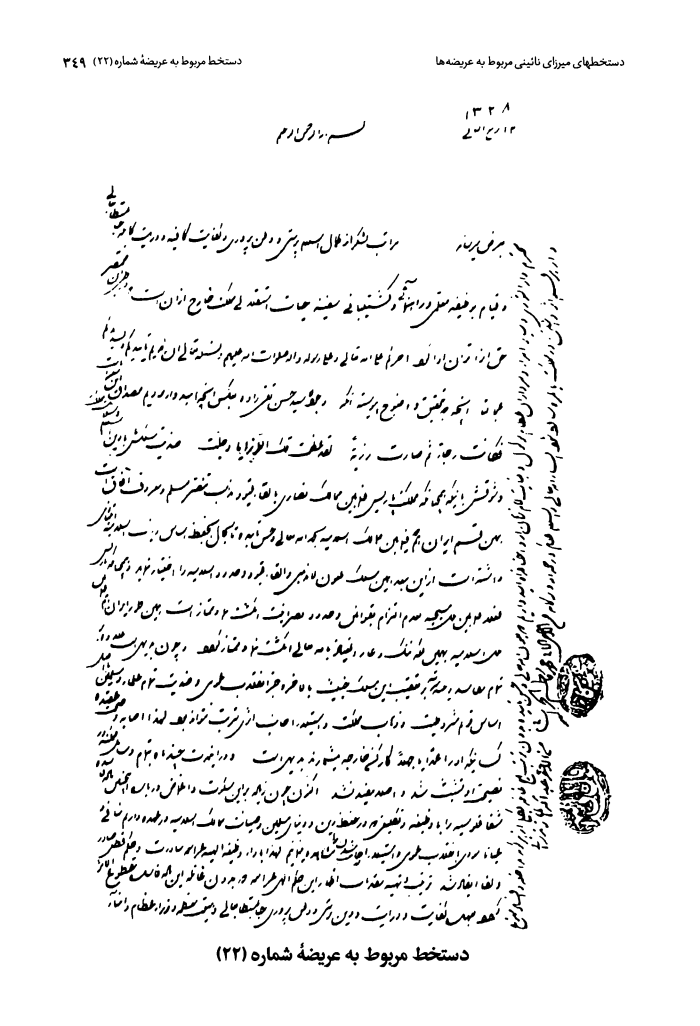
دستخطهای میرزای نائینی مربوط به عریضه‌ها



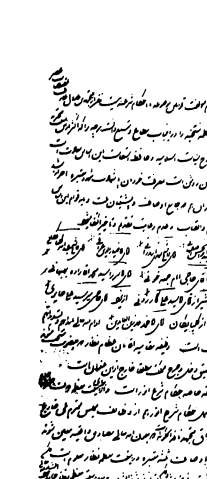
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٢١)

۱۳۲۸
۱۲ ربیع الثانی

بسمه تعالی



دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (۲۲)



دستخط مربوط به عريضهٔ شماره (٢٣)

بسم الله الرحمن الرحیم

طهران

محضر محترم نورانی ملی شیده الله تعالی ارکانه هرچند ورقه معرفی بیست نفر مجتهدین عظام بقلم قبل فرستاده شد لکن چون بدیهی است عده بیست نفر بشرط عدم زیاده نیست لهذا مجدداً معروض میشد جناب مستطاب زبدة المجتهدین العظام آقای حاجی شیخ مهدی کنی قائینی سلمه الله تعالی بم از لیاقة و جهات محترمه و جوامع اوصاف حمیده و فضیلة مهمه واسق و عفت محترمشان در برجسته بشرایط گیرات و در خراسان چنانچه اکثریت اهالی سبعه‌ناس عظام ایده الله تعالی باتفاق انتخاب و بلکه با فزون عده و تعیین برجسته صادر نفس رئیس موجب اطمینان است انشاء الله تعالی

عبده الله الملک المتوکل الی الله تعالی

محمد فاطم الحائری



دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (۲۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر کریم نوّاب نایب السلطنه ادام الله تعالی اقباله

چون بموجب صورتی که دارند سایر مجتهدین و علماء اعلام نجف اشرف دام ظلّهم بمراسلات متعدّده و عرایض متواتره بنا بر اقتضای وظیفه دینیّه و غیرت اسلامیّه و حمیّت ایمانیّه که در ذات مقدّس همایون شاهنشاهی خلّد الله ملکه و سلطانه بودیعه نهاده شده است بعرض مقام منیع و مسند رفیع ملوکانه رسانیده اند که چون بعضی از مفسدین و مغرضین بی‌دین و آئین بمقتضای اغراض فاسده و اهداف باطله خود را بلباس مشروطه‌خواهی و آزادی‌طلبی ملبّس نموده و بعنوان مجاهدت در راه آزادی و مشروطیّت و ترویج حقوق ملّت و مملکت بنای مخالفت با اصول و قوانین مقدّسه اسلامیّه و احکام و شعائر شریعت مطهّره محمّدیّه صلّی الله علیه و آله و سلّم گذارده و بنای مخالفت و معاندت با علماء اعلام و مجتهدین عظام و حجج اسلام را که حافظان شرع و مبیّنان احکام و مروّجان دین و آئین و مؤسّسان اساس عدل و داد و مشیّدان بنیان آزادی و استقلال ایران و ایرانیان هستند گذارده و بهتک حرمت و اهانت و تکفیر و تفسیق و تضلیل و تکذیب و تخطئه و تعزیر و تحقیر و تشهیر و تعطیل و تخریب و تهدید و تعدّی و تجاوز و تعرّض و تهاجم و تشاجر و تقاتل و تحریک و تهییج و تشویق و تحریص و تحزّب و تشتّت و تفرقه و تشتیت و تشکیل انجمن‌های مخالف شرع و تأسیس مجالس مغایر با قوانین مقدّسه اسلامیّه و تشکیل فرقه‌های ضالّه و مضلّه و تأسیس مدارس و مکاتب و مطابع و جراید و مجلّات و نشریّات و اوراق و اعلانات مخالف با شرع و مروّج خلاف دین و آئین و مضرّ بحال مسلمین و مسلمات و مخلّ بنظم و آسایش عمومی و مهیّج فتنه و آشوب و مثیر فساد و بلوا و مسبّب اختلال امور و مشوّش راحت و آسایش جمهور گردیده و بواسطه این اقدامات مخالفه و اعمال مغرضانه و اغراض فاسده و اهداف باطله خود را بلباس مشروطه‌خواهی و آزادی‌طلبی ملبّس نموده و بعنوان مجاهدت در راه آزادی و مشروطیّت و ترویج حقوق ملّت و مملکت بنای مخالفت با اصول و قوانین مقدّسه اسلامیّه و احکام و شعائر شریعت مطهّره محمّدیّه صلّی الله علیه و آله و سلّم گذارده و بنای مخالفت و معاندت با علماء اعلام و مجتهدین عظام و حجج اسلام را که حافظان شرع و مبیّنان احکام و مروّجان دین و آئین و مؤسّسان اساس عدل و داد و مشیّدان بنیان آزادی و استقلال ایران و ایرانیان هستند گذارده و بهتک حرمت و اهانت و تکفیر و تفسیق و تضلیل و تکذیب و تخطئه و تعزیر و تحقیر و تشهیر و تعطیل و تخریب و تهدید و تعدّی و تجاوز و تعرّض و تهاجم و تشاجر و تقاتل و تحریک و تهییج و تشویق و تحریص و تحزّب و تشتّت و تفرقه و تشتیت و تشکیل انجمن‌های مخالف شرع و تأسیس مجالس مغایر با قوانین مقدّسه اسلامیّه و تشکیل فرقه‌های ضالّه و مضلّه و تأسیس مدارس و مکاتب و مطابع و جراید و مجلّات و نشریّات و اوراق و اعلانات مخالف با شرع و مروّج خلاف دین و آئین و مضرّ بحال مسلمین و مسلمات و مخلّ بنظم و آسایش عمومی و مهیّج فتنه و آشوب و مثیر فساد و بلوا و مسبّب اختلال امور و مشوّش راحت و آسایش جمهور گردیده و بواسطه این اقدامات مخالفه و اعمال مغرضانه

کعبهٔ شرف	آقای حاج شیخ محمّدحسین جهبلائی	آقای حاج شیخ کاظم یزدی	آقای حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی
طهران	آقای آقا سیّد محمّد بهبهانی	آقای حاج میرزا محمّدتقی بافقی	آقای حاج سیّد محمّد امام جمعه
اصفهان	آقای حاج آقا نورالله	آقای نجف آبادی	
خراسان	آقای حاج میرزا محمّد آقازاده	آقای حاج شیخ الشریعه مازندرانی	
کرمانشاه	آقای آقا شیخ هادی	آقای حاج آقا محمّد مهدی	
شیراز	آقای آقا شیخ فضل	آقای آقا شیخ جعفر	آقای آقا سیّد جعفر
یزد	آقای حاج میرزا سیّد علی یزدی مدرّس		
عراق	آقای حاج آقا مصطفی	آقای حاج میرزا محمّد علی خان	

الاحقر آقا نجفی المازندرانی الاصفهانی

کمترین انام احقر العباد

آنچه شاهد است بر آن خدای علیم و حکیم و گواه است بر آن ذات مقدّس قیّوم و قادر علی الاطلاق که این بنده درگاه احدیّت و این عبد آستان ربوبیّت در تمام مدّت عمر و ایّام حیات و روزگار زندگانی خود از ابتدای بلوغ تا این زمان که بحول و قوّه الهیّه بسنّ شصت و سه سال رسیده است هیچ وقت و هیچ زمان و هیچ ساعت و هیچ آن و لحظه و هیچ طرفة العین و لمحة البصر و هیچ نفس و نفسی از انفاس خود را بر خلاف رضای حضرت احدیّت و بر خلاف اوامر و نواهی شارع مقدّس اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم صرف نکرده و نخواهد کرد و همیشه در تمام امور و در جمیع شئون و احوال و در کلّ حرکات و سکنات و در جمیع اقوال و افعال و در تمام اعمال و اشغال خود را مطیع اوامر و نواهی شارع مقدّس اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم دانسته و میداند و بحول و قوّه الهیّه و بتأیید و توفیق ربّانی و بعنایت و تسدید حضرت سبحانی در تمام مدّت عمر و ایّام حیات و روزگار زندگانی خود از ابتدای بلوغ تا این زمان که بحول و قوّه الهیّه بسنّ شصت و سه سال رسیده است هیچ وقت و هیچ زمان و هیچ ساعت و هیچ آن و لحظه و هیچ طرفة العین و لمحة البصر و هیچ نفس و نفسی از انفاس خود را بر خلاف رضای حضرت احدیّت و بر خلاف اوامر و نواهی شارع مقدّس اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم صرف نکرده و نخواهد کرد و همیشه در تمام امور و در جمیع شئون و احوال و در کلّ حرکات و سکنات و در جمیع اقوال و افعال و در تمام اعمال و اشغال خود را مطیع اوامر و نواهی شارع مقدّس اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم دانسته و میداند و بحول و قوّه الهیّه و بتأیید و توفیق ربّانی و بعنایت و تسدید حضرت سبحانی

دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (۳۳)

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۵
علت تجدید چاپ و مشخصات رساله ۱۴
نامه‌های مشروطیت میرزای نائینی ۱۵
تصاویر نسخ خطی رسالهٔ تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة ۱۶
فهرست کامل خطّی رساله ۳۳
تقریظ حضرت آیة الله آقای آخوند خراسانی بر رسالهٔ تنبیه الأُمّة ۳۳
تقریظ حضرت آیة الله آقای شیخ عبد الله مازندرانی بر رسالهٔ تنبیه الأُمّة ۳۴

تنبیه الأُمّة و تنزیه المِلّة

دیباچه‌کتاب ۳۹
پیشرفت تمدن اروپاییان بر اثر أخذ به فرامین قرآن و سنّت ۳۹
علت پیشرفت اروپاییان و انحطاط مسلمین ۴۰
بیداری مسلمانان در عصر اخیر ۴۰
فتوای مراجع اسلام بر وجوب تشکیل حکومت مشروطه ۴۱
سبب تألیف و تسمیهٔ رساله ۴۳

مقدّمه ٤٣
توقف نظام عالم بر سلطنت، و حفظ استقلال هر قومی به امارت خودشان ٤٣
توقف احکام سیاسیه بر دو اصل: حفظ نظام داخلی و منع مداخلهٔ أجانب ٤٤
تقسیم سلطنت به تملّکیه و ولایتیه ٤٥
تعریف سلطنت تملّکیه و أسامی و درجات آن ٤٥
تعریف سلطنت ولایتیه ٤٧
وجه تمایز بین دو قسم سلطنت ٤٧
مقام عصمت بالاترین وسیلهٔ حافظ سلطنت ولایتیه است ٤٩
وضع قانون اساسی و نظارت مبعوثان ملت جایگزین قوهٔ عصمت ٥١
مشروعیت نظارت نمایندگان مجلس ٥٢
استحکام دو اصل آزادی و مساوات در صدر اسلام ٥٣
سیر قهقرایی مسلمانان با از دست دادن دو أصل مذکور ٥٤
در بیان أصل أوّل: آزادی از رقّیت جائرین ٥٥
تعبیر آیات قرآن از رقّیت جائرین به عبودیت ٥٥
کلام اشرف کائنات صلی الله علیه و آله که بنوالعاص دین را متبدّل و بندگان را عبید خود می‌انگارند ٥٥
اسارت و عبودیّت بنی اسرائیل به دست فراعنه در کلام مولای متّقیان علیه السلام ٥٦
إخبار مولای متّقیان علیه السلام به إسارت مردم منافق عراق به دست بنی‌أُمیة ٥٧
تعبیر سید الشهداء علیه السلام از اطاعت لئیمان به ذلّت و عبودیت ٥٨
منزّه بودن حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از مقهوریت به بیعت و طاعت طواغیت ٥٩
انقسام استبداد و استعباد به سیاسی و دینی و پیوستگی هر دو با هم ٥٩
تصریح آیات و روایات بر شرک بودن اطاعت از طواغیت و عین توحید بودن آزادی از آن ٦١
آزادی ملتها از بندگی طواغیت از أهمّ مقاصد أنبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده ٦١

در بیان اصل دوم: مساوات ملّت با والي ۶۲
نمونه‌هایی از سیرهٔ مقدّسهٔ نبویّه ﷺ در مساوات ملت با والی در حقوق و احکام ۶۲
حدوث فتنه‌ها در عصر خلافت علوی ﷺ به سبب اجرای مساوات بین اُمّت ۶۳
پیروی فقهای مذهب جعفری ﷺ در این عصر از آن سیرهٔ مبارکه ۶۵
شمّه‌ای از مغالطات شعبهٔ استبداد دینی بر دو اصل آزادی و مساوات و ردّ آن ۶۵
اجمالی از فهرست مندرجات فصول پنجگانهٔ رساله ۶۹

فصل اول

در ولایتیّه بودن حکومت در جمیع أدیان و نزد قاطبهٔ عقلاء

وظیفهٔ حکومت امانت‌داری نوع و حفظ و نظم مملکت است ۷۰
در شورویه بودن حکومتهای اُمم سابقه و دولتهای مسیحی با ملّتهای خودشان ۷۱
استناد تبدیل حکومت از ولایتیه به تملّکیه در طول تاریخ به طغیان طواغیت ۷۲
حکومت استبدادی در اسلام میراث تسلّط بني العاص بوده ۷۲
محدود بودن حاکم در تصرّفاتش از ضروریات دین و متّفق علیه اُمّت است ۷۳

فصل دویّم

در اثبات وجوب تحویل سلطنت غاصبه از استبدادیه به ولایتیه و دستوریه

وجوب نهی از منکرات به مقدار ممکن ۷۵
ولایت فقهای عصر غیبت بر حفظ و نظم ممالک اسلامیه از قطعیات مذهب است ۷۵
وجوب تحدید تصرفات غاصب به مقدار ممکن از قطعیات است ۷۶
رؤیای صادقه مؤلّف و تعریف مشروطیت از لسان حضرت حجّت أرواحنا فداه ۷۸

فصل سیّم

ابتنای أساس حکومت اسلامی بر مشورت با عقلای اُمّت

آیات دالّه بر رجحان مشورت حاکم اسلامی با اُمّت در اُمور سیاسی ۸۱

سیرهٔ مقدسه نبویّه و علویّه و خلفای اولین در مشورت با أصحاب ٨٢
وجوب گماشتن هیأت نظّار برای صیانت حکومت اسلامی ٨٤
لزوم تدوین قانون اساسی برای مراقبت رفتار متصدیان ٨٥
مجلس شورای ملّی قدر مقدور از جانشین عصمت در سیاست اُمور اُمّت ٨٦
جودت استنباط اول حکیمی که این معانی را استفاده و قانونی و رسمی نمود ٨٧
اعوان ظَلَمه این ترتیبات صحیحه ضروریه اسلامی را منافی اسلام شمردند ٨٨

فصل چهارم

در ذکر جمله‌ای از وساوس و شبهات إلقائیّه، و دفع آنها

مغلطهٔ راجع به أصل آزادی ٩١
مغلطهٔ راجع به أصل مساوات ٩٤
مغالطات راجعه به قانون اساسی ١٠٠
در تعریف بدعت و تشریع ١٠٠
لازم العمل بودن مقدّمهٔ واجب به حکم عقل ١٠١
عدم اندراج تدوین قانون اساسی در عنوان تشریع و بدعت ١٠٢
مغالطات راجعه به گماشتن هیأت نظّار و اقامهٔ مجلس شورای ملّی ١٠٣
مغلطهٔ راجعه به تشکیل مجلس شورا ١٠٣
مغلطهٔ راجعه به آنکه اقامهٔ مجلس شورا از اُمور حِسبیّه و وظیفه مجتهدین است نه عوام ١٠٥
در اُمور حِسبیّه تصدّی شخص مجتهد لازم نیست و کفایت إذن او ١٠٦
مغلطه راجعه به عدم انطباق هیأت نظّار با وکالت شرعیه و بیان معنای وکیل ١٠٧
مغلطهٔ بدعت بودن تعویل به رأی اکثریت و ردّ آن ١٠٨
سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت أمیر علیه السلام در عمل به رأی اکثریت ١٠٨
کلام مشیخهٔ عثمانی در لزوم اجرای تمدّن اسلامی برای حفظ اسلام ١٠٩
حیله‌ها و شبهه‌های واهیهٔ طرفداران استبداد برای ابقای آن ١١٠

فصل پنجم

شرایط مشروعیّت مداخلهٔ مبعوثان ملّت و وظائف آنان

شرایط و صفات لازم در نمایندگان مجلس ۱۱۳
وظیفهٔ ملت دقت در انتخاب نمایندگان است ۱۱۵
أهمّ وظائف نمایندگان مجلس ۱۱۶
اول: ضبط و تعدیل مالیات و تطبیق دخل و خرج مملکت ۱۱۶
دوّم: تمییز موارد ثابت از متغیّر و اختصاص وضع قوانین بر قسم دوم ۱۲۱
سیّم: تجزیه قوای مملکت و واگذاری هر شعبه به مجرّبین، و فرمان سید أوصیاء علیه‌السلام در این باره ۱۲۴

خاتمة

مقصد اوّل: در بیان قوای حافظ استبداد ۱۲۷
قوّهٔ اوّل: جهل ملّت ۱۲۷
قوّهٔ دوم: شعبهٔ استبداد دینی ۱۲۹
قوّهٔ سیّم: شاه‌پرستی ۱۳۱
قوّهٔ چهارم: إلقای خلاف و تفریق کلمهٔ ملّت ۱۳۳
قوّهٔ پنجم: تخویف و تعذیب آزادی‌خواهان ۱۳۷
قوّهٔ ششم: ارتکاز رذیلهٔ استبداد در فطرت أقویاء ۱۳۸
قوّهٔ هفتم: صرف قوای ملّت در سرکوبی خودشان ۱۳۹
مقصد دوّیم: در اشارهٔ اجمالیّه به علاج قوای ملعونه ۱۳۹
علاج أوّل: علاج جهالت ملّت ۱۳۹
علاج دوم: علاج شعبهٔ استبداد دینی ۱۴۲
علاج سوم: علاج شاه‌پرستی با تصدّی اشخاص لایق ۱۴۴

در لزوم اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر ١٤٦
علاج چهارم: علاج تشتت و اختلاف و خودخواهی ١٤٨
تشکیل أنجمنهای علمیه برای حفظ اتحاد ١٥٠
قلع شجرهٔ استبداد، تنها علاج بقیّهٔ قوا ١٥٢
نقل بقیّهٔ رؤیای مؤلف دربارهٔ رساله ١٥٤

تنبيه الأُمة وتنزيه المِلّة

مقدمةالتحقيق ١٥٧
مميزات الطبعة الجديدة ١٦٥
رسائل ومكاتبات الميرزا النائيني إبان الثورة الدستورية ١٦٦
تقريظ آية الله الشيخ محمّد كاظم الخراساني ﷺ ١٦٧
تقريظ آية الله الشيخ عبد الله المازندراني ١٦٩

المدخل ١٧١
التقدّم الحضاري للأُروبيّين ناشٍ من الأخذ بالكتاب والسّنّة ١٧١
سبب تقهقر المسلمين بعد نصف القرن الأوّل ١٧٢
صَحوَة المسلمين في العصر الحاضر ١٧٢
فتاوىٰ مراجع الإسلام بوجوب تأسيس الحكومة الدستورية ١٧٣
سبب تأليف الرسالة وتسميتها ١٧٤

المقدّمة ١٧٥
توقّف نظام العالم علىٰ السلطنة وحفظ استقلال كلّ قومٍ على إمارتهم ١٧٥
الأحكام السياسيّة قائمةٌ علىٰ أصلين: حفظ النظام الداخلي والمنع عن تدخّل الأجنبي ١٧٦
تقسيم السلطنة إلىٰ التملّكيّة والولائيّة ١٧٧

بيان حقيقة السلطة التملّكيّة وأساميها ودرجاتها ۱۷۷
حقيقة السلطة الولائيّة ۱۷۹
وجه التمايز بين قسمي السلطنة ۱۷۹
مقام العصمة أعلىٰ وسيلة لحفظ السلطة الولائيّة ۱۸۰
وضع الدستور ومراقبة وكلاء الشعب بديلان عن العصمة ۱۸۱
مشروعيّة النظارة لوكلاء الأُمّة ۱۸۳
حاكميّة الحرّيّة والمساواة في صدر الإسلام ۱۸۴
الأصل الأوّل: الحرّيّة من رقّيّة الجائرين ۱۸۵
إخبار النبي صلى الله عليه وآله وسلم - بأنّ بني العاص يأخذون عباد الله عبيدًا ۱۸۵
كلام سيّد الأوصياء عليه السلام بأنّ الفراعنة اتّخذوا بني إسرائيل عبيدًا ۱۸۶
إخبار سيّد الأوصياء عليه السلام بوقوع أهل العراق أسرىٰ بيد بني أميّة ۱۸۷
كلام سيّد الشهداء عليه السلام بأنّ طاعة اللئام عبوديّة ۱۸۷
تنزيه صاحب العصر - أرواحنا فداه - عن المقهوريّة لبيعة الطواغيت ۱۸۸
انقسام الاستبداد إلىٰ السياسي والديني والارتباط الوثيق بينهما ۱۸۹
طاعة الطواغيت شرك بالله والخلاص منه عين التوحيد ۱۹۰
الأصل الثاني: مساواة الأُمّة مع الحاكم ۱۹۲
الأوّل: المساواة في الحقوق ۱۹۲
الثاني: المساواة في الأحكام ۱۹۳
الثالث: المساواة في القصاص والعقوبات ۱۹۳
حدوث الفتن في عهد الخلافة العلويّة - عليه السلام - بسبب إقامة المساواة ۱۹۳
اتّباع فقهاء المذهب في هذا العصر لتلك السيرة المباركة ۱۹۴
بعض المغالطات علىٰ أصلي الحرّيّة والمساواة والإجابة عنها ۱۹۴
ملخّص مباحث الفصول الخمسة للرسالة ۱۹۸

الفصل الأوّل

في أنّ السلطة المجعولة في جميع الشرائع ولدىٰ قاطبة العقلاء هي الولائيّة

محدودية السلطة ١٩٩
في أنّ حكومات الأُمم السابقة و الدول المسيحيّة كانت معاملتهم مع شعوبهم شوروتيّة ٢٠٠
السبب في تبديل الحكومات من الولائيّة إلىٰ التملّكيّة مدىٰ التاريخ هو تغلّب الطواغيت ٢٠١
درجة المحدودية ٢٠٢

الفصل الثاني

في اثبات وجوب تبديل السلطة الغاصبة من الاستبداديّة إلىٰ الدستوريّة

وجوب النهي عن المنكرات بالمقدار الممكن ٢٠٣
ولاية فقهاء عصر الغيبة من قطعيات المذهب ٢٠٣
وجوب تحديد تصرّفات الغاصب بالمقدار الممكن ٢٠٤
في ذكر الرؤيا الصادقة للمؤلّف ٢٠٥

الفصل الثالث

ابتناء أساس السلطنة الإسلامية علىٰ المشورة مع عقلاء الأُمّة ٢٠٩
وجوب نصب هيئة مسدّدة ورادعة ٢١٢
وجوب تدوين الدستور ٢١٣
النتيجة المتحصّلة من الأُمور الثلاثة المتقدّمة ٢١٤

الفصل الرابع

ذكر بعض الشبهات ودفعها

المغالطة التي ترتبط بأصل الحرية ٢١٩
المغالطة المرتبطة بأصل المساواة ٢٢٢
المغالطات حول القانون الأساسي ٢٢٧

بيان حقيقة البدعة والتشريع ٢٢٧
لزوم العمل بمقدمة الواجب عقلاً ٢٢٨
عدم اندراج تدوين الدستور في عنوان البدعة والتشريع ٢٢٨
المغالطات حول تعيين هيئة النظّار ٢٣٠
مغالطة حول عقد مجلس الشورىٰ ٢٣٠
المناقشة في صلاحية المجلس لتصدّي الأُمور الحسبيّة ٢٣١
مغالطة حول الوكالة الشرعية لهيئة النظّار ٢٣٢
مغالطة حول التعويل علىٰ رأي الأكثرية ٢٣٣
كلمات المشيخة العثمانية في لزوم بناء التمدّن الإسلامي ٢٣٥
مُجمل الشبهات المطروحة لإبقاء الاستبداد ٢٣٦

الفصل الخامس

شرائط مشروعية مداخلة النوّاب ووظائفهم

المقام الأوّل: في الشرائط ٢٣٨
وظيفة أفراد الأُمة في عملية الانتخاب ٢٤٠
المقام الثاني: في وظائف النوّاب ٢٤١
الأوّل: ضبط وتعديل الخراج ٢٤١
الثاني: وضع القوانين والتمييز بين القوانين الثابتة والمتغيّرة ٢٤٥
الفروع المترتّبة علىٰ التمييز بين القسمين ٢٤٦
الثالث: توزيع قوى المملكة وإيكالها إلىٰ المُجرّبين في كلّ شعبة ٢٤٨

الخاتمة: في عناصر الاستبداد وسبل مكافحتها

جهل الأمّة ٢٥٠
الاستبداد الديني ٢٥١
عبودية الملك ٢٥٣

إلقاء الخلاف بين الأُمّة ٢٥٥
تعذيب دعاة الحريّة ٢٥٩
ارتكاز الاستبداد في فطرة الأقوياء ٢٦٠
قمع الأُمة بالقوىٰ الحافظة لها ٢٦١
سبل مكافحة قوى الاستبداد ٢٦١
علاج الجهالة ٢٦١
علاج الاستبداد الديني ٢٦٣
علاج عبودية السلطان ٢٦٥
علاج تفريق الكلمة ٢٦٧
علاج باقي قوى الاستبداد ٢٧١

نامه‌ها و تلگراف‌های مشروطیت

١-تبریک آیة الله آخوند خراسانی به مجلس شورای ملّی جهت افتتاح آن ٢٧٧
٢-تلگراف حجّتین آیتین آقایان آخوند خراسانی و مازندرانی به حجة الاسلام نوری در تأیید أصل دوم متمّم قانون اساسی ٢٧٩
٣- تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار ٢٨٠
٤- تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به مجلس شورای ملّی ٢٨١
٥- عریضهٔ ریاست روحانیت اسلام در نجف به عموم ملت ایران ٢٨٢
٦- تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به مجلس شورای ملّی ٢٨٤
٧- تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار ٢٨٥
٨- تلگراف ریاست روحانیت اسلام در نجف به محمد علی شاه قاجار ٢٨٧
٩- عریضهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی در تأیید مشروطیت ٢٩٠
١٠- عریضهٔ آیة الله آخوند خراسانی به انجمن ایالتی تبریز ٢٩٢

۱۱- لایحهٔ آیة الله آقای آخوند خراسانی به محمدعلی شاه..... ۲۹۴
۱۲- عریضهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به عموم ملت ایران..... ۲۹۹
۱۳- تلگراف آیة الله آخوند خراسانی به عموم طبقات ملت در بندر بوشهر و سایر بنادر..... ۳۰۰
۱۴- پاسخ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به تلگراف محمد علی شاه قاجار..... ۳۰۲
۱۵- نامهٔ حضرتین آیتین آقایان خراسانی و مازندرانی به واعظ شهیر شیخ محمد واعظ اصفهانی ۳۰۴
۱۶- تلگراف حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به رئیس مجلس شورای ملّی..... ۳۰۷
۱۷- لایحهٔ تبریک آیة الله آخوند خراسانی به احمد شاه قاجار پس از جلوس به سلطنت..... ۳۰۹
۱۸- لایحهٔ هیأت علمیه نجف اشرف به اعضای دار الشورای کبرا پس از استبداد صغیر..... ۳۱۳
۱۹- لایحهٔ آیة الله آخوند خراسانی به علمای اعلام اُرومیه ۳۱۵
۲۰- لایحهٔ حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به حجج اسلام و حوزه علمیه تهران دربارهٔ مجتهدین هیأت نظّار مجلس ۳۱۷
۲۱- عریضهٔ انجمن وطن خواهان ایران در بمبئی به آقای آخوند خراسانی ۳۱۸
۲۲- نامه حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به نایب السلطنه دربارهٔ فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده ۳۱۹
۲۳- مکتوب حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملّی در معرّفی مجتهدین طراز اول نظّار..... ۳۲۱
۲۴- نامه حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملی در معرفی یک مجتهد هیأت نظّار..... ۳۲۴
۲۵- اعتراض نامه ریاست روحانی اسلام در نجف به دول متمدّنه عالم در خصوص تجاوزات روس و انگلیس ۳۲۵
۲۶- تلگراف ریاست روحانی اسلام در نجف به امپراطور روس در اعتراض به تجاوزات آن کشور..... ۳۲۸
۲۷- تلگراف حجّتین آیتین آخوند خراسانی و مازندرانی به مجلس شورای ملّی..... ۳۳۱

٢٨- تلگراف تبریک آیات عظام عتبات عالیات به نایب السلطنه ناصر الملک - برای تشریف فرمایی ایشان به مجلس ٣٣٣
٢٩- لایحهٔ آیات عظام عتبات عالیات به مجلس شورای ملّی دربارهٔ ضوابط قضاوت شرعی ٣٣٥
٣٠- تلگراف آیات عظام عتبات عالیات به قاطبهٔ علمای أعلام بلاد محروسه ایران در شرایط منتَخَبین ملّت ٣٣٧
٣١- تلگراف آیة الله آخوند خراسانی به اتحادیهٔ علمای اصفهان در بیان شرایط وکلای ملت در مجلس ٣٣٩
٣٢- عریضهٔ آیة الله آخوند خراسانی به عموم علمای اعلام بلده استراباد در مفاسد اقامت قشون اجانب در کشور و لزوم اخراج آنها و تهیهٔ قوهٔ دفاعیه ٣٤١
٣٣- نامه ریاست روحانی اسلام در عتبات عالیات حجّتین آیتین آقایان میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به مجلس شورای ملّی در معرفی هیأت مجتهدین نظّار و تأیید آیة الله حائری ٣٤٣
قطعه‌ای از نامه مکتوب میرزای نائینی به رضا شاه با امضای آیة‌الله سید ابوالحسن اصفهانی ٣٤٥

دستخطهای میرزای نائینی مربوط به عریضه‌ها ٣٤٨
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٢١) ٣٤٨
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٢٢) ٣٤٩
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٢٣) ٣٥٠
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٢٤) ٣٥١
دستخط مربوط به عریضهٔ شماره (٣٣) ٣٥٢